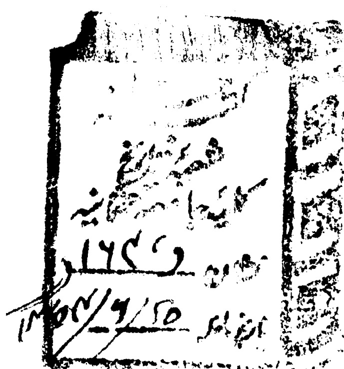


فهرست

صفحه

بسم الله الرحمن الرحيم

ای یافته نامها ز نام تو رواج * شاهان بدرت چوما بدیشان محتاج
حالي که رسید صدمت عبرت تو * نی پای بکفش ماند ونی فرق بتاج
جهان پادشاها با این دل بي‌حاصل که منزل دیو و دد شده سپاس
تو چه سان اندیشم - و با این زبان فرسوده بیهوده گو که طعمهٔ
گربه و سگ گشته ستایش تو چگونه سرایم *

چه زهره خاک مسکین را که توحید خدا گوید
بدین آلودگي ذات مقدس را ثنا گوید

علاوه آنکه همیشه اندیشهٔ وسوسه پیشه را درین راه نا آگاه پای
جست وجو لنگ است - و پیوسته زبان سست بیان را درین بیابان
بی پایان فضای گفتگو تنگ *

انچه دل داند حدوث است انچه لب گوید حروف
من بدل چون دانمت یا با زبان چون خوانمت

همان بهتر که قدم قلم از طي این وادي کوتاه داشته و سر تحریر

بگریبان تفکر انفسي و آفاقي فرو کشیده دیدهٔ عبرت بمعرفت صنع پر کمال و ملک بي‌زوال تو بکشایم - و از تغیر در احوال کائنات پي بوحدت ذات رفیع الدرجات تو برده سری بعالم توحید و تقریر بر آریم - تا بعین الیقین به بینم بلکه بشناسم که

دوئی را نیست ره در حضرت تو * همه عالم توئي و قدرت تو

و زبان را بزلال درود بران سرور محمد نام عاقبت محمود صاحب حوض موعود و درود معدود صلی الله علیه و آله و سلم تر دارم که خلعت تشریف پادشاهی ازلي و ابدی بر قامت همت چست وخطبه و سکهٔ مملکت لا یزالي ذوالجلالی بنام عالي او درست است

شاه عربي که شد جهان مظهر او
سوگند سرش خورد جهان داور او
همسایهٔ حق بود ازان سایه نداشت
تا پا نه نهد کسي بجای سر او

و هزاران آفرین و تحسین بر آل گزین و اصحاب حق بین او باد خصوصا خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین که براي اعلاي اعلام دین واعلان کلمهٔ حق مبین جانها باخته و سرها فدا ساخته ساحت ملک شرع را از خار کفر وخاشاک بدعت پاک گردانیده اند *

بعد از حمد الهي ونعت حضرت رسالت پناهي علیه و علی آله و صحبه صلوة مصونة عن التناهي نموده مي آید که علم تاریخ در حد ذات علمی‌ست شریف وفنیست لطیف چه سرمایهٔ عبرت ارباب خبرت و مستوجب تجربهٔ اهل دانش و بینش است و

اصحاب قصص و سیر از زمان آدم تا این جزو زمان که ما درانیم
درین فن توالیف معتبره ساخته و مجلدات مبسوط پرداخته
و فضیلت آنرا بدلائل و براهین اثبات نموده وبدین نباید نگریست
که قرأت و مطالعهٔ این علم نسبت بجمعي از سست دینان و ارباب
شک و شبه که کوتاه بینان اند باعث انحراف از جادهٔ قویم شریعت
غرای محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و ورود در مناهل
مختلفه و مشارب مکدرهٔ اهل هوا و بدعت از خذلان ابدي گشته
و میگردد چه جمعي را که در مبدأ فطرت از دین بي‌مناسبت
واقع شده اند خوانندگان کلام ازلي که مفتاح سعادات مبین و شِفَاءٌ
وَرَحْمَةٌ لِلْعَالَمِيْنَ است سبب شقاوت و خسران جاوید گشته و اِذْ
لَمْ يَهْتَدُوْا بِهٖ فَسَيَقُوْلُوْنَ هٰذَا اِفْكٌ قَدِيْمٌ تا بتاریخ چه رسد *

چو حس سمع از ماخولیا ضایع شود کس را
نیابد بهره از مزمار داؤدی و الحانش

و ما سخن بآن جماعت داریم که بصفت سلامت طبع وجودت
ذهن و شیوهٔ انصاف متصف باشند نه گروهي که نا مقید شرع و
منکر اصل و فرع اند که ایشان قابل این خطاب نیند و داخل
زمرهٔ اهل اعتبار و اولي الابصار و ارباب الباب نهٔ و چگونه منکر
علمی تواند شد علی الاطلاق که یك سبع از سبع المثاني است که
مبنای اتقان ایمان و ایقان برانست وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْبَاءِ
الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهٖ فُؤَادَكَ ازان خبر مي دهد و جمعي غفیر از
علمای حدیث و تفسیر مثل امام بخاری و قاضي بیضاوی الی
یومنا هذا اشتغال بتحریر این علم دلپذیر نموده اند و قول و عمل

ایشان شرقا و غربا سند طوایف امم است علی اختلاف طبقاتهم و تفاوت درجاتهم بخلاف شرذمهٔ قلیلهٔ مبتدعهٔ مخترعه که بشومی تعصب نفس اماره و هوای متبع و کوتاه بینی ظاهر و باطن قدم در وادی جرأت نهاده تخلیط و تخبیط در اخبار صحیحهٔ ماثوره نموده اند و محامل و توجیهات و تاویلات وجیهه را ترک داده محاربات و مشاجرات صحابهٔ کرام و تابعین عظام را قیاس برحال خود کرده بر تناقض و تباغض و تنافس و تکاثر در اموال و اولاد محمود داشتند و داعی ساده لوحان هیولانی اعتقاد گشته باضلال و تضلیل راهبر بدار البوار جهنم شدند

اذا کان الغراب دلیل قوم * سیهدیهم سبیل الهالکینا

اگر دیدهٔ کسی بکحل توفیق مکحل و بنور یقین منور باشد از هرسانحه که در عالم کون و فساد میگذرد پی بوحدت صانع قدیم ذو الجلال مبرا از وصمت حدوث و منزه از داغ تغیر و انتقال می برد و چون نیکو نظر میکنم عالم خود نسخهٔ ایست کهن که نه سر دارد و نه بن در هر ورقی از اوراق این دفتر ابتر فهرست احوال جمعی از افراد انسانی که زمام حل و عقد امور بدست ایشان باز بسته بود مسطور و مقرر است

ز احوال جهان گیتی بود شهنامهٔ کهنه
تو دایم از سر عبرت دران می بین و میخوانش
فسون این فسانه خواب خوش می آورد آنرا
که سرسام است و از سودا دماغ آمد پریشانش
وای بیدار هم می سازد آن کس را که از نخوت

بخواب غفلت افتاده است بازی داده شیطانش

و چون داعي الاسلام كافة انام عبد القادر بن ملوک شاه بداوني محى الله اسمه عن جرايد الاثام در شهور سنة تسع و تسعين و تسعمايه (٩٩٩) بر حسب فرمان قضا جريان قدر نشان حضرت خليفة الزمان ظل اللهي اكبر شاهي از انتخاب تاريخ كشمير كه بحكم دلپذير آن شهنشاه جهان گير گردون سرير يكی از فضلای بی نظير هند از زبان هندي بفارسي ترجمه كرده بود فراغ يافت بموجب الفتی كه از صغر سن تا كبر باين علم داشت و كم زمان بود كه بخواندن و نوشتن آن بطوع و رغبت يا بحسب امر مشغول نبود بارها در خاطر خطور و عبور می كرد كه مجملي از احوال پادشاهان دار الملك دهلی نيز كه

جمله عالم روستايند و ان سودا اعظم است

از زمان ابتدای اسلام تا زمان تحرير بطريق اختصار نويسد تا سفينة باشد مشتمل بر نبذی از احوال هر بادشاهي بطريق اجمال و تذكرة بود برای احباب و تبصرة بجهت ارباب الباب و هرچند كه كتابي نباشد معول عليه و تصنيفی مشار اليه اما بموجب انكه گفته اند

اين كهن اوراق گردون كش ز انجم زيورست
كهنه تاريخ بسی شاهان انجم لشكرست

شايد كه بر دل مقبلي از مطالعة آن واردي از عالم ملكوت و سر غيب پرتوی اندازد كه باعث ترک و تجريد شده دل از محبت اين سرای فاني بردارد و جامع اين اوراق را نيز در سر كار وی كنند و

آرزوی عبث نمی باشد و چون هر روز غمی روی می نمود تازه و همی دست می داد بی اندازه و بواعث کم و موانع بسیار و از حدوث محن و صروف زمن قرار بیکجای دشوار بود

هر روز بمنزلی و هر شب جائی

و با این همه برات رزق مابین زمین و اسمان معلق و خاطر از جهت فراق اقربا و احبا پریشان مطلق بود آن مدعا در حیز تعویق و تسویق می افتاد تا انکه یکی از دولتمندان موفق موافق و سعادتمندان رشید مسترشد که اورا با فقیر صحبتی تمام و ما را نیز با او الفتی مالاکلام دست داده بود خاطر از تحریر تاریخ نظامی که مجلدیست بزرگ و تمام آن تاریخ تحریر می شود پرداخته رخت حیاب بجانب فردوس کشید

او رفت و رویم ما ز دنبال * آخر همه را همین بود حال

درین زمان که روزگار بر خلاف عادت خود مسامحه نرصت گونهٔ نموده پارهٔ از ساعات معوج عمر از دست اودزدیده آمد و آن باعث مجدد و آن داعیه موکد گشت و بتقریب انکه هیچ سابقی نیست که برای لاحقی چیزی نگذاشته باشد

اگر دهقان ته خرمن کند پاک * گذارد حصهٔ کنجشك درخاک

شمهٔ از احوال بعض سلاطین صاحب استقلال هند از تاریخ مبارک شاهی و نظام التواریخ نظامی که در حکم صبابه ایست از تیار و حبابی از دریای زخار انتخاب نموده بدر نویسی کرده چیزی از خود هم اضافه ساخت و غایت اختصار را مرعی داشت و از تکلفات در عبارت و استعارت احتراز لازم شمرد و نام این انموذج منتخب

التواريخ نهاده امد اميد که اين جمع و تاليف ناتمام که غرض
ازان ابقاي نام فرخنده فرجام پادشاهان اهل اسلام امت وگذاشتن
يادگاری درين سرای مستعار تا سرانجام سبب مغفرت مولف
بشود نه باعث مزيد علت

نوای بلبل چو بخرامی درين باغ
بهر لحنی نگيری نکته بر زاغ

چون وجه همت بر راست نويسی است اگر بي قصد سهوي و لغوي
بر زبان قلم و قلم زبان گذرد اميد که حق سبحانه تعالی آنرا بکرم
عميم قديم خود درگذارد و ببخشد

به بد گفتن زبان من مگردان * زبان من زيان من مگردان

ازينجا تا آخر احوال همايون شاه که مصنف از کتب پيشينيان
نقل کرده بود ترک نموده شد *

جلال الدین محمد اکبر پادشاه

شهنشاه دوران خلیفه زمان جلال الدین محمد اکبر پادشاه
که همیشه بر تخت خلافت ومسند رافت متمکن باد باستصواب
بیرامخان خانخانان در باغ کلانور که تا حال مرمت ان میکنند
بتاریخ روز جمعه دوم ماه ربیع الاول سنه ثلث وستین و تسعمایة (۹۶۳)
بطالع سعد سریر سلطنت را رفعت و زینت داده فرامین استمالت
و نوازش بر امراء سرحد فرستادند تا خطبه در دهلی نیز خوانده
شد و این مصرع که * از همه شاهزادها اشرف * تاریخ یافتند
و دیگر فرد

جلال الدین محمد اکبر آن شاهزادهٔ دوران
بتاریخ پدر میگفت شاهنشاه دورانم

ودیگر * کام بخش * یافتند - و عالم چون گلستان شد و زمانهٔ جافي آن
شکستگیها را تلافي نموده میگفت

چو مرگ افگند افسری از سری * نهد در زمان بر سر دیگری
چو دیرینه دوري سر آورد عهد * جوان دولتي سر بر آرد ز مهد

و پیش از امر جلوس بیرامخان پیر محمد خان شروانی را که با جماعهٔ از عقب سکندر در کوه سوالک تا حدود موضع دهمیری رسیده بودند بلطایف الحیل طلبیده بود تا خبر فوت پادشاه مغفور (۲) انتشار نیابد و شاه ابو المعالی که سید زادهٔ عالی نسب از ولایت کاشغر در نهایت تناسب اعضا و بصفت شجاعت از اقران ممتاز و پادشاه غفران (۲) پناه را نسبت باو توجهی خاص و نیازمندی افزون از قیاس بود چنانکه بخطاب فرزندی سر بلند گشته بود خام طمع شد و نسبت او ازینجا باید دانست که بیرامخان قصیدهٔ موشح گفته بقافیه عظیم و قدیم و روی حرف میم بیست و چهار بیتی که از اوایل مصاریع اولی حضرت محمد همایون پادشاه غازی و از اوایل مصاریع آخر شاه زاده جلال الدین محمد اکبر و از اواخر مصاریع اول میرزا شاه ابو المعالی با الفاظی که از خاطر رفته و از آخران ابیات چون بیست و چهار میم را جمع کنند تاریخ نظم قصیده میشود که نهصد و شصت باشد و از ثقات مسموع است که چون پادشاه مغفرت پناه نوبت اخیر بقندهار تشریف بردند شاه ابو المعالی شبی شراب خورده یکی از غلات شیعه را بتقریب تعصب بقتل رسانید چون وارثان مقتول بداد خواهی آمدند شاه ابو المعالی را طلب فرمودند او جامه مقتول مخمل سیاه که استر

(۲ ن) پادشاه مغفور و غفران پناه و مغفرت پناه عبارت از نصیر الدین محمد همایون پادشاه پدر جلال الدین محمد اکبر بادشاه است که بعد از وفات بلقب جنت آشیانی ملقب شده *

سرخ ارزق داشت پوشیده و همان یک اویز[۲] مصقول براق را که کارمقتول بار ساخته بود زیر دامن گرفته خمار آلود با صد کر و فر بمجلس پادشاهی در آمد و انکار کرد بیرامخان این بیت بتقریب خواند

نشان شبروان دارد سر زلف پریشانش
دلیل روشن است اینک چراغ زیر دامانش

پادشاه را بسیار خوش آمد و خون آن بیچاره خاک پوش گشت و به ثبوت نرسید الغرض چون امرای بادشاهی شاه ابو المعالی را در مجلس جلوس طلبیدند جواب داد که عذري دارم و نمیتوانم آمد مرتبه دوم گفته فرستادند که کنکاشی درمیان است و موقوف بر حضور شما است باز عذري آورد و پیغام بعضی تکلیفات مالایطاق فرستاد بیرامخان بنابر مصلحت قبول کرد و بعد از آمدن او تولکخان قورچي را که بسیار قوي هیکل بود و حالا چون تار عنکبوت بنظر می در آمد فرمود تا شاه ابوالمعالی را بحسب قرار داد از عقب آمده غافل به بست و میخواست که لوح وجود را از نام او پاک سازد ولیکن شاهنشاه کرم پیشه باین اندیشه رضا نداده فرمودند که در اول جلوس حیف باشد خون بیگناهي ریختن و ارزا بلاهور فرستادند تا ازان حبس گریخته بجانب کمالخان کهکر رفت و دران زمان سلطنت آن ولایت در تصرف آدم کهکر عموي کمالخان بوده و شاه ابوالمعالي را اعتبار نموده و لشکری بهمرسانیده باستعداد تمام متوجه تسخیر کشمیر شدند چون بسرحد کشمیر رفته در راجوری مغلوکي چند

(۲ ن) او سز - او نیز

از هر جانب بر شاه گرد آمدند و جماعتي از چکّان که قبيلهٔ ايست مشهور و داور ملک درسنه خمس وستين وتسعمائة (۹۶۵) اورا بقصد تسخير کشمير بردند و جنگي صعب با غازيخان چک حاکم آنجا کرد و هزيمت يافت بعد ازان کمالخان عذر خواهي نموده ازو جدا شد و شاه ابو المعالي تغير هيأت نموده در پرگنه ديپال پور رفته پناه بنوکري از بهادر خان تولک نام که حکومت انجا داشت و چندگاه نوکر شاه هم بود برد و تولک اورا پنهان داشت اتفاقا اين تولک شبي با زن خود جنگ کرد و آن عورت ازو رنجيده صباح نزد بهادر خان رفته گفت که تولک شاه ابو المعالي را پنهان در منزل خود داشته باتفاق قصد غدر با شما دارند بهادر خان سوار شده و شاه را در بند کشيده نزد بيرامخان فرستاد و تولک را سياست فرمود و بيرامخان شاه را به ولي بيگ ترکمان سپرده بجانب بکّر روانه گردانيد ولي بيگ اورا در راه ايذاء بسيار رسانيده بطرف گجرات فرستاد که ازان راه بمکه معظمه رود او انجا خوني کرده و فرار نموده به عليقلي خان پيوست بيرامخان بعد ازين خبر فرماني بعليقلي خان فرستاد که اورا به آگره فرستد بموجب حکم چون به آگره رسيد همان زمان فترات بيرامخان واقع شد و بيرامخان بجهت دفع بدگماني پادشاه اورا چندگاه در قلعهٔ بيانه فرستاد و چون داعيه حج پيدا کرد اورا نيز همراه گرفت و بعد از چند روز شاه ابو المعالي ازو هم جدا شده بملازمت پادشاه آمد و از نهايت غرور سواره دريافت و اينمعني باعث حبس ديگر باره شد تا بمکه فرستادند چنانکه مآل حال او مذکور شود القصه او چون در هنگام جلوس از لاهور

گریخت پهلوان گل گز که محافظ او بود از ترس شاهنشاهی خودرا
هلاک ساخت و بعد از استقرار امر جلوس افواج قاهره بر سرسکندر
در کوهستان نامزد شدند و سکندر تا مدت سه ماه جنگ و جدل
داشته اخر مغلوب گشت و راجه رامچند از نگرکوت بملازمت
آمده دید ورایات عالیات بجهة موسم برشکال بجالندهر رسیده پنجماه
درانجا گذرانید و مقارن واقعه پادشاه مغفور و جلوس شاهنشاهي
تردي بیگ خان حاکم دهلي میرزا[۲] ابو القاسم ولد کامران میرزا را
با کار خانهای شهنشاهی و فیلان چیده بمصحوب خواجه سلطان علي
وزیر خان و میر منشي اشرف خان بملازمت فرستاده بود و درین
سال میرزا سلیمان با ابراهیم میرزا بقصد تسخیر کابل آمدند ومنعم خان
متحصن شده عرایض بدرگاه فرستاد و محمد قلي خان برلاس
و اتکه خان و خضر خان هزاره را با جمعي برای آوردن بیگم پادشاه
وسایر بیگمان که در کابل بودند نامزد ساختند و پیش از رسیدن
این گروه مرزا سلیمان قاضي نظام بدخشي را که از علمای نامدار
بود و آخر خطاب قاضي خان یافت نزد منعم خان بوکالت
فرستاده مقدمات صلح درمیان آورد مشروط باین که یکبار نام او
را نیز در خطبه داخل سازند منعم خان بنابر مصلحت عموم بلوی
قبول نمود و میرزا سلیمان بهمان قدر خرسند شده متوجه بدخشان
گردید و در اوایل جلوس علي قلي خان خطاب خان زماني یافته درسرکار
سنبل بر سر شادی خان افغان که یکي از امرای عدلي بود لشکرکشید

(۲ ن) میر میران ابو القاسم

و بر سر آب رهب با فوج کار آمدنی خان زمان که دو سه هزار سوار بودند جنگ عظیم کرده هزیمت داد خانزمان در استعداد رفع ودفع او بود که همدرین اثنا خطوط از دهلی و اگره و اتاوه رسید که هیمون بقال با لشکر قتال و فیل و مال بسیار از جانب عدلي باستعداد قتال امرا را از حدود هندوستان بر داشته نزدیک بدهلي رسید و اسکندر خان اوزبک از آگره و قیا خان کنک از اتاوه و عبد الله خان ازبك از کالپی و حیدر محمد خان از بیانه و دیگران از سرحدها آمده در دهلي با تردی بیگ خان جمع شدند وخانزمان همان طرف آب جون ماند و نتوانست بایشان ملحق گشت و پیر محمد خان شروانی که از اردوی بزرگ بوکالت نزد تردی بیگخان آمده بود با عساکر منصور همراه شد و نزدیک به تغلق آباد در سواد دهلي محاربهٔ صعب دست داد و عبد الله خان اوزبک و لعل خان بدخشي که در برانغار بودند صف اعدا را بر داشته راست تا قصبه هودل و پلول تعاقب نمودند و غنیمت بسیار گرفتند و هیمون که از قلب گاه با فیلان کوه پیکر جدا مانده بود آوازه در انداخت که حاجي[۲] خان از جانب الور آمد و بر سر تردی بیك خان که جمعیتي اندک داشت راند او را بیک حمله بر داشته فیروزی یافت و از ترس خدیعت بازگشت مغول تعاقب نکرد و نماز شام چون امرای لشکر از تعاقب باز گشته بمعسکر رسیدند آنجا خود هیمون فرود آمده بود آهسته آهسته از شهر دهلي گذشته راه فرار پیش

(۲ ن) حاجي نکرخان - یکرخان

گرفتند و هیمون مردم خود را از تعاقب ایشان منع کرد و خانزمان
از راه میرتهه در سرهند باین جماعه رسید شاهنشاه چون این
خبر موحش شنیدند خضر خان خواجه را که گلبدن بیگم عمه
شهنشاهي در حباله او بود بمقابله سکندر نامزد فرموده متوجه
استیصال هیمون گشته در سرهند نزول اجلال واقع شد و امرای
منهزم درانجا ملازمت کردند خانخانان که از تردی بیگخان
انحراف مزاج داشت و با وجود ان اورا طوقان یعنی برادر بزرگ
میگفت باعث شکست ان لشکربود نفاق تردی بیکخانرا دانسته و
خاطرنشان شاهنشاهي ساخته و خانزمان و جمعي دیگر را گواه
بر ثبوت مدعای خویش کشیده رخصت گونه از برای قتل او
حاصل کرد و نماز دیگري سیر کنان بمنزل تردی‌بیگ خان رفته
و او را همراه گرفته بمنزل خود در خرگاهی آورده آخر نماز شام‌خود
به بهانه طهارت بر خاست و جمعی را که مقرر ساخته بود اشاره
بقتل تردی‌بیگخان کرد تا کار او را تمام ساختند وصباح بدیوان
نیامده خواجه سلطان علي و میر منشي را نیز متهم به نفاق
داشته همراه خنجر بیگ خویش تردي بیگ خان گرفته مقید
ساختند و بعد از چند گاه مخلص یافتند و هیمون در دهلي خود
را راجه بکرماجیت که راجه بزرگ در هندوستان بود و ابتدای
تاریخ اهل هند از زمان او است که هزار و شش صد سال و کسری
ازان گذشته خطاب داد و احکام دین اسلام را تغییر نموده با هزار و
پانصد فیل جنگي و خزینه بیحد و قیاس و لشکر گران در پاني
پت باستقبال جنگ بر آمد چون توپخانه را پیشتر از خود فرستاده

بود بر جمعي از امرای کبار مثل خانزمان و اسکندر خان و دیگران برسم منقلای آمده پیش دستي نموده توپخانه او را باندک جنگی در پاني پت بدست آوردند و هیمون امرای افغان را که مقدم ایشان شادی خان مسواني بود بزیادتي مناسب و جایگیر امیدوار ساخته در خزانه را کشاده و انعامات وافر داده تمامي سپاه نمود و افغانان بسکه از تحکمات او بجان آمده بودند زوال او را از خدا میخواستند و بزبان حال و مقال نعم الانقلاب و لو علینا مي خواندند و شبا شب یلغار کرده و از پاني پت گذشته بر فیلي هوايي نام سوار بموضع کهرمنده که حالا درآنجا سرای است مشهور آمد و صباح روز جمعه دهم ماه محرم المکرم از سنه اربع و ستین و تسعمایه (۹۶۴) که روز عاشوره باشد

بر دوست مبارک است و بر دشمن شوم

اغاز قتال و جدال مابین امرای منقلای و افواج هیمون واقع شد شاهنشاه و خانخانان دران روز در سه کروهي معرکه جنگ بودند و مدد میفرستادند تا خبر فتح آمد و هیمون که لشکر او همه پیدل بود و اعتماد کلي بر فیلان داشت با حلقه خاصه حمله بر افواج قاهره آورد تذبذب و تهلسل و تزلزل تمام در برانغار و جرانغار انداخت و باز بسعي جوانان تیر انداز و ضربت شمشیر کارآزمایان کین گذار آن رخنه التیام یافت و کار از دست رفته انتظام گرفت و هیمون بر قلب که خانزمان بود رانده تمام فیلان را چون کوه بر داشته بدانجا برد و غازیان او را زیر تیر باران گرفتند و هیمون دران حالت سر برهنه چون دیوانه سگ گزیده فریاد بده و بستان

میکرد افسونیکه تعلیم یافته بود می خواند ناگاه تیر اجل که هیچ سپری دافع ان نتواند بو بر چشم احول او رسید چنانچه از کاسه سر تهي مغز او گذشت و بی شعور شد و جمعی که نزدیک او تردد میکردند این حال دیده متفرق گشتند و لشکریان اهل اسلام تعاقب ایشان نموده قتل عام کردند و شادی‌خان مسوانی که مقدمة الجیش بود کشته شد و شاه قولیخان محرم بفیل هیمون رسید و فیل بان گفت مرا نکشید هیمون بر فیل من سوار است و اورا بدان حال در معسکر آوردند و شیخ گدائي کمبوه و جماعهٔ بشاهنشاهي گفتند که چون غزای اول است شمشیر را برین کافر باید آزمود که ثواب بسیار دارد فرمودند این را حالا که حکم مرده دارد چه بزنم اگر درو حس و حرکتی می بود تیغ آزمائی میکردم پیش از همه خانخانان به نیت جهاد شمشیري انداخت بعد ازان گدائی شیخ و دیگران بتلاش کشتند و آن مثل راست آمد که سوختني را کشتن چه سود و این تاریخ یافتند *

زروی مکر و تزویر و دغا گر حضرت دهلی
بدست افتاد ناگه از قضا هیمون هندو را
جلال الدین محمد اکبر آن شاه فلک رفعت
بعون لطف حق بگرفت هندوی سیه‌رو را
دبیر صنع بر لوح بقا با خامهٔ قدرت
رقم زد بهر سال فتح آن بگرفت هیمو را

قریب به هزار و پانصد فیل و خزینه و اسباب خارج از حساب محاسب وهم غنیمت یافتند و پیر محمد خان و حسین خان

خویش مهدي قاسم خان و جماعه باتفاق سعید خان مغول از دهلي
تعاقب گریختگان کرده و از الور گذشته و خود را بزن هیمون که فیلان
پر بار زر مي برد نزدیک رسانیدند و او در کوهستان و جنگل موضع
کواده (۲) از بجواره در آمد اما زر راگذاشت و اکثریرا کواران ولایت بجوار
تاراج کردند و پاره که بدست غزاة افتاد چندان بود که به سپرها
بخش نمودند و * نثار زرها * تاریخ یافته شد و دران راهی که رانی گذشت
ان قدر اشرفي و خشتها از طلا افتاده بود که تا چند سال رهگزریان و
مسافران مي یافتند وخزینه که شیر شاه و اسلیم شاه و عدلي سالها
جمع کرده بودند باینگونه تلف شد

بخور بپوش و بپاش و بده که حاصل عمر
خرد نداشت کسی کو بدیگری بگذاشت
مده ذخیره که بسیار کس ز غایت حرص
نهاد گنج بصد رنج و دیگری بر داشت

چون روز دوم از فتح به پانی پت رسیدند مناري از گلها بنا
فرمودند و از پاني پت بی توقف بدهلي رسیدند و هر منبر را
از سر نو بخطبه زینت دادند و یک ماه توقف واقع شد و امرای
نامدار بجانب آگره و سنبل و دیگر شهرها نامزد شدند و خبر در
دهلي رسید که در نواحی چمیاري (۳) که موضعی است به بیست
گروهی لاهور خضر خان از پیش سکندر شکست یافته بلاهور آمد
شاهنشاهی بجالندهر نهضت فرموده بودند که سکندر باز بکوه سوالك

(۲ ن) کوا و بجواره - کداو بجوار (۳ ن) جمیاري

رفت ورایات عالیه تعاقب نموده تا دیسوهه و دهمیري حرکت نمود

مخفي نماند که بجهة عروض عوایق میخواهد که بعد ازین جزئیات وقایع را باصل گذاشته و بکلیات حوادث پرداخته جواد خامه را عنان گسسته یک اسپه در سواد این میدان دواند و سوانح این چهل سال را از جلوس خلافت پناهی مجملا تمام سازد و منه التوفیق *

درین سال سکندر در قلعهٔ مانکوت متحصن شد و امرای کبار هر روز جنگ انداخته کار برو تنگ ساختند خصوصا محمد حسین خان خویش مهدي قاسم خان دران جنگها ترددی کرد که اگر رستم زنده می بود انصاف میداد و برادرش حسن بیگ کشته شد

برسر کوینتو حسن کشته شد * ای سر کویت بتر از کربلا

و آن تردد ها که ازین طرف شاهنشاهی و ازان طرف سکندر میدید باعث اعتبار حسین خان گشته اورا روز بروز بدرجات عالی رسانید و اولکهای معتبر در جایگیر او مقرر گشت تا عاقبت بحکومت لاهور رسید و بسیار جا شمشیر نمایان زد چون مدت محاصره بطول انجامید و غله در اهل قلعه بسیار قیمتی شد و امرای نامی سکندر یگان یگان مثل سید محمود بارهه و غیران جدا شده بدرگاه آمدند سکندر مقدمات صلح درمیان آورده پسر خود عبد الرحمن نامی را همراه غازیخان سور بوسیلهٔ اتکه خان و پیر محمد خان بتاریخ بیست و هفتم ماه رمضان سنه اربع وستین وتسعمایة (۹۶۴) بملازمت شاهنشاهی فرستاد و چند فیلي نامی پیشکش کرد و قلعهٔ را سپرد و فرمان نوشتند که جونپور در وجه جایگیر سکندر بالفعل مقرر باشد و چون ولایت پیش را از دست افغانان مستخلص سازد خان زمان

قایم مقام وی شود و سکندر براه دامن کوه بجونپور رسید و چون خان زمان جونپور را متصرف گشت او بر حسب فرمان ولایت گور را خواست که در تحت تصرف بیارد آنجا وقایع گونا گون پیش او آمد و بعد از چندگاه از بازی چرخ منصوبه چنان نشست که او هم با حریفان همدمت سابق لاحق گردید و روزگار دغا باز بساط نشاط اورا هم در نوشت

دایم نه بساط عشرت افراشتنی ست
پیوسته نه تخم خرمی کاشتنی ست
این داشتنی ها همه بگذاشتنی ست
جز ذرهٔ دردي که نگهداشتنی ست

و هم در ایام محاصره محمد قلیخان برلاس و اتکه خان و امراي دیگر بلقیس زمان بیگم پادشاه را با دیگر مخدرات ستر عفاف از کابل بمعسکر رسانیدند * و بتاریخ دوم شهر شوال سنه نهصد و شصت و چار رایات اجلال بجانب لاهور متوجه گردید و درین یورش خانخانان را نسبت به اتکه خان بتقریب دویدن فیل خاصه شاهنشاهی بر سراپرده سرای او بدمظنگی واقع شد و اتکه خان در لاهور آمده همه پسران را همراه آورده بمنزل خانخانان سوگند کلام مجید خورد تا شبهٔ مرتفع گشت و درین سال سلطان آدم کهکر در لاهور بوسیله ملا عبد الله سلطان پوري بملازمت درگاه شتافت و درمیان خانخانان و او عقد اخوت صورت بست و بحضور بندگان شاهنشاهی نزاعی که میان کمالخان و برادر زادهٔ او بود باصلاح انجامید و سلطان آدم باعزاز و احترام تمام و انعام و اکرام موفور بجانب وطن مالوف مراجعت

نمود و بعد از گذشتن موسم بشکال اعلام شاهنشاهی بجانب دهلي نهضت فرمود و در منزل جالندهر صحبت عقد خانخانان بمهد علیای سلیمه سلطان بیگم دختر میرزا نور الدین محمد خواهر زادهٔ پادشاه غفران پناه منعقد شد وجشن عالي ترتیب یافته نثارها و ایثارها وقوع یافت

و بتاریخ بیست و پنجم جمادي الثاني سنه خمس وستین و تسعمائة (۹۶۵) موکب عالي بدهلي نزول فرمود و خانخانان دران ایام در هفته دو روز بدیوانخانه آمده باتفاق اعیان مملکت مهمات بفیصل میرسانید و از جمله سوانحي که دران ایام روی داد قصه عشقبازی خانزمان است بشاهم بیگ مجملا آنکه در ملازمت پادشاه غفران پناه دو صاحب جمال خوش خلق پسندیده اطوار در سلک قورچیان انتظام داشتند یکي خوشحال بیگ دوم شاهم بیگ که پسر ساربان باشی شاه طهماسب بود هردو در حسن خلق و خلق یگانهٔ زمانه و در شیوهٔ دلبري نشانه بودند و خانزمان وقتی که هنوز بجانب سنبل تعین نشده بود با شاهم بیگ پنهان نظري داشت و زبان حالش همه با این مقال گویا بود

نشان بر تختهٔ هستي نبود از عالم و آدم
که جان در مکتب شوق از تمنای تو میزد دم
که دارد این چنین عیشی که در عشق تو من دارم
شرابم خون کبابم دل ندیمم درد نقلم غم

و چون بعد از حادثهٔ غفران پناهي بملازمت شاهنشاهی رسید بشاهم بیگ که داخل قورچیان درگاه بود پیمان بایمان موکد شد و از حدود

لکهنو کهان در دهلی خفیة بطلب او فرستاد تا فرار نموده باو ملحق گردید و خان زمان برنگ خبایث ما وراء النهر که جوانان را بپادشاهی بر داشته هنگامهٔ بهار را بجهته شوق و انبساط گرم میدارند بشاهم بیگ نیازمندی تمام پیدا کرده او را پادشاهم میگفت و خود را در رضاي او باخته و تسلیم‌کرده واکثر اوقات یدناق گرفته مانند دیگر خدمتگاران بحضور در خدمتش قیام مي نمود و امثال آن و فقیر از مرحومي و مغفوري امیر (۲) ابو الغیث بخاری دهلوی رحمة الله علیه که شاهم بیگ نسبت ارادت گونه بمیر داشت شنیده ام که دران ایام که شاهم بیگ از اردوی معلی به جونپور رفت بمقتضی عهد صبی که قریب العهد من ربهٖ است به نماز با جماعت و درود وتلاوت و ادعیه و دوام طهارت بسیارمقید بود و نظربر نامشروعات نمی‌انداخت وخان زمان‌نیز بنابر تبعیت او بصفت تشرع و صلاح آراسته گشته بود و برای خاطر شاهم‌بیگ محتسبان در اردوي خود گماشت تا بامر معروف و نهی منکر قیام نموده کسر ملاهي و مناهي کنند و میر سید محمد مکي را که بصفت قرأت قاری کلام مجید وجامع این اوراق نیز در سنبل قرآن پیش او در زمان اسلیم شاه درست کرده بود برای تعلیم شاهم‌بیگ نگاهداشته رعایت فوق الحد و الغایه فرمود چون زهد کودکان کم بقا می باشد آن صلاح در اندک مدت بضد مبدل شد

عمري بشکیب مي ستودم خود را

(۲ ن) پسر

در شیوهٔ صبر می نمودم خود را
چون عشق آمد کدام صبر و چه شکیب
المنة لله آز مودم خود را

شاهم بیگ بر زن لولي آرام جان نامي که بسیار دلربا و شیرین حرکات بود بموجب انکه

به مقبولی کسي را دست رس نیست
قبول خاطر اندر دست کس نیست
بسا لولي وش شیرین کرشمه
که ریزد خون ز دل ها چشمه چشمه
بسا زیبا رخ و شیرین شمایل
که سویش طبع مردم نیست مایل

مایل شد و او نیز بصد دل و جان راغب و طالب این گشت و با انکه خانزمان آن لولي را بصیغه نکاح در تصرف خود داشت بشاهم بیگ ایثار کرد و شاهم بیگ روزي چند با او بکام دل بوده و او را به عبد الرحمن بن موید بیگ که محبت جانی باو داشت بخشید و گذاشت چون اخبار خانزمان بعرض درگاه رسید غیرت شاهنشاهي تاب نیاورده فرمان طلب شاهم بیگ بنام خانزمان از آگره و دهلي بجون پور صادر شد و فرماني دیگر بنام جایگیر داران ان حدود صدور یافت که اگر خانزمان درین باب اهمال ورزد بر سر او اغناغ یعني جمعیت کرده بسزا رسانند خان زمان برج علي نام معتمدیرا از نوکران خود بجهة تلافي این تقصیرات و تدبیر کار از دست رفته بدر خانه فرستاد او نخست از همه به منزل پیر محمد خان

که نیابت مطلق از جانب خانخانان داشت ومنزل او بر سر برجی بود رفته پیغام گذارد و شاید سخنی درشت همدرین ضمن گفته باشد پیر محمد خان او را از بالای برج پایان انداخت تا خورد گشت و از قساوت قلب بقهقهه گفت که این مردک حالا مظهر اسم خود گردید خانزمان این خبر شنیده ودل بمفارقت شاهم بیگ نهاده بزبان حال می گفت

وصل چو سر زد ز ولایت برون * باد فراق ز نهایت برون

در هوس وصل بود سینه سوز * وعدهٔ بدکانچه موئینه دوز

و بحسب ضرورت اورا رخصت پرگنه سرهرپور که هژده کروهی جونپور است و بجایگیر عبد الرحمن بیگ مقرر بود داد تا ایامی چند درانجا بسیر و شکار مشغول باشد و بعد ازان که اطفاء نائرهٔ غضب شاهنشاهی شود مراجعت نماید شاهم بیگ عبد الرحمن بیگ را گرفته درانقصبه که حوض آبی صاف و باغی روح افزای و عمارتی دلکش میان حوض دارد جای نزه و منزه است آمده بسر میبرد تا انکه روزی مجلس شراب داشتند و سرگرم شدند شاهم بیگ بمقتضای انکه

مروت و عاشقی و می‌پرستی * سبب شد هرسه چیز از بهر مستی

شراب و عاشقی چون شد بهم یار * معاذ الله بر سوائی کشد کار

از عبد الرحمن بیگ آرام جان را طلبید او عذر نکاح آورد شاهم بیگ از و آزرده خاطر گشته آن محبت در ساعتی بعداوت انجامید

دیده ام بسیار کز سیر سپهر بیمدار

دوستان دشمن شدند ودوستیها دشمنی

و از روي غرور و مستي شراب و جواني فرمود تا عبد الرحمن را بستند و آرام جان را بگمان انکه اول از و بوداز منزل عبد الرحمن طلبیده باوی صحبت داشت و موید بیگ برادر خورد عبدالرحمن بیگ از روی غیرت جمعیت بهم رسانیده قصد بالا خانه که شاهم بیگ با آرام جان بران بود نمود و شاهم بیگ بمدافعه برخاست و جنگ شد دران حالت مستی تیری بمقتل او رسید وبآن درگذشت و این مصراع تاریخ یافتند که

برداشت آه و گفت که شاهم شهید شد

مخفي نماند که چون عدد آه ساقط گردد نه صد و شصت و سه تاریخ می شود باوجود این درین جا تردد است که ایا قضیه شاهم بیگ درین سال واقع شده یا در سال گذشته و قیاس ثانی است والله اعلم و عبد الرحمن بیگ خلاص یافته بدرگاه آمد و تربیت یافت و و خانزمان لباس ماتم پوشیده تا بآب گنگ تعاقب عبد الرحمن بیك نمود و بر مقصود دست نیافته با چشم گریان و دل بریان مایوس بازگشت

در ماتم شمس از شفق خون به چکید
مه روی به کند و زهره گیسو به برید
شب جامه سیاه کرد ازین ماتم و صبح
برزد نفسي سرد و گریبان به درید

وخان زمان دران چند سال باندک مردم با فوج بسیار از افغانان جنگهاي مردانه کرده فتح نمود وجنگهای او کارنامهٔ بود برجریدهٔ

روزگار ازانجمله جنگ لکهنو است که حسن‌خان بچگوتی با بیست
هزار کس آمد وخان‌زمان مجموع ازسه چهارهزار کس زیاده نداشت
و تا زمانی‌که غنیم از آب کروی گذشته با فوج بهادر خان جنگ
انداخته است او خود را مشغول بخوردن طعام داشته باز چون خبر
آوردند که غنیم درآمده رسید گفت بساط شطرنج بیاورید او بفراغ
بال بازي میکرد باز گفتند که فوج بیگانه مردم مارا برداشت آن
زمان سلاح طلبیده پوشید و زمانیکه سرا پردها را بتاراج مي‌بردند
تمام لشکر او پریشان شده بود بهادر خان را گفته حالا تو برو بعد
ازان خود باندک مردمی که داشت طبل نواخته به جنگ درآمد
وخصم را برداشت و تا هشت و هفت کروه تعاقب نموده از کشته
پشته واز مرده توده ساخت ومظفر باز گشت وهمچنین درجون‌پور
با کوریه که خود را سلطان بهادر خطاب کرده و سکه و خطبه خود را
در بنگاله خوانده با سي‌چهل هزار سوار تخمینا بجونپور رسید وحشم
و خدم خان زمان تمام در جنگ بغارت رفت و زمانی که خان
زمان از سر سفره برخاست غنیم سفره را همان طور گسترده یافت
و شروع در تاراج کرد عاقبت خان زمان با جمعی معدود برآمده
دمار از روزگار افغانان براورد و کشت و اسیر ساخت و چندان
غنیمت یافت که لشکرش را آرزوي هیچ چیز نماند و الحق
باقبال شاهنشاهی فتوحاتي که او و برادرش با جماعه خویش در
شرق رویهٔ هندوستان نمودند از کم کسی بوجود آمد و اگر داغ
معصیت بر جبین اخلاص نمی نهادند این هردو برادر سمت
پادشاه نشانی داشتند اما آخر الامران همه تردد و سعي را بخاک

منزلت یکسان ساختند

بسا نام نیکوی پنجاه سال * که یکنام زشتش کند پایمال

و باقي احوال ایشان در سنوات استقبال مذکور میشود انشاء الله تعالی و درین سال خان خانان مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ را که خالی از صفت شرارت و خبث درونی نبود بسیاست رسانید

و در هفدهم محرم مکرم سنه خمس و ستین و تسع مایة (۹۶۵) موافق سال سوم از جلوس موکب عز و اقبال در شهر آگره اجلال فرمود و درین سال نصب و عزل و صعود و هبوط پیر محمدخان واقع شد و سبب آن بود که پیر محمدخان از ملّائي بامرائی رسیده چنانکه گذشت راتق و فاتق جمیع مهمات ملکي و مالي بتقریب نیابت خانخانان شده بود و تمامي ارکان دولت به منزل او رفتندی و کم کسی بار یافتندی و سامانش بمثابهٔ رسیده بود که روزي در اثنای توجه از دهلی بآگره خانخانان با پیر محمد خان شکار افگنان براهی می آمد مقارن این حال خانخانان از رکاب داران خاصه پرسید که هیچ توشه در رکاب خانه است که گرسنه‌ایم پیر محمد خان در حال گفت که ما حضری خواهد بود اگر فرود آیند کشیده شود خان خانان با حشم خویش زیر درختی فرود آمد و سی صد کاسهٔ شربت و هفت صد چینی طعام بوتغون (؟) از رکاب‌خانه پیر محمد خان کشیدند و خان خانان متعجب ماند اگرچه هیچ ظاهر نساخت اما در باطن او غیرتی عظیم راه یافت

مگر تو بي خبری کاندرین مقام ترا
چه دشمنان حسودند و دوستان غیور

و چون بآگره رسیدند روزي چند تکسری به مزاج پیر محمد خان راه یافت و خان خانان بعیادت رفت یکي از غلامان پیر محمدخان که عادت بمنع اهالی و اشراف کرده بودند مانع امد و گفت که تا رسیدن دعا توقف فرمایند و بعد از طلب در آیند خان خانان را از این معني حیرت بر حیرت افزوده می گفت

بلی خود کرده را درمان نباشد

و بعد از رسیدن این خبر پیر محمد خان بان ضعف دویده آمد و پس از خرابي بصره بعذر خواهي میگفت که معذور فرمائید که دربان شما را نشناخت خان‌خانان جواب داد که شما هم باوجود این وقتیکه خان‌خانان درون رفت از نوکران خاني هیچکس را نگذاشتند غیر از طاهر محمد سلطان میر فراغت که بتلاش بسیار خود را بدانجا رسانید سبحان الله هرگاه احوال آن مردم این بوده باشد خود را چه گویم

مرو بر در گه سلطان کز و کار تو نکشاید

دلیلی بس بودگر اهل عقلی منع دربانش

و خان‌خانان ساعتی نشسته از آن‌جا بدر آمد و در فکر پیر محمد خان شد بعد از دو سه روز بدست خواجه امینا که آخر خواجه جهان شد و میر عبد الله بخشی و جمعي از ملازمان پیغام به پیر محمد خان فرستاد که یاد داشته باشی که تو بوضع طالب علمي و نامرادی بقندهار آمدی وچون در تو قابلیت دیدیم و به صفت اخلاص متصف یافتیم و بعضي از خدمات شایسته نیز از تو بوجود آمد ترا از رتبهٔ اسفل سافلین نقیری و طالب العلمی بپایهٔ اعلی علیین

سلطانی و خانی و درجهٔ امیر الامرائي رسانیدیم اما چون پرداخت دولت و جاه در حوصلهٔ تو نیست احتمال انگیز فتنه و فساد در تو باقي است بنابرین از تو هم چند روز اسباب غرور ترا انتزاع میئمائیم تا مزاج فاسد و دماغ مغرور تو بحال آید الان مناسب چنان است که علم و نقاره و اسباب حشمت را بسپاری پیر محمد خان بموجب فرموده عمل نموده ان مواد پندار را که خیلی مردم اُمّي را مخبط ساخته و می سازد و از جادهٔ مروت و فتوت انداخته و می اندازد و با غول بیابان رفیق گردانیده و میگرداند در لحظه یکسان خانی سپرد و همان ملّا پیر محمد که بود شد بلکه بد تر ازان گشت

عاریّت است هرچه دهد گردش سپهر
عارض بود بیاض که بر گرد آسیاست

و مقارن آن حال مولانا را بقلعه بیانه فرستادند درانجا محبوس بود و ازانجا هرچند رسالهٔ درباب برهان تمانع که عبارت است ازماحصل کریمهٔ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ اِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتَا درمیان متکلمین بحثی مشهور است و غیر ان بنام خانخانان نوشته و وسیلهٔ استشفاع و استخلاص خود ساخته فرستاد سودمند نیامد

دل شیشه ایست چون‌شکني کی شود درست
ظرف کلال نیست که سازی و بشکنی

بعد از چند روز او را از بیانه بحکم خان‌خانان بمکه معظمه فرستادند و هنوز در گجرات بود که فترات خانان شد و او باز گشته بملازمت شاهنشاهی رسید و خطاب ناصر الملکي یافته به تعاقب خان خانان نامزد گشت چنانچه بجای خود مذکور شود انشاء الله تعالی

و منصب وکالت خان خانان بجای پدر محمد خان بحاجی محمد خان سیستانی که او هم از نوکران خاني بود انتقال یافت و این مصرع حسب حال بود که

سگ نشیند بجاي گیپائی

و شیخ گدائي کنبوه پسر جمال کنبوي شاعر دهلوی را بتقریب اشنائي خان خانان که بعد از شکست ثانی هند در ایام غربت در گجرات باوبهم رسیده بود بر جمیع اکابر هندوستان و خراسان تقدیم داده منصب رفیع القدر صدارت برو مسلم داشتند و خان‌خانان بلکه شاهنشاهي نیز اکثر اوقات در منزل او بمجلس سماع که ازان سراسر تکلف مي بارید و دکّان تزویر ساخته بود حاضر میشدند و چون ازان زمانی که بناي اسلام در هندوستان واقع شده حق سبحانه و عزشانه اعیان و اشراف دنیادار بخلاف مشایخ کبار این دیار را همیشه رعیت سرشت و محکوم طبیعت و پست فطرت افریده و جاه جلال دولت ایشان هرگز به ضرب شمشیر نه بوده جز به تزویر دیگر و نفاق ذاتي و بدنامی و جامهٔ سروری و سرداری بر قامت همت ایشان کوتاه آمده است اکابرایمه ازین معراج شیخ گدائي که درعلو نسب او هم سخن داشتند و خانه بخانه در ماتمي عظیم افتادند و سر کبّرنی موت الکبراء اشکارا شد

درتنگنای حیرتم از نخوت رقیب * یا رب مباد انکه گدا معتبر شود

و او قلم نسخ بر اراضی مدد معاش و اوقات خانزادهای قدیم کشیده هرکس را که رزالت دربار او میکشید سیورغال میداد و الا فلا و با وجود ان نظر باین زمان که سخن در هیچ جریب زمین

انعام مدد معاش میرود بلکه کمتر اورا عالم بخش توان گفت و اعیان و اشراف ولایت هم که می آمدند از ممر ترفع و تحکم و تصدر بیموقع او نیز بودند و بعضی خود را باین تسلی میدادند که

ان الجهول اذا تصدر بالغنی * في مجلس فوق العلیم الفاضل
فهو الموخر بالمعالی کلها * کتقدم المفعول فوق الفاعل

گر فرو تر نشست خاقانی * نی اورا عیب و نی ترا ادب است
می نه بینی که سورهٔ اخلاص * زیر تبت یدا ابي لهب است

و میر سید نعمت رسولي که مذکور شد قطعه گفته در جوامع و صوامع شهرت داده و خبثها انرا در مسجد و دیوان خانه شیخ گدائي نوشتند تا خوانند و محو ساخت اما فایده نداشت و این بیت ازان جمله است

نام گدائی مبر نان گدائي مخور * زانکه گدائي بدست روي گدائی سیاه

و ازو بعضی اثار بی اخلاصی و بی رائی و بد راهی نسبت به بندگان شاهنشاهي ظاهر شد که بجای خود مذکور شود و درین ایام پیش قدوة الاکابر میر عبد اللطیف که از اعاظم سادات سیفي قزوین است و از ولایت عراق در سال نهصد و شصت و سه بهند آمده بود شاهنشاهي دیوان لسان الغیب بنیاد کرده سبق میخواندند و پسر رشیدش ملکی ملکات حمیده اطواری امیر که مظهر الولد الحر یقتدي بابائه الغر مسمی بمیر غیاث الدین الملقب به نقیب خان است و در علم سیر و تواریخ و اسماء رجال و سایر محاضرات آیتي است از آیات روزگار و بر کتی ازبرکات زمانه و ثانی لوح محفوظ است و جامع این منتخب را باو نسبت هم

عہدی و هم درسي و عقد اخوت دیني است حالا در ملازمت شاهنشاهي بخواندن علم تاریخ و سایرکتب نظم و نثر روزانه وشبانه اشتغال دارد

و درسنه ستة و ستین و تسعمایة (۹۶۶) فتح قلعه گوالیار شد و غلامي بهیل خان نام از عدلي که متحصن دران بود آمان طلبیده کلید سپرد و * فتح باب قلعه گوالیار * تاریخ یافتند و درین سال سنکرام خان نام نیز غلام عدلي قلعه رنتهنبور بدست رای سرجن هادا فروخت و مجملي آن واقعه این است که پیش از انکه شاهنشاهي بلده آگره را محط رحال اقبال سازند و جمعي را از امرا مثل هند و بیك مغول و غیران به تسخیر قلعه رنتهنبور نامزد فرموده بودند آن جماعه سنکرام خان را در قبل داشته اطراف و نواحي قلعه را تاختند اما کاری نساختند و چون بیانه در وجه جایگیر حبیب علیخان که یکی از نوکران خانخانان بود بساور و توده ترکعلي که بتوده بهیون مشهور است بچغتائی خان مقرر شد و حبیب علیخان را سرداران لشکر اعتبارکرده امرای نواحی را تابعین او ساخته نامزد فرمودند و تا مدت یکسال در محاصره داشت کار بر اهل قلعه تنگ آوردند و سنکرام خان مقدمات صلح درمیان آورده سفیری التماس نموده بجهة خاطر نشان ساختن بعضي مقدمات نزد خود طلبید خوانین والد فقیر را باحاجي الحرمین الشریفین حاجي بهیکن بساوري بجهة اصلاح این مهم انتخاب نموده فرستادند بعد از رد و بدل بسیار سنکرام خان سپردن قلعه را مشروط بچند شرط ساخت از انجمله دادن پاره خرجي از نقد و جنس و مهم

سازی او از در خانه و امرا چون درین باب تقاعد و تکاسل ورزیدند و زر هم نداشتند که بدهند و گمان فتح بقهر و غلبه هم علاوه آن شد و قلعه را برای سرجن داد و هرچه خواست ازوگرفت وسعی چندین ساله این جماعه پریشان نامشکور گشت و سنکرام خان بهمراهی حاجي خان الوري بگجرات رفت و رای سرجن قلعه را باذوقه و یراق استحکام داد واو بتقریب زر داري و جمعیت بعضي پرگنات حوالی قلعه را نیز متصرف شد وحبیب علیخان و امرا بعد از مدتي که تاخت و باخت کردند متفرق شده بجایگیرها رفتند و درین سال جمال خان غلام عدلی که چنار را متصرف بود وکیلی بدرگاه فرستاده التماس نمود که اگر کسی شایسته کاردان را فرستند قلعه را باو سپارد. و خانخانان مهر علی بیك سلدوز را که آخر بمرتبه خواني رسیده حاکم قلعه چتور گشت همراه وکیل جمالخان با فرمان استمالت فرستاد و همدران ایام چون فقیر از خانه برآمده و از بساور بقصد طالب العلمي بآگره رسید بمهر علی بیگ اشنا شده در منزل او می بود و مهر علی بیگ مبالغه بسیار باوستادي مرحومي شیخ مبارک ناگوری رحمة الله علیه والد مرحومي مغفوري شیخ ملوکشاه طاب ثراه نمود کار بجائي رسانید که اگر فلاني درین سفر رفیق من نباشد مهم رفتن را برطرف میسازم و هردو عزیز نام برده بتقریب مروتهای آشنائي مصلحت در رفتن فقیر دیده خواهي نخواهی الحاح مرافقت نمودند تا درعین بشکال بجهة استرضای خواطر اساتذه باوجود نو سفری از تحصیل علم باز مانده مرتکب اخطار اسفار گردید و از راه قنوج و لکهنو

و جونپور و بنارس سیر کنان عجائب عالم دیده و بصحبت بعضی
از مشایخ و علمای کبار ان دیار رسیده درذي قعده سنه ستة وستين
وتسعماية (۹۶۶) از آب گنگ گذشته به چنار[۲] درآمده شد وجمال خان
کسان باستقبال او فرستاده مهرعلي را اندرون برد ومحال شیر شاهي
و سلیم شاهي و یراق قلعه داري نموده بمراسم مهمانداري کما
ینبغي بپرداخت چون فرمان استمالت مشتمل بر انعام پنج پرگنه
از نواحی جونپور در عوض قلعه چنار خوانده شد او توقعات دیگر
نموده و تکلیفات مالایطاق کرده مهر علي را تا زمانیکه جواب
عرضداشت او از درگاه بیاید خواست که معطل دارد درین ضمن
از روی پرکاري حرف و حکایت با خانزمان جدا داشت و با فتح
خان افغان تبنی[۳] که با جمعیت تمام در قلعه رهتاس بود جدا وعدهٔ
قلعه میداد و مهر علي چون بر مکر و فریب او آگاه شد و بخاطرش
توهمي از فتح خان نیز راه یافت که مبادا بایکدیگر هم عهد شده
ضرری باو رسانند خود تنها به بهانه سیر از قلعه پایان آمده و مایان
را همانجا گذاشته از آب گنگ بصد اضطراب گذشت و با جمال خان
صحبت بلطایف الحیل داشته و دار و مداری کرده بتقریب باز
آوردن مهر علی و صلح و صلاح وقت شام برکشتي نشسته قصد
عبور نموده آمد اتفاقا کشتی در ورطه هایل بدامن کوه افتاد که
متصل بدیوار قلعه است وتند بادی غریب برخاسته ان را متزلزل
ساخت و اگر لطف خالق البرار و البحار بادبانی نمی کرد کشتی

(۲ ن) چنهار (۳ ن) پنی

امید دران گرداب بلا بکوه اجل رسیده ذره ذره شده بود

رسیدم من بدریائی که موجش آدمی خوار است

نه کشتی اندران دریا نه ملاحی عجب کار است

و در جنگل دامن کوه چنار بمسکن و ماوای شیخ محمد غوث که از کبار مشایخ اهل هند و صاحب دعوت بود رسیده شد و یکی از خویشان شیخ دو چار گشته غاری نمود که آن بزرگوار دوازده سال دران منزوی بوده اوقات بغذای برگ و میوهٔ درختان بیابانی میگذرانید و کار او به برکت دعوت بجائي رسید که پادشاهان عالی مقدار کامگار سر اخلاص و ادب به تعظیم او فرود می آوردند وبعد ازانکه مهرعلی بآگره آمد قلعه چنار را فتو غلام عدلي در تصرف آورد و در سنه سته و ستین و تسعمایة (۹۶۶) شیخ مشارٌ الیه با مریدان و معتقدان و کرو فر تمام از گجرات بآگره رسید وشاهنشاهي باعتقاد درست او را دیدند و شیخ گدائی را بموجب تنگ چشمی و نفاق و حسدي که ایمه هندوستان را با هم دیگر لازمهٔ ذاتی است آمدن او دکانی بالای دکانش ساختن خوش نیامد

به نزد خرد این سخن روشن است

که هم پیشه هم پیشه را دشمن است

و خانخانان نیزبتقریب تصرفی که شیخ گدائی در مزاجش نموده بود با شیخ محمد آشنائی چنانکه بایستی نکرد بلکه مجالس متعدد منعقد ساخته و رسالهٔ شیخ محمد غوث را که درانجا کیفیت معراج خود بیان کرده گفته که در بیداري مرا مجالسه و مکالمه با حضرت رب العزة عز شانه واقع شد و برحضرت رسالت پناهی

صلی الله علیه و آله و سلم تقدیم کردند و امثال این خرافات که عقلا و نقلا مذموم و ملوم باشد در میان آورده شیخ را پیش کشیده هدف تیر ملامت ساختند تا بخاطر آزرده بگوالیار رفت و بلوازم مشیخت و ارشاد به پرداخته بجاگیر یک کرور که داده بودند قناعت نمود *

درین سال بهادر خان برادر خان زمان بقصد تسخیر ولایت مالوه که باز بهادر پسر سزاول خان در تصرف داشت تا قصبه سپري رسیده بود که فترات خان خانان شد و باز گشته آمد و برخصت خان خانان بدرگاه پیوست *

و همدرین سال حسین خان از اندري بآگره آمد و با چندي از سرداران نامی جانب رنتهنبور رفته در سوپر ترددهاي مردانه کرد و نمایان تاخت ازانجا حمله بر قلعه رنتهنبور برد چنانچه راي سرجن را در جنگ برداشته گریزانده بدرون قلعه برد و ازو حساب گرفت و بتقریب بر همزدگی معرکه خان‌خانان ان معرکه را نا تمام گذاشته بگوالیار آمد و ازانجا قصد مالوه داشت که خان‌خانان او را بآگره طلبید و بتاریخ بیستم جمادی الثانی سنه سبع و ستین و تسعمایة (۹۶۷) شهنشاهی بعزم شکار از آب جون عبور نمودند جمعي از غرض‌گویان که حسد بر استقلال وکالت خان‌خانان داشتند خصوصا ادهم خان که بسبب نسبت فرزندی ماهم اتکه درجهٔ تقرب او از همه زیاده بود و صادق محمد خان و غیره فرصت یافته سخنان خان‌خانان بعرض رسانیدند والحق شاهنشاهی هم که تصرف نافذ در ملک نداشتند و از ممر بعضی خرجهای ضروري گاه گاهی

معطل می ماندند و خزینه اصلا نبود و نوکران پادشاهی همه جایگیرهای زبون و پریشانی احوال بر وجه کمال داشتند وملازمان خان‌خانان همه بسامان و مرفه الحال مي خواستندکه معرکه بطرحی دیگر شود و لیکن قدرت تام نبود تا بمقتضای اذا اراد الله شیا هیّأ اسبابه دواءی جمع شد

چون معاني جمع گردد شاعري آسان بود

و نزدیک بسکندره راؤ که نصف راه دهلی است ماهم‌اتکه بعرض رسانید که بیگم پادشاه را که در دهلی بودند درین ایام ضعفی طاری شده است شاهنشاهی را بسیار یاد میکند لاجرم عنان توجه بآن صوب معطوف داشتند و شهاب الدین احمد خان حاکم دهلی باستقبال آمده و باتفاق هم دیگر سخنان چون کاه را کوهی در نظر نموده خاطر شاهنشاهی را بر خان خانان گران ساختند

خال و خط و زلف و ابرویت همه یکجا شدند

از برای کشتن مسعود محضر میشود

و کار باین‌جا رسانیدند که خان‌خانان قدوم موکب همایون را در دهلی از سعی ما دانسته در عزم انتقام خواهد بود و مارا مجال مقاومت باو نیست و مناسب همان است که رخصت مکه معظمه بیابیم شاهنشاهی بمفارقت ماهم اتکه نتوانستند دل نهاد و تسلی ایشان داده بخان‌خانان پیغام فرستادند که چون بی استصواب و رضای شما این قدر راه آمده ایم مقربان ما همه متوهم شده اند انسب آنست که ایشان را استمالت دهید تا بخاطر جمع توانند در خدمت ما قیام داشت خان‌خانان خواجه

امینا و حاجی محمد خان سیستانی و ترسون محمد خان را که مرجع و مدار مهمات بودند بملازمت فرستاد تا مقدمات عذرآمیز مشتمل بر اظهار اخلاص و دولت خواهی گفتند و این سخنان بدرجهٔ قبول نیفتاده نام بردگان هم رخصت انصراف نیافتند و شهاب الدین احمد خان و ماهم‌اتکه کار و بار از پیش خود گرفته آوازهٔ تغیر مزاج شاهنشاهی از خان‌خانان در انداختند تا شهرت‌تمام یافت و امرا یکی بعد از دیگری از آگره بجانب دهلی راهی شدن گرفتند و این معامله بعینها معاملهٔ سلطان ابو سعید مغول بود با امیر چوبان که وزیر پادشاه نشان بود و در کتب تواریخ مذکور است و مشهور هم الدنیا کدأب الحمار اذا اقبلت اقبلت و اذا ادبرت ادبرت ظاهر شد

چو دولت خواهد آمد بندهٔ را * همه بیگانگانش خویش گردند
چو بر گردد زمان نیك بختی * در و دیوار بروی نیش گردند

و پیش تر از همه قیام خان کنگ این راه را هر کرد او هر کس را که می رفت شهاب الدین احمد خان و ماهم‌اتکه بزیادتی منصب و جاي گیر امیدوار ساخته پایه تقرب او می افزودند و از جهت رعایت حزم در پی استحکام قلعه شدند و خان‌خانان در آگره با جمعی از مخصوصان خویش کنکاش طلبید رای شیخ گدائی با چندی دیگر این بودکه پیش ازان که پله گران شود خود بایلغار رفته شاهنشاهی را بدست باید آورد تا مجال دخل حساد فساد نباشد خانخانان این رای را نه پسندید و گفت چون مزاج شاهنشاهی از من متغیر شده است ظاهرا دیگر صحبت راست

نیاید و صورت دیگر خود چه احتمال دارد چه بعد از انکه عمری در دولتخواهی صرف کرده باشم در زمان پیری داغ بد نامی بر پیشانی حال خود نهادن موجب خسران ابدي است چون همیشه سیر اماکن شریفه مرکوز خاطر وی بود جهاز سفر حجاز نموده متوجه بیانه شد تا براه نا گور رود و بر ما في الضمیر خویش اطلاع داده همه را رخصت درگاه داد و بهادر خان را که از مالوه طلبیده بود همراه این مردم روانه گردانید و محمد امین دیوانه را از حبس قلعهٔ بیانه خلاص بخشید و گذاشت

بقائی نیست هیچ اقبال را چند آزمودستی
خود اینک لا بقا مقلوب اقبال ست بر خوانش

و اهل دخل بعرض رسانیدند که خانخانان داعیهٔ رفتن پنجاب دارد و شاهنشاهی از دهلي بدست میر عبد اللطیف قزویني پیغام فرستادند که مقصود ما ازین آمدن پرداختن مهمات ملکی بود بطریق استقلال بذات خود وچون از مدتی باز میل تجرد داشته اید و داعیه سفر حجاز کرده مبارک خواهد بود حالا از پرگنات هندوستان آن قدر که خواهید متصرف شوید گماشتهاي شما محصول انها هرجا که باشید میرسانیده باشند خانخانان بسمع رضا شنیده از میوات عازم ناگور گشت و از اعیان با او غیر از ولی بیگ ذو القدر و حسن قلیخان که خانجهان شد و اسماعیل قلیخان برادرش و شاه قلی خان محرم و حسین خان خویش مهدي قاسم خان کسی دیگر نماند و از نا گور اسباب حشمت را از نقاره و علم انچه داشت بدست حسن قلیخان روانه درگاه گردانید و شیخ گدائی نیز

عاقبت در حدود بیکانیر مفارقت گزید و سرّ مضمون

و کل اخ یفارقه اخوه * لعمر ابیک الا الفرقدان

ظاهر گردید و شاهنشاهی از دهلی بعزیمت پنجاب بقصبهٔ جهجر رسیده بودند که این امارات را آوردند و مسرور شدند و دران منزل شاه ابو المعالی بملازمت رسیده از خبط دماغ خواست که سواره دریابد اورا مقید ساخته بشهاب الدین احمد خان سپردند وهمدران منزل پیر محمد خان شیروانی که در گجرات انتظار موسم می برد خبر بر همزدگی معامله یافته و اسباب تفرقه خانخانان شنیده بایلغار رسیده ملازمت نموده خطاب ناصر ملکی یافتند اسباب و علامات خانی داده اورا بتعاقب خانخانان نام زد فرمودند تا بسرعت بجانب مکه معظمه روان سازد و فرصت ندهد پیر محمد خان بتعجیل رفت و بتانی درناگور توقف نمود از یکدو منزل در رقعه نوشته بخانخانان فرستاد که

آمدم در دل اساس عشق محکم همچنان

با غمت جان بلا فرسوده همدم همچنان

خانخانان در جواب نوشته که آمدن مردانه اما نزدیك رسیده توقف کردن نامردانه و بعد از انکه شاهنشاهی بدهلی مراجعت فرمودند منعم خان را از کابل برای وکالت طلبیدند وخانخانان از جهة ملاحظه مالدیو راجهٔ جوده پور که با جمعیت تمام سر راه گجرات گرفته بود از ناگور به بیکانیر آمد و از خبر تعاقب پیر محمد خان آزار بسیار یافته مایوس شد و باغواي بعضی دیو مردم عازم پنجاب گشت و اهل و عیال و اموال را بهمراهی خلف صدق خود میرزا عبدالرحیم

که حالا بمنصب خانخانانی و سپه سالاري مخصوص است درسن سه سالگی در قلعه تبرهنده که جاگیر شیر محمد دیوانه پسر خوانده خانخانان بود نگاهداشت و خبر در دیپال پور رسید که دیوانه مذکور آن همه اسباب و اشیا را متصرف شده انواع اهانت بمتعلقان خانی رسانید و خواجه مظفرعلي دیوانه را که آخر مظفرخان گشت و درویش محمد اوزبك را با سخنان نصایح آمیز و دلاسا نزد دیوانه فرستاده باشد که تا از حرکات شنیع خود پشیمان شده باصلاح باز آید اما دیوانه را سگ گزیده بود

ای عاقلان کناره که دیوانه مست شد

و خواجه مظفرعلی را بسته بدرگاه فرستاد و خانخانان را این شکست بیشتر از همه باعث دلشکستگی شد و ازانجا با دلي پریشان جانب جالندهر توجه نمود و شمس الدین اتکه خان و پسرش یوسف محمد خان و حسین خان خویش شهاب خان و سایرامرای پنجاب بر حسب فرمان جمعیت نموده در حوالی پرگنه دکهدار بموضع کنور پهلور سر راه بر خانخانان گرفتند و جنگ عظیم در پیوست و حسین خان خویش مهدي قاسم خان درین جنگ تردد ها کرد و زخم شمشیری بچشم او رسید که گویا چشم زخمي بود بحال او و از خانهٔ زین بزمین آمد و اورا مقید ساخته همراه ولي بیگ و پسرش اسماعیل قلیخان و چندی دیگر از سرداران بدرگاه فرستادند چنانچه عنقریب مذکور شود انشاء الله تعالی و خانخانان بعد ازین شکست گریخت و غنایم نامحصور بدست اتکه خان و لشکرش افتاد ازان جمله علم مرصع بدرر و جواهر بود که

خانخانان دران سال بندرمشهد مقدس اقدس امامی که مخدومی مولوي جامی قدس سره این ابیات در نعوت و صفات ایشان گفته اند که

سلام علی آل طه ویسن * سلام علی آل خیر النبئین
سلام علی روضة حلّ فیها * امام یباهی به الملك والدین
امام بحق شاه مطلق که آمد * حریم درش قبله گاه سلاطین
شه کاخ عرفان گل باغ احسان * در درج امکان مه برج تمکین
علی ابن موسی رضا کز خدایش * رضا شد لقب چون رضا بودش آئین

علی ساکنها الرحمة و الرضوان ساخته میخواست که ارسال دارد و میگویند که قریب بیک کرور زر بآن خرج شده بود و قاسم ارسلان علم امام هشتم تاریخ آن یافته اتکه خان انرا مع غنیمتهای دیگر بدرگاه فرستاد و داخل خزینه عامره شد و از غرایب اتفاقات آنکه درین سال خانخانان غزلی را که از هاشمی قندهاري است اولچه ساخته بنام خود مشهور گردانیدو شصت هزار تنکه نقد باو در عوض آن حکم فرموده پرسید که این قدر مبلغ چون است و او در بدیهه لطیفه گفت که شصت کم است خان چهل هزار تنکه افزوده یک لک درست انعام داد وگویا اختر در گذر بود که معاً فترات واقع شد و آن غزل این است که این مطلع از هاشمی است

من کیستم عنان دل ازدست دادهٔ * وزدست دل به راه غم از پا فتادهٔ
دیوانه وار در کمر کوه گشتهٔ * بی اختیار سر به بیابان نهادهٔ
گاهی چوشمع زاتش دل درگرفتهٔ * گه چون فتیله با دل آتش فتادهٔ
بیرم ز فکر اندک و بسیار فارغم * هرگز نگفته ایم کمی یا زیادهٔ

و این مطلع نیز از هاشمی است

لبت خندان بود از چشم گریانی که من دارم
دلت جمعست از حال پریشانی که من دارم

و خانخانان همین طور با وجود انکه در خزینه هیچ نداشت یک لک تنکه به رام داس لکهنوی که از کلاونتان اسلیم شاهی دروادی سرود اورا ثاني میان تان سین توان گفت و در خلوات و جلوات با خان همدم و محرم بود و از حسن صوت او پیوسته آب در دیده میگردانید در یک مجلس از نقد و جنس بخشیده و همچنین حجاز خان بداونی را که که اولا در سلك امرای افغانان داخل بوده علم و نقاره و طوغ داشت بعد ازان در آخر عمر ترک سپاهی گري نموده و بمدد معاش جزوی قناعت کرده در روش زهد و عبادت استقامت یافت در صله قصیدهٔ که مذیّل بنام خان ساخته بود یک لک تنکه نقد انعام داده اورا امین تمامی سرکار سرهند ساخته بآنصوبه نامزد گردانید و مطلع آن قصید این است که مطلع

چون مهرهٔ نگین سما شد فرو به آب
پرکار خاتمش به زمین داد لعل ناب

آن سخن خواجه کلان بیگ درست شد که شعر شناسی عالم بالا هم معلوم شد دیگر بدین قیاس حاصل که لک در نظر همت بلند خاني حکم یکی داشت بخلاف این خسان که بروی آب آمده اند

بوی وفا گر شنوی از کسی * پای (۲) ببوسیش ز خسرو بسی

(۲ ن) پاي ببوسش ز طرفه بسی

و در في قعدة این سال بعد از تعین اتکه خان بجانب پنجاب خواجه عبد المجید هروی را بخطاب آصفخانی مخاطب گردانیده بحکومت دهلي منصوب ساختند و حسین قلی خان را بتقریب اینکه پدرش ولی بیگ و برادرش اسماعیل قلیخان همراه خانخانان بودند بنابر مصلحتی بآصفخان سپرده متوجه پنجاب شدند و منعم خان حسب الحکم از کابل با مقیم خان خواهر زاده تردي بیگخان که آخر شجاعت خان شد در منزل لودهیانه آمده ملازمت کرد و خطاب خانخانان یافته بمنصب وکالت سرفراز گشت و سرّ دخل الولی و خرج الولی بظهور پیوست و همدرین منزل خبر فتح اتکه خان و هزیمت خانخانان بجانب کوه سوالك رسید و اسیران را مقید در نظر آورده بزندان سپردند و ولي بیگ که زخمهای کاري داشت از زندان بزندان جاودان رفت و سرش را بدهلي فرستادند و حسین خان را بخسرپوره او ملک محمد خان ولد مهدي قاسم خان سپرده آخر تربیت فرمودند و پیتالی را که قصبه ایست درکنار آب گنگ و مولد و منشاء میر خسرو علیه الرحمة است بجاگیر او نامزد گردانیدند و خانخانان بعد از هزیمت در تلواره که جائی است منیع بس محکم در کوه کوشمالی بر کنار آب بیاه و حکومت انجا براجه گویند چند تعلق داشت رفته متحصن شد و افواج شاهنشاهی نزدیک رسیده جنگ انداختند و سلطان حسین جلایر که جواني بسیار خوش قامت متناسب الاعضا و شجاع بود دران معرکه افتاد چون سر اورا جدا کرده تهنیت گویان نزد خانخانان بردند روپاکي برچشم نهاده ویاد حسن خدمات اورا کرده بهای هاي بلند

گریسته گفت صد نفرین برین زندگی من که بتقریب شامت نفس من این چنین جوانان ضایع میشوند هر چند هندوان آنجا خانخانان را تقویت میدادند غم مسلمانیها دامن گیر او شده و ملاحظهٔ عاقبت کرده و راه دین خود پاک ساخته فی الحال بجهة استعفاء تقصیرات خود بدست جمال خان نام غلامی پیغامی فرستاده التماس ملازمت نموده و ملا عبد الله سلطان پوري مخاطب به مخدوم الملک برای استمالت و طلب او رفت و هنوز معرکه جنگ همانجا بر پای بود و آمد و رفت وکیلان بر جای تا انکه منعم خان با معدودي چند بی تحاشی درانجا رفته و خانخانان را گرفته باز آورد و تمامی امرا حسب الحکم باستقبال رفتند و او را بتعظیم و احترام تمام بدستور سابق کورنش داده خطایای او معفو گشت و خلعت خاص و اسپ بخشیدند و منعم خان در منزل خود برده تمامی سراپردها را بلوازم و مصالح گذرانید و بعد از دو روز خرج راه مناسب حال یافته بجانب مکه معظمه رخصت شد و صغار و کبار امرا و مقربان فراخور مناسب امداد نموده از نقد و جنس ذخیرهٔ که ترکان آنرا چغدوغ میگویند دادند و حاجی محمد خان سیستانی را به بدرقگي او نامزد کرده ازانجا بسمت دهلي کوچ فرموده خود بعزم سیر و شکار بجانب حصار فیروزه متوجه شدند و در چهارم ربیع الاول سنه ثمان وستین وتسعمائة(۹۶۸) بدهلي نزول اجلال واقع شد و بکشتي نشسته در دوازدهم ربیع الثاني بدار الخلافت آگره رسیدند و میگویند که خانخانان با توابع از راه ناگور روانه گجرات گردیده در جنگلی انبوه از درخت مغیلان

میگذشت که گوشهٔ دستارش بخاری بند شده از سر افتاد و چون این را بشگون بد می شمارند خانخانان را فی الجمله تغیری در بشره روی نمود حاجي محمد خان در بدیهه خواند که

در بیابان چون ز شوق کعبه خواهي زد قدم
سر زنشها گر کند خار مغیلان غم مخور

و آن قبض خان به بسط مبدل گشت

به سخن بند ها کشوده شود * بسخن زنگ دل زدوده شود
بس گره کاید از زمانه بکار * که نماید کشادنش دشوار
ناگه از شیوهٔ سخن راني * نهد آن کار رو بآساني

در زماني که به پتن گجرات رسید موسی خان. فولادي حاکم پتن و حاجی خان الوری[۲] مراسم تعظیم بتقدیم رسانیده بلوازم مهماني پرداخته و روزی در حوضی سهنس لنگ نام سیر میکرد که مبارک خان افغان نامی نا مبارک که در ابتدای فتح هندوستان خانخانان حکم بقتل پدر او فرموده بود انتقام خیال کرده در وقت نماز شام که خانخانان از کشتي فرود می آمد با جمعی از اوباش ببهانهٔ ملاقات آمده بیک ضربت خنجر ابدار شربت شهادت چشانید واین تاریخ یافته که

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام * در راه شهید گشت نایافته کام
تاریخ شهادتش ز دل پرسیدم * گفتا که شهید شد محمد بیرام

و فقیر بحسب تعمیه یافتم

(۲. ن) الوري

گفت گل گلشن خوبی نماند

* قطعه *

از ساغر زمانه که نوشید شربتی
کان نوش جانگزای تر از سم نیامده است
گیتی ترا ز حادثه ایمن کجا کند
کورا ز حادثات امان هم نیامده است
دزدیست نقب زن فلک اندر سرای عمر
آری بهر زه قامت او خم نیامده است
آسودگی مجوی که کس را بزیر چرخ
اسباب این مراد فراهم نیامده است
در جامهٔ کبود فلک بین و پس بدان
کین چرخ جز سراچهٔ ماتم نیامده است
با خستگی بساز که مارا ز روزگار
زخم آمده است حاصل و مرهم نیامده است
خاقانیا فریب جهان را مدار گوش
کوراز دور قاعده محکم نیامده است

خان خانان همیشه رقت قلب داشت و به سخنان اکابر مشایخ رضی الله عنهم معتقد و پیوسته در مجلس شریفش سخن از قال الله و قال الرسول بود روزی در سیکری بدیدن درویشی گوشه نشین رفت و از معنی این آیت تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ پرسید چون درویش تفسیر نخوانده بود جواب نداد خان خانان خود گفت تعز من تشاء بالقناعة و تذل من تشاء بالسوال و نماز جمعه و

جماعت از و هرگز فوت نمی شد و لیکن بتفضیل مایل بود و به حافظ محمد امین خطیب میگفت که در القاب حضرت امیر کلمهٔ چند بیشتر از دیگر اصحاب بیفزایی و میان حاتم سنبلی نیز در همان‌تاریخ از عالم درگذشت و رخنه در دین انتاد که موت العلماء ثلمةٌ فی‌الدین * و عِنْدَ مَلِیْکٍ مُقْتَدِرٍ * تاریخ یافتند

و در دوازدهم رجب المرجب این سال باز بهادر پسر سزاول‌خان حاکم‌مالوه بافیلان و حشم بسیار در هفت کروهی سارنگ‌پور باستقبال ادهم خان و پیر محمد خان و دیگر امرای نامدار آمده محاربه نمود و شکست یافت و حشم و خدم و حرم او بتمام به غنیمت افتاد روزیکه این فتح واقع شد این هردو سردار در منزل بودند و اسیران را گرفته‌می‌آوردند خیل‌خیل بقتل رسانیده ازخون‌هاي ایشان سیل میل روان شد و پیر محمدخان خندان بطنزمی‌گفت که‌این‌مقتول‌چه بلا گردن قوي داشت و از وی چه قدر خون شترک زد و بنیان الرب که عبارت ازانسان باشد بچشم خود دران روز دیده شد که در نظرش حکم ترب وخیار و گندنا داشت و چون فقیر بی غرضانه دران لشکر رفته بودم ان هول قیامت نشان را دیده به مهر علی خان بیگ سلدوز اشنایي خود گفتم که چون باغیان سزای خود یافتند زن و بچه ایشان را خود بحسب شرع شریف قتل و اسر نیامده است او از غم دین و دیانتي که داشت رفته بهمین عنوان به پیر محمدخان گفت در جواب میگوید که یک شب خود این بندیان باشند چه می شود و همان شب غارت گران قزاق اسیران اهل اسلام را از زنان مشایخ و سادات و علما و اعیان در صندوقها و خرجینها پنهان کرده بجانب

اجین و دیگر اطراف بردند و سادات و مشایخ انجا مصحف بردست گرفته پیشواز برآمدند پیر محمد خان همه را بکشت و آتش زد

جلد مصحف کنده و چرم نقاره ساخته
می‌شود معلوم ازین‌کو دشمن پیغمبرامت

سخن در ظلم و شقاوت و قساوت پیر محمد خان بود که معاینه‌کرده شد و راست آمد انکه سلف گفته اند که من طلب العلم بالکلام تزندق - و علماء الکلام زنادقة علی ایّ مذهب کانوا - نعوذ بالله من علم لا ینفع و دعاء لا یسمع و قلب لا یخشع و بطن لا یشبع - و ادهم خان تمام حقیقت فتح را مع بعضی فیلان مصحوب صادق محمد خان بدرگاه فرستاد و اکثر فیلان و حرمها و پاتران و لولیان باز بهادر و سایر اشیای نفیس را خود نگاه داشت باین تقریب شاهنشاهی بتاریخ بیست و یکم شعبان سنه ثمان و ستین و تسعمایه (۹۶۸) ازآگره ایلغار نموده بسارنگ پور رسیدند و غنایم گرفته مهمات آن ملک را تنظیم داده در بیست و نهم ماه رمضان المبارک بپای تخت آمدند

و درین سال خان زمان با شیر خان ولد عدلی که بعد از پدر در چنهار قایم مقام شده و با جمعیت گران و لشکر بسیار بجونپور آمده بود باتفاق ابراهیم‌خان اوزبک و مجنون‌خان‌قاقشال و شاهم‌خان جلایر جنگ کرده شکست داد و فتح عظیم نمود و این فتح دوم بود در جون پور و در هفدهم ذیحجهٔ این سال در آگره نزول اجلال واقع شد و درآخر این سال بتقریب مظنهٔ سرکشی خان زمان شاهنشاهی از راه کالپی گذشته و مهمانی عبد الله خان اوزبک حاکم انجا

بدرجه قبول افتاده بکره تشریف بردند و خانزمان و بهادر خان از جون پور ایلغار نموده و برسم هواخواهان آمده و ملازمت کرده و فیلان و تحف نفیس پیشکش ساخته و باسپ وخلعت سرفرازی یافته بجانب جاگیرها مرخص شدند و * الصلح خیر * تاریخ ان قضیه بزیادتی یک عدد شد

منهی اقبال درین کهنه دیر * غلغله انداخت که الصلح خیر

و درهفدهم ذي حجه این سال درآگره نزول اجلال واقع شد وهم درسنه ثمان و ستین و تسعمایه (۹۶۸) خدمت مولوي مولانا سعید مدرس متبحر روزگار از ماوراء النهر آمد و بتقریب ناتوان بینی ابنای زمان در هندوستان نتوانست بود

همای گو مفگن سایهٔ شرف هرگز
در آن دیار که طوطي کم از زغن باشد

و خدام قاضی ابو المعالی داماد خدمت عزیزان بخارا نیزکه در فقاهت بانی و ثانی فخر الایمه و در درویشی صاحب تلقین و ارشاد بود و بعد از ادای صلواة خمسه بذکر جهر ارّه التزام داشت تشریف آورد و جامع این منتخب چند سبق از اول شرح وقایه تیمنًا و تبرکًا در ملازمت آن بزرگوار خواند و نقیب خان نیزبجهة تیمن سبق پیش ایشان ساخت الحق عجب عزیزی متبرک بود رحمة الله علیه

بتاریخ هشتم جمادي الاول سنه تسع و ستین تسعمایة (۹۶۹) بعزم زیادت مرقد متبرکهٔ قطب المشایخ و الاولیا خواجه معین الدین چشتی قدس الله سرّه العزیز متوجه شدند و انعامات

و خیرات بعاکفان آنجا دادند و در قصبهٔ سانبهر که نمکزاریست مشهور راجه بهاره مل حاکم انبیر با ولدش رای بهگوان داس به ملازمت رسید و صبیهٔ رضیهٔ خود را در سلک ازدواج محترمه منظوم ساخت و میرزا شرف الدین حسین را که در نواحی اجمیر جایگیر داشت برسر قلعهٔ میرته به بیست کروهی اجمیر که در تصرف جیمل راجپوت بود نامزد گردانیده با ایلغار بپای تخت رسیدند میرزا شرف الدین حسین اهل قلعه را امان داده شرط کرد که از اموال و اشیای خود هیچ با خود نبرند و جیمل از انجا بدر آمد و دیو داس نامی از سپاهیان جیمل وقت برآمدن با جمعی عظیم آتش در اموال و اسباب قلعه بر خلاف عهد زده و جنگی عظیم کرده و بسیاری را از سپاهیان بدرجهٔ شهادت رسانیده خود نیز بآتش ابدی رفت و دویست کس از راجپوتان نامی او بجهنم رفتند و قلعه باتفاق شاه بداغخان و پسرش عبد المطلب خان و دیگر امرا مفتوح گشت

همدرین ایام پیر محمد خان که بعد از آمدن ادهم خان بدرگاه تصرف مطلق در مالوه داشت لشکری عظیم جمع کرده برسر برهان پور برد و بیجاگره را که قلعهٔ مستحکم است قهرا و عنوةً بکشاد و قتل عام نموده روی بولایت خاندیس نهاد و تورهٔ چنگزیرا کار فرموده بتقصیری از خود راضی نشد و سکان شهر برهان پور و اسیر را مقتول و اسیر گردانید و از آب نربده گذشته و عربده به فلک رسانیده اکثر قصبات و قریات آن ولایت را صفًا صفًا و دکًا دکًا ساخت و پاک و صاف روفت

اولا بردند هر یک از سرای و خان مان
هرچه بود از نقد وجنس اندرنهان وآشکار
تاج بر بودند از منبر چودستار از خطیب
طاق بر کردند ازمسجد چوقندیل ازمنار

و زمانیکه مردمش همه باولجه رفته دور ترک شده بودند باز بهادر که با بعضی از حکام آن دیار گریخته میگشت باتفاق دیگر زمیداران هجوم بر سر پیر محمد خان آورد او تاب نیاورده خود را بجانب مندو کشید و در اثنای مراجعت با سایر امرا اسپ در آب نربده انداخت از قضا قطار شتري که میگذشت بر اسپش خورد و از راه آب بآتش رفت و آه یتیمان و ضعیفان و اسیران کار خود کرد

بترس از تیر باران ضعیفان در کمین شب
که هرکزضعف نالان ترقوی ترزخم پیکانش
چو بیژن درچه افگندی مخسپ افراسیاب آسا
که رستم درکمین است و نهنگی زیرخفتانش

و امرای مالوه بودن خود را دیگر دران ملک از حیز امکان بیرون دیده آیهٔ فرار بر خواندند و بدرگاه رسیدند و چند گاه محبوس گشته آخر خلاص یافته و باز بهادر مالوه را بار دیگر متصرف شد و عبد الله خان اوزبک باتفاق معین الدین احمد خان فرنخودی ودیگران آن ولایت رادر قبضه اقتدار آورد و باز بهادر چندگاه در چیتور و ادیپور پناه برانا ادی سنگه برده میگشت و چندگاه در گجرات ماند تا بدرگاه آمده داخل دولت خواهان شد و چند گاه محبوس مانده

خلاص شد اما از چنگ اجل خلاص نیافت

درین باغ رنگین درختی نرست * که مانداز جفای تبرزن درست

و عبد الله خان اوزبک در هاندیه مانده امرای کومکی بجاگیر ها رفتند و معین الدین خان بدرگاه آمد

و درین سال خواجگی محمد صالح هروی نبیرهٔ خواجه عبد الله مروارید وزیر مشهور بعهدهٔ صدارت منصوب گردید اما استقلال چندانی در انعام و دادن اوقاف وزمین مدد معاش نداشت و حکم حکم دیوانیان بود

و درین سال سید بیگ ابن معصوم بیگ از جانب شاه طهماسپ مصحوب مکتوبی بوکالت آمده مراسم تعزیت پادشاه غفران پناه بجای آورد و آن خط به جنس نقل نموده میشود انشاء الله تعالی و اعزاز و احترام یافت و مبلغ هفت لک تنکه انعام و اسپ و خلعت و رای انچه امرا مهمانی و انسانیت کردند باو بخشیدند و باتحف و هدایای بیشمار از هندوستان مراجعت نمود

و بتاریخ دوشنبه دوازدهم ماه رمضان سنه تسع و ستین و تسعمایة (۹۶۹) اتکه خن الملقب باعظم خان را که از پنجاب آمده وکیل مطلق العنان در مملکت شده بود ادهم خان بغرور تقرب تقریب حسد وکالت که ازماهم اتکه کشیده باو داده بودند باغوای منعم خان و شهاب الدین احمد خان و چندی دیگر از حاسدان بر سر دیوان پاره پاره کرد و شمشیر بر دست نازان وخرامان رفته بر در حریم حرم ایستاد وچون شاهنشاهی نیز شمشیر گرفته بر آمده پرسیده اند که چرا این چندین کردی گفت که تا دولتخواهی

بسزا رسیده و اورا دست و پا بسته از بالای بام دولتخانه انداختند
چون رمقي داشت باز مثني مي فرمودند که بیندازند اتفاقا ادهم خان
پیش از اعظم خان بیک روز زیر خاک پنهان شد و ان فتنه فرو
مرد * و دو خون شد * یک تاریخ و دیگري بطریق تعمیه

رفت از ظلم سر اعظم خان

یافتند و ثانی راست براست است و اول یکی زیاده و دیگری گفته

خان اعظم سپاه اعظم خان * که چو او کس درین زمانه ندید
بشهادت رسیده ماه صیام * شربت موت روزه دار چشید
کاش سال دگر شهید شدی * که شدي سال فوت خان شهید

و آش روز چهلم ادهم خان را داده ماهم اتکه نیز از غصه ملحق به پسر شد
و درین سال والد مرحومي مغفوری شیخ ملوکشاه رحمه الله بتاریخ بیست
و هفتم رجب المرجب در آگره بزحمت اسهال کبدی رخت هستی
از عالم فانی بملک جاوداني بست و نعش او در بساور برده مدفون
ساختم و تاریخ یافتم

سر دفتر افاضل دوران ملوک شاه
آن بحر علم و معدن احسان و کان فضل
چون بود در زمانه جهاني ز فضل ازان
تاریخ سال فوت وی آمد جهان فضل

و از اتفاقات آنکه پیر دستگیر ایشان نیز که خدمت شیخ پنجو سنبلي
باشند و رابطه عظیم داشتند و نبذی از کمالات ایشان در ذیل تذکره
مذکور میشود انشاء الله تعالی درین سال به محبوب حقیقي وصال
یافتند و این تاریخ یافته شد

کمال الحق و الدین شیخ پنجو * که آمد جنت فردوس جایش
ز روی تعمیه تاریخ فوتش * شود حاصل ز نام دل کشایش
و دیگر یافته که * درویش دانشمند * رحمة الله علیه و درین سال منعم
خان خانخانان و محمد قاسم خان میر بحر بتقریب اینکه در اغوای
و افساد ادهم خان شریک بودند و بعضی تقریبات دیگر نیز در گذر
پویه بسیر کشتي رفته و نماز شامی درانجا باتفاق بعضي زمینداران
مفلوک با دو سه سوار بقصد رو پر و بجواره در دامن کوه و ازانجا
باندازه کابل که غنی(۲) خان پسر منعم خان حاکم آنجا بود بر آمده
راه فرار پیش گرفتند و در پرگنه سروت از میان دواب که جایگیر
میر محمد منشي بود رسیدند قاسم علي خان اسپ جلاب
سیستانی خر میرتي شقداران پرگنه در جنگلي از طریق وضع
ایشان علامات گریختن فهمیده و با جمعي از اوباش واعوان رفته
هردو را بر بسته بکسان سید محمود بارهه که دران جوار بودند
خبر کرد و سید محمد جمعي از فرزندان و خویشان خود همراه
ایشان تعین نموده با اعزاز و اکرام تمام جانب آگره فرستاد و شاهنشاه
جمعی از اهل دخل را حکم فرمودند که تا پیشواز رفته آوردند و
باز منصب وکالت حسب المدعا بهتر از اول بر خانخانان قرار
یافت و باتفاق شهاب خان و خواجه جهان مهمات را صورت میداد
و درین سال میر محمد خان اتکه المخاطب بخان کلان بکومک
کمال خان کهکر با جمعیت بسیار در ولایت کهکران رفته و بعد از

(۲ ن) عیسی

جنگ سلطان آدم عموی کمالخان را که سبق ذکر یافت امیر ساخته
و پسرش لشکری نامي بکشمیر گریخته باجل و باز گرفتار گشته
هم پسر و هم پدر باجل طبعی در گذشتند و تمام انولایت را بکمال
خان سپرده در آگره بملازمت شتافت و روزیکه شاهنشاهی بزمي
عالي فرمودند خان کلان قصیدهٔ که در زعم خود غرّا گفته بود
بحضور امرا و اعیان افاضل واکابر شعرا خواست که بگذراند چون این
مصرع مطلع را خواند که

بحمد الله که دیگر آمدم فتح کهکره کرده

ناگاه عبد الملک خان خویش او در زمانیکه شاهنشاهي توجه تمام
باستماع ان قصیده داشتند بلکه باعث انعقاد مجلس همان بود و
خان کلان از شاهنشاهی چشم جایزه عظیم داشته پیش آمد فریاد
زده گفت که خانم دیگر آمدیم بخوانید چرا که نامرادان دیگر هم
در خدمت شما بودند اهل مجلس همه از خنده قهقه بقفا افتادند
و خان کلان دستار برزمین زده گفت بادشاهم داد از دست این مردک
نا قابل که همه مشقت مرا ضایع ساخت و یکی از مضحکه این
است که عبد الملک خان سجع نگین خود را چنین یافته که

عبد را چون با ملک افزون کنی
پس الف لامی درو اندرون کنی

وملا شیری شاعر هندي مشهور قصیده مدح و قدح دارد بنام او
و این بیت ازان جمله است .

اگر کوار بیاید مقابل تو گریز * که صاحبي و مقابل نمي شوي بکوار
و درین سال مولانا علاء الدین لاری صاحب حواشی بر شرح عقاید

نسفی از پیش خان زمان بآگره آمده اشتغال بدرس علوم نمود و مدرسهٔ ازخص ساخت و * مدرسهٔ خسر * تاریخ آن یافتند وبحج رفت و ازان سفر بسفر آخرت رخت بست رحمة الله علیه

و درین سال احوال کابل اختلالی پیدا کرد و چند حاکم درفرصت اندک نشانه تیرنصب وعزل گشته در کشاکش وضع و رفع افتادند و خان خانان منعم خان بجای حیدر محمد خان آخته بیگی که در وقت آمدن بهند از جانب خویش در کابل بحکومت منصوب گردانیده بود بجهة بد سلوکی ذاتي او پسر خود غني خان را ازینجا نوشته فرستاده قائم مقام او ساخت و او نیز از ناخلفی قدم برقدم حیدر محمد خان نهاده کاري چند ناشایسته کرد مثل آنکه تولک خان قوچین را که از اعیان امراست بی تقریب بسته باز بدست او مقید شد و تازیانهٔ * ع *

هر آن شربت که نوشاني بنوشي

خورده و چون بصد حیله ازبند او خلاص یافت نقض عهد و سوگند نموده باز بر سر او بجمعیت بسیار رفت و تولکخان جنگ نا کرده از جایگیر خود راه هندوستان پیش گرفت و ماه جوجک بیگم والده میرزا محمد حکیم ولد همایون پادشاه که دران ایام در سن ده سالگی بود باتفاق شاه ولی بیگ اتکه و فضایل بیگ کور برادر منعم خان که میرزا کامران اورا کور ساخته بود و پسرش ابو الفتح بیگ قلعه کابل را بر روی غني خان بست و او بضرورت بهندوستان آمد و بتقریب عقوق پدر راه وروی نیافته شوتقری (؟) و آواره درجونپور میگشت تا از ننگ و جود خلاص یافت و فضایل بیگ مذکور از

جانب بیگم و ابو الفتح بیگ از جانب پدر نائب ملک بودند بستم شریکی (؟) جایگیرهای خوب از برای خود گرفتند و بد از برای سرکار میرزا گذاشتند شاه ولي اتکه تاب نیاورده باتفاق علی محمد اسپ که حالا در ملک ملازمان درگاه است شبی باشارت بیگم کار ابو الفتح بیگ را در حالت مستی تمام کرد و پدرش باسباب و اشیائیکه داشت بجانب هزاره میرفت که ناگاه نوکران میرزا اورا نیز تعاقب نموده به پسر رسانیدند و شاه ولي بیگ باتفاق بیگم مهمات از پیش گرفته خود را عادل شاه خطاب داد بنابرین شاهنشاهی منعم خان را باتالیقی میرزا محمد حکیم و حکومت کابل باامرای چند فرستادند و ماه جوجک بیگم میرزا را همراه گرفته و تمام لشکر کابل همراه آورده در جلال آباد بعزم جنگ پیش آمد و منعم خان با سایر امرای کومکي که محمد قلیخان برلاس وحسن خان برادر شهاب خان ازان جمله بودند در اول حمله شکست قوی یافته وحشم بجملگی بباد داده باحالي که کس مبیناد روی بدرگاه نهاد و بعد ازین فتح بیگم شاه ولی را به تهمت غدر گرفته بعالم عدم فرستاد

کبک موري خورد باز آمد قصاص از کبک خواست
پس عقابی رفت و با باز آن عمل بنیاد کرد
تیر صیادی برو انداخت جانش قبض کرد
دور گردون هم برارد روزی از صیاد گرد

و چون شاه ابو المعالی از مکهٔ معظمه مراجعت نموده قصد درگاه کرد ناگاه در نواحی جالور باغوای میرزا شرف الدین حسین که دران

ایام از اگره گریخته و حسین قلیخان و صادق محمد خان و دیگران بتعاقب وی نامزد شده بودند چنانچه عنقریب مذکور شود انشاء الله تعالی سری بفتنه کشیده هرجا دستی انداخته میگشت و اسماعیل قلیخان و احمد بیگ و اسکندر بیگ خویشان حسین قلیخان تعاقب او نمودند تا شاه ابو المعالي بقلعه نارنول آمد و دست اندازی بخزینه انجا کرده و برجمعیت خویش تقسیم نموده و بعد از اسیر شدن برادرش خانزاده نامی که اورا شاه لوندان نیز میگفتند در نواحي نارنول بدست محمد صادق خان و اسماعیل قلیخان که بتعاقب او میرفتند بی پا شده سر خود از هندوستان گرفته متوجه کابل گردید و در حدود پنجاب از گوشه جنگلي بر آمده اسکندر بیگ و احمد بیگ را که جدا از امرا شده بودند باتفاق نوکران ایشان بقتل رسانیده عرض داشتي مشتمل بر اظهار نسبت پادشاه غفران پناه و خلوص اعتقاد خود نوشته بماه جوجك بیگم والده میرزا محمد حکیم فرستاد و در عنوان این بیت نوشته بود که

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم

از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

بیگم در جواب وی نوشته که

کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست

و جگر گوشه خود را در سلک ازدواج آورد تا مهمات از پیش خود گرفته باغوای بعضي فتنه انگیزان مثل شوکون پسر قراچه خان و غیره بیگم بیچاره را بقتل آورد و حیدر قاسم کوه بر را که بعد از شاه ولي بیگ چندگاه وکیل مطلق العنان بود نیز بدرجهٔ شهادت

رسانید برادرش محمد قاسم کوهبر را مقید گردانید و چون جماعهٔ عظیم بانتقام بیگم کمر بکین او بر بستند درون قلعه کابل جنگی قوی رو داده ایشان را مدافعه نموده و محمد قاسم خلاص یافته و در بدخشان رفته میرزا سلیمان را باعث بر دفع شاه ابو المعالی شد و میرزا محمد حکیم نیز کس خود فرستاده تحریص بر آمدن او نمود چنانچه بعد ازین بیاید و درین سال میرزا شرف الدین حسین که بچهار واسطه بحضرت

انکه زحریت حق آگه است * خواجهٔ احرار عبید الله است

میرسد بعد از مراجعت والد ماجدش خواجه معین الدین بن خواجه خاوند بن خواجه یحیی بن حضرت خواجه احرار روّح الله ارواحهم از مکهٔ معظمه واعتبار تمام یافتن او از ناگور بدار الخلافت آگره آمد و به بد راهي حساد که صفحهٔ جهان از نام و نشان ایشان پاک باد بی جهتی ظاهری توهمي بخاطر راه داده راه ناگور پیش گرفت و صادق محمد خان و جمعي را همراه حسین قلیخان به تبعیت نامزد کرده بجهة استمالت او اولاً و استیصال او ثانیاً فرستادند و او قلعهٔ خالي اجمیر را به تیر خان[2] دیوانه سپرده بناگور شتافت و دیوانه قلعه را خالي گذاشته پی او گرفت و رفت و میرزا شرف الدین حسین در جالور بشاه ابو المعالی که از مکهٔ معظمه بعزم درگاه می آمد چنانکه گذشت ملاقات نموده قرار چنان دادند که شاه ابو المعالی برسر مردم حسین قلیخان که در حاجي پور بود رفته

(۲ ن) مظفر خان

و بآن راه گذشته از کابل میرزا محمد حکیم را بیارد و میرزا تا آن زمان اینجا دمت و پای میزده باشد و شاه ابو المعالی از استماع خبر تعاقب صادق محمد خان و دیگر امرا ازان جانب عدول نموده خود ز بنارنول که میرگیسوشقدار انجا بود زد و اورا بسته زری گرفت و کاری نساخت راه پنجاب و کابل پیش دید همت خود ساخت و احمد بیگ و اسکندر بیگ از لشکر صادق محمد خان و اسمعیل قلیخان جدا شده بایلغار از عقب او در آمده رسیدند و جمعي از نوکران میرزا شرف الدین حسین که این هردو سردار ملازم خود ساخته اعتماد تمام برانها کرده بودند

توان شناخت بیک روز از شمایل مرد
که تا کجاش رسیده است پایگاه علوم
ولي ز باطنش ایمن مباش و غرّه مشو
که خبث نفس نگردد بسالها معلوم

مفسدی زمانه قلي نام را نزد شاه ابو المعالي بتعجیل تمام فرستاده پیغام دادند که در فلان جا توقف نمایند که بمجرد رسیدن این دو سردار ماکار هردو را تمام میسازیم چون نزدیک رسیدند ازان طرف شاه ابو المعالي از کمین گاه برآمد و ازین طرف دشمنان خانگي در آمده و این هردو امرا را زیر تیغ بیدریغ کشیدند و نوکران قدیمي ایشان از دیدن این حال چون دام و دد وحشي رمیده بهر جانبی گریزان شدند و این خبر بسمع شاهنشاهي آن زمان که در حوالي متهراه بسیر و شکار مشغول بودند رسید و بعزم استیصال این فتنه بجانب دهلي نهضت واقع شد و آنجا داعیهٔ نسبت مصاهرت باعیان

دهلي پيدا آمده قوايل و خواجه سرايان از بهر انتخاب بنات البكر (۴) و تحقيق احوال ايشان در محلات نامزد گشتند و هولی عظيم در شهر افتاد و باعث بر تحريک اين سلسله اغوای شيخ بده و کهره (۵) مخاديم آگره بود مجملا انکه يك کيلن بيوه شيخ بده فاطمه نام اسمی بی مسماه از هوا و هوس و فضولي عيش که شوخ چشمی بار می آرد بجهة قرب جوار و وسيلهٔ مشاطگان به باقي خان برادر بزرگ ادهم خان متعه کرد و آن سفاح آخر منجر بنکاح شد. وکيلن ديگر شوهردار را نيز که نام شوهرش عبد الواسع بود درمجالس سور و سرور همراه خود بردن گرفت و همان حکايت گربهٔ عابد که در اول انوار سهيلی است راست آمد و اين زن شوهردار چون بغايت جميله و در تمامی قبيله شکيلهٔ بي عديله بود روزی نظر شاهنشاهی برو افتاد پيغام نسبت بشيخ فرستادند و شوهرآن جميله را اميدواريها دادند بنا بر آنکه تورهٔ پادشاهان مغول اينست که برزنی که بخواهش نظر اندازند بر شوهر لازم است که آن را طلاق دهد چنانچه واقعه سلطان ابو سعيد و مير چوپان و پسرش دمشق خواجه مشهور است عبد الواسع ارض الله واسعة خوانده

خدای جهان را جهان تنگ نيست

سه طلاق در گوشهٔ دامن حليله خود بست و در شهر بيدر از ملک دکن رفته غايب گشت و آن عفيفه داخل حرم محترم شد و فاطمه باغوای خسر خويش باعث بود که مصاهرت شاهنشاهی باکابر

(۴ ن) بنات الكبراء (۵ ن) کهره

دیگر آگره و دهلي نیز واقع شود تا نسبت مساوات درمیان ایشان
پدید آمده ترجیح بلا مرجح لازم نیاید درین اثنا هنگامي که
شاهنشاهي سیر کنان نزدیک بمدرسهٔ بیگم رسیدند کودک فولادنامي
که میرزا شرف الدین حسین در وقت فرار خویش و رفتن بمکه
معظمه اورا گماشته بود از بالای ایوانهای مدرسه تیری درکمان نهاده
انداخت و پوست مال گذشته بخیر انجامید و این معني را از
تنبیهات غیبی و کرامات پیران حضرت دهلي دانسته ازان داعیه
باز آمدند و آن مدبر را هرچند بعضي امرا خواستند که تا زمان
تحقیق حال مهلت فرمایند که درین اغوا چه کسان شریک باشند
راضی نشده فرمودند تا بجزای خودش زود تر رسانند و سواره در
قلعه دین پناه در آمدند و اطبا بمعالجه مشغول شدند و آن جراحت
در اندک فرصت التیام پذیرفت و در سنگهاسن سوار شده راه آگره
طي فرمودند

و بتاریخ پانزدهم جمادي الثانی سنه سبعین و تسع مایة
(۹۷۰) در مقر سلطنت نزول واقع شد و درین سال واقعهٔ شاه
ابو المعالی درکابل روي نمود و انچنان بود که چون بعد از قضیه بیگم
والدهٔ میرزا محمد حکیم محمد قاسم کوه بر نزد میرزا سلیمان در
بدخشان رفت میرزا با حرم خود که بولي نعمت مشهور است جمعیت
گران بر سر شاه ابو المعالی آورد و نیز میرزا محمد حکیم را همراه
گرفته در کناره آب غوربند آتش قتال را اشتعال داد و برانغار
کابلیان از جرانغار بدخشیان بیجاي شد و شاه ابوالمعالي میرزا محمد
حکیم را درمقابله سلیمان میرزا گذاشته خود بمدد جماعهٔ شکست یافته

رسید و تا رفتن او میرزا محمد حکیم خود باتفاق نوکران از آب گذشته نزد میرزا سلیمان رفته بود و شاه ابو المعالی را دیگر تاب مقاومت نمانده و راه فرار پیش گرفته و نزدیک بدیه جاریکاران گرفتار شده بدست مردم سلیمان میرزا که بتعاقب او رفته بودند افتاد تا در کابل نزد سلیمان میرزا آوردند سلیمان میرزا او را همچنان اسیر و مقید و مغلول نزد محمد حکیم میرزا فرستاد و محمد حکیم اورا از حلق کشیدن فرمود و این واقعه در هفدهم شب ماه مبارک رمضان سنه سبعین و تسعمایة (۹۷۰) بود و میرزا سلیمان بعد ازین فتح صبیهٔ خود را از بدخشان طلبیده به میرزا محمد حکیم داد و امید علي نام نوکري معتمد را بوکالت مهمات میرزا تعین کرده به بدخشان رفت و درین سال قلعه چنهار را جمال خان غلام عدلی بفتو نام غلام دیگر که بمسند عالي اشتهار یافته داده بود بعد از رسیدن عرضه‌داشت او بدرگاه شیخ محمد غوث که فتو ارادت تمام به شیخ داشت و آصفخان که خواجه عبد المجید هروي باشد رفته بصلح گرفتند و آن را بحسن خان ترکمان سپرده فتو را بملازمت آوردند تا اعتبار تمام یافت

و مقارن این حال واقعهٔ شیخ محمد غوث که شاهنشاهی را در زمان ابتدای جلوس از گجرات بانگیختن وسایل و مرغبات در دام ارادت آورده بود و بعد از اطلاع بر حقیقت احوال زود رمیدن روی نمود وملا اسمعیل عطائي معمائی که یکی از معتقدان و مریدان شیخ بود علیه ما علیه * بندهٔ خدا شد * تاریخ وفات یافت و زمانی که جامع این منتخب در آگره بتحصیل علم رسمی

اشتغال داشت و شیخ با کروفر تمام و جاهي ما لا کلام در لباس فقر آمد وغلغله او زمین و زمان را گرفت خواست که رفته ملازمت نماید اما چون شنید که به تعظیم هندوان قیام میکند دل ازان هوس برخاست و محروم ماند اما روزی در بازار آگره دید که سواره می آید و خلقي انبوه پیش و پس اورا گرفته و از براي ردّ سلام خلایق و تواضع ایشان هر طرف زمان زمان خم میشد و فرصت راست نشستن در خانهٔ زین نداشت و باوجود هشتاد سالکي طراوتی عجیب و سیمای غریب در بشره او ظاهر بود رحمه الله

در بیستم ماه مبارک رمضان این سال جدمادري فقیر مرحومي مخدوم اشرف در بساور از عالم درگذشت و این خبر در بلدهٔ سنسوان از توابع سنبل شنیده و * فاضل جهان * تاریخ وفات او یافته شد و چون تعلیم جزئیات و بعضي از علوم عربیه از و گرفته بود و حقوق بسیار بر ذمه اهل علم داشت کلفت و محنت بسیار ازین واقعه روی داد و داغ مصیبت والد ماجد تازه گشت و این بیت امیر خسرو علیه الرحمة بیاد آمد که

سیف از سرم گذشت و دل من در نیم ماند
دریاي خون روان شد و درّ یتیم ماند

ودر عرض یک سال از عروض این احوال اختلال تمام در دل آسوده راه یافت و غم دنیا که ازان گریزان میگشت بیکبار بطنازی پیش آمد و سر راه گرفت و سرّ وقع فیها الي آشکارا شد و سخن والد مرحوم که بار ها میگفت که این ولوله و شورش تو مادامی است که من در قید حیاتم و بعد ازانکه من نمانم خواهند دید که تو چه طوربي قید

خواهی زیست و پشت پابر دنیا و مافیها خواهي زد راست آمد
ماتم کده شد جهان نهان چیست * ماتم زدهٔ چو من عیان کیست
ماتم دو شد و غمم دو افتاد * فریاد که ماتمم دو افتاد
حیف است دو داغ چون منی را * یک شعله بس است خرمنی را
یک سر دو خمار بر نه گیرد * یک سینه دو بار بر نه گیرد
و درین سال اعتماد خان خواجه سرای اسلیم شاهی اعتبار تمام
در حرم یافته در امور ملکی نیز معتمد الملک شد و بدعتي و
کفایتی چند پیدا کرد که پیش ازان نبود و هر روزی کار و بار در
خانه مستحکم تر میگشت تا نوبت براجه تودرمل رسید و در زمان
استیلای ماهم اتکه و بیگم و ادهم خان و اعتماد خان خواجه
سرای که صاحب رای و تدبیر بود میر عبد الحي این حدیث از
کتاب نهج البلاغة که بحضرت امیر رضی الله عنه منسوب است و
بعضي آن را از علامه شریف علم الهدی مرتضی بغدادي میدانند
حسب حال کشید که قال علیه السلام سیاتي زمان علی الناس لا یقرب
فیه الا الماجن و لا یظرف فیه الا الفاجر و لا یضعف فیه الا
المنصف یعدون الصدقة فیه غرما و صلة الرحم منا و العبادة استطالة
علی الناس فعند ذلك یکون السلطان بمشورة النسوان وامارة الصبیان
وتدبیر الخصیان و ازین واقعه تا زمان تحریر یک قرن بیش گذشته

به بین تفاوت ره از کجا است تا به کجا

و در سنه احدی و سبعین و تسعمایة (۹۷۱) خواجه مظفر علی تربتي
خطاب خاني یافته وکیل کل شد و * ظالم * تاریخ یافتند و درمیان
راجه واو هرروز منافشه درهرکلی وجزي بود و ظریفی آن بیت قدیم را که

سگ کاشي به از صفاهاني * گرچه صد بار سگ ز کاشي به
چنين تضمين کرد که
سگ راجه به از مظفر خان * گرچه صد بار سگ ز راجه به
چون امرا شکايت از راجه نزد شهنشاهي برده التماس تغير او نموده اند جواب داده اند که هرکدام شما در سرکار خود هندوئی داريد ما هم هندوئی داشته باشيم چرا ازو بد بايد بود و خيرهٔ سجع مهر راجه را چنين يافته که

آنکه شد کار هند ازو مختل * راجهٔ راجهاست تودرمل

و درين سال قاضي لال را که از جمله آشنايان نيک و خوش طبعان ظريف بود از قصبه برن طلبيده بتقريبی بسياست رسانيدند و * قاضي لال * تاريخ او يافته شد و درين سال غازيخان تنور از امرای کبار عدلي که چندگاه بدرگاه آمده باز فرار نموده به هنديه رفته بود در نواحي کره با جمعيتی انبوه در مقابله آصف خان آمده مصاف داد و در ميدان معرکه افتاد و آصف خان قوت تمام ازين فتح گرفته برسر ولايت کره کتنکه که هفتاد هزار ديه آبادان دران زمان داشت و قلعه چوراگره دار الملک انجاست و قبل ازان پای تخت ملک آن قلعه هوشنگ آباد بود که تعمير کردهٔ سلطان هوشنگ غوری بادشاه مالويست رفت و راني درگاوتی نام زنی صاحب حسن و جمال در کمال رعنائي که حکومت آنجا داشت با بيست هزار سوار و پياده و هفصد پيل قوي هيکل آمده جنگي صعب نمود و دلاوران بيشمار از جانبين بعد از کشش و کوشش فوق الحد و الغايت قالب را به پيغام تير و تيغ بيدريغ تهي کردند و تيری

بر مقتل رانی برسید و رمقي مانده بود که اشارت بفیلبان خویش کرد تا کار اورا بخنجر تمام ساخت و با وجود این حال نیز رندی بد بختي از او باش او را بسلامت نگذاشت آری

هر گنده پزی گنده خوری میدارد

اگرچه چاه نصراني نه پاکست * جهودی مرده میشوید چه باکست

و آصفخان ازانجا بر سر چورا گره رفت و پسر راني مذکوره نیز بعد از محاربه بمادر ملحق گشت و چندان خزاین و دفاین بدست آصف خان و لشکریانش افتاد که عدد آنرا جز آفریدگار یگانه نداند وآصف خان بقوت آن مال دعوی قارونیت و شدادیت پیدا کرد تا عاقبت به تحت الثری رفت

گرچه از مال وگندمي نه بوجه * هم خزینه پرست و هم انبار

پس تفاخر مکن که اندر حشر * گندمت گژدمست و مالت مار

و در دوازدهم ذیقعدهٔ این سال بعزم شکار فیل جانب نرور نهضت نمودند و در عین بشکال فیل بسیار باختراعات عجیب اصطیاد نموده از راه سارنگ پور بولایت مندو رسیده در سلخ ذیحجهٔ این سال آن خطه را معسکر ساختند و عبد الله خان اوزبک بتقریب بعضي اداهای ناسزا اهل عیال خود را از مندو بر آورده راه گجرات پیش گرفت و هرچند مقیم خان که درین یورش شجاعت خان خطاب یافت رفته او را دلاسای نصیحت آمیز داد قبول نکرد

محل قابل وآنگه نصیحتي قابل

چوگوش هوش نباشد چه سود ازگفتار

و عبد الله خان بهراول اندک جنگي کرد چون خبر قرب موکب

شاهنشاهی یافت اکثری را از اهل و عیال و اطفال و بنه و بار بتاراج حادثات داد و جمعی ضروریرا پیش انداخته بصد حیله خود را در گجرات رسانیده پناه بچنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتي که بعد از سلطان محمود فرمان فرمای آن بلاد و صاحب شوکت و استعداد شده بود برد و افواج شاهنشاهی تاسرحد گجرات تعاقب او نموده حرمها و فیلان نامی اورا باسیری و اولجه گرفته آوردند و بقیه نصیبهٔ اعدا شد که کواران و بهپلان باشند و آبادانی گجرات را در عهد چنگیز خان چنان نشان میدادند که در عصر پادشاهان سابق معمور بود و رواج اهل علم و فضل چنان شده که فوق آن متصور نباشد و هر سپاهي و مسافری و غریبي که رفته او را دیده یا ملازمت اختیار کرد دیگر او را بهیچ چیز و هیچ کس احتیاج نماند و میگویند که هر روز پنج شش سروپای خاصهٔ خود بمردم مي بخشید و هیچ سروپا کم از هفتاد و هشتاد تا پنجاه اشرفي نمی بود میداد و یکي از حاتمي هاي او این بود که روزي با ملازمانش سیر میکرد و عبد الله خان اوزبک در ملازمتش بود درین اثنای دو سه کشتي پر از اسباب و اقمشه و جواهر نفیس به نظر او گذرانیدند به مجرد دیدن همه را به عبد الله خان اوزبک برگذار کرد و ازان جمله انکه شاه عارف صفوی حسیني که حالا در لاهور است و بعنوان کرامت تسخیر جن مشهور وگنجها داشته بمردم می بخشید میگویند که این همه خزاین و دفاین از چنگیز خان یافته و مهر های او همه بسکه چنگیز خان است و الله اعلم ومیران مبارک شاه برهانپوری ایلچیان فرستاده اطاعت قبول نمودند و اعتماد

خان خواجه سرا مصحوب ایشان رفته دختر میران را به تحف و هدایای لایق بدرگاه آورد و مقرب خان از امرای دکن آمده ملازمت نمود و در محرم در سنه اثنی و سبعین و تسعمایة (۹۷۲) از مندو بقصبه نالچه رسیده و قرا بهادر خان را بحکومت آن بلاد منصوب فرموده شکار کنان از راه اجین و سارنک پور وبرودة[۲] و گوالیار بتاریخ سوم ربیع الاول سنه مذکور بپای تخت آمدند و دو فرزند توام حسن و حسین نام درین سال از حرمی تولد یافتند و در عرض یکماه بملک دیگر خرامیدند و درین سال تعمیر شهر نگرچین واقعه شد و سطری چند که یکی از اعیان دولت دروقت تالیف اکبر نامه بفقیر فرموده بود که درین باب بنویسید آن را بجنس ایراد مینماید چون مهندس کارخانه ابداع اندیشهٔ بلند شهریار کامگار را که معمار معمورهٔ گیتی خصوصا بنای مقصورهٔ هند است از آغاز فطرت اختراع آئین ایجاد فرموده تا بمقتضای

جهاندار داند جهان داشتن * یکی را بریدن دگر کاشتن

هر سر منزل و هر گل زمینی را که هوای آن معتدل و فضای آن فسیح و آبش گوارا و سوادش مسطح باشد تعمیر بخشیده محل نزول اجلال موکب اقبال سازد چه اختیار اماکن نزه ومساکن طیبه ومنازل مروحه ومیاه عذب بهر ابقای نعمت صحت بدنی و احتمال اعتدال مزاج انسانی که وسیله معرفت و طاعت یزدانی همان تواند بود از جملهٔ سنهٔ ضروریه است خصوصا وقتی که بعضی از مصالح

(۲ ن) نرور

ملکی نیز مثل سیر و شکار و غیره بآن متضمن گردد بنابران دواعی درین سال خجسته فال بعد از معاودت از سفر مالوه که اولیای دولت منصور و اعدای ملک مقهور شده بودند پیش دید همت والا نهمت و اقتضای رای جهان آرای چنان افتاد که موضع گهراولی را که بیك فرسنگی آگره واقع شده و باعتبار لطافت آب و نظافت هوا بر خیلی امکنه رجحانی و مزیتی تمام داشته معسکر حشم همایون و مخیم دولت ابد پیوند گردانیده و از مضایق مداخل و مخارج شهرخاطر قدسی مآثر را فراغتی حاصل گشته اوقات فرخنده سمات‌را گاهی بچوگان بازی و گاهی بدوانیدن سگان تازی و پرانیدن جانوران گونا گون مصروف سازند و بنای آن معمورهٔ بلند اساس را بشگون استحکام مبانی قصر سلطنت بیزوال و تفال ازدیاد جاه و جلال گرفته فرمان نافذ بران گونه عز اصدار یافت که بار یافتگان قرب منزلت و منظوران نظر عاطفت هر کدام از برای خود دران مکان مرفه عمارات عالی و مناظر رفیع بنیاد نهند و در اندک مدت سواد آن بقعهٔ لطیف از پرتو توجه حضرت ظل الهی خال رخ نو عروس عالم شد و نگر چین که عبارت است از امنآباد نام یافت

للہ الحمد که آن نقش که خاطر می خواست

آمد از غیب پس پرده اقبال پدید

و از عجایب نقلیات روزگار آنکه امروز ازان شهر و ازان عمارت اثری باقی نیست و همچنان که قاع صفصف بود هست فَاعْتَبِرُوا یَا اُولِی الْاَبْصَارِ چنانچه صاحب قاموس گفته که هفت و هشت شهر منصوره و منصوریه نام را که شهر های عظیم و پادشاه نشین

شوکتی در زمان خود هر کدام آنها را بنا کرده بود امروز یکی ازان ها آبادان نیست اَ فَلَمْ یَسِیْرُوْ فِي الْاَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ و درین سال یا سال گذشته که به تحقیق نزدیک است شیخ عبد النبي محدث نبیرهٔ شیخ عبدالقدوس گنگوهي را که از کبار مشایخ هند است از قصبهٔ اندری کرنال طلبیده صدر الصدور ساختند تا باتفاق مظفر خان مدد معاش بدهد بعد ازان مستقل چنان شد که عالم عالم اوقات و انعامات و ادرارات بمستحقان بخشید چنانچه اگر بخشش جمیع پادشاهان سابق هند را دریک پله نهند و انعام این عهد را در پلهٔ دیگر هنوز این راجح آید تا باز بتدریج رفته رفته به پله اصلي قرار گرفت و قضیه منعکس شد چنانچه مذکور می شود انشاء الله تعالی و درین سال خواجهٔ معظم خالوی شاهنشاهي که داغ الاقارب کالعقارب بر جبین روزگار خود داشت خواجه

اقارب کالعقارب في اذاها * فلا تغرر بعمّ او بخال

فان العمّ زاد الغمّ منه * واما الخال عن خیرات خالي

روزیکه بتقریب نصیحت و منع او از بعضي امور ناشایسته که ازو سر بر زده بود بمنزل او میرفتند خبر دار شده از روی بد گماني و خبط اصلی قدیم زن خود را بکشت و مستحق عقوبت گشته اول در ته لکد و چوب مالش داده او را غوطه چند فرمودند و در گوالیار فرستادند تا در همان حبس از حبس طبیعت برست و به مکافات رسید

بدي کنندهٔ خود را بروزگار سپار * که روزگار ترا چاکری است کینه گذار

و درین سال میرزا سلیمان مرتبهٔ سوم بکابل آمد و باعث بر آمدن

او آن بود که میرزا بعد از دفع شاه ابو المعالي و مصاهرت میرزا
محمد حکیم در وقت مراجعت اکثر ولایت کابل را جایگیر لشکریان
خود ساخت و کار بر میرزا و مردمش تنگ شد و بدخشیان را بعذر
خواهي از کابل بر آوردند و میرزا سلیمان با لشکر گران بجهة
انتقام آمد و میرزا محمد حکیم تاب مقاومت او نیاورده باقي
قاقشال را با جمعي از معتمدان در کابل گذاشته بجلال آباد رسید و
چون میرزا سلیمان تعاقب نمود میرزا محمد حکیم به کنار نیلاب آمده
عریضهٔ بدرگاه نوشت و میرزا سلیمان قمبر نام نوکر خود را با جمعي
در جلال آباد گذاشته از پشاور به کابل رفت و بموجب حکم تمامي
امرای پنجاب مثل محمد قلي خان برلاس و اتکه خان به تمامي
اتکه خیل و مهدی قاسم خان و کمال خان کهکر بمیرزا محمد حکیم
پیوستند و قمبر را با سي صد کس که محافظت جلال آباد می
نمود علف تیغ ساخته سر اورا با خبر فتح نزد باقي قاقشال بکابل
فرستادند و میرزا سلیمان روی هزیمت به بدخشان نهاد و میرزا
محمد حکیم بکابل در آمد و خان کلان بمنصب اتالیقي میرزا محمد
حکیم ماند و باقي امرا بجایگیرهای خویش آمدند بعد از چندگاه
میرزا محمد حکیم همشیره بیوهٔ خود را که شاه ابو المعالي داشت بي
استصواب خان کلان بخواجه حسن نقشبندی از اولاد خواجه نقشبندی
قدس الله سرّه العزیز عقد بست و خواجه حسن وکیل مستقل شده
تمشیت مهمات باستقلال میکرد و ظرفا دران وقت مي گفتند که

گر خواجهٔ ما خواجه حسن خواهد بود
ما را نه جوال و نی رسن خواهد بود

و خان کلان که حکم شحنهٔ معزول پیدا کرده بود تاب نیاورده بی
رخصت میرزا بلاهور آمد وحقیقت را معروض درگاه داشت ودرین
سال شیخ الاسلام فتح پوری چشتي که درسنه احدی وسبعین وتسع
مایة (۹۷۱) از حرمین شریفین تشریف آورده و کاتب حروف این
دو تاریخ یافته و در ضمن مکتوبی عربي که بجای خود نقل نموده
خواهد شد انشاء الله تعالی از بداون نوشته فرستاده بود تاریخ

شیخ اسلام مقتدای انام * رفع الله قدره السامي
از مدینه چوسوی هندآمد * آن هدایت پناهیٔ نامي
هند از مقدم همایونش * یافت ازسرخجسته فرجامی
گیرحرفي وترک کن حرفی * بهر سالش ز شیخ اسلامي

دیگر همین اسلوب که

شیخ اسلام ولیّ کامل * آن مسیحا نفس و خضر قدم
لامع از جبههٔ او سرّ ازل * طالع از چهرهٔ او نور قدم
ازمدینه چوسوي هندشتافت * آن مسیحا نفس و خضر قدم
بشمر حرفی ومشمرحرفی * بهر تاریخ ز خیر المقدم

طرح عمارت خانقاه جدید انداخت که مثل آن در معمورهٔ گیتی
نشان نمیدهند و درمدت هشت سال باتمام رسیده دم از هشت
بهشت زد و درین ایام اتمام محل بنگالی در آگره و قصري عالي
دیگر واقعه شد و قاسم ارسلان این تاریخ گفت که

چون از پیٔ عشرت شه زیبا منظر * فرمود بنا دو خانهٔ فیض اثر
تاریخ یکی ز عشرت آمد بیرون * شد خانهٔ پادشاه تاریخ دگر

و در غره ماه رجب سنه اثني و سبعین و تسعمایة (۹۸۲) بجانب

نرور و کرهره بعزم شکار فیل نهضت نمودند و مردم را ازانجا بگرفتن فیلان نامزد فرموده خود بگوالیار آمده و روزی چند بجهة گرمی هوا عارضه تب کشیده باز صحت یافته بمقر سلطنت رسیدند و درین سال عزیمت بنائي قلعه اگره تصمیم یافت و ارک آنرا که از خشت بود تعمیر آن از سنگ تراشیده فرمودند و زر سه سیری غله از سر هر جریب زمین بر ولایت تقسیم نموده و محصلان و تواچیان گماشته از امراي جایگیر دار تحصیل کردند تا در مدت پنج سال باتمام رسید و عرض دیوار ده گز و ارتفاع چهل گز و خندق عمیق که هر دو طرف آن را بسنگ و گچ بر آورده اند عرض آن بیست گز و عمق آن ده گز تا بآب رسیده واز آب دریای جون پر گشت و نظیر آن قلعه در بلاد دیگر کم نشان میدهند و تاریخ دروازه آن را شیخ فیضی * بنای در بهشت * یافت و سه کرور زر تخمینا خرج آن قلعه شد و بعد ازان که صورت اتمام پذیرفت زرهاي تمام هندوستان را ملجا و ماوای گشت و این تاریخ یافتند که * شد بنای قلعه بهر زر * و الحق آن زر صامت معلوم نیست که ناطق کي شود مگر انکه آیت وَاَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَثْقَالَهَا بخواند و بزبان حال بگوید که اَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِیْ اَنْطَقَ کُلَّ شَیْءٍ

زراندر کف مرد دنیا پرست * هنوز اي برادر بسنگ اندرست
زر از بهر خوردن بود ای پسر * ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر

و درین سال بغي خان زمان و ابراهیم خان و اسکندر خان اوزبک روی نمود و بناي آن این بود که بعد از سر کشي عبد الله خان اوزبك بدگمانی از طایفهٔ اوزبکیه بخاطر شاهنشاهي راه یافته اشرف

خان میر منشی را از نرور بطلب اسکندر خان اوزبک بدلاسا فرستادند
که در ارده جایگیر داشت و اشرف خان را بلطائف الحیل ببهانه
مرافقت بابراهیم خان اوزبک که بسال بزرگ تر از همه است
بجایگیر او که سرهر پور بود برد و ازانجا بجونپور نزد خان زمان به
تقریب کنکاش پرسیدن رفتند و همه قرار بر مخالفت داده و اشرف
خان را چون مجرمان نظر بند داشته سکندر خان و ابراهیم خان به
لکهنو و خانزمان و بهادر خان بکره و مانکپور سر طغیان بر داشته
یکرویه شدند و امرای آن حدود مثل شاهم خان جلایر و شاه بداغ خان
و غیر آن در نواحی نیم کهار بجنگ از پیش خان زمان منهزم
شدند و محمد امین دیوانه دران معرکه دستگیر گشت و ایشان در
قلعه نیم کهار و مجنون خان قاقشال در مانکپور متحصن گردیدند
و آصف خان ولایت کره کتنکه را بعهد محافظت جماعه گذاشته
خود به خزانه وافر و لشکر تازه زور بمدد مجنون خان رسید و قفل
خزینه برداشته تسلي سپاه نمود و به مجنون خان نیز مبلغی کلي داد که
سرمایه ازدیاد جمعیت او شد در مقابله خان زمان نشستند و عرایض
بدرگاه فرستادند و ثانی خان این بیت در عریضه خود نوشت

اي شهسوار معرکه آرای روز رزم
از دست رفت معرکه پا در رکاب کن

و چون مراجعت از سفر مالوه روی نمود این خبر شنیده منعم خان
خانخانان را از پیش فرستادند تا آب گنگ را از معبر قنوج عبور
نماید و خود درماه شوال سال نهصدو هفتاد و دو پای در رکاب نهادند
و قبا خان گنگ که بمخالفان یکی شده بود در قنوج باستشفاع

خانخانان آمده دید و از تقصیرات او در گذشتند و ازانجا بایلغار بلکهنو رسیدند و سکندر خان جنگ نا کرده بخانزمان وبهادر خان ملحق شد و همه ایشان مقابله آصفخان و مجنون خان را گذاشته و راه جونپور گرفته و با اهل و عیال از آب نرهن گذشته فرود آمدند و یوسف محمد خان ولد اتکه خان بر سر ایشان نامزد شد و خود هم متعاقب آمده ظاهر جونپور را معسکر ساختند و آصفخان درین منزل با پنج هزار سوارکار آزمای باتفاق مجنون خان ملازمت کرد و هدایا گذرانید و در معرض قبول افتاد و در روزجمعه دوازدهم ذیحجه سال مذکور در ارک جونپور نزول فرمودند و آصف خان سرداری لشکر یافته درگذر نرهن مقابل خان زمان رفته فرود آمد و دران ایام حاجی محمد خان سیستانی را برسالة جانب سلیمان کررانی حاکم بنگاله که اتحاد قوی بخانزمان داشت نامزد گردانیدند تا او را از امداد و معونت خان زمان باز دارد چون بقلعه رهتاس رسید افغانانی که رابطه یگانگی بخانزمان داشتند حاجی محمد خان راگرفته نزداو فرستادند وخانزمان بنابر آشنائي قدیم که ما بین حاجی محمد خان و او بود در تعظیم واحترام کوشیده قرارداد که والدۀ خود راهمراه او بدرگاه فرستد تا استشفاع نموده استعفاي زلات خانزمان نماید و در همین ایام حسن خان خزانچي و مها پاتر باد فروش را که از باریافتگان شیر شاه و اسلیم شاه که درفن موسقي و شعر هندی بی عدیل بود بوکالت نزد راجه اوڈیسه که بجمعیت و شوکت از میان راجهاي دیگر امتیاز داشت فرستادند تا دست امداد و اعانت از خان زمان کوتاه داشته او را دو جوار خود پناه ندهد و سلیمان را نیز از مظاهرت وی باز داشته

در مانده کار خود سازد او این معني را طوعا و رغبةً قبول نموده فیلان
و تحف و هدایای نفیس روانه داشته اطاعت قبول نمود تا این
هر دو وکیل باز گشته در اگره بدرگاه واصل شدند همدرین ایام چون
مظفر خان و دیگر ارباب دخل از جهة شومی طمع و حرص سخنان
بکنایه و تصریح گوش زد آصف خان ساخته تحف و نفایس بسیار
و توقعات بعید از و چشم داشتند و راه تعنت مسلوک داشته جمعی
را باعث بر تقریر اموال چوره گده شدند و از و مطالبه می نمودند
آصفخان زماني که در مقابله خان زمان بگذر نرهن نشسته ازان
سخنان متردد و متفکر شده می بود تا نیم شبی باتفاق وزیر خان
برادر خود فرصت غنیمت دانسته بجمعیتی که داشت راه ولایت
کره کنتکه گرفته بکره رفت و بعد از اطلاع حال بجای او منعم خان
خانخانان را بسرداری آن لشکر منصوب گردانیدند و شجاعت خان
بتعاقب آصفخان نامزد گشته و از مانکپور برگشتي نشسته میخواست
که عبور از آب گنگ نماید آصفخان که پارهٔ راه رفته بود از استماع
این خبر برگشته بقصد مدافعه بکنار آب رسید و جنگ عظیم کرده
کشتیهاي شجاعت خاني را گذشتن نداد و شجاعت خان بضرورت
شب باین طرف آب آمد و آصفخان با جمعیت تمام ازان طرف
راه جایگیر خویش گرفت و شجاعت خان درین مرتبه میدان خالي
یافته از راه دیگر بکره رفت و بتعاقب غنیمي که بخیال نمیتوانست
پیرامون او رسید قدمی چند زد و بجهة وقوع فاصله کبری بجونپور
مراجعت نموده بدرگاه پیوست و همدرین ایام حسن خان از جانب
برادر خود فتح خان افغان تبتي صاحب قلعه رهتاس که در مله

اثنی و سبعین و تسعمایة سلیمان کررانی اورا در قبل داشته
و بشنیدن خبر توجه شاهنشاهی محاصره امتناع نموده بود
بوکالت آمده و پیشکش لایق آورده التماس تعین سرداری کرد
که قلعه را باو سپارد بنابران قلیج خان از جونپور بهمراهی او نامزد
شد و فتح خان از فرستادن برادر پشیمان گشته و آذوقهٔ فراوان درقلعه
کشیده خطی به برادر نوشت که خود را زود تر بما رسان که خاطر
از جانب ذخیره جمع شده است و قلیج خان را روزی چند بلباس
تلبیس نگاهداشته بظاهر اظهار انقیاد می نمود اما قلیج خان بر
نفاقش اطلاع یافته بی نیل مقصود باز گشت

سوار جهان بود دستان سام * ببازی سر اندر نیارد مدام

و این رهتاس قلعه ایست از توابع بهار بطول چهارده کروه و عرض
سه کروه و ارتفاع پنج کروه (؟) و درون قلعه زراعت میشود و کثرت آب
ان بمرتبه ایست که اگر میخ برزمین زنند یا دیگدانی بکنند همه جا
آب بدرمي آید و ازان زمان که ان قلعه را شیر شاه گرفت بدست
افغانان بود تا نوبت بفتح خان رسید که سر بسلیمان فرو نمی اورد
عاقبت از فتح خان بتصرف شاهنشاهي درآمد چنانکه مذکور شود
انشاء الله تعالی و چون جونپور محل نزول رایات شاهنشاهي گردید
و به تنظیم مهام پرداختند پیش از انکه منعم خان را مقدمة
الجیش ساخته مقابل خان زمان فرستند خان زمان در گذر نرهن
نشسته بهادر خان را سردار اعتبار نموده باتفاق سکندر خان بجانب
سردار فرستاد تا ازان طرف بمیانه ولایت در آمده خلل اندازند
با لشکر عظیم تا انجا که خواهند دستگاهي وسیع دارند بنابران

چندي از امراى عظام با لشكر عظيم مثل شاه بداغ خان و پسرش عبد المطلب خان و قيا خان و سعيد خان و محمد معصوم خان فرنخودى و ديگران كه تعداد اسامى ايشان طولي دارد همراه مير معز الملك مشهدى كه جامهٔ سردارى برقامت استعداد او نازيبا و ناچسپان بود نامزد شدند تا بمدافعه و ممانعه اسكندر و بهادر بر خيزند و اين افواج هنوز مقابل نشده بودند كه منعم‌خان خانخانان كه با خان زمان نهايت جهة اتحاد داشت چار پنجماه بدستور كهنه سپاهيان كه در صلح مصلحتها دارند بحرف و حكايت و مراسلات و مكاتبات گذرانيدند وچون خواجه جهان و دربار خان از جونپور بجهة استعلام امر صلح و جنگ و قرار شتاب و درنگ بگذر نرهن رفتند ازان طرف خان زمان با سه چهار كس و ازين طرف خانخانان و خواجه جهان نيز با سه چارى در كشتي نشسته و يک ديگر را ديده قرار صلح برينگونه دادند كه خان زمان والدهٔ خود را با عم خويش ابراهيم خان اوزبك و فيلان نامى كه دارد بدرگاه فرستد و بعد ازان كه تقصيرات او معفو شود سكندر و بهادر نيز بدرگاه بيايند و دربار خان باز گشته اين خبر بسمع اعلى رسانيد و روز ديگر والدهٔ خان زمان و ابراهيم خان را خانخانان و خواجه جهان با فيلان همراه گرفته بدرگاه آوردند و در مقام استشفاع خانزمان باستعفاي گناهان او بودند كه بناگاه از سردار خبر هزيمت مير معز الملك سردار رسيد و شاهنشاهي برآشفتند و آن صلح بكين مبدل شد وشرح اين حال باجمال آنكه چون افواج شاهنشاهي نزديک بسكندر و بهادر رسيدند ايشان همان جائيكه رسيده بودند

توقف نموده پیغام بمیر معز الملک دادند که واسطه شفاعت باشد گناه مارا از درگاه در خواست نمایند تا انچه از فیلان و غیر آن بدست آورده‌ایم بدرگاه بفرستدیم و چون از خطا ها پاک شویم و تقصیرات ما بخشیده شد بملازمت میرسیم میر معز الملک ازانجا که پیوسته دم از انا و لا غیری میزد فرعونیت و شدادیت که ملک موروثي سادات مشهدی آمده و ازینجا گفته اند

اهل مشهد بجز امام شما * لعنة الله برتمام شما

دیگری میگوید که

روی زمین گرچه ز مردم خوش است

مشهدی از روی زمین گم خوش است

کج خلقي که بآن مشهور بود بنیاد کرد و گفت پاک شدن شما جز بآب تیغ متصور نیست درین اثنا لشکر خان میر بخشي و راجه تودرمل از درگاه رسیدند تا امرا از صلح و جنگ بهرچه قرار دهند زود تر بقطع رسانند اگر مصلحت دانند جنگ کنند و الا سکندر و بهادر را دلاسا داده بیارند و بهادر خان باز بکناره اردوی شاهنشاهی تنها آمده و میر معز الملک را با چندي از امرا طلبیده مقدمات صلح در میان آورده گفت که چون خانزمان والدهٔ خود و ابراهیم خان را بدرگاه میفرستد بلکه تا این زمان فرستاده باشد امید عفو گناهان خویش داریم و احتمال غالب همین است و راه جواب مي بینیم و تا آنزمان که مهم آنجا مشخص نمي شود دست بکارزار نمی بریم شما هم تا آمدن جواب روزي چند تاخیر نمائید میر معز الملك خود آتش بود باز راجه تودرمل حکم روغن نفط پیدا

پیدا کرد و آن آتش را تیزتر ساخت چنانکه غیر از حرف درشتی بر زبان ایشان نمیگذشت و بهادر خان و اسکندر خان نومید شده و پی کار خویش گرفته تسویهٔ صفوف نمودند

وقت ضرورت چو نماند گریز * دست بگیرد سر شمشیر تیز

و ازین طرف میر معز الملک محمد امین دیوانه را مقدمه گردانیده خود در قلب جا گرفت و عبد المطلب خان و سلیم خان و کاکر علیخان و بیگ نورین خان و دیگر جوانان کار آزموده را بخود متفق ساخت و امرای دیگر بمیمنه و میسره تعین یافتند و آن طرف سکندر خان و دامادش محمد یار هراول و بهادر خان قول بود از جانبین چون دو کوه بر هم زدند و حمله آورده داد مردانگی از طرفین دادند و محمد یار بقتل رسید و اسکندر خان گریخته خود را بآب سیاهی که پس پشت او بود زد و برون رفت و اکثری از مردمش غریق شدند و بعضي دیگر زیر آب تیغ ماندند و افواج همه پی تاراج رفتند و میر معز الملک تنها از سرداران باندک مردم ماند اما حق اینست که خیلی از جوانان نبرد آزمای خصوصا حسین خان خویش مهدی قاسم خان و باقي محمد خان و دیگران که از سرداري میر معز الملک و حکومت راجه تودرمل ملول بودند بموجب لا وفاء للملوک تردد آن چنانکه می بایست نکردند درین وقت بهادر خان که هنوز پا برجای بود فرصت غنیمت دانسته از جای حرکت نمود و بمجرد رسیدن میر معز الملک را برداشت و شاه بداغ خان داد جلادت داده از اسپ بزمین آمد و پسرش عبد المطلب خان هرچند زور آورد که تواند دست او

گرفت میسر نشد آخر پسر بدر رفت و پدر بدست اوزبکان افتاد

بی[۲] بلا نازنین شمرد اورا * چون بلا دید در سپرد اورا

و راجه تودرمل و لشکر خان که بعنوان طرح مانده بودند تا شب طرح جنگ انداختند اما فایدهٔ نداشت و متفرق گشتند و روز دیگر یکجا شده بشیرگده آمدند و حقیقت حال را بدرگاه معروض داشتند آمدیم برسر حرف خان زمان چون خانخانان والدهٔ خان زمان و ابراهیم خان را با میر هادی صدر و نظام اغا که محل اعتماد خان زمان بودند بدرگاه آورد و فیلان جنگی گذرانید وابراهیم خان سر برهنه و تیغ و کفن در گردن بجای ردا انداخته و خود را تسلیم کرده بزبان حال و مقال میگفت

خواهی بدار و خواه بکش رای رای تست

و خانخانان نیز در مقام شفاعت ایستاده خدمات این جماعه بیاد آورد و گناهان ایشان بعفو مقرون گشت و جایگیرها بحال ماند و فرمودند که تا اردوی گیهال پوی اینجا باشد ایشان از آب نگذرند و وکیلان ایشان در آگره آمده فرامین درست بسازند و حسب فرمان متصرف شوند والدهٔ خانزمان این مزده به پسران فرستاد و بهادر و سکندر فیل کوه پاره و فیل صف شکن را که مادهٔ نزاع وکین بودند با تحف دیگر بدرگاه روانه گردانیدند در همین اثناء عرضداشت راجه تودرمل و لشکر خان مشتمل بر جنگ و هزیمت ونفاق امرا رسید شاهنشاهی فرمودند که چون بجهت خاطر خانخانان از گناه

(۲ ن) بی بلا یارمی شمر اورا

خان زمان و دیگران گذشته ایم امرای عظام بدرگاه بیایند و میر معز الملک و راجه تودرمل به معرض عتاب آمدند و نفاق پیشگان مدتی از کورنش محروم ماندند و معاتب بودند و باز به پایه تقرب خویش رسیدند و درین ایام کوچ کرده سیر قلعه چنار و شکار فیل در جنگل آن قلعه نموده به اردو پیوستند و زمانی که چنار معسکر شده بود خان زمان به تعجیل از آب گنگ گذشته و نقض آن عهد کرده به محمد آباد که از توابع قصبه مؤ است آمد و گماشتگان بضبط جونپور و غازی پور فرستاد و اینمعنی بر طبع شاهنشاهی دشوار نموده اشرف خان میر منشي را به جونپور فرستادند تا والدهٔ خان زمان را در قلعه نگاهدارند و هرکس که از اهل بغی باشد بدست آورد و ارد و را بحراست خواجه جهان و مظفر خان گذاشته به ایلغار بقصد استیصال خانزمان شتافتند و باز به کنار آب سروار رفت و کشتی های پر از اموال و اسباب که حکم گنج بادآورد داشته بدست دولتخواهان افتاد و لشکر شاهنشاهی کناره آن آب گرفته جنگلهای انبوه را طی نمود و چون معلوم شد که خان زمان خود را بدامن کوه سوالک کشید ترک تعاقب او نموده باز گشتند و درهمان اثنا بهادر خان با جمعی از مردم کار آزموده به جونپور رفته و کمند ها انداخته بر قلعه برآمد و والدهٔ خود را خلاص داده و اشرف خان را دستگیر کرده قصد آن داشت که بر آرد و بریزد چون خبر مراجعت اعلام شاهنشاهي شنید باتفاق سکندر خان در گذر نرهن از آب گنگ گذشته فرار نمود و در پنجم ماه رجب سال نهصد و هفتاد و سوم که روز ولادت با سعادت شاهنشاهي

است در ظاهر پرگنهٔ نظاماباد از توابع جونپور مجلس وزن منعقد شد که برسم مقرر در سالی دو بار بحساب تاریخ شمسی و قمری بطلا و نقره و سایر اجناس بر میکشند و آن را بر براهمهٔ هند وغیر ایشان صرف می نماید و شعرا درین باب شعرهای دلپذیر گفته اند و میگویند و ازانجا رحل اقامت در ارک جونپور انداختند و خان زمان بشنیدن خبر اقامت میرزا میرک را که آخر رضوی خان شد نزد خانخانان بجهة استشفاع فرستاد و او باتفاق والدهٔ خانزمان بدرگاه آمده پیغام رسانید خانخانان باتفاق میر عبد اللطیف قزوینی و ملا عبد الله مخدوم الملک و شیخ عبد النبی صدر دیگربار التماس عفو تقصیرات خانزمان نمود و بدرجه قبول افتاد و خواجه جهان و میر مرتضی شریفی که از نسل علامهٔ نوع بشر عقل حادی عشر میر سید شریف جرجانی قدس سره است و مخدوم الملک را بجهة توبه دادن خان زمان از بغی و رسانیدن مژده عفو بگوش هوش او فرستادند خان زمان باستقبال بر آمده حسب مدعا سوگند خورد و اعزه را بشرایط تعظیم و تکریم رخصت داد شاهنشاهی در اواخر سنه ثلث وسبعین وتسعمایه (۹۷۳) مراجعت نموده متوجه دار الخلافت شدند و در روز جمعه هفتم ماه رمضان سنه مذکوره باگره رسیده بعشرت گذرانیدند و ازانجا بمعموره جدید نگر چین رفته بچوگان بازی و سگ تازی و جانور پرانی مشغول شدند و گوی آتشین اختراع کردند که در شب تاریک توان باخت و درین ایام محمد یوسف خان ولد اتکه خان بعلت شرب مدام درگذشت

ثلث مهلکات للانام * و داعیة الصحاح الی السقام

مدام مدامة و مدام وطي * و ادخال الطعام علی الطعام
و درین سال مهدي قاسم خان و چندی را از امرا مثل حسین‌خان خویش او و خالدیخان[۲] و غیر ایشان با سه چهار هزار کس بر سر آصفخان در ولایة کرهه کتنکه نامزد گردانیدند و آصفخان قلعه چورا گر را گذاشته عرضداشت مشتمل بر عفو تقصیرات بدرگاه فرستاد و چون روی قبول نیافت خطی بخان زمان نوشته باتفاق وزیر خان برادر خود بجونپور نزد خانزمان آمد و خانزمان باو در مجلس اول چنان متکبرانه سلوکی نمود که آصف خان از آمدن پشیمان گشت

آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد

و مهدي قاسم خان ولایت کرهه را بضبط در آورده و بجایگیرداران داده و از تعاقب آصفخان باز مانده از راه هندیه متوجهٔ مکهٔ معظمه شد و آن سعادت را دریافت و حسین خان با مردم خویش تا قلعه ستواس قریب بملك دکن بمشایعت او رفت و بیک ناگاه ابراهیم حسین میرزا و شاه میرزا و محمد حسین میرزا اولاد سلطان محمد میرزا که از جانب پدر با میر تیمور صاحب قران و از جانب مادر بسلطان حسین میرزا میرسد و پیر و معمر شده و پرگنه اعظم پوررا شاهنشاهی بجایگیر وي داده بودند در ولایت سنبل سر کشي بنیاد نهادند و بعد از فتح خان زمان و توجه شاهنشاهي بجانب پنجاب بر سر میرزا محمد حکیم از پیش خانخانان منعم خان قرار نموده و خود را بمیانه ولایت کشیده و بدهلي رسیده سري بملک مالوه

(۲ ن) خالد خان

بر آوردند و ازانجا دو برادرکه شاه میرزا و محمد حسین میرزا باشند بهندیه رفته پیچیدند و ابراهیم حسین میرزا بجانب ستواس رفت که فاصلهٔ ده (۲) کروه راه باشد و حسین خان باتفاق و استظهار مقربخان نام سرداری از امرای دکن درستواس متحصن شد و ذخیره در قلعه نبود و مهم بخوردن گوشت اسپ و شتر و گاو کشیده کار بجان و و کارد باستخوان رسید و مدد از هیچ جانب نیامد و باوجود آن هر چند میرزا ابراهیم حسین مقدمات صلح درمیان آورد اهل قلعه درجنگ تقصیر نداشتند تا صباحی برقدم خان برادر مقربخان را که در هندیه قتل شده بود بر سر نیزه برداشته بمقرب خان نمودند و خبر رسانیدندکه هندیه مفتوح شد و زن و زاد تو و ساکنان آنجا همه اسیر گشتند و والدهٔ او را همراه آورده در نظرش داشتند و گفتند که اهل و عیال مقربخان خود این حال پیدا کرد شما بچه اعتماد جنگ میکنید مقربخان بی پای شده و مقربه غلامی گشته میرزایان راآمده دید و حسین خان را نیز امان داده بعهد و قول بیرون آورده اول تکلیف نوکری کردند و چون قبول نکرد اورا بسلامت گذرانیدند تادر سنه اربع و سبعین و تسعمائة (۹۷۴) وقتیکه شاهنشاهی از لاهور باگره آمده بودند ملازمت نمود و تربیت یافته پرگنه شمساباد را برپتیالي که جایگیروی بود اضافه ساختند و جامع این منتخب پیش ازین بیک سال در عمر خوب از بداون به پتیالي رفته بخان مذکور آشنا شده و از بس که متخلق و متواضع و درویش سیرت وشجاع و باذل

(۲ ن) دو

و پاکیزه روزگار و اهل سنة و جماعة و علم پرور و فضل دوست بود و نیك پیش آمد از صحبت او بجای دیگر رفتن و ملازمت نمودن خوش نیامد و مدت ده سال دران زوایاي مجهول و خبایای خمول درتردد های مواسا باوی شرکت داشت اخر فلک شعبده انگیخت و چشم زخمي دران صحبت رسید و امري غریب باعث بر جدائي شد و او هر چند در مقام عذر خواهی در آمده باز و سایل و وسایط انگیخت و در بداون رفته والده مرحومه را شفیع ساخت فایده نکرد بملازمت خلیفه زمان شتافت

دل که رنجید ازکسي خرسند کردن مشکل است
شیشه بشکسته را پیوند کردن مشکل است

الغرض خانزمان آصفخان را باتفاق بهادر خان بجهت تسخیر بعضي از ولایات افغانان نامزد کرد و وزیر خان را بحیله پیش خود نگاه داشته نظربند فرمود و هردو برادر بمراسلات قرار برقرارداده میعادي معین ساختند و در شبی معهود این از پیش خان زمان گریخت و او از نزد بهادر خان جدا شده سي کروه راه طی نموده طرف اگره و مانکپور را پیش نهاد خود ساخت و بهادر خان از عقب آصفخان رانده مابین جونپور و مانکپور جنگ صعب میان فریقین روی داد و آصفخان گرفتار شد و بهادر خان او را درعماری فیل بر داشته روانه گشت درین اثنا وزیر خان از جونپور خود را آنجا رسانید که برادرش را می بردند و مردم بهادرخان چون در پی غارت متفرق شده بودند بهادرخان تاب مقاومت اونیاورده فرمود تا آصفخان را درعماری به قتل رسانند و بر بینی او زخم شمشیري رسید و دو سه انگشت وی

نیز بریده شد و وزیرخان پیش دستي نموده او را خلاص داد و هر دو برادر خود را بکره رسانیدند و بهادر خان بي غرض بازگشت و وزیرخان در نواحي لاهور زماني که شاهنشاهي بتعاقب میرزا محمد حکیم رفته بشکار قمرغه متوجه بودند آمده بوسیله مظفرخان ملازمت کرد و فرمان عنایت آمیز بنام آصفخان صادر شد و درین سال میرزا محمد حکیم بلاهور آمد و باعث آن بود چون میرزا سلیمان مرتبه سوم از کابل بازگشت و میرزا محمد حکیم کابل را متصرف شد و امراي شاهنشاهي را رخصت هندوستان داد وخواجه حسن نقشبندي وکیل باستقلال گشت و خان کلان رنجیده آمد میرزا سلیمان بار چهارم میدان خالي یافته باتفاق منکوحه خود ولي نعمت بیگم بقصد کابل شتافت ومحاصره کرد و میرزا محمدحکیم کابل را بمحمد معصوم کوکه که عاقبت فتنها انگیخت و در هندوستان باغی گری ها کرد وبسیار شجاع است سپرده خود باتفاق خواجه حسن نقشبندی بغوربند رفت و میرزا سلیمان چون کابل را بزور نمیتوانست گرفت ولي نعمت بیگم را بفریب و مکر بقراباغ که ده کروهي کابل است در سرحد غوربند فرستاد تا مقدمات صلح درمیان آرد و سوگند های شداد وغلاظ خورد و میرزا با معدودی چند رفت و خواجه حسن نیز برین صلح و صلاح متفق بود و باقي قاقشال رضا بدین معنی نداشته می گفت که این عورت مکاره و خداعه است اعتماد را نمي شاید

از ره مرو بعشوهٔ دنیاکه این عجوز * مکاره می نشیند و محتاله میرود

و میرزاسلیمان پیش از آنکه میرزا محمدحکیم در قراباغ رسد بایلغار

با انبوهي گران از کابل آمد دران نواحي بکمین ایستاده بود اتفاقا چندی از سپاهیان میرزا سلیمان بمردم میرزا محمد حکیم دوچار شده این خبررا میگویند میرزا محمد حکیم گریخته و بغوربند رفته و سراسیمه شده براه کوه هندوکش مي افتد و خواجه حسن می خواست که اورا نزد پیر محمد خان اوزبک حاکم بلخ براي استمداد ببرد باقی قاقشال مانع آمده میرزا را بعزم درگاه براه پنجهیر بجلال آباد و ازانجا بکنار آب نیلاب آورد تا از آب سند گذشت و عریضه بدرگاه فرستاد خواجه حسن با جماعهٔ خود ببلخ رفت بعد ازچندگاه همانجا ضایع گشته زندگاني برو تلخ گردید

دل بشد جان گریخت دین گم شد * اي حسن زین بترچه خواهم شد

و میرزا سلیمان تا کوتل سنجدوره تعاقب میرزا محمد حکیم نموده و جمعی را از واماندگان لشکر او دستگیر ساخته و اسباب و اشیا را بتاج برده همانجا توقف فرمود و محمد معصوم کابلی درین مدت غیبت برسر اردوي سلیمان میرزا آمده وتاراج کرده و محمد قلی شغالی نام سردار ان لشکر را شکست داده بغلبه تمام در چهار باغ محصر ساخت و میرزا سلیمان قاضي خان بدخشی را بوکالت فرستاد تا محمد معصوم را بصلح راضي گرداند و محمد معصوم اول بصلح راضی نمیشد چون قاضیخان نسبت استادی داشت از گفته او عدول نورزید و میرزا اندک پیشکشی برای نام ازو گرفت و ببدخشان باز گشت و قبل از انکه ایلچی میرزا محمد حکیم برسد شاهنشاهی اخبار کابل و فتنرات انجا را شنیده بدست خوشخبر خان یساول اسپ با زین و لجام مرصع و نفایس هندوستان و مبلغ کلی

مع فرمان استمالت مشتمل بر مدد امرای پنجاب روانه گردانیدند و میرزا باستقبال شتافت و قصد آمدن داشت که ناگاه فریدون خان خال میرزا که اورا از نگرچین بجهة اصلاح مهمات میرزا فرستاده بودند میرسد و خود رفته مقدمات اغوا درمیان آورده ورق را دیگر گون ساخت

دار و سبب درد شد اینجا چه امید است
زائل شدن عارضه و صحت بیمار

و حسن خان برادر شهاب خان که در کابل بود و سلطان علی نام نویسنده که از هندوستان گریخته انتظار واقعه می برد با فریدون خان متفق شده گرفتن لاهور را در نظر میرزا بغایت آسان نمودند و رایها بر مخالفت قرار یافته باعث برگرفتن خوشخبر خان شدند و میرزا از جهة مروتی که درجبلت او مرکوز بود خوشخبر خان را آهسته طلبیده رخصت داد تا عاقبت در همان سال زمانی که شاهنشاهی شکار قمرغه در نواحی لاهور فرموده بودند در آب راوی فرو رفت و عزیزی دران باب گفته

خوشخبر خان بد خبر که نبود * در جهان بد قیافتی چون وی
مرد در آب گرچه میگویند * و من الماء کل شیئ حی

و میرزا محمد حکیم بقصد عناد و استبداد او بحوالی بهیره رسیده دست به نهب و تاراج بلادکه بر هیچ ملک گیری ایمن ندارد بکشاد و متوجه لاهور گشته بکوچ متواتر درباغ مهدی قاسم خان که در ظاهر آن‌شهر برکنار دریاي راوی واقع است فرود آمد و بخت بزبان حال باوی میگفت که

چون منزل ما کنار راوی است ، تا آمده آمده مساوی است
و میر محمد خان و سایر امرای اتکه باستعداد تمام در قلعه در آمده
هرچند میرزا حمله برحصار آورد بمدافعه و ممانعه بر خاسته مجال
ندادند که پیرامون آن گردد و بعد از رسیدن عرایض امرای شاهنشاهی
خان خانان و مظفر خان را بحراست اگره گذاشته در تاریخ سوم
جمادي الاول سنه اربع وسبعین وتسعمایة (۹۷۴) براه دهلی و سرهند
نهضت بجانب پنجاب فرمودند و میرزا محمد حکیم بمجرد استماع
این خبر کاری نساخته براهیکه امده بود بدر رفت و بکابل رسید

کس نتواند گرفت دامن دولت بزور
کوشش بیفائده است وسمه بر ابروی کور

و از لاهور قطب الدین محمد خان و کمال خان کهکر بتعاقب میرزا
محمد حکیم نامزد شدند تا پارهٔ راه رفته از بیهره برگشته آمد و
عریضهٔ محمد باقی ترخان بن میرزا محمد عیسي حاکم ولایت
سنده مشتمل بر اطاعت خویش و شکایت از سلطان محمود حاکم
بکر و تعرض او در ملک سنده و لاهور رسید و فرمانی بنام سلطان
محمود حسب مدعاي محمد باقی صادر شد و هم در ایام اقامت
به لاهور عریضهٔ خانخانان آمد که الغ میرزا و شاه میرزا که پرگنه
نهتنور[۲] از توابع سنبل واعظم پور در جایگیر ایشان بود باتفاق اعمام
خود ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا از روی بغي
بعضی پرگنات خالصه را متصرف شدند و چون تعاقب ایشان

(۲ ن) نهتور

نموده شد فرار بجانب مالوه نمودند و همدرین ایام در پنج کروهی لاهور شکار قمرغه انداختند تا مقدار چهل کروه راه از هر جانب نخچیر صحرائي را در دایره کشیدند و آنرا روز بروز چون دایرهٔ دهان خوبان تنگ تر ساختند

کشید تنگ چنان نقش آن دهن پرکار
که دور دایره با مرکزش گرفت قرار

و پانزده هزار جانور تخمینا از هر قسم دران صیدگاه بشمار آمد و خاص و عام را بتدریج حکم شکار فرمودند و بعد از فراغ عنان بادپا را یکسره در آب راوي بشناوري سر دادند و غیر از یک دو کس که خوشخبر خان ازان جمله بود چنانچه گذشت همه مقربان بسلامت گذشتند و مظفرخان درایام شکار قمرغه از اگره وزیرخان را همراه آورد وفرمانی بنام آصفخان و مجنون خان نوشتند که باتفاق محافظت حدود کره و مانکپور نمایند چنانچه اشعاري برین معني رفت

و درین اثنا خبر رسید که خان زمان و بهادر خان و سکندر خان نقض عهد کرده بغی ورزیدند و کسان بطلب میرزا محمد حکیم فرستاده داعیهٔ خواندن خطبه و سکه بنام او در ولایت جونپور دارند و ملا غزالی شاعر مشهدي این سجع یافته بود که

بسم الله الرحمن الرحیم * وارث ملک امت محمد حکیم

شاهنشاهی باستماع این خبر میرزا میرک رضوی را که وکیل خان زمان بود بخان (۲) باقیخان سپردند و مهمات ولایت پنجاب را بعهدهٔ

(۲ ن) بجان باقي خان

ان کلان و سایر اتکه خیل گذاشته در دوازدهم ماه مبارک رمضان
ده اربع و سبعین و تسعمایه (۹۷۴) متوجه آگره شدند و در قصبهٔ
هانیسر که از قدیم الایام کان کفر آمده است سیر نمود در حوض
رکهیت که جماعه کوروان و پاندوان علیهم اللعنه پیش ازین بچهار
زار سال و کسري در زعم هندوان بانبوهی هفتاد و هشتاد کرور نفر
لکه زیاده کشته شده و از راه آب بجهنم رفته اند و هر سال درانجا
جمعی عظیم میشود و اهل هند دران معبد طلا و نقره و جواهر واقمشه
امتعهٔ نفیسه سرًا و علانیةً انفاق مینمایند و بحکم آنکه گفته اند

نکوئي میکن و در آب انداز

نهاني زر ها در آب می اندازند و جماعهٔ جوگیان و سناسیان که
هبانان هنداند درانجا بتعصب جنگ میکنند تماشای محاربه این
طایفه کردند و جمعی از سپاهیان خوب خاکستر بربدن مالیده حسب
اشارت بمدد سناسیان که قریب سیصد نفر بودند با جوگیان که از
پانصد کس متجاوز بودند کار زار کردند و چندین ازین طرف و
ازان طرف کشته شده آخر سناسیان غالب آمدند و چون دهلي
محل نزول اجلال شد میرزا میرک رضوي از حبس خان باقي خان
گریخته بموکلان خود رسید و خان باقیخان نیز از ترس سیاست پاره
راه جست و جوی نموده بانها ملحق گشت

کان را که خبر شد خبرش باز نیامد

و درین منزل شاه فخر الدین مشهدي شهاب خان ترکمان را که
پرگنه بهوجپور جایگیر داشت و محمد امین دیوانه از لاهور گریخته
در پرگنه او رفته و اسپ و خرجي امداد یافته بجانب باغیان

شناخته بود بسعایت تتار خان حاکم دهلی بموجب حکم حاضر ساخت تا بسیاست رسید و بعد ازان که باگره رسیدند خبر آمد که خان زمان میرزا یوسف خان مشهدی را که در شیرگده عرف قنوج متحصن است در محاصره دارد بنابران خان خانان را بحراست اگره گذاشته بتاریخ بیست و ششم شوال سنه اربع و سبعین و تسعمایه (۹۷۴) متوجه جونپور شدند و هوا چنان گرم بود که مغز جانور در استخوان می گداخت

شد هوا باز چنان گرم که در آب روان
سینه بر خاک نهاد است زگرما سرطان
از حرارت شده لب خشک چو صفراوي طبع
نهر مرطوب که بود از دهنش آب روان

و چون قصبهٔ سکنیه معسکر شد خبر فرار خانزمان بجانب مانکپور که برادرش بهادر خان درانجا بود شنیدند و از قصبهٔ بهوجپور مقدار شش هزار سوار کار گذار را بسرداري محمد قلیخان برلاس ومظفر خان و راجه تودرمل و شاه بداغخان و پسرش عبد المطلب خان و حسین خان که در همان ایام از متواس آمده بود بر سر اسکندر خان بجانب اوده نامزد ساختند و اولا هر اولی لشکر منصور بنام حسین خان مقرر شده بود اما چون او بجهة قلعه بندی که کشیده پریشان حال ومفلس آمده بود به پرگنه شمساباد که بتازگی یافته از جهة تحصیل خرجی لشکر رسید و اندک تاخیر در همرکابی واقع شد تا بجای او قیا خان را هر اول ساختند و چون دران ایام همراه خان مذکور بودم او از شمساباد پیشتر گذشته رفت و فقیر دران قصبه

ماندم و از غرایب درانجا انچه روي نموده این است که جمعی از ثقات آن شهر گواهی دادند که پیش ازین بچند روز شبی پسر خورد سالی از گازري بر صفهٔ بکنار آب گنگ خواب رفته بود ناگه بدریا افتاد و موج تیز آب او را تا قصبهٔ بهوجپور که ده کروهست برده سلامت بکنار انداخته و خویشی از گازران طفل را گرفته و شناخته صباح بمادر و پدرش رسانید

جبّار مطلق است که یحکم کما یرید
دادار برحق است که یفعل کمایشاء

و چون قصبهٔ راي بریلی معسکر شد خبر آمد که خان زمان و بهادر خان از آب گنگ گذشته عزیمت کلپی دارند بنابران اردو را بهمراهی خواجه جهان بجانب کره روان ساختند و خود بتعجیل تمام بمانکپور رسیده فیل سوار از آب عبور فرمودند و بیشتر از پانزده شانزده کس درین وقت همراه نداشتند و مجنون خان و آصف خان که هراول بودند ساعت بساعت خبر مخالفان میرسانیدند اتفاقا خان زمان و بهادر خان که قضا در دیدهٔ ایشان میل غفلت کشیده بود بموجب آنکه

قضا چون ز گردون فرو هشت پر * همه عاقلان کور گشتند و کر

تمام شب صحبت شراب داشته بتماشای پاتربازي مشغول بوده اند و پیمانه ایشان پر گشته و هر خبر جنگی که قاصدان میرسانیدند آنرا حمل بر دلیری مجنون خان که مقدار پر کاهي ازو اعتبار نمیگرفتند مینمودند و از آمدن شاهنشاهی خبر نداشتند و در خیال نمی آوردند و شاهنشاهي درین روز بر فیل سندر نام سوار شده و

میرزا کوکه الملقب باعظم خان را با خود در یک عماری نشانده خود درقلب و آصف خان و سایر اتکه ها را در میمنه و مجنون‌خان را با جمعی در میسره قرار دادند وخان زمان خان لشکر را وقت سحری کوچ فرموده خود در خواب و خمار بود که نوید پیغام اجل او را بیدار ساخته و از ظهور علامات و اسباب عظمت و فر کوکبه و دبدبهٔ حشمت یقین او شد که شاهنشاهی خود درین لشکرند و فوج را طلبیده در تسویه صفوف شروع نمود و جمعی را از دلاوران نامی کار آزما بمقابل هراول لشکر مظفر فرستاد و بابا خان قاقشال که سردار اوقچي بود آنها را بضرب تیر بر داشته تا فوج خانزمان رسانید در همین حین اسپ یکی از گریختگان بزور تمام بر اسپ خان زمان خورد از آسیب آن دستار از سرش پریده بجای کمند در گلو بند شد و بهادرخان از معاینه این حال پای تهور فشرده بر بابا خان زور آورد و او را کیبانده و بر داشته بصف مجنون خان برد و مجنون خان و بهادر خان‌که از عقب گریختگان بده و گیر می آمدند با یکدیگر در افتاده داد مردانگی دادند و تیری بر اسپ بهادر خان رسید و چراغ پا شده بر زمین آمد و بهادر خان گرفتار گشت

کلید ظفرچون نباشد بدست * ببازو در فتح نتوان شکست

درین هنگام شاهنشاهی از فیل بر اسپ سوار شده فرمودند تا حلقه پیلان کوه پیکر بر صف خان زمان دوانیدند و فتح در جنبش آمد و آثار ظفر نمودارگشتن گرفت

چنین نماید شمشیرخسروان آثار * چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

بتیغ شاه نگر نامهٔ گذشته مخوان * که‌راست‌گوی‌تر از نامه‌تیغ‌او بسیار

و فیلی هیرانند نام ازجانب فوج منصور فیلی اودیا نام از مخالفان
مقابل شده آن چنان بر کله آن فیل زد که در میدان افتاد و درین
شورش و جنبش تیری بر اسپ خان زمان رسید و درصدد برآوردن
آن بود که تیری دیگر بر اسپش خورده چراغ پا شد خان زمان بر
زمین آمد و درین هنگام فیلبانی بر فیل نرسنگه نامی سوار قصد
خان زمان کرد و هرچند خان زمان با و میگفت که من سرداری
بزرگم مرا زنده پیش پادشاه ببر که نوازش بسیار می یابی فیلبان
نشنید و فیل را دوانیده خانزمان را درته دست وپای او مالش
داده استخوانهای اورا سرمهٔ سوده ساخت و اندامش را چون خریطهٔ
پر از مهرهای شطرنج گردانید

هیکل فیلان بزمین خم فگند * زلزله در عرصهٔ عالم فگند
زان همه دندان که بلا سنج بود * روی زمین عرصهٔ شطرنج بود

و بعد از فرو نشستن غبار معرکه نظر بهادر بهادر خان را ردیف
خود ساخته بنظر اشرف آورد شاهنشاهی که بقتل او راضی نبودند
ازو پرسیدند که بهادر چونی گفت الحمد لله علی کل حال و بعد از
طلب آب از کروتی خاصه خود باو دادند و امرا در نگاهداشتن او
مصلحت ندیده باعث بر قتل او شدند و بعد از زمانی سر خانزمان
را نیز آوردند و دران سر تردد میکردند که از خان زمان باشد یا نی
درین وقت رای ارزانی هندو وکیل خان زمان که از جمله اسیران
بود آن سر را بر داشته بر سر خود زد و های های گریستن گرفت و
خواجه دولت خواجه سرا که از خدمت اودر ملازمت شاهنشاهی آمده
بود وحالا خطاب دولت خانی دارد گفت که علامت سر خان زمان

این است که چون او همیشه پان بجانب راست میخورد دندانهای راست او سیاه خواهد بود و همچنین یافتند و این واقعه روز دوشنبه غرهٔ ذي حجه سنه اربع و سبعین و تسعمایه (۹۷۴) در نواحی موضع منکروال از اعمال پیراک عرف الهاباس موافق سال دوازدهم از جلوس روی نمود و جمعي که خدمات سابقه ایشان منظور داشتند و فواید از ایشان ربوده بودند این تاریخ یافتند که

چون خانزمان ازین جهان رفت بباد * بنیاد فلك سراسر از پای فتاد
تاریخ وفاتش ز خرد جستم گفت * فریاد ز دست فلک بی بنیاد

و جمعي دیگر نظر بر بغی این جماعه کرده چنین گفته که

قتل دو نمک حرام بي دین

و این تاریخ بیک عدد کم است و قایل آن قاسم ارسلان است و دیگری گفته که

قتل علي قلي و بهادر ز دور چرخ
جانا مپرس از من بیدل که چون شده
جستم ز پیر عقل چو سال وفات شان
آهي ز دل کشیده و گفتا دو خون شده

و از جمله اسیران مقتول آن معرکه میرزا خوشحال بیگ است که فقیر او را بمجلسی در لشکر مالوه همراه ادهم خان و پیر محمد خان دیده بودم الحق مظهر حسن صورت و سیرت بروجه کمال بود و از دل اصلا نمیرود و تاریخ او چنین یافته شد که

خوشحال که بود دیدهٔ اهل خرد * برگشت ز پادشاه از طالع بد
مقتول چو شد بصحبت خانزمان * تاریخ آمد که گل رخ زیبا قد

و درین سال علامهٔ عصر میر مرتضی شریفی شیرازی ازین سرای مجازی در گذشت و اولا در دهلی در جوار مرقد میر خسرو علیه الرحمة مدفون گشت و ثانیا چون صدر و قاضی و شیخ الاسلام بعرض رسانیدند که میر خسرو هندیست و سنّي و میر مرتضی عراقیست و رافضي درین که میرخسرو از صحبتش متاذي خواهد بود هیچ شکی نیست

روح را صحبت نا جنس عذابی است الیم

بنابران حکم فرمودند تا ازانجا کشیده بجای دیگر دفن کردند و این معني حیف عظیم بر هردو بود چنانچه مخفی نیست و شخصی تاریخ فوت میرزا این چنین یافته که * علم از علما رفته * و دیگری همین ماده حروف را چنین بسته که * علامه ز عالم رفت *

و درین سال یکی از آشنایان فقیر شیخ ابو الفتح نامی برادر شیخ سعد الله ولد شیخ بده که از اکابر اعیان بیانه بود از عالم رفت و تاریخ او یافته شد که

ابو الفتح آن دیدهٔ اهل بینش * که در دور گردون نظیرش نیابی
چو رفت ازجهان سال تاریخ فوتش * طلب از حروف فضایل مآبی

و از اتفاقات آنست که میرزا نظام الدین احمد علیه الرحمة که فقیر را بوي نسبت هم گذر و اورا نیز بمن جهة فوق الحد و الغایة بود مشافهة بزباني گفته و در تاریخ نظامي نیز نوشته که دران ایام مقابله و محاربه خان زمان واقعه طلبان خصوصا پوستیان و افیونیان در آگره هر روز خبر های موحش شهرت میدادند روزی که با سه چهار یاری نشسته بودیم بخاطر رسید که چه

شود اگر ما هم آوازه در اندازیم که سر خانزمان و بهادر خان را می آورند و این خبر را بچندی گفتیم و انتشار یافت و همان روز که این خبر در اگره مذکور گشت خان زمان و بهادر خان بقتل رسیده بودند و روز سوم عبد الله نامی والد مراد بیگ سر آن هردو را باگره آورد و از انجا بدهلی و لاهور و کابل برد

بسا فالی که از بازیچه برخاست
چو اختر درگذشت آن فال شد راست

و شاهنشاهی بعد ازین فتح در اول وهله کم کسی از مفتنان آنرا باور میکرد باله آباس رفته وکسانی را که از درگاه گریخته با اهل بغی ملحق شده بودند گرفته بموکلان سپردند و میرزا میرک رضوی را که از دهلی گریخته بود زیر پای فیل انداختند و فیل او را چندی مالش خرطوم داد آخر بجهة رعایت سیادت بخشیدند و چندی دیگر از فتنه انگیزان بسیاست رسیدند و * چه خونها شد * تاریخ یافتند و جمعی را از مردم خانزمان که از راه انکسار پیش آمدند جان بخشي فرمودند و بعد ازدوروز ازانجا به بنارس و از انجا بجونپور رسیده سه روز دران بلده اقامت نمودند و در عرض سه چهار روز بایلغار با چهار پنج کس بکنار آب گنگ در گذر کره و مانکپور آمده که اردو انجا بود و بکشتی گذشته در قلعه کره نزول واقع شد و در واقع قتل امیران مردم خانزمان چون قاضی طوایسی قاضی اردو که بصفت دیانت و حق گوئی و امانت اتصاف داشت بعرض رسانیده که کشتن این جماعه بعد از جنگ و تصرف در اموال و اشیای ایشان حسب شرع شریف جایز نیست ازوی رنجیدند و

قاضی یعقوب ساکن کره را که بعلم فقه و اصول فقه مشهور و داماد
قاضی فضیلت شیر شاهی که اورا قاضی فضیحت میگفتند بود
و با این همه خالی از مطایبه و هزلی نبود انتخاب کرده بجای
قاضی طوایسی نصب کردند تا بعد از ده سال او نیز معزول شد و
قاضی جلال الدین ملتانی منصوب گشت چنانچه بجای خود
بتفصیل مذکور شود انشاء الله تعالی

منه پا منصبی را در میانه * که نصب و عزل را گردی نشانه

ودرین اثنا خانخانان که قبل ازین فرمان طلب بنام او صادر شده
بود از اگره بملازمت رسید وتمامی جایگیرهای بهادر خان و خانزمان
را از جونپور و بنارس تا غازی پور و قلعه چنار و زمانیه تا گذر
آب جوسه باو داده و خلعت و اسپ بخشیده بانجانب رخصت
فرمود بتاریخ ذی حجه سنه مذکور در عین بشکال روان شدند
و در محرم سنه خمس و سبعین و تسعمایة (۹۷۵) بپای تخت
نزول فرمودند

و درین سال محمد قلی خان برلاس و مظفر خان و جماعهٔ که
بر سر سکندر اوزبک در اوده تعین شده بودند او را دران قلعه
محاصره نموده هر روز جنگ داشتند او چون خبر قتل خان زمان
و بهادر خان بشنید دل بباد داد اول سخن صلح بامرا درمیان آورد
و ایشان را فریب داده و در کشتی نشسته آنطرف آب سرو گذشت
و باز مقدمات آشتي مذکور ساخته ازین طرف چندیرا از امرا تنها
طلبیده ازان طرف خود با سه چهار کس در کشتي نشسته عهد و
سوگند از جانبین موکد گشت تا او را بدرگاه بیارند و آخر قرار

نتوانست داد درمیان افغانان رفت و امرا تا گورکهپور تعاقب وی نموده عریضه بدرگاه نوشتند بنام ایشان چون فرمان طلب آمد محمد قلی خان برلاس را در اوده گذاشته باگره شتافتند
و درین سال عزیمت تسخیر قلعه چیتور مصمم شد و بیانه را از حاجی محمد خان سیستانی تغیر داده بجایگیر اصفخان مقرر ساختند و بساور و وزیر پور ماندل گره نیز بوی دادند تا پیشتر رفته سامان لشکر نماید و خود از عقب نهضت فرموده از راه باری شکار افگنان بمؤ میدانه و ازانجا بسوی سوپر رسیدند و ساکنان رای سرجن قلعه سوپر را خالی کردند و نظر بهادر بحکومت ان قلعه و شاه محمد خان قندهاری بحراست قلعهٔ کوته بلایهٔ منصوب شدند و بقلعهٔ کاکرون رسیده شهاب الدین احمد خان و شاه بداغ خان را در ولایت مالوه جاگیر داده بدفع فتنهٔ پسران محمد سلطان که میرزا الغ و شاه میرزا باشند و از سنبل گریخته بودند نامزد ساختند و چون باجین رسیدند میرزا یان خبر نام برد ها را شنیده و آن ولایت را گذاشته بگجرات نزد چنگیز خان غلام سلطان محمود رفتند و مالوه بی جنگ بدست ایشان آمد ورانا اودی سنگ قلعهٔ چیتور را بحراست رای جیمل نام سرداری شجاع مشهور که در قلعه مرته با میرزا شرف الدین حسین جنگ کرده بدر رفته بود گذاشته خود پناه بکوههای بلند و جنگل های صعب بجانب اودی پور کونهلنیز[۲] برد و آصف خان برام پور که از ولایت معمور آن دیار است رفته

(۲ ن) کوتیهل نیز ـ کونهل نیز (درنقشه کومل میر است)

آن قلعه را بجبر و قهر بکشاد و ولایات بتاراج داد حسین قلی خان
بجانب اودي پور کونهلیز رفته خلل دران حدود انداخت و وانا
ازانجا در موشخانه سرکم دیگر درآمد و شاهنشاهی ساباطها ونقب
ها براي قلعه فرموده تا بدیوار قلعه رسانیدند و وسعت ساباط بمثابهٔ
بود که ده سوار زیرآن بفراغت میرفتند و ارتفاع بمقدار آنکه فیل
سوار با نیزه در دست گرفته ته آن می توانست گذشت و خلقی
بسیار از لشکر بضرب تفنگ و ضرب زنگ هلاک می شدند و جثهٔ
اموات را بجای خشت و سنگ بکار می بردند و بمدت مدید
ساباط و نقب را بپای قلعه رسانیده دو برج متصل را با هم مجوف
ساخته از داروي تفنگ پر کردند و جمعی از سواران پر دل مسلح
و مکمل نزدیک برجها آمده انتظار می بردند که کی آن برجها بیفتد
و ازان راه بقلعه درآیند از قضا هردو نقب را چون بیکبار آتش زدند
فتیله یکی که کوتاه تر بود زود تر در گرفت و فتیله دیگري که
دراز تر بود تا خیري کرد و یك برج را ازان دو برج از بیخ برکند و در
هوا رفت ورخنهٔ عظیم در حصار افتاد و جوانان کار طلب از فتیله
دوم غافل مانده فی الحال حمله بران رخنه آوردند و بعضی رسیده
در تردد در راه بودند که بیک ناگاه فتیله دوم درکار شد و آن
برج را که از آشنا و بیگانه پر بود از جاي برداشته در هوا برد و
غازیان در زیر سنگهای صدمنی و دویست منی مانده و کافران
سنگدل نیز همچنان دران طوفان آتش چون پروانها می پریدند
وآن سنگها تا سه چهار کروهی رفت و غریو از اهل اسلام و
کفر برخاست

این بجنت داد آب و آن بدوزخ برد جوی
گرچه خون گبر و مومن هردو یکجا می دوید

و روزی بر کرگسان و زاغان فراخ گشت سبحان من وسّع الرزق علی عباده قریب بپانصد سپاهی که اکثری از ایشان پادشاه شناس بودند بباد فنا رفتند و شهد شهادت چشیدند و از هندوان چه توان گفت و کافران شباشب زور آورده دیوار قلعه ازین برج ها بر آوردند و بعد از امتداد مدت شش ماه کم و بیش در شب سه شنبه به بیست و پنجم ماه شعبان از سنه مذکوره از اطراف زور آورده و دیوار قلعه شکافته جنگ سلطانی راي انداختند و روی جیمل شریر از روشنی شرارهای توپ و تفنگ که بلشکر اسلام می انداختند نمایان شد درین اثنا تفنگی بر پیشانی او که محسوس بود رسید و سرد گشت و سنگی در مجمع کنجشکان افتاد و اهل قلعه حال سردار خود را آن چنان دیده همه بخانها دویدند و اهل و عیال را گرفته در پی سوختن شدند که آنرا باصطلاح هند جوهر میگویند و آنچه ماندند اکثری طعمهٔ نهنگ تیغ خون آشام گشتند و قلیلی از بقیة السیف و بقیة النار که ماندند در کمند بلا گرفتار شدند و تمام آن شب شمشیر مقاتلان از قتال لیام نیاسود و داخل نیام نشد تا وقت قیلوله رسید و هشت هزار راجپوت جنگی کشته شدند و این مصراع تاریخ یافته شد که

دل گفت که بکشاد بزودی چیتور

بعد از نیم روز دست از کشاکشی باز داشته بمنزل باز گشتند و سه روز درانجا توقف فرموده فتح نامها باطراف نوشتند و آصف خان را بحکومت آن ولایت سرفراز ساخته روز سه شنبه بیست و پنجم

شهر مذکور اعلام نصرت انجام بجانب آگره حرکت نمود و بجهة
ایفاي نذرآن راه را پیاده طی کرده بتاریخ یک شنبه هفتم ماه
رمضان باجمیر رسیده نزد روضهٔ مقدسه زیارت مزار متبرک فایض
البرکات حضرت خواجه معین الدین چشتي قدس سره نموده و در
صدقات و مبرات و خیرات افزوده بعد از ده روز پای در رکاب دولت
آوردند ومیر علاوالدوله قزوینی صاحب تذکرة الشعرا این تاریخ گفته که
شاه دین پرور و جمشید سریر * خسرو عهد محمد اکبر
ساخت بی شبهه پئ فتح چیتور * دیگ روئین تن اژدر پیکر
بهر تاریخ وی از عالم غیب * دیگ چیتور کشا شد یک سر
و بحدود الور رسیده شکار شیر فرمودند و عادل محمد خان پسر شاه
محمد خان قندهاری که در مردانگی شیری دیگر بود در مقابله
آمده هر دو کشته شدند و از اردو جدا شده بنارنول رسیدند و شیخ
نظام نارنولی را که از مشایخ عظام بود دیده و استمداد از روی
اعتقاد نموده بکوچ متواتر بمقصد رسیدند

ودرین سال نسبت کدخدائی صاحب انتخاب در بداون منتفی
واقع شد و بموجب وَلَلْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْاُولٰى بخجستگي برآمد
و الحمد لله و تاریخ گفته شد

چون مرا از عنایت ازلي * اتصالي بماه چهری شد
عقل تاریخ کدخدائي را * گفت ماهی قرین مهری شد

و درین سال قدوهٔ اهل خیال و سر دفتر مشایخ ارباب کمال
شیخ عبد العزیز دهلوی قدس الله روحه سفر آخرت گزید و این
تاریخ گفته شد که

عزیزجهان شیخ عبد العزیز * که عالم همه قطب دهلیش خواند
سوی عرصهٔ آخرت تافت رخ * وزین تنگنا اسپ همت جهاند
طلب کردم از دل چو تاریخ او * بگفتا که قطب طریقت نماند

و چون شیخ بخط خود پیوسته می نوشت که ذرهٔ ناچیز عبد العزیز یکی از فضلا ذرهٔ ناچیز تاریخ یافت

و در سنه ست و سبعین و تسعمایة (۹۷۶) اتکه خیل را به تمام و کمال خان کهکر را از پنجاب طلبیده و جایگیرهای ایشان را بحسین قلی خان و برادرش اسماعیل قلي خان داده بدان صوب نامزد گردانیدند و حسین قلیخان و برادرش از ناگور آمده بعد از فتح رنتهنبور از اگره رخصت پنجاب یافتند و سرکار سنبل و بریلي بخان کلان مقرر شد

و درین سال میرزایان اولاد محمد سلطان میرزا که بگجرات رفته پناه بچنگیز خان برده بودند صحبت راست نیامده و دست درازی ها در جایگیر کرده از پیش چنگیز خان فرار نموده بمالوه آمدند و محمد مراد خان و میرزا عزیز الله مشهدی در قلعه اجین محصر شدند و اشرف خان میر منشي و صادق محمد خان که با بسیاری از افواج قاهره بر سر رنتهنبور نامزد شده بودند این خبر شنیده بعرض رسانیده بموجب حکم باتفاق قلیج خان که او نیز بعد از ایشان بتسخیر آن قلعه مامور بود بدفع آن فتنه متوجه اجین شدند و در سرونج شهاب الدین احمد خان و در سارنگپور شاه بداغ خان بامرای مذکور ملحق گشتند و جمعیت انبوه بهمرسید و میرزایان

بشنیدن این خبر از اجین روی فرار به مندو[2] نهادند و امرای کبار تعاقب ایشان نمودند و میرزایان چون از آب نربده گذشتند خبر شنیدند که جهجار خان حبشی چنگیزخان را در میدان ترپولیه احمد آباد غافل یافته بقتل رسانید و گجرات خالی است میرزایان بگجرات شتافته بحملهٔ اول قلعه چانپانیر را گرفتند و بقلعهٔ بهروچ پیچیده بعد از مدتی رستم خان رومي را که متحصن در انجا بود بحیله گرفتند و بقتل رسانیدند و آن قلعه را نیز متصرف شدند و قلیج خان و صادق محمد خان با دیگر امرا از کنار آب نربده باز گشته بدرگاه آمدند و جایگیر داران مندو همانجا ماندند

و در غرهٔ رجب این سال بدهلي رسیده و روزی چند شکار قمرغه در نواحي پرگنه پالم طرح انداخته بکوچهای متواتر در آخر ماه شعبان بپای قلعه رنتهنبور رسیدند و در اندک مدت ساباطها مهیا ساخته نزدیک حصار رسانید و پانزده ضرب زنگ را که غلوله پنج منی و هفت مني میخوردند کهاران که عدد ایشان به هفتصد و هشتصد میکشید بر بالای کوه رن که مشرف بر قلعه است و راهی صعب دارد چنانکه شاید پای مور از رفتن بران بلغزد بزور بردند و روز اول خانهای درون قلعه را صفاً صفاً ساختند و راي سرجن حاکم قلعه چون بی اعتباری قلعه چیتور و خواری اهل آن مشاهده کرده بود اجل خود را معاینه دیده پسران خود دودا و بهوج را بوسیلهٔ بعضي زمینداران بملازمت فرستاده امان طلبید و حسین

(۲ ن) ماندو

قلی خان خان جهان بدلاسای او رفته رای سرجن را بدرگاه آورد و کلید سپرد و روز چهار شنبه سوم شوال سنه مذکور قلعه مفتوح گشت * و فتح مبین * تاریخ یافته شد و روز دیگر سیر قلعه بجماعه اندک فرمودند و آنرا بمهتر خان سلطانی سپرده و اردو را بحراست خواجه امینا که خواجه جهان باشد و مظفر خان گذاشته حکم کوچ بجانب اگره داده خود جریده بایلغار بزیارت مزار فایض الانوار حضرت خواجه اجمیری عازم شدند و ازانجا بتعجیل تمام در روز چهار شنبه بیست و چهارم ذي القعده سنه ستة و سبعین و تسعماية (۹۷۶) بمستقر خلافت نزول فرمودند و میر فارغی برادر شاه فتح الله شیرازي تاریخ فتح آن قلعه چنین یافته که

چون گل نصرت شگفت در چمن فتح شاه
منهی تاریخ گفت قلعه گرفتند زود

مولانا شیری گفته که

قلعهٔ کفر چو از دولت شه یافت شکست
شه کفار شکن یافته شیری سالش

و درین سال دروازه هتیا پول که نام دروازهٔ قلعه جدید آگره است باتمام رسید و تاریخ او این است که

کلک شیري پیٔ تاریخ نوشت
بي مثال آمده دروازهٔ فیل

و چون شاهنشاهی را چند فرزند پی هم متولد شدند و در صغر سن از عالم گذشتند درین سال یکی از حرمهاي محترم حمل گرفت استمداد ازخدمت شیخ الاسلام چشتي ساکن سیکري نموده ان حرم را درحریم

شیخ نگاهداشتند و شیخ قبل ازان هم مژدهٔ ولادت باسعادت شاه زاده رسانیده و شاهنشاهی که ازین بشارت مبشر و مسرور شده بودند بعد از هر چند روزي بملاقات شیخ رفته انتظارآن وعده می بردند و بجهة این رابطه عمارتي عالي ببالای کوه سیکری قریب حوالی و خانقاه قدیم شیخ بنا فرمودند و خانقاه جدید و مسجدي رفیع و سنیع سنگین که گویا کوه پاره ایست و در ربع مسکون مثل او کم نشان میدهند طرح انداختند تا درمدت پنج سال تخمینا اتمام یافت و آن معموره را فتحپور نام نهاده بازار و حمام و ترپولیه و غیر آن ساختند و امرا هر کدام قصور و مناظر و ابنیهٔ عالی باتمام رسانیدند و فقیر تاریخ تمام عمارت و مسجد و خانقاه یافته که

هذه البقعه قبة الاسلام * رفع الله قدر بانیها
قال روح الامین تاریخه * لایري فی البلاد ثانیها

دیگري

بیت معمور آمده از آسمان

و اشرف خان این تاریخ یافت که

ثاني المسجد الحرام آمد

و عین الکمال حضرت شیخ همین بود که پادشاه را در اهل بیت خویش محرم ساخت و هرچند اولاد و احفادش گفتند که ازواج ازما بیگانه شدند فرمودند زنان در عالم کم نیستند چون شمارا امرا ساخته ام زنان دیگر بخواهید چه نقصان دارد

یا مکن با فیلبانان دوستی * یا بنا کن خانهٔ درخورد فیل

و از عجائب امور که درین سال واقع شد قضیهٔ وفات میان موسی

ولد سید مکری[۲] گرمسیریست از اعیان سادات کالپي از دیار هند مجملا آنکه سید موسی در ملازمت شاهنشاهی بوده از قضا در اگره بر هندو زن زرگری موهني نام که در حسن چون زر خالص عیار بود شیفته گشت و کمند نظر پاک او معشوق را جذب کرد و رابطهٔ تعلق و تعشق از جانبین استحکام گرفت

عاشق که شد که یار بحالش نظر نه کرد

اي خواجه درد نیست و گرنه طبیب هست

و چون لشکرکشي رنتهنبور شد سید موسی تخلف ورزیده و از درون قلعه اگره خانهٔ در جوار محبوب بکنار آب جون نزدیک بمیر سید جلال متوکل گرفت و کارش بجنون کشید و یک دو مرتبه او را مصحوب نفران معتمد خویش از خانه اش بر آورد و هر نوبت یا بدست عسسان یا بدست زرگران قبیلهٔ وي افتاد

فرشته ایست برین بام گنبد دوار

که پیش آرزوی بیدلان کشد دیوار

و مدت دو سال و چار ماه گذشت و درین فرصت گاه گاهي از دور بنگاهی قانع بودند تا شبی سید موسی باشارت آن کمند افگن کمندی چون عهد راستکاران محکم و چون وعدهٔ جوانمردان درست بر بام موهني انداخت چون رسن بازان بر آمد و با یک دگر صحبت بعفت گذرانیدند چنانچه مثنوی دلفریب نام که سید شاهی برادر سید موسی گفت اشعار بدان معني میکند

(۲ ن) بکری – بکسري

هر چند هواي دل زدي جوش * ميكرد حيا ندا كه خاموش
در پيش نظر زلال حيوان * يكدم نه مجال خوردن آن
دلها ز كمال تشنگي گرم * لبها شده مهر بسته از شرم
يك خانهٔ خلوت و دو مشتاق * دلها شده جفت مانده تن طاق
ماندند دو خستهٔ دل افروز * در بازی طاق و جفت تا روز
اين است به نزد ما محبت * كز دل ببرد خيال شهوت
چون دل ز هوای نفس ميرد * كي عشق دران قرار گيرد
نبود به جهان بی سر و پای * جز در دل پاك عشق راجای
عشق است انيس جان پاكان * عشق است رفيق درد ناكان
القصه بصد لطافت و ناز * بگشاده هزار دفتر راز
ديدند قريب چون سحر را * كردند وداع يك دگر را
و در وقت وداع قرار چنان يافت كه معشوق از بستر خواب برخاسته خان و مان وداع كرده و از سر ننگ و ناموس گذشته همراه عاشق چون مهتاب با ماه و سايه از دنبال شخص روان شود و گفت

كای عاشق صادق وفاكيش * من باتو موافقم ميندیش
عهديكه نخست با تو بستم * آن عهد يكي است تا كه هستم
برخيز كه فكر خود نمائيم * وز بام دگر فرود آئيم
تا آنكه نگشته است آگاه * دزديده رويم تا سحر گاه

و ازان محله سرعت از باد و تعجيل از آب استعارت كرده روانه گرديده در كاشانهٔ آشنائي معتمد عليه تا سه روز مختفي ماندند و خويشان نازنين خانهٔ سيد موسی را حلقه وار درميان گرفته بنياد دعوی و خصومت نهادند و سيد شاهی برادر خورد سيد مشارٌ

الدیه که به فقیر نسبت محبت صادق دارد و این قصه رااول تاآخر در مثنوی نظم کرده و بعضی ابیاتش بالا مذکور شد جواب هامی داد و بلعل ولیت میگذرانید و آن دلبر ازان معرکه خبردار گشته و دلش بسید موسی سوخته که مبادا از حاکم ضرری باو رسد و آن دلداده را بضرورت رخصت داد و بوعدهٔ وصل باز امیدوار ساخت و خود از ترس خال بد نامی که برچهره او نشیند باز گشته بخانه رفت و بهانه آورد و گفت که به فلان شب که خواب در دیدهٔ من جا گرم کرد شخصی بآن چنان شکل دلربای که کسی در خواب هم مثل آن نه بیند دست مرا گرفت تا از عالم مثال بعالم خیال درآمدم و آن خواب به بیداری مبدل شد و آن نازنین را عیان دیدم که تاجی مکلل از جواهر بر سر و دو شهپری از نور در بر دارد و برمن چون جادو زدها افسونی خوانده حیران طلعت خویش گردانیده و بر پر و بال خویش گرفته بشهری برد که تعریف آن مگر در افسانها شنیده باشید ودر قصری رفیع و منیع پر از عجایب و غرایب گونا گون و درهر گوشه اش خیل خیل پری نزادان آرام گرفته

هرچند که آن مقام دلخواه * بوده بخدا بسی طرب گاه

وان جمله بتان حور زاده * بودند بخدمتم ستاده

لیکن ز فراق دوستانم * آرام نمی گرفت جانم

می مردم از اشتیاق مادر * میسوختم از غم برادر

هر لحظ درین تن بلا کش * هجر پدرم همی زد آتش

با گریهٔ زار وآه جان سوز * چون رفت دران مقام سه روز

دیدند همه که بس خرابم * بسیار زغم در اضطرابم
آگاه شدند از ملالم * کردند ترحمی بحالم
ز انسان که مرا بخانه بردند * برده بچنان غمی سپردند
آورده بخانه ام رساندند * زان محنت و درد وا رهاندند

هندوان بي عقل این حیلهٔ جمیله را باور داشتند و اگرچه مصلحت در اخفای آن قضیه بود اما بنابر غرضي روزی چند آن گنج را در حلقهٔ مار آهنین کشیدند و در بالا خانه مقفل و محبوس گردانیدند و سید موسی از فراق بمرور مغلوب الحال شد و رسوائی تخلص آورد و از عقیله عقل به یکبارگي خلاص یافت

دردا که عشق باز بدیوانگی کشید * خط جنون بدفتر فرزانگی کشید
اول قلم که بر ورق ناز راند یار * بر حرف آشنا خط دیوانگي کشید

و چون این قصه کالشمس في نصف النهار اشتهار یافت درهر مجلس ازان داستانی و درهر دهاني بیانی بود دلا رام پیغام بدست مشاطه فرستاد که من خود به هزار محنت و رنج عذری و بهانهٔ که زنان را می باشد ساخته از دست و زبان بد گویان فی الجمله خلاص یافتم

از طعنهٔ اهل عصر رستم * فارغ ز چنان بلا نشستم
در کوی جنون قدم نهادی * و آن رنج مرا بباد دادی
اکنون هم اگر علاج یابي * امید که رو ازان نتابي
نوعي بکني که این فسانه * شهرت نکند درین زمانه
یعنی که ز شهر من برائي * وز منزل ما کني جدائي
لیکن ز گمان دوستداري * یک محرم راز خود گذاري
تا حال مرا چنانچه داند * هر روز بتو خبر رساند

و سید موسی بموجب فرموده او سحری رفته اورا بحالي که معلوم است وداع کرد و غریو از جانبین برخاست و محرم رازی را در خدمت او گذاشت و خود بعزم ملازمت شاهنشاهی راه رنتهنبور پیش دید همت ساخت

چو آیم جانب کویت دو صد منزل یکي سازم
و اگر ز انجا روم بیرون بهر گامي کنم منزل

و آن نازنین تاب دوري نیاورده بعد از روزی چند بآن محرم متفق شده گفت که شبي بصورت گدایان فریاد براری و من بحیله چیز دادن از خانه بدر مي آیم و با تو ازین شهر بدر میروم و دران وقت معهود بآن بهانه که خواست از خانهٔ مادر و پدر برآمد و کنیزکي را که دیدبان او بود در پیٔ کار فرستاد و روی بفرار نهاد

غمش تا یار من شد روی در راه عدم کردم
خوش است آوارگي آن راکه همراهي چنین باشد

و استعداد سفر قبل ازان ساخته بودند و سه روز در شهر پنهان بوده بخاطر جمع بجانب فتحپور و بیانه روانه گردیدند اتفاقا ازنجا که خدای عزو جل نمي خواست بیکبار در میانهٔ راه خویشي از خویشان آن لعبت چون بلای ناگهان پیدا شده او را که خود مستور و افسانه اش چون روز روشن مشهور بود شناخت و دست در دامنش محکم زد

غم را که خبر کرد و بلا را که نشان داد

عسسان پهلوان جمال که دران ایام کوتوال بود رسیدند و غوغای عظیم برخاسته جمیلهٔ گریخته را به خویشان و گریزاننده را بزندان

سپردند تا از شکنجه بشدت و صعوبت تمام مدت مدید رنجه گشته و بنوعي خلاص یافته خبر این واقعه به لشکر نزد سید بیچاره آواره بردند و او که از ضعف دوری مانند هلالي و خیالي شده بود ازشنیدن این خبر مایوس گشته دل بمرگ نهاد و اسباب هلاک جمع شد و دانست که مردن دیگر از برای کدام روز خوش است و گریبان صبوري چاک زده خواست که باگره آید برادران مشفق و یاران موافق خواهی نخواهی او را گاهي نصیحت و گاهی بزجر و تهدید و ملامت و سرزنش نگاه میداشتند تا انکه اردوی ظفر قرین به مستقر سلطنت رسید و سید موسی که داغ بود کباب گشت ودرین مرتبه هر چند جهد کرد دیدار یارش ازانکه در جای مستحکم و محفوظ نگاه داشته بودند میسر نشد درین اثنا قاضی جمال نام شاعری هندی سیوکن پوري از توابع کالپی را که با سید نسبت مصاحبت جاني داشت دل برو سوخت و وقت نماز شامي آن کنج نشین کاشانهٔ عفت را ازان کلبه تاریک بر آورده بر توسنی سرکشي چون ابلق روزگار و بادپائي تندي چون سمند عمر ناپایدار ردیف خود ساخته براه کنار دریاي جون بالا رویه آب روان شد و خویشان زن از عقب و مردم شهر نظاره کنان از پیش فریاد زنان رسیدند و اسپ در جرها و آب کندها که برای چاه و باغ عمارات ساخته بودند چون خر در وحل ماند وچون مهرهٔ نرد دران ششدر روي گذشتن نداشت و نازنین دل تنگ آمده خود را بضرورت از خانهٔ زین بر زمین انداخت و قاضي را گفت تو جان خود بسلامت به برو سلام مرا بآن گرفتار رسان و به زبان حال بگو که

من جهد همي كنم قضا ميگويد * بيرون ز كفايت توكار ديگراست
سيد موسى اين خبر شنيد و درون قلعه اگره بجاى كه داشت در
بر روي خويش بربست و از ياس و حسرت روح او در گدازو جانش
چون طاير ملكوتى به پرواز در آمد و از حبس چار ديوار طبيعت
رست و از بند دوست و دشمن فارغ شد و دران حال سه باراين بيت
برزبان راند كه

از ياردلم هزار جان يافت * يارى به ازو نمى توان يافت

الهي اين درد را نصيبهٔ جان من خراب مهجور گردان

بزن بر سينه ام خنجر جدا افگن سر از تن هم
دراين خانهٔ تاريك را بكشاى و روزن هم

و چون رخت ازين سراى مستعار بدار القرار كشيد قالب تهي او را
بدست تهى بمنزل بردند تا بگل بسپارند از مرد و زن غريو وشيون
برخاست اتفاقا نعش او را از زير غرفهٔ آن صنم طرفه گذرانيدند
و صنم چون درين نوبت گرفتار شده زنجيري چون گيسوي مسلسل
درپاي او انداخته بودند بالاي بام از صبح تا شام متحير و مبهوت
ماند مهر سكوت بر حقهٔ لعل و ياقوت نهاده نظارهٔ جنازه آن شهيد
عشق ميكرد آخر بي طاقت و بيقرار گشته خود را بهمان حالت
نعره زنان ازان طاق بلند انداخت و زنجير از پا بگسست و ديوانه
وار سر و پاى برهنه اول در محله آن غريب از دولت وصل بى
نصيب رسيد و حالش زمان زمان تغير پذير شد گاهي خاموش
و گاهي مدهوش سر تحير بگريبان تفكر كشيد و آثار بيماري برو
ظاهر گشت

بیدار ز بهر آخرین خواب * چون اشتر عید و کار قصاب
سیب ذقنش ز حال گشته * ماندهٔ سیب سال گشته

مادر و پدر او را بآن حال دیده دست ازو بیکبار شسته معذورش داشتند

کس نستد از ده ویران خراج

و بعد ازانکه اختلافي و اختلالي تمام چون نبض اهل سکرات در حرکات و سکناتش پیدا شد دمبدم چون سودائیان با خود درجنگ و درگوشهٔ دل تنگ نشسته بر سینه سنگ میزد و نام سید موسی را ورد زبان و حرز جان ساخته و بحضور میر سید جلال متوکل که مقتدای زمان بود کلمهٔ اسلام برزبان رانده خود را برخاک عاشق پاک زد و جان بجانان سپرد چنانچه سید شاهی صاحب درآن مثنوی اشارت بان میکند که

این واقعه چون شنید آن ماه * آمد سوی ما دریده ناگاه
آورد بلب کلام ایمان * شد پیش جماعتي مسلمان
چون یافت شرف زدین اسلام * بربست بطوف خلد احرام
باخوبیء او چوعشق شد جمع * پروانه صفت بسوخت آن شمع
کرد از سرشوق و جذبه فریاد * موسی بزبان گرفت وجان داد
دریکنفس آن دو سرور عشق * گشتند شهید خنجر عشق
تا انکه میان باغ رضوان * باشند بهم زخلق پنهان
آن هر دو مصاحبان جانی * رفتند ازین جهان فاني
از درد و غم فراق رستند * پنهان ز همه بهم نشستند
اي سیدی این چه ناله داری * دل را چه بغم حواله داری
این واقعه را بکن فراموش * درصبربکوش وباش خاموش

الحمد لله علی نعمة الایمان و الاسلام بر اذکیا معروض میدارد که اگر چه بمقتضای وعدهٔ اختصار جای اطناب درین واقعه نبود اما چه توان کرد که سخن عشق بي اختیار عنان قلم از قبضهٔ اقتدار بیرون برد و دراز نفسي واقع شد العذر العذر

بشنو ای گوش بر فسانهٔ عشق * از صریر قلم ترانهٔ عشق

کار من عشق و یار من عشق است * حاصل روزگار من عشق است

چه کنم در سرشت من اینست * وز ازل سرنوشت من اینست

بهر این آفریده اند مرا * جانب این کشیده اند مرا

امید واری از درگاه کارساز بنده نواز اینست که درین دعوي مرا دروغ گو نگردانند و بدرد عشق بزیانند و همدران درد بمیرانند

کسي کش روزیست این سینه سوزی

مر او را و مرا هم باد روزی

و مثل این واقعه سابقا هم روی نموده بود چنانکه یکي از شیخ زادگان گوالیار را که نسبت قرابت شیخ محمد غوث داشت و به عنوان صلاح و پارسائي موصوف بود بر یکي از اهل طرب

در مغرب زلف عرض داده * صد قافله ماه و مشتری را

بر دامن هجر و وصل بسته * بد بختي و نیك اختری را

در چنبر زلف کرده پنهان * دستار سپهر چنبری را

دراگره مفتون شد و خبر بشاهنشاهي رسید بمقبل خان که از جملهٔ مقربان بود آن مطربه را بخشیدند و شیخ زاده از سر جان گذشته شبی در قصری محفوظ که معشوق را انجا برده در برویي او برآورده بودند بکمند همت انداخته بر آمد و او را بر آورد و چون حکم بشیخ

ضیاء الدین ولد شیخ محمد غوث که حالا بر جادهٔ هدایت و ارشاد قائم مقام پدر است فرمودند تا آن خویش را بمواعظه و نصائح دل پذیر با آن خانه خراب حاضر ساخت و میخواستند که آن خانه بر انداز را عقد بسته باو بدهند و لیکن شیخ ضیاء الدین و دیگران مانع آمدند او تاب نیاورده خود را بزخم خنجر هلاک ساخت و نام او از جریدهٔ زندگی پاک گردید و در میان علما بر سر تجهیز و تکفین او اختلافی رفت و شیخ ضیاء الدین میگفت که بمقتضای این حدیث - من عشق وعفّ و کتم ثم مات مات شهیدا - او شهید عشق است همچنان بخاکش باید سپرد

شهید خنجر عشقم بخون دیده آلوده
بخاکم همچنان پر خون سپارید مشوئیدم

و شیخ عبد النبي صدر عالی قدر ودیگر علما وقضات که تصدیقچی صدر بودند میگفتند که او ناپاک مرده وآلودهٔ فسق بوده نه آسودهٔ عشق و الله اعلم و بهر تقدیر آن مطربه نیز در ماتم عاشق پیراهن صبوری چاک زده و بر خاک وی کفني پوشیده خاک روبیٔ آن مقبره اختیار کرد تا بعد از چند روزي در خلوت خانهٔ عدم رفته با یک دیگر همدم و همقدم گشتند

خوبرویان چو پرده بر گیرند * عاشقان پیش شان چنین میرند

و درین سال شیخ گدای کنبوی دهلوي که حکم شحنه معزول داشت و از طنابل منابل ایام درین پندار و غرور از جمله اصنام بود درگذشت و * مردهٔ خوک کلان * تاریخ یافتند و درسنه سبع وسبعین و تسعمایة (۹۷۷) چون خبر فتح چیتور و رنتهنبور در اطراف و

اکناف شایع شد و قلاع بیقدر و بي آب گشتند رام چند حاکم بهته عاقبت اندیشي نموده پیش ازانکه کار بمنت و شفاعت افتد کلید قلعه کالنجر را که از دست بجلي خان پسر خوانده بهار خان سرواني بمبلغ کلي خریده بود با نفایس پیشکش بدرگاه فرستاد و حراست آن را به مجنون خان قاقشال که دران نواحي جایگیر داشت دادند و فرمان استمالت براجه رام چند فرستاده پرگنه اربل را که نزدیك بجهوسي و پیاگ است عرف الهاباس (٢) با سایر امکنه به جایگیر وي دادند

و در هفدهم ماه ربیع الاول این سال بعد از گذشتن هفت ساعت ازروز تولد خجسته شاه زاده سلطان سلیم بمنزل شیخ اسلیم چشتي در فتح پور واقع شد

گوئي بزمین ستاره آمد * یوسف بجهان دو باره آمد

بالای سرش ز هوشمندي * می تافت ستارهٔ بلندي

و شاهنشاهي دران زمان بایلغار آمده از آگره از نهایت سرور حکم به تخلیص جمیع زندانیان فرموده تا هفت روز جشن عالي ترتیب دادند و شعرا قصاید تهنیت گذرانیدند ازان جمله خواجه حسین مروي قصیدهٔ گفت که از هر مصراع اول تاریخ جلوس شاهنشاهی و از هر مصرع ثاني تاریخ ولادت با سعادت شاه زاده جهان پناه حاصل میشود و دو لک تنکه نقد صله یافت و آن قصیده این است که

لله الحمد از پي جاه و جلال شهر یار

(٢ ن) اله اباد

گوهر مجد از محیط عدل آمد بر کنار

طایری از آشیان جاه و جود آمد فرود

کوکبي از اوج عز و ناز گردید آشکار

گلبنی این گونه ننمودند بر دور چمن

لالهٔ زین گونه نکشود از میان لاله زار

دایهٔ ابر بهار از مهربانیهای فضل

سبزه با گل هم ز بان لو لو بگوهر کرد یار

مهر می گوید که می زیبد که آن مه پاره را

از پیٔ زیب جمال از زهرهٔ سازم گوشوار

مقدم مولود می افزود زیب شه اگر

لولوی لالا فزودی زیب درّ شاهوار

شاد شد دلها که باز از آسمان عدل و داد

باز دنیا زنده شد کز مهر ایام بهار

آن هلال برج قدز وجود و جاه آمد برون

و آن نهال آرزوی جان شاه آمد ببار

شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا

شمع جمع بیدلان کام دل امیدوار

عادل کامل محمد اکبر صاحب قران

پاد شاه نامدار و کام جوي و کام گار

کامل دانای قابل اعدل شاهان بدهر

عادل اعلي و عاقل بي عدیل روز گار

از کلام او بیان حال معني مستفاد

وز کمال او بنای دین و دنیا استوار

سایهٔ لطف اله آن لایق تاج و نگین

پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار

بر زبان گاه از نجوم قهر آرد الامان

با عدو گاه از زبان رمح گوید الفرار

مجلس وي راسمای چارمین دان عود سوز

مرکب ویراسماک رامح آمد نیزه دار

مرکب منصور وی ز انجا که راند عالمی

یمن گوید از یمین یا یسر داند از یسار

حکم آن کلکیکه دارد حکم بر آب روان

بر سپیدي یا سیاهي میرود لیل و نهار

ای چو صنع لایزالي آفتاب ملک و دین

پایه افزای معالي سایهٔ پروردگار

والي والا علم عالم دل و کیوان سریر

والي والا مآبي عادل عالي تبار

مالک مال جهان ای پادشاه بحر و بر

با محبان مهرباني از کریمان یادگار

شاه صبح عدل و دادی ماه شام جاه وگاه

برق گاه عزم و جزمی کوه گاه بردبار

معدن عدلي و احسان منبع لطف و کرم

با بها و باذل و دین پرور و پرهیزگار

حامي دین نبي ای ماحي آثار بد

والي والا علم کان کرم کوه وقار
نیر برج وجودی گوهر دریای جود
از هوای اوج دلها شاه باز جان شکار
کی بجودت ماند آبي از حیا پیش سحاب
باوجودت مي نزیبد جود از ابر بهار
پادشاها سلک لولوي نفیس آورده ام
هدیه کان آمد گرامي باز جوی وگوشدار
کس ندارد هدیهٔ زین به اگر دارد کسی
هرکه دارد گو بیا چیزی که دارد گو بیار
یک بیک اشعارمروی بسکه بي‌عیب آمده
هریکي جوئي‌زوي مقصود دریابي‌دوبار
مصرع اول ز وی سال جلوس پاد شاه
از دوم مولود نور دیدهٔ عالم برآر
تا بود باقي حساب روز های ماه و سال
وآن حساب از سال وماه‌وروزدوران‌نامدار
شاه ما پاینده باد وباقي آن شهزاده هم
روز های بی حساب و سالهای بیشمار

و شیخ اسم شیخ یعقوب صیرفي کشمیری نیز قصیده بهمین اسلوب گفت اما چه سود که صله را دیگري ربود و دیگری این تاریخ یافت • دُرّ شاه وار لجهٔ اکبر • ودیگری

روی نمود از مطلع اقبال شاه کامیاب

و روز جمعه دوازدهم‌شهر شعبان بموجب نذري‌که بجهة شکرانهٔ طلوع

این کوکب اقبال فرموده بودند از اگره پیاده بجانب اجمیر روان شدند و هر روز شش هفت کروه راه طي میکردند و بعد اتمام مراسم زیارت مراجعت نموده در ماه رمضان مبارک ظاهر دهلی را معسکر ساختند و چند روزي بزیارت اولیاء الله پرداخته و از آب جون گذشته شکار افگنان بدار الخلافت نزول فرمودند *

و درین سال میرزا مقیم اصفهاني را با شخصي میر یعقوب نام کشمیري در فتح پور به تهمت رفض سیاست فرمودند مجملا انکه این میرزا مقیم چند گاهي در لکهنو بملازمت حسین خان بود و خان مرحوم از بسکه اعتقاد بسادات داشت با وی بلطف و رعایت پیش آمده وکیل سرکار خویش ساخت آخر برادران و خویشان خان خاطر نشان ساختند که این رافضي تند و غالیست و مزاجش از میرزا انحراف تمام یافت و او در ملازمت پادشاهي آمده و رعایت یافته بوکالت نزد حسین خان حاکم کشمیر نامزد شد درهمان ایام جمعي از غالیان رفضه قاضي حبیب را که سني متعصب بود بجهة تعصب زخمي ساخته بودند اتفاقا قاضي مسطور هنوز زنده بود که حسین خان کشمیري قاتل را بحکم مفتیان بسیاست رسانید ومیرزا مقیم باعث گشته مفتیان را باین علت که چرا بقتل آن شخص فتوی دادند هرچند از روی سیاست هم باشد به شخصي متعصبي غلیظ شدید سپرد تا سه چهاری را از ایشان بقتل رسانید و چون او و میر یعقوب وکیل حسین خان دختر حسین خان را از کشمیر برسم پیشکش بدرگاه آوردند و این قضیه بعرض رسید و این هر دوشخص را بفتوای شیخ عبد النبی و دیگر علما که عیال او بودند در میدان

فتح پور بجزاي اعمال شوم رسانیدند و نبذی ازین قضیه در تاریخ کشمیرکه جامع اوراق منقح ساخت سمت ارتسام یافته •

و درین سال پرگنه لکهنو را از تغیر حسین خان بمهدي قاسم خان که از حج بازگشته شاهنشاهی را در قلعه رنتهنبور آمده ملازمت نموده بود جایگیر دادند و حسین خان ازو بجان رنجیده و آیهٔ هٰذَا فِرَاقُ بَیْنِی وَ بَیْنِکَ خوانده دیدار ها بقیامت افتاد برغم دختری مهدي قاسم خان باوجود آن صحبت گذرا دختری از عم خود غضنفر بیگ گرفته و بعد از چند گاه اورا در بیتابي و دختر مهدي قاسم خان را در خیرا باد نزد برادرانش رخصت داده از لکهنو بقصد غزا و کسر اصنام و هدم بتخانهائیکه خشت های آنرا از طلا و نقره شنیده و طمع در سایر خزاین موفوره غیر محصوره که شهرت کاذب یافته بود بسته براه اوده درکوه سوالک رسید و کوهیان اول چنانچه دستور ایشان است بیکبار جای هاي خویش را گذاشته و اندک جنگ کرده بکوههای بلند خطرناک متحصن شدند و حسین خان بجای که سلطان محمود همشیره زاده پدر محمد خان شهید شده و مقبرهٔ شهدا بود رفته و فاتحه بارواح طیبهٔ ایشان خوانده و صفه بر مقابر فرسودهٔ آن جماعت بسته پیشتر در آمد و تا نواحی قصبهٔ وجرایل نام از ولایت راجه رنکا که زمینداري با شکوهست تاخت و باخت کرد و ازان جا تا به اجمیر که پای تخت اوست و معدن طلا و نقره و ابریشم و مشک و سایر نفایس ولایت تبّت است دو روزه راه مانده بود که بیکبار بموجب خاصیت آن کوه از تاثیر شیههٔ اسپان و بانگ نقاره و فریاد

مردم ابر و باران عظیم پیدا شد و غله و کاه نایاب گشت و گرسنگی بر لشکریان غالب آمد و هرچند حسین خان از نهایت تهور ایشان را ترغیب و تحریص بر تسخیر آن شهر و ولایت و تطمیع در زر و جواهر و خزاین مینمود مردمش از بسکه دل بباد داده بودند اقدام بران معني نکردند و خواهی نخواهي عنان توسن اورا گرفته باز گردانیدند و در وقت باز گشت کافران سر راه گرفته تیر های را که پیکان از استخوان زهر آلوده داشت بر سر ایشان باریدند و سنگباران علاوه آن شد درین اکثر مردم کار آمدني و مردم جنگ آزماي شربت شهادت چشیدند و بقیه که مجروح آمدند بعد از پنج شش ماه کمتر یا بیشتر بتاثیر زهر جان گزاي از سراي سرور تلخ کام رفتند و تاریخ وفات ایشان به تعمیه * تلخ بی مزه یافته شد * و حسین خان بدرگاه آمده ولایت کانت و کوله را از دامن کوه بجهة انتقام در وجه جایگیر خویش التماس نمود و بدرجه قبول افتاد و چند مرتبه دامن کوه را در تذبذب آورده اما درمیان آن نتوانست درآمد و بسیاریرا از مردم خوب او که ازانجا مرتبه اول نیم جاني بسلامت آورده بودند درین مرتبه زهر آب انجا تاثیر کرد و بی جنگ از عالم درگذشتند تا حسین خان عاقبت بعد از چند سال سر خود گرفته دران کوهستان رفته رخت وجود بباد داد چنانکه در محل خود مذکور شود انشاء الله تعالی و فقیر درین سفر برخصت حسین خان از لکهنو به بداؤن آمد و برادر مرحومي شیخ محمد را که بجان پرورده بودم و از جان بهتر میدانستم و اکثری را از فضایل حمیده کسب کرده و اخلاق ملکي

خود ملکهٔ او گشته بود در جای مناسب کدخدا ساختم و بعد از سه ماه ازان امر خیر که متضمن صد شر بود هم اورا و هم قرة العین عبد اللطیف را که اول نو باوهٔ من از باغ عمر و زندگي بود چشم زخم روزگار در طرفة العینی بازی بازی از مهد بلحد برد و مرا که شهریار زمان خود بودم بیک ناگاه غریب شهر خود ساخت إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

تاکی زمانه داغ غمم بر جگر نهد * یك داغ نیك نا شده داغ دگر نهد
هر داغ که آورد قدري رو به بهتري * آن داغ را گذارد و داغ بتر نهد
زیر هزار کوه غمم پشت گر دهد * دستش هزار کوه دگر بر زبر نهد

چه توان کرد لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام و این ترکیب بند در مرثیهٔ اواز بس که بداغ حسرت فوتش الی الیوم الموعود کباب بود و هست و خواهد بود نوشته شد و هو هذا

یارب این روز چه روزیست که افتاد مرا
وین چه جانکاه بلا ئیست که رو داد مرا
هیچکس نیست که فریاد من اورا نرسید
نرسد هیچ کسی لیک بفریاد مرا
ماه من آخر شب رفت پس پردهٔ غیب
بین کزین حاملهٔ غیب چه غم زاد مرا
مایهٔ شادي و امید دلم رفت بخاک
بعد ازین دل بچه امید شود شاد مرا
گرچه بنیاد من از صبر قوي بود ولی
سیل غم آمد و انداخت ز بنیاد مرا

آن کسی را که کنم یاد بروزی صد بار
وه که یکبار بسالی نکند یاد مرا
چرخ بیداد چه غمها که بمن داد کنون
داد خود از که ستانم که دهد داد مرا

حال دل هیچ ندانم بکه گویم چه کنم * چارهٔ درد دل خود زکه جویم چکنم

ای فلک وه که دلم خستهٔ و ویران کردی
خاطر جمع مرا باز پریشان کردی
گوهری کان بکفم بود ز اغیار نهان
آشکار از نظرم بردی و پنهان کردی
سرو من بردی ازین باغ بزندان لحد
باغ را بر من ماتم زده زندان کردی
یوسفم را بکف گرگ سپردی و مرا
در غمش معتکف کلبهٔ احزان کردی
در گِل تیره نهادی گُل نورستهٔ من
روز من با شب تیره ز چه یکسان کردی
حاصل آن کس که ازو بود سر و سامانم
بردی اورا و مرا بی سرو سامان کردی
آن برادر که درین شهر غریب آمده بود
جاش در دشت به پهلوی غریبان کردی

وقت گل آمد و شد جای محمد در خاک * جای آنست که از غصه کنم بر سر خاک

آخر ای دیده چه دیدی که ز عالم رفتی
دیده پوشیده ازین دیدهٔ پرنم رفتی

چشم تاریك مرا روشنی از روی تو بود
روشنی رفت ز دل تا تو ز چشمم رفتی
بودهٔ چشم مرا همچو نگین در خاتم
چون نگین عاقبت الامر ز خاتم رفتی
دلت از هیچ ممر شاد نشد در عالم
حیف صد حیف که ناشاد ز عالم رفتی
جان پاک تو درین مرحله بس غمگین بود
رخت بستی و ازین مرحلهٔ غم رفتی
بر دل از کار جهان هیچ نه بودت باری
باری از کار جهان خوشدل و خرم رفتی
بودم از مهد ترا مونس و همدم همه دم
در لحد بهرچه بی مونس و همدم رفتی
رفتی و حسرت تو زین دل حیران نرود * غمت از دل نرود تا ز غمت جان نرود
کیست آنکس که نشان تو بمن گوید باز
خبر جان روان گشته به تن گوید باز
قصهٔ گل که فرو ریخت ز آسیب خزان
کیست القصه که با مرغ چمن گوید باز
قاصدی کو که غم و درد مرا روی بروی
یک بیک پیش تو بر وجه حسن گوید باز
با تو گوید سخنم را به زبانی و انگاه
بهر تسکین ز زبان تو سخن گوید باز
تنگ دل غنچه صفت گشتم و کس پیدا نیست

کز تو حرفی بمن ای غنچه دهن گوید باز

هست صد پیچ و شکن در دلم از ماتم تو

که بتو زین دل پر پیچ و شکن گوید باز

دور رفتی و نیامد ز دیار تو کسي

که ز احوال تو یک شمه بمن گوید باز

روم و بر سر گور تو قیامي بکنم * تا جوابي شنوم از تو سلامي بکنم

گویم ای گوهر نا یاب چه حالست ترا

با تن خستهٔ و بی تاب چه حالست ترا

تو بخواب اجل و بی تو قیامت بر خاست

خیز و سر برکن ازین خواب چه حالست ترا

از جدائی تو احباب بسی بد حالند

ای جدا مانده ز احباب چه حالست ترا

شده از دوریت اصحاب به نزدیک هلاک

دور از صحبت اصحاب چه حال است ترا .

بود جاي تو به محراب و کنون می نگرم

مانده خالی ز تو محراب چه حال است ترا

می خورم خون جگر بی تو مرا پرس گهی

که درین خوردن خوناب چه حال است ترا

بر گلت صد گل سیراب دمید از اشکم

زیر گل ای گل سیراب چه حال است ترا

در چنین منزل غمناک به نزدیک تو کیست

مونس روز و انیس شب تاریک تو کیست

اي منم از رخ خوب تو جدا افتاده
وز فراق تو به صد گونه بلا افتاده
تو بصحرائی و من مانده درین شهر غریب
الله الله تو کجا من به کجا افتاده
بار گل هم نکشیدي و ندانم این بار
بر تو صد پشته خس و خار چرا افتاده
قدر وصل تو ندانستم و این بود جزا
که ملاقات تو با روز جزا افتاده
کردمی جان بسر و کار تو لیکن چه کنم
که سر و کار تو با حکم خدا افتاده
سال تاریخ تو شد گفت چو سروت اوفتاد
آن سهي سرو چه ناگاه ز پا افتاده
قادری ناله و فریاد نمی دارد سود
در دعا کوش که نوبت بدعا افتاده

از خدا خواه که کارش همه محمود بود * هم خدا ازوي وهم اوز تو خشنود بود

یا رب اندر چمن خلد گذارش بادا
قصر فردوس برین جای قرارش بادا
در گلستان جنان چون گذرد جلوه کنان
حور و غلمان ز یمین و ز یسارش بادا
در شب تار چو عزم سفر عقبي کرد
نور اسلام چراغ شب تارش بادا
بر مزارش چو کسی نیست که افروزد شمع

پرتو لطف خدا شمع مزارش بادا
از عروس کهن دهر چو بگرفت کنار
نو عروسان بهشتي به کنارش بادا
هیچ یاری چونشد همدم او بعد از مرگ
دمبدم رحمت حق همدم و یارش بادا
مردمان قطرهٔ اشکی که فشاندند برو
گردد آن قطره در ناب و نثارش بادا

تا ابد مسکن او ذروهٔ علیین باد * این دعا از من و از روح امین آمین باد
و درین سال عمارت مقبرهٔ دلپذیر خلد نظیر پادشاه غفران پناه در دهلي بکنار آب جون باهتمام میرک میرزا غیاث بعد از هشت نه سال باتمام رسید و آن عمارتي است که دیدهٔ نظارگي درمطالعهٔ آن غیر از حیرت بار نمیدهد *

و در روز پنجشبه سوم ماه محرّم سنه ثمان و سبعین و تسعمایة (۹۷۸) طلوع کوکب سعادت و اقبال شاهزاده مراد در منزل شیخ سلیم دست داد و درین سال هم جشني خسروانه چون جشن سابق ترتیب دادند و مولانا قاسم ارسلان قطعه گفته که از هر مصراع تاریخ ولادت این دو شاهزاده مي برآید اول از اول و ثاني از ثاني

اولین شهزاده آن تا بنده ماه * ماه وار از اوج عزت شد عیان
آن دوم فرزند اکبر پادشاه * آیتی نازل شده از آسمان

ایضا تاریخ دیگر هم باین اسلوب

ز نور پاک چو سلطان سلیم شد نازل * لوای شاه مراد ابن اکبر عادل
و خواجه حسین مروي قطعه هفت بیتی گفته که از هر مصرع

اول ولادت پادشاه زادهٔ اول و از ثاني ولادت شهزادهٔ ثاني مفهوم ميشود

داد دو شهزاده بشاه این سپهر * چهرهٔ آن هر دو به از آفتاب
اول ازو ثانیِ شاه جهان * ثانی ازو دلبر عالي جناب
و آن یکی از یمن بشاه سریر * مژده رسان بود بصد فتح باب
آن دگری باعث امن و آمان * مهر زمه داده بار مهد خواب
مژده که مولود شه از اول است * گفته ازو مصرع اولی جواب
از دومین مصرع ابیات هم * مولد شهزادهٔ ثاني بیاب
باد مدام آن شه و شهزاده را * جاه سکندر فر افراسیاب

و بتاریخ بیستم ربیع الآخر این سال از فتح پور بعد ازان که دوازده روز توقف نموده بودند از برای ایفای نذر متوجه اجمیر شدند و بر دور آن خطهٔ پاک قلعه طرح انداخته و عمارت عالیه بامرای عظام حکم شد و روز جمعه چهارم جمادی الآخر از انجا کوچ نموده در عرض دوازده روز ببلده ناگور رسیدند و حوض بزرگ آن شهر را بر امرا تقسیم نموده و حکم برکندن آن فرموده شکرتلاو نام نهادند *

و درین ایام چندرسین پسر مالدیو حاکم مارْوار بملازمت رسید و رای کلیان مل راجه بیکانیر نیز با پسرش رای سنکه آمد دختری پیشکش آورد تا داخل اهل حرم شد و پدر را رخصت بیکانیر داده پسر را همراه گرفتند و در راه شکار گور خر که پیش ازان واقع نشده بود کرده بعزم زیارت قطب المشایخ کان نمک و گنج شکر و فرید عصر مخدوم شیخ فرید قدس الله سره العزیز جانب اجودهن مشهور به پتن نهضت فرمودند و میرزا عزیز کوکه ملقب باعظم خان که جایگیر دار انجا بوده جشني عظیم ساخته وتحف و هدایای

لایقه پیشکش کرده و في الواقع این چنین ضیافت از کم کسي
نشان میدهند و این تاریخ یافتند که

میهمانان عزیزند شه و شهزاده

و ازانجا بلاهور آمده مهمان حسین قلي خان شدند و العود احمد
خوانده از راه حصار فیروزه باز متوجه حضرت اجمیر گشتند و ازانجا
بکوچ متواتر بفتح پور نزول واقع شد و محب علي خان پسر میر
خلیفه را که از مدتي باز ترک سپاه گري نموده منزوی شده بود
بوسیله کوچ وی ناهید بیگم که مادرش را میرزا عیسی ترخان
حاکم تته در حبالهٔ خویش داشت تربیت کرده و علم و نقاره بخشیده
و جایگیر در ملتان داده و سعید خان مغول حاکم ملتان را بکومک
او نوشته و نبیرهٔ او مجاهد خان را که بسیار شجاع و متهور بود همراه
گردانیده بجهة گرفتن تته تعین نمودند او بملتان آمده و قریب
بچهار صد سوار در جایگیر خود نگاهداشته کس بسلطان محمد حاکم
بکر فرستاد که چون خود بارها میگفتند که اگر فلاني اینجا بیاید
هیچ حاجت بکومک دیگر نیست و تته را من متعهدم که گرفته
باو میدهم و این معني بعرض هم رسید و باعتماد شما مرا باین
ملک نامزد ساخته اند و حالا وقت مدد است او در جواب درنوشت
که اگر براه جیسلمیر به تسخیر سند متوجه میشوند کومک بشما
میفرستم و از راه بکر نمیگذارم که اعتماد ندارم و محب علی خان
و مجاهد خان براه دیگر روان شدند و سلطان محمود تمامی لشکر
خود را بمدافعه فرستاد و محب علي خان بجنگ غالب آمد و
بکریان در قلعه ماتیله بعد از شکست متحصن شدند و آن قلعه را

بصلح و امان گرفت و سلطان محمود بقیهٔ لشکر را با توپچیان و تیر اندازان از قلعهٔ بکر بجنگ محب علي خان فرستاد و ایشان را نیز همان آش در کاسه شد و گریخته بقلعه در آمده فیل کشیدند و چون ازدحام خلایق درون قلعه بسیار بود هوا تعفن غلیظ پیدا کرد و وبای عظیم افتاده تا هر روز هزار کس کم و بیش میمردند تا سنه ثلث و ثمانین و تسعمایة (۹۸۳) سلطان محمود که پیر فرتوت و معمر و مبهوت شده بود در گذشت و قلعه بتصرف شاهنشاهي آمد و میر گیسو را برای تحقیق اموال و اسباب و ذخایر از فتح پور فرستادند *

و درین سال منعم خان خانخانان از جونپور اسکندر خان اوزبک را که از پیش افغان آمده بار اینجا آورده و هر دو را کمر شمشیر مرصع و چارقب و اسپ با زین مطلا انعام فرموده و لکهنو بجایگیر اسکندر خان داده و بکومک خانخانان نامزد گردانیده رخصت بجونپور شد و اسکندر خان در لکهنو رسیده بعد از چند گاهی در دهم جمادي الاول سنه ثمانین و تسعمایة سر ببالین مرض موت نهاده فوت یافت

چه باید نازش و نالش ز اقبالی و ادباري
که تا برهم زني دیده نه این بینی نه آن بیني

و درین سال جمال خان ولد شیخ منگن بداوني که صاحب جمال معنوي و از یاران جاني قدیم بود در سنبل همراه خان کلان روز عید قربان قبق زده بیره پاني از دست ناشناسی خورده ضعف کرد و در گذشت و این تاریخ یافته شد که

صد آه از جوانی و زیب جمال خان

و شیخ اسم شیخ یعقوب صرفی کشمیری این تاریخ یافت

سپرده جان بروز عید قربان

و در سنه تسع و سبعین و تسعمایة (۹۷۹) محلی عالی در اگره و محل دیگر در معمورهٔ جدیدهٔ فتح پور باتمام رسید و قاسم ارسلان تاریخ یافت که

تمام شد دو عمارت مثال خلد برین * بدور دولت صاحب‌قران هفت اقلیم
یکی به بلدهٔ دار الخلافت اگره * دگر بخطهٔ سکری مقام شیخ سلیم
سپهر از پی تاریخ این دو عالی قصر * رقم زده دو بهشت برین بملک قدیم

و در سلخ ماه مبارک رمضان این سال رحلت شیخ اسلیم چشتی فتح پوری که از مشایخ عظام دیار هند و صاحب مقامات عالیست و شمهٔ از احوال او در ذیل این منتخب بطریق تذکره نوشته خواهد شد انشاء الله تعالی از دار غرور فنا بدار سرور بقا واقع شد و یک تاریخ او * شیخ هندی * و دیگر

تاریخ وفات شیخ اسلام * شیخ حکما و شیخ حکام

و درین سال بر جامع منتخب واقعهٔ هایلهٔ روی نمود و آن مجملا این است که چون کانت و گوله بجایگیر محمد حسین خان بود و فقیر بر حسب تقدیر چندگاه در صحبت او مانده اسم صدارت آن صوبه و عهدهٔ خدمت فقرا داشت و بتقریب زیارت مزار فایض الانوار شیخ کبار بدیع الحق والدین شاه مدار قدس الله سره العزیز در مکن پور از توابع قنوج رسیده و چون آدمی زاد که شیر خام خورده به حسب سرشت مرکب از غفلت جبلی که موجب

ندامت و ظلم و جهل اصلی که باعث جسارت و خسارت است و
به میراث از ابو البشر بما رسیده دیدهٔ عقل را پوشید و آنرا عشق
نامید و بدام شهوت و آز گرفتار ساخت و سر نوشت گذشته پیش
آمد تا بي ادبی عجب بناگاه دران درگاه واقع شد و ازانجا که هم
غیرت و هم عنایت حق سبحانه عزّ شانه بود مکافات آن جریمه و
تنبیه بران خطیه هم در دار دنیا دید تا هم از قوم معشوق چندیرا
مسلط ساخت و نُه زخم شمشیر پیاپی از ایشان بر سر و دست و
دوش خورد و همه پوست مال رفت مگر زخم سر که استخوان را
شکسته بمغز رسید و تهی مغزی بار آورد و رگ انگشت بنصر چپ
اندکي بریده شد و بی شعور افتاد و آن جهان را سیر کرده آمد و
بخیر گذشت امید که دران نشاء نیز عاقبت بخیر باشد

القصه هرانچه کرد گردون زجفا * حق باید گفت بود دون حق ما
شکرانهٔ نعمتش نمي کردم هیچ * تا لاجرم فگند در رنج و بلا
و جرّاحی حاذق در قصبه بانگرمو پیدا شد و در عرض یک هفته
زخم ها فراهمي یافت و دران رنجوری و بیماري نذر کرد که اگر
ازین حالت صحت یابد حج اسلام بگذارد و آن وعده هنوز در توقف
مانده است انشاء الله تعالی قبل از حلول اجل و وقوع خلل در
بنیان امل باین سعادت موفق گردد وَمَا ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ بِعَزِیْزٍ
فَمِنْهُمْ مَنْ قَضیٰ نَحْبَهٗ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ

درین فیروزه کاخ دیر بنیاد * عجب غافل نهاد است آدمي زاد
نباشد داب او نعمت شناسی * نباشد کار او جز ناسپاسی
به نعمت گرچه عمری بگذراند * نداند قدر آن تا در نماند

و ازانجا بکانت و گوله رسید چون غسل کرد از سر نو صاحب فراش گشت و حسین خان را حق سبحانه و تعالی بهشت جاودان نصیب گردانیده باشد که مهربانیهای پدری و برادری فوق از طاقت بشری بجای آورد و چون بجهة سرمای مفرط آن جراحت گزک شده بود هم مرهم از چوب گز ساخت و هم حلوای گز خوردن فرمود تا ازانجا ببداؤن آمد و جراحت سر را طبیبی دیگر باز از سر چاک کرد و کار بمردن رسید و روزی مابین خواب و بیداری

نبود آن خواب بل بیهوشی بود

می بینم که جماعه محصلان مرا بر آسمان برده اند و دران جا دفتری و دیوانی و محررانی در کار اند و جمعی از یساولان مانند کارخانهٔ پادشاهان دنیا چوب در دست گرفته در تک و دو اند و یکی از نویسندگان ورقی در دست داشته دران نظر میکند و میگوید که این آن نیست و در همان مخمصه چشم من بکشود و معًا در خود خفتی مشاهده کردم و سخنی که از افواه عام در حالت صغر سن می شنیدم باور شد آری عالم امکان وسیع و قدرت واجب تعالی غالب است و الله غالب علی امره *

و درین سال در بداؤن آتشی عظیم افتاد و چندان کس از هندوان و مسلمانان سوختند که از حصر افزون باشد و ارابها پر کرده سوختها را بدریا می بردند و معلوم نشد که مسلم کدام است و کافر کدام و بعضی دیگر که از سوختن خلاص یافت بر فصیل قلعه بر آمدند از تابش زبانهٔ آتشین زن و مرد خود را از بالای دیوار انداختند و جمعی دیگر معیوب و مسلوخ ماندند و آب دران آتش

حکم روغن نفط داشت و این فقیر آنرا بچشم خود دید و زبانه اش بگوش رسید و بعضي را گوشمال داد و بعضي را پامال ساخت و قبل ازان واقعه مجذوبی از میان دو آب بانجا رفته و فقیر اورا در منزل خود آورده باو صحبت داشتم در خلوتی بمن گفت که ازین شهر بدر رو گفتم برای چه گفت تماشای خدا اینجا بظهور آمدني است چون خراباتي بود ازو این سخن باور نشد

چه پرسي از بداؤن وز احوال پریشانش
که آیات عذاب النار نازل گشته در شانش

و در سنه ثمانین وتسعمایة (۹۸۰) فتح گجرات روي داد مجمل این قضیه آنکه چون در گجرات هرج و مرج واقع بود وملوک طوایف شده بودند شاهنشاهي امر باحضار عساکر فرموده عزیمت تسخیر آن ولایت مصمم ساختند و بتاریخ بیستم شهر صفر از پای تخت نهضت فرمودند و در پانزدهم شهر ربیع الاول بلدهٔ اجمیر مقر مواکب سلطنت گشت و بعد از زیارت روضهٔ قدسیه سر دفتر سلسلهٔ چشتیه حضرت معینیه قدس الله سره و اسرارهم روز دیگر بطواف مزار میر سید حسین خنگ سوار که این بیت درشان ایشان گفته اند که شکر لله که بدل تافته انوار جلي * از حسین بن علي بن حسین بن علي و بالای آن کوه متوجه شدند و میر محمد خان کلان را باده هزار سوار برسم هراول پیشتر روانه گردانیدند و بکوچ متواتر در نهم ماه جمادی الاول بنا گور رسیدند و در شب چهار شنبه دوم ماه جمادی الاول در اجمیر بخانه شیخ دانیال نام مجاوري صالح تولد شاهزاده صاحب اقبال دانیال واقع شد و این مزده در دو منزلی ناگوار بشاهنشاهي

رسید بتقریب شیخ دانیال مذکور این نام نهادند و این تاریخ یافتند
بگفتا ناصر شرع نبي باد

و لفظ شریعت نیز موافق همین است و چون بنواحي میرته شتافتند خبر آمد که راجپوتي در سروهی بایلچی گری آمد خان کلان را بجمدهر که نام سلاحي است در اهل هند مشهور زد چنانکه بر سینهٔ او رسیده از پشت شانه سر بدر کرد و بخیر گذشت و آن راجپوت را به جهنم رسانیدند و آن زخم در عرض ده و پانزده روز فراهم شده رو به بهي آورد و چون بسروهي رسیدند مقدار صد و پنجاه راجپوت چنانچه رسم مستمر ایشان می باشد بعضی در بت خانه و بعضی در خانهٔ راجه سروهی خود را بمردن قرار داده بجنگ پیش آمدند و همه بقتل رسیدند و دوست محمد پسر تاتارخان مرحوم حاکم دهلی که او را تاتار چه میگفتند و درین جنگ شهید شد و درین منزل رای سنگ بیکانیري را بجوده پور تعین ساختند تا راه گجرات روان سازد و مضرتي از رانا کیکا[۲] حاکم کوکنده و کونبهلمیر بکسی نرسد و مانسنگه ولد راجه بهگوانداس را با فوجي آراسته بجانب ایدر نامزد گردانیدند تا بتعاقب پسران شیر خان فولادي که باهل و عیال بآنصوب میرفتند رفت و در غرهٔ رجب ظاهر بلدهٔ پتن معسکر گردید و آنرا بجایگیر سید احمد خان بارهه برادر سید محمود مقرر داشتند مانسنگه عقب اردوی افغانان را تاخته با غنیمت بسیار ملحق گشت و چون این خبر بشیرخان رسید

(۲ ن) کنکا

از سر احمداباد که از مدت شش ماه با اعتماد خان غلام و وزیر مطلق سلطان محمود گجراتی دران محاصره بود برخاست وجمعیت افغانان متفرق شده در روز یکشنبه نهم ماه رجب این سال مظفر ولد سلطان محمود گجراتي که اعتماد خان دایم اورا مقید داشته خود ملک راني میکرد بملازمت رسید و عاقبت اورا بشاه منصور وزیر که احوالش انشاء الله مذکور شود سپرده سی روپیه ماهیانه او گردانید تا عاقبت بعد از چند سال گریخته بسلطاني رسید و بدست راجه سورته اسیر شده زمانیکه اورا مقید ساخته جانب چوناگره نزد اعظم خان روانه گردانیده بود در راه خود را بدست خود بزخم استره هلاک ساخت و باقي احوال بعد ازین بتفصیل مذکور شود و روز دیگر اعتماد خان و شاه ابو تراب و سید حامد بخاري و اختیار الملک حبشي و ملک الشرق و وجیه الملک و الغ خان حبشی و جهارخان حبشي و سایر امرای گجراتي کلهم و جلهم آمده دیدند و اعتماد خان کلید شهر احمد آباد را آورد و حبشیان را بجهة رعایت حرم بمعتمدان سپردند روز جمعه چهاردهم رجب کنار آب احمد آباد مخیم ساختند و خطبه خوانده شد و بتاریخ بیستم این ماه سید محمود خان بارهه و شیخ محمود بخاري محل را باردو رسانیدند و روز دوشنبه دوم شعبان از احمد اباد بجانب کینهایت بدفع ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا که بهروچ و برودره و سورت را متصرف شده بودند متوجه شدند ودرین فرصت اختیار الملك حبشي که عمده امرای گجرات بود از احمد آباد گریخته بطرف احمد نگر فرار نموده رفت و بجهت بی اعتمادي اعتماد خان را حواله شهباز

خان کنبو نمودند و ششم شعبان به بندر کینهایت نزول واقع شده
و چهار دهم این ماه بقصبهٔ برودہ رسیده حکومت گجرات را بتمام
در قبضه اختیار میرزا عزیز کوکه باز گذاشته اورا رخصت احمد آباد
فرمودند و در هفدهم شعبان خبر رسید که ابراهیم حسین میرزا در
قلعه بهروج رستم خان رومی را بقتل آورده ازین هشت کروهي
میخواهد که گذشته رود بنابران خواجه جهان و شجاعت خان جمعي
دیگر از امرا بحراست اردو که در خدمت شهزاده سلیم بود گذاشته
و ملک الشرق گجراتي را بدرقه گرفته و شهباز خان را بطلب سید
محمود بارهه و شاه قلیخان محرم و دیگر امرای که بجانب سورت
نامزد شده بودند فرستاده متوجه استیصال میرزا ابراهیم حسین
بایلغار شدند و چون بکنار آب مهندري رسیدند شب شده بود
با چهل سوار درانجا گذرانده خبر یافتند که انطرف آب در قصبه
سرنال میرزا ابراهیم حسین فرود آمده و مقربان شروع در پوشیدن
سلاح نمودند وامرای که نامزد سورت شده بودند نیز درین شب آمده
ملحق شدند و مانسنگه به هراولي متعین گردید و بصد کس از آب عبور
نمودند و میرزا ابراهیم حسین که جمعیت هزار سوار داشت ازشنیدن
این خبر ایلغار پادشاهي از قصبه سرنال براه دیگر بدر رفته در
صحرای باهنگ جنگ در مقام توزک دادن مردم خود درآمد و
مان سنگه در شکسته ها و جرهاي کنار آب مهندری بجانبی دیگر
و شاهنشاهی براهي دیگر افتادندعاقبت تلاقي فریقین روی نمود
و ابراهیم حسین میرزا بر بابا خان قاقشال و جماعه اوقچیان رانده
آمد و تا خیلی مسافت ایشان را دوانید و چندي از جانبین کشته

شدند درین وقت یک پسر راجه بهگونت داس (۲) بهوپت نام دران معرکه بقتل رسید و مخالفان دلیر شده بر فوج شاهنشاهي که در زمین تنگ ناهموار که از هر طرفش زقوم زار است ایستاده بود حمله آوردند ازان جمله سه کس تاخته یکی براجه بهگونت داس متوجه شد و راجه بهگونت داس از ورای زقوم‌زار نیزه دستي برو انداخت تا زخمی شده بدر رفت و دوی دیگر حمله برشاهنشاهي که از همه در پیش بودند بردند و تاب مقاومت نیاورده فرار پیش گرفتند و مقبول خان غلام سرح (۳) بدخشی بتعاقب آن دو کس رفته و افواج قاهره از هر طرف حمله آورد میرزا ابراهیم حسین تاب نیاورده روی گردان شد و مردم بسیار ازو درین جنبش بخاک هلاک افتاده از کشتگان شمار نبود و بعد از حصول فتح چون شب افتاد دست از تعاقب باز داشتند و ابراهیم حسین میرزا با معدودي چند از راه احمد نگر بسروهي رفته از انجا بنا گور آمد و انجا نیز بامرا جنگ کرده هزیمت یافته و از دهلي گذشته بنواحي سنبل رسیده باز گشت چنانچه مآل حال او بجاي خود مذکور شود انشاء الله تعالی *

و هژدهم شعبان مراجعت نموده در بروده باردوی بزرگ ملحق گشتند و از انجا بعزم تسخیر قلعه سورت متوجه شدند که خداوند خان وزیر گجراتی برغم فرنگیان بکنار دریا در سنه سبع و اربعین و تسعمائة (۹۴۷) بنا کرده و از بعد فوت جنگیز خان ان قلعه را

(۲ ن) راجه پهار مل راجه بهونپت (۳ ن) سرخ - شرح

میرزایان بتصرف آورده بودند و چون گجرات مفتوح گشت میرزایان اهل و عیال خود را درانجا متحصن ساخته و زمام حل و عقد آن را بهم زبان نام قورچی پادشاه غفران پناه که‌از ملازمت شاهنشاهي گریخته باعدا پیوسته بود سپرده و در ولایت متفرقه گشته بنیاد افساد مي‌نمودند و چون خبر شکست ابراهیم‌حسین میرزا به اهل قلعه رسید گلرخ بیگم دختر کامران میرزا که زوجهٔ ابراهیم حسین میرزا باشد پسر خود میرزا مظفرحسین را که حالا بشرف دامادی شاهنشاهی معزز شده همراه گرفته بدکهن روان شد و شاه قلی‌خان محرم که بهمراهی صادق محمد خان و دیگران پیشتر نامزد قلعه شده بودند تا خیلي راه تعاقب مردم میرزا نموده با پاره احمال و اثقال که به غنیمت یافته بود باز گشت و پیشتر از وصول موکب اقبال راجه تودر مل را بجهة تحقیق قلعه و مداخل و مخارج آن فرستادند تا حقیقت حالات بواقعي عرض نماید او فتح آن‌قلعه را در اندک زمان باسهل وجهی خاطرنشان ساخت ودر هفتم ماه رمضان مبارک بیك کروهي قلعه نزول نموده آن را چون هالهٔ دور ماه در میان گرفتند و مورچلها بخش کرده و جنگ ها انداخته کار باهل قلعه تنگ ساختند و درعرض دو ماه تلهاي بزرگ و سر کوبهای بلند بهم رسانیده و توپ چیان و تفنگ اندازان بالاي آن بر آمده نمیگذاشتند که هیچ فردی از افراد قلعه سري تواند برآورد و از جانب دیگرکه متصل حوض آبی بود دولتخانه برپا کردند و مورچلها نزدیک رسانیده راه آب بر قلعه بندان مسدود گردانیدند و همزبان و سایر قلعه نشینان مولانا نظام الدین نام طالب علمي‌زبان آوری را از روی

عجز و انکسار و مسکینت برای طلب امان بیرون فرستادند تا بوسیلهٔ امرا ملازمت نمود و التماس اهل قلعه بدرجهٔ قبول افتاده و اورا با مژدهٔ امان رخصت دادند و قاسم علی‌خان بقّال و خواجه دولت ناظر را نامزدگردانیدند تا همزمان‌وتمام قلعه بندان را دلاسا داده بملازمت بیارند و جمعی از محرران متدین نیزبه جهت نام نویسي مردم و ضبط اموال متعین‌شدند تا همه را از نظر بگذرانیدند ازان همه مردمان همزمان را که در زمان تحصن سخنان بی ادبانه گستاخانه جلفانه از و بظهور آمده بود با چندی دیگر بعد تادیب و تنبیه بلیغ بموکلان سپردند و دیگران را بتمام جان بخشی فرمودند و این فتح بتاریخ بیست و سوم شهرشوال سنه ثمانین و تسعمایة (۹۸۰) روی نمود و اشرف خان میر منشي این قطعه گفت که

کشور کشای اکبر غازي که بی سخن
جز تیغ او قلاع جهان را کلید نیست
تسخیر کرد قلعهٔ سورت بحملهٔ
این فتح جز ببازوی بخت سعید نیست
تاریخ فتح شد که عجب قلعهٔ گرفت
اینها بدولت شه عالم بعید نیست

و روز دیگر بتماشاي قلعه رفته حکم مرمت و تعمیر بشکست وریخت آن فرمودند و در اثنای آن تماشای چند دیگ بزرگ و ضرب زنگ عظیم که سلیمان سلطان خواندکار روم در وقت عزیمت تسخیر بنادر گجرات با سپاهی گران براه دریا روانه ساخته آخر بتقریب مانعی آن لشکر برطرف شد و آن دیگها ازان زمان باز

درکنار دریا مانده و خداوند خان و زیر در زمان تعمیر صورت همه را درون قلعه آورد و انچه ماند حاکم جوناگره دران قلعه کشیده بود بنظر در آمد و فرمودند تا ازانجا که چندانی در کار نیست و در قلعه اگره بردند *

و میگویند که باعث بنای خداوند خان این قلعه را آن بود که فرنگیان انواع ضرر و ایذا باهل اسلام میرسانیدند و در تخریب بلاد و تعذیب عباد میکوشیدند و در هنگام شروع در تعمیر تقصیر در انداختن خلل ننموده اول آتشبازی بسیار بکشتیها سر دادند و بجائی نرسید و بنایان مهندس آئین دقیقه شناس اساس محاوطه قلعه را بآب برده و خندق نیز همچنان عمیق کنده دیوار دو طرف حصار را که متصل بخشکی است بسنگ و ماس و خشت پخته بر آوردند و طول (۲) دیوار سي و پنج گز و عرض چهار دیوار قلعه پانزده گز و ارتفاع آن چون عرض خندق بیست گز و میانه هردو سنگ را بقلاب آهنین پیوند کرده فرجها و درزها را بسرب گداخته مستحکم گردانیده کنگرها و سنگ اندازها بمثابه بلند و خوش‌نما که نظر تماشائي دران حیران بماند و بر بروج دریا رویه قلعه غرفه ساخته که بزعم فرنگیان مخصوص پرتگال و اختراع ایشان است و فرنگیان در ساختن آن چوکندي خیلي مانع آمده دست بمحاربه و مجادله کشادند و عاقبت از در صلح در آمده مبلغهای کلی قبول نمودند تا آن چوکندي را برطرف سازند خداوند خان بتعصب و حمیت

---

(۲) همچنین در هر سه نسخه است

اسلام همت عالی را کار فرموده هیچ قبول نکرد و بر رغم آن جماعه
خاطر ازان عمارت در اندک مدت پرداخت و حکومت آن قلعه را
در همان روز به پسر قلیچ خان سپرده چهاردهم ذی قعده متوجه
احمد آباد شدند و دران ایام محاصره قضیهٔ چند روی نمود اول
انکه میرزا شرف الدین حسین را که تا ده سال آواره میگشت و
آخر بدست بهار جیو راجهٔ ولایت بکلانه افتاده مقید ساخته درنظر
آوردند و بی ادبانه و بی اخلاصانه میخواست که به پند اورا تنبیهي
نموده بموکلان سپردند و در منزل بهروچ والدهٔ چنگیز خان از دست
جهجار خان حبشي که بناحق قاتل چنگیز خان بود داد خواهی
نمود و التماس قصاص کرد و بعد از تحقیق قضیه قاتل قائل شد
و درپاي فیل انداختند وهم دران ایام محاصره سورت ابراهیم حسین
میرزا بعد از شکست از مقام سرنال درحدود پتن رفته به محمد حسین
میرزا و شاه میرزا ملحق گشت و از برای تخلیص قلعه سورت
تدبیری اندیشیده کنکاش چنان یافتند که ابراهیم حسین میرزا
بجانب هندوستان بقصد فتنه انگیزي آید و محمد حسین میرزا
و شاه میرزا باتفاق شیر خان فولادي پتن را محاصره نمایند تا
شاهنشاهی را بزعم ایشان دودله گشته باحمد آباد آمدن لازم خواهد
بود و سید احمد خان بارهه در پتن متحصن شد و جنگهای
مردانه کرد و قطب الدین محمد خان با سایر امرایان نامور که
جایگیر داران مالوه و چندیری باشند بکومک سید احمد خان
رسیدند و رستم خان و عبد المطلب خان و شیخ محمد بخاري
دهلوی باحمد آباد رفته باتفاق اعظم خان متوجه پتن گردیدند و

محمد حسین میرزا و شاه میرزا و شیر خان فولادي از سر محاصره
بر خاسته به پنج کروهي پتن پیشواز بر آمده جنگ صعب آن چنان
کردند که بر جریدهٔ روزگار یادگار بماند و هراول غنیم را بر انغار
اعظم خان زده جرانغار را نیز پریشان ساختند و امرا داد شجاعت
داده پاي ثبات فشردند تا نسیم فتح و ظفر بر پرچم اقبال
شاهنشاهی وزید و مخالفان را چون پارهاي ابر پریشان ساختند
و لشکریان در پی غنیمت رفتند و خان اعظم با معدودي چند
در جاي خود ایستاده بیکبار چون بلای ناگهان شیر خان فولادي
که انیوني بود و بنابر قبض طبیعت که چون قبض دست لازم
انیونیان است در طهارت خانه تا یکپاس درنگ کرده بعد از برهم
خوردن معرکه با دو سه هزار سوار کم و زیاده در میدان خالی
رسیده به شیخ محمد بخاري دهلوي که با کسي کم پای جلادت
فشرده مانده بود مقابل میشود و رو رفته می برد و شیخ محمد
گل باغ فتح میشود

قلم کردش از تیغ سر تا به بن * نوشتش ز خون هدیهٔ لم یکن

درین اثنا خان اعظم از جای جنبید و مردم از هر طرف حمله آوردند
تا شیر خان نیز با یاران خویش می پیوندد و راه گریز پیش میگیرد
و چون ازو می پرسند که پیرزادهٔ خود را چرا ضایع کردید جواب
داده که ما شنیده بودیم که از جمله سرداران مغول شاه بداغ خان
و یکي دیگر از نهایت شجاعت معرکه را از دست نمیدهند برگمان
آنها بر سر شیخ محمد حمله بردیم و اگر بیقین میدانستیم که اوست
هرگز اقدام بقتل او نمیکردیم و محمد حسین میرزا بجانب دکن

رفت و شیر خان در قلعهٔ جوناگده که امین خان غوري حاکم انجا
بود پناه برد و این فتح در هژدهم ماه رمضان مبارک سنه ثمانین
و تسعمایة (۹۸۰) روی نمود و اعظم خان سید احمد خان بارهه را
در قلعهٔ پتن بدستور سابق مانده در سورت رفته ملازمت کرد و
قطب الدین محمد خان و دیگر امرا اختیار الملک حبشي را که از
محافظان موکل در احمد آباد (۲) گریخته بمخالفان ملحق گشت و بعد از
فرار بنیان فساد نهاده بعضی جاها را متصرف شده بود از جنگلها
و حصار ها برآورده دران ولایت تهانجات و یزکیان گذاشته در زمان
مراجعت اُردو از سورت در محمود آباد آمده بدرگاه ملحق گشتند *

و در سلخ ذي قعده سنه مذکوره احمد آباد محل نزول اجلال
شد و ده روزي درانجا توقف نموده اعظم خان را حکومت احمد آباد
و سایر امراي اتکه را سایر بلاد داده و بمظفر خان دو نیم کرور جایگیر
کرده و سارنگ پور و اجین با تمامی ولایت مالوه مفوض داشته در
روز عید قربان از احمد آباد کوچ فرموده در محرم سنه احدی و
ثمانین و تسعمایة (۹۸۱) منزل بمنزل با جمیر رسیدند و درانجا
از ملتان عریضه سعید خان مشتمل بر خبر گرفتاري میرزا ابراهیم
حسین و گذشتن او از عالم پرشور و شین رسید و در دوم صفر
این سال پای تخت از مقدم شاهنشاهی زینت و فر دیگر یافت و
مجمل احوال ابراهیم حسین میرزا آنکه او ازگجرات بقصد فتنه انگیزی
و افساد در ملک اول بمیرته رسید و قافله را که بآگره میرفت

(۲ ن) احمد نگر

تاراج کرد و بناگور آمد و فرخ خان پسر خان کلان متحصن شد و بعضی
خانهای بیرونی شهر را بغارت داده و یک روز انجا بوده متوجه
نارنول گشت به بیست کروهی از نارنول رسیده بود اتفاقا رای رام
و راي سنگه که بعهدهٔ راه بانی راه گجرات نامزد بودند قریب یك
هزار سوار همراه گرفته از جوده پور بناگور بایلغار آمد و فرخ خان
باتفاق ایشان تعاقب میرزا نموده در نواحی موضع کهتولي فرود
آمدند و میرزا فرار نموده چنانکه خبر و اثر او منقطع شد بدر رفت
و چون جماعه مسلمانان درین اردو روزه دار بودند بکنار حوض بزرگ
دران سر زمین بجهة افطار قرار گرفتند و میرزا پارهٔ راه رفته بر گشته
در دوم شب ماه رمضان مبارک سنه ثمانین و تسعمایة (۹۸۰) ایشان
را غافل ساخته شب خون زد و از دو طرف در شبهه گرفته تیر باران
کرد و ایشان نیز سپرها پیش گرفته روي نگردانیدند وحملهٔ مردانه
کردند چون کاری نتوانست کرد و مردمی که همراه او بودند به هفصد کس
نمیکشید بضرورت ماند و روان شد و دران شب تاریک اکثر سپاهیانش
متفرق گشته در قریات و بیابانها گرفتار شده جا بجا بقتل رسیدند
ازان جمله صد کس بدست فرخ خان افتادند و علف شمشیر شدند
و بعضی مجروح گشته و بصد محنت خود را بمیرزا رسانیدند و
بشامت نیت بد کار ایشان هیچ جا بفلاح نانجامید ومیرزا با سهصد
کس تاخت و باخت کرده و از آب گنگ و جون گذشته پرگنه اعظم
پور که جایگیر سابق او بود رسید و گمان داشت که چون ولایت
سنبل قلعهٔ مثل کوه کماون از عقب و خندقی چون گنگ از پیش
دارد التجا بآنجا آورده و جمعیت گرفته مردم بسیار باو رجوع خواهند

نمود این معنی خود صورت نبست و امرای پادشاهی نیز از هر طرف سر راه گرفتند و سر الطلبُ ردّ الطریق عیان گردید و حسین خان مهدی قاسم خانی که دران ایام پیش از شیوع خبر ابراهیم حسین میرزا و آمدن او بجانب دهلی در کانت و گوله که جایگیر او بود بجهة دفع و رفع متمردان بداوٗن و پتیالی آمده بود درین اثنا مخدوم الملك مولانا عبد الله سلطان پوری و راجه بهارامل[۲] که وکیل و وزیر مطلق بودند از فتح پور خطی باو نوشتند باین مضمون که ابراهیم حسین میرزا دو جا شکست خورده بحوالی دهلی رمیده و پای تخت خالی است آن فرزند خودرا بزودی درینجا رساند بموجب طلب متوجه آنصوب شد و بناگاه هنگام کوچ از موضع اوده از پرگنه جلیسه خبر رسید که راجه اویسر که از مدت جلوس شاهنشاهی همیشه قطع الطریق و افساد در نواحی اگره نموده قزاق میگشت و با چندین امرای نامدار معتبر جنگهای صعب وتردد های مردانه کرده مردم خوب خوب را فزون از شمار ضایع ساخته در جنگل موضع نوراهی از پرگنه جلیسه مختفی شده مانده نیمروز پانزدهم ماه رمضان مبارک سنه مذکوره بود که مردم غافل شده و متفرق گشته راه می رفتند و اکثر مردم روزه داشتند که بیکبار آواز تفنگ و تیر رسیده جنگ بنیاد شد و راجه اویسر با کواران تختها بر سر درختان تعبیه کرده ازان بلندی اکثر مردم کار آمدنی را بشیه تیر و تفنگ گرفته بعضی شهید بعضی مجروح شدند و در ابتدای گیر ودار جنگ

(۲ ن) بهارمل و در دیگر کتاب پهارامل نوشته است

تفنگی زیر زانوی حسین خان رسیده پران گذشته بزین رسیده وبر سر اسپ ضعف کرده بیهوش شده و خواست که بیفتد اما خودرا به تهور بر هر زین گرفت و نگاهداشت و آب برو پا شیدم و جمعی که گرد و پیش او بودند گمان بردند که مگر ضعف روزه خواهد بود و فقیر عنانش گرفته خواستم که به پناه درختی بکشم تا خلاص از تیر باران شود دران حالت چشم وا کرد و بر خلاف عادت معهود بخشم بجانب من تیز دید و بستیزه باشارت گفت چه جای گرفتن عنان است فرود باید آمد اورا همان جا گذاشتند فرود آمدند و چندان کشا کشی واقع شد و مردم از جانبین بقتل رسیدند که وهم از تعداد آن عاجز باشد آخر بمقتضای الاسلام یعلو و لا یعلی علیه قریب بشام نسیم فتح بر جانب شرذمهٔ قلیلهٔ غازیان وزید و کفار رمه رمه و گله گله روی بگریز نهادند و دست هاى سپاهیان را مجال حرکت در ضربت شمشیر و تیر نمانده و دران بیشه انبوه باهم مخلوط شده فرق از دوست تا دشمن نبوده بیکدیگر از ضعف نمی پرداختند و بعضی بندگان موفق راسخ قدم دران حالت هم احراز فضیلت غزا و هم مثوبت صیام نمودند بخلاف فقیر که چون بی طاقت شدم باری دم آبی رساند تا گلو تر ساختم و بعضی از ممر بی آبی جان میپردند و یاران نیك نیك بشهادت پیوستند

هرگز فلک اندیشهٔ کارم نکند * بر هیچ مراد کامگارم نکند
لب تر نکند ز قطرهٔ آب مرا * تا خون دو دیده درکنارم نکند

بعد از فتح حسین خان بکوچ متواتر بکانت و گوله رفته انجا هارا استحکام داد و ابراهیم حسین میرزا دران زمان در نواحی پرگنهٔ لکهنو

پانزده کروهی سنبل رسیده بود بهمان زخم صحفه سوار باستقبال جنگ میرزا در قصبه بانس بریلي رفت و دریک روز ازانجا بایلغار تعاقب نموده بسنبل آمد و میرزا چون حقیقت مردانگي او را به یقین میدانست صرفه در جنگ او ندیده براه امروهه بازگشته در نواحي لکهنو فاصله از ما تا او هفت کروه بود و اگر با حسین خن که زخمی بود جنگ میکرد خدا داند تا چه میشد و یکی ازکنکاشهاي غلط میرزا این بود که دران طور فتور بر حسین خان نریخت ومعین الدین خان فرنخودی حاکم سنبل با جمیعت انبوه و دیگر امرای متفرق جایگیر داران نواحي که قلعه بر روی کشیده بود چون نیم شبي آواز نقارهٔ حسین خان شنیده اند گمان برده اند که مگر میرزا برسر ایشان رسیده و از رعب عظیم دست و پا گم کرده اند چون از پایان قلعه فریاد زده اند که حسین خان بمدد آمده است انجا بخاطر جمع پیشواز بر آمده‌اند و روز دیگر بمنزل شیخ فتح الله[2] ترین که از خلفای نامي شیخ الاسلام فتح پوری است رفته بمشورت نشسته و مصلحت چنان دیدند که همه باتولك خان قوچین[3] و بیك نورین خان و رحمان قلي خان وکاکرعلي خان و سایر امرای جایگیر نواحي دهلي که بقصد دفع میرزا آمده در پرگنه آهار بکنار آب گنگ انتظار ما مي برند ملحق شده هرچه کنکاش دیده قرار میدهند بران عمل مینمایم حسین خان گفت بارك الله میرزا که درین حدود با سواران معدود رسیده و شما لشکر اضعاف مضاعف داشته

(۲ ن فتح الله افغان ترنبي – (۳ ن) قولچین

در قلعه سنبل و آن بیست سی امرای کهنه سپاهی دیگر با جمعیت بیشمار از ترس در قلعه آهار که حکم موشخانه دارد متحصن شده باشید جای آنست که میرزا دلیرشده ولایت پادشاهی را می تاخته باشد حالا از دوکار یکی بایدکرد یا شما از آب گنگ گذشته باتفاق آن کهنه قعلهٔ چند سر راه میرزا را گرفته نگذارید که از آب گنگ بگذرد و من از عقب او درآیم تا هرچه شود شود یا من بسرعت از دریای گنگ گذشته از پیش سر راه او بگیرم و شما تعاقب نمائید که دولت خواهی این است هیچکدام برین قرار نه ایستادند تا حسین خان بضرورت با سوارانی که همراه داشت خود را بسرعت بامرای آهار رسانید و ایشان را بر در آمدن دران قلعه مختصر سرزنش بسیار کرد و بدر آورد و همان کنکاش با ایشان نمود و گفت غنیم درمیان ولایت افتاده حکم خرگوش درمیان اردو پیدا کرده اگر تیزتر می جنبید می توانیم کاری ساخت و اورا زنده گرفت و این فتح بنام شما میشود سپاهیان گفتند که ما برموجب نوشتهٔ مخدوم الملك و راجه بهارمل میرزا را از نواحی دهلی رانده در ولایت سنبل آورده‌ایم حالا معین الدین احمد خان صاحب این صوبه و جایگیردار آن نواحی از عهده جواب بدر می آیند و مارا امر بحراست دهلی بوده نه بجنگ با میرزا که دران صورت احتمالات باقی است در همین اثنا خبر آمد که میرزا امروهه را تاخته و در گذر چوپاله از آب گنگ گذشته بایلغار راه لاهور پیش گرفت و حسین خان نا دولت خواهی برامرا اثبات کرده و بسرعت از ایشان

جدائی گزیده درگده[۲] مکندیسر با یلغار آمد تا دست وگریبان میرزا شود
وطن درکوی صاحب دولتان گیر • زبی دولت گریزان باش چون تیر
و از امرای پادشاهی کسی که باوی موافقت کرد ترک سبحان قلی
و فرخ دیوانه بود و دران منزل خط امرای اهار باو رسیدکه تعجیل
منمائید که ماهم بشما ملحق می شویم یازده باشد به که نه و
بحرکت قسری نه ارادی انجا رسیدند اما آیهٔ کریمهٔ تَحْسَبُهُمْ
جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى حسب حال آن طوایف بوده میرزا چون رخ
در بساط خالی شطرنج در میدان ملک در آمده شهر های سرراه
را به نهب و تاراج بباد میداد چنانچه چون بقصبهٔ پایل رسیده
شد شنیدیم که مردم میرزائی چندان خرابی در اهل و عیال
مسلمانان انداختند که بشرح راست نیاید ازان جمله دوازده دختر
دوشیزه را دران قصبه بکارت برده چند تامرده بودند باقی شهرها
برین قیاس و باین صورت از دنبال میرزا حسین خان پیش
پیش و امرا از عقب تا سرهند رسیدند و درانجا حرونی نموده
بار کشیدند و همه ماندند و حسین خان قانع باین نشده بجماعهٔ
که داشت و همگی بصد کس نمیکشید باتفاق آن دو کس از
سرهند ایلغار کرده بلودیانه رسید خبر یافت که چون میرزا بنواحی
لاهور رسیده مردم قلعه بند شده اند و میرزا ازانجا گذشته بشیر
گدهٔ و جهنی رفته و حسین قلی خان که نگرکوت و قلعه کانگره را
در قبل داشت اخبار میرزا شنیده و دار و مداری با هندوان کرده

(۲ ن) کره

پانج من طلا پیشکش از مردم نگرکوت گرفته و خطبهٔ پادشاهي خوانده ازانجا باتفاق میرزا یوسف خان و مسند عالی (۲) فتو غلام عدالی و اسماعیل قلی خان و راجه بیربر و دیگر امرا تعاقب نموده بسنکره رسیده حسین خان از روی دیوانگي که هزار مرتبه بر عقل این ناقصان شرف داشت این خبر را استماع نموده سوگند بزبان راند که تا بحسین قلي خان نرسد خوردني نخورد و در گذر تلونده ی از آب بیاه گذشته و ایلغار کرده بشیر گده از توابع جهنی رسیده حضرت غوثي قطب الاقطابی ارشاد پناهي ولایت دستگاهی ملاذي شیخ داؤد قادري جهنی وال قدس الله سرّه را ملازمت نموده چون طعام در مجلس آوردند او عذر سوگند آورد فرمودند که کفارت یمین سهل و آزردن دل دوستان جهل است خان مشار الیه فی الحال غلامی را آزاد کرد و کفارت داده ازان طعام تناول نمود و از فواید انفاس نفیسه مستفید گشت و شب درانجا گذرانید و وجه مهماني آن همه مردم از لنگر حضرت شیخ و کاه و دانهٔ اسپان از زراعت خاصهٔ ایشان بود و صباح ازانجا روان شد و نقیر بعد از سه روز از لاهور بشیر گده رسید و چهار روز در ملازمت آن حضرت بود و چیزي دید و شنید که هرگز در خاطر نگذشته بود و سرّ اذا ارادوا ذکر الله عیان گردید و این چند بیت در بدیهه روی نمود و گذرانید و بدرجهٔ قبول افتاد و آن ابیات این است

ای منزه نسبت ایجاد تو از ماء و طین

(۲ ن) مسند علي

ذات پاکت چون پیمبر رحمة للعالمین
هست اسم اعظمت داؤد از تاثیر آن
چون سلیمان جن وانس آمد ترا زیر نگین
ثمّ وجه الله یقین من نمیشد سالها
روی تو دیدم عیان شد نکتهٔ عین الیقین

و میخواست که ترک کار و بار دنیا نموده جاروب کشی خانقاه اختیار نماید رضا نداده فرمودند که حالا بهندوستان باید رفت و رخصت گرفته با حالی خراب و دلی پریشان که کسی مبیناد وداع کرد و چون وقت بر آمدن ازانجا نالهای بی اختیار از جان حزین سر زد و این خبر بحضرت رسید با انکه بیشتر از سه روز هیچ فردیرا حکم بودن بخانقاه نبود روز چهارم نیز نگاهداشتند و افادات بخشیدند و سخنان فرمودند که هنوز لذت آن در دل است

میروم سوی وطن زین درد دل بي اختیار
نالهٔ دارم که پنداري بغربت میروم

و شمهٔ از احوال خویش انشاء الله درذیل درج مي نماید وحسین خان ازبك منزلی طلنبه خطی به حسین قلی خان نوشت که چون چهار صد کروه بایلغار رسیده‌ام اگر درین فتح مرا شریک سازید و در جنگ یک روز توقف نمائید از آثار محبت دور نخواهد بود و حسین قلی خان خوش باشدي گفته جلودار را باز گردانید و همان روز بتعجیل تمام درظاهر قصبه طلنبه به چهل کروهی ملتان زمانی که میرزا غافل بشکار رفته و بیخبر از آمد او بود جنگ انداخت و مردم میرزا بعضی در صدد کوچ بودند و بعضی بی استعداد و

متفرق وتوزوک جنگ راست نشد و مسعود حسین میرزا برادر خورد میرزا ابراهیم حسین پیش دستی نموده بر فوج حسین قلی خان تاخت و اسپش در زمین نا هموار سکندری خورده بر زمین افتاد وگرفتار گشت و میرزاابراهیم حسین تا از شکار برگردد قابو از دست رفته بود هر چند تردد مردانه کرد و حملها آورد فایده نداشت و کاری نتوانست ساخت و عنان تافته راه فرارپیش گرفت و روز دیگر از فتح حسین خان بطلبنده با هشتاد و نود سوار نقاره کوفته رسید و حسین قلی خان معرکه را باو نمود وکار هرکسی خاطر نشان ساخت حسین خان گفت چون غنیم زنده بدر رفته است شما را بایستی تعاقب او کرد تا دستگیر می ساختید که کار هنوز نا تمام است حسین قلی خان جواب داد که چون از نگرکوت بایلغار آمده ایم و لشکر دران کوهستان تردد بسیار کرده و بحال خود نمانده این فتح کلی بود حالا نوبت یاران دیگر است حسین خان بامید اینکه شاید نوبت او نیز رسد و این تردد و ایلغار پانصد کروه راه مجرا شود رخصت گرفته پیشتر راند و بعضی مردم محنت کشیده خود را با فیل و نقاره بلاهور فرستاد و با خود جمعی معدود گرفته سر در پی میرزای بیچاره نهاد فاصله اندک از و تا میرزا مانده بود که شبی میرزا با چهار صد سوار بکنار آب بیاه وستلج[۲] که یک جا شده اند فرود می آمد و طایفهٔ چهپل[۳] که صنفی از رعایای زبون ملتانند جمعیت نموده بر سر او شبخون می آرند و تیر باران

(۲ ن) ستلد ـ (۳ ن) جهیل

میکنند و میرزا با مردمی چند که بعضی مجروح و بعضی معیوب و بی حال بودند به مدافعهٔ آن طایفه می خیزد و بمقتضای آنکه

صف مغلوب راهوئی بسند است

چهپلان غالب می آیند ناگاه تیری دران میان بقضاء الله بقفای سر میرزا میرسد و از دهن بدر می آید و چون کار بروی دیگر گون میشود لباس خود را تغیر میدهد و مردمش گذاشته از هرطرف پریشان میگردند و بهرجا که میروند نشانهٔ تیر اجل میشوند و بمکانات می رسند و میرزا را یک دو غلام قدیمی لباس قلندران پوشانیده خواستند که بطرفي بدر برند با نهایت ضعفي که داشت درمقام درویشی گوشه نشین شیخ ذکریا نام شب بسر برده پناه باومی آرند شیخ بظاهر مرهم ملایمت بر جراحت میرزا می نهد و خفیه خبر بسعید خان در ملتان میفرستد

هرکجا گوشه نشینی است درو مکری هست

سعید خان غلام خود دولت خان نامی را فرستاد تا میرزا را مقید می آرد و سعید خان عریضه بدرگاه نوشته زمانیکه شاهنشاهی از گجرات باز گشته باجمیر می آیند میفرستد وحسین خان بعد از خبر گرفتاري میرزا تاخته و در ملتان رفته سعید خان را دید او تکلیف دیدن میرزا کرد حسین خان گفت که اگر وقت دیدن تسلیم میکنم منافی اخلاص درگاه است و اگر نمیکنم بی مروتی است و میرزا در دل خواهدگفت که این قلغچی را به بینید که در وقت امان یافتن از محاصرهٔ ستواس تسلیمات بیحد کرد و حالا که مارا روز بد افتاده است استغنا مي ورزد میرزا این سخن بی تکلفانه او را

شنیده گفت که بیائید و بی تسلیم به بینید که معاف است او
باوجود این تسلیم کرد و دید میرزا از روی تاسف میگفت که ما
سربغی و خروج نداشتیم اما چون کار بجان رسید سر خود گرفته
خود را بملک بیگانه انداختیم و انجا هم نگذاشتند و چون بحسب
تقدیر بما این شکست رسیدنی بود کاشکی از پیش تو که هم جنس
بودی منهزم میشدیم تا باعث رعایت تو میشد نه حسین قلی خان
که بیگانه ازدین و مذهب است حسین خان ازانجا بازگشته درکانت
و گوله رسید و انجا خبر آمد که میرزا بعد ازاندک فرصت درملتان
بحبس در گذشت

دمی چند بشمرد و ناچیز شد * زمانه بخندید کو نیز شد
و از کانت و گوله حسین خان بدرگاه آمد و از جانب پنجاب حسین
قلی خان مسعود حسین میرزا را چشم بسته با جماعهٔ اسیران
از مردم میرزا در فتح پور میرسد و ایشان قریب بسیصد کس
بودند و پوست خر و خوک و سگ بر روی آن گرفتاران کشیده به
ملازمت می آرد تا چندیرا بعقوبات اختراعی گونا گون کشتند و
باقي را خلاص گردانیدند و چون مقدار صد کس از نوکران صاحب
داعیه میرزا که القاب خانی یافته و بعد از هزیمت در راه ملتان
بحسین خان النجا آورده بودند حسین خان همه را همراه گرفته و
از پرگنه بعد از شنیدن اخبار در خانه آن اسیران را رخصت داده
بود حسین قلي خان نام آن جماعه را در ملازمت شاهنشاهی مذکور
ساخت او بعرض رسانید که چون اسیران را کشتن نفرموده اند آن
جماعه را صدقه سر شاهنشاهي گردانیده خلاصی بخشیدم ازو در

گذرانیدند و هیچ بر روي او نیاوردند و همدران ایام سعید خان از ملتان سر میرزا ابراهیم حسین را که بعد از مردن از تن جداکرده بودند وقت ملازمت در نظر آورد و سرمایهٔ اعتبار مقربان شد

هرآن خاکی که آرد تند بادی * فریدونی بود یا کیقبادي

خوش آید این کشاورزی نمودن * فریدون کشتن وخاقان درودن

و در سال نه صد و هشتاد نگرکوت بدست حسین قلي خان مفتوح شد و شرح این قصه بروجه اجمال انکه چون شاهنشاهی را از صغر سن باز بطوایف مختلف از براهمه و باد فروشان و سایر اصناف هندوان ربطی خاص و التفاتی تمام است بنابران دراوایل جلوس برهمني باد فروشي گدائی برهمداس نامی از ولایت کالپی که مداحی هنود همیشه پیشه او بود وفهمي و ادراکی بلند داشت بملازمت آمده بتقریب همزبانی و تصرف در مزاج روز بروزتربیت می یافت تا بمنصب عالی رسیده و بشرف ندیمی مشرف گشته لحمک لحمي و دمک دمي بوده اول بخطاب کب رای یعنی ملک الشعرائی بعد ازان براجه بیربر یعنی بهادر نامور مخاطب شد و بتقریب انحراف مزاج از راجه جی چند حاکم نگرکوت که در خدمت بود آن قلعه را دران ایام بجایگیر بیربر مقرر ساخته و جي چند را مقید ساخته فرمانی بنام حسین قلی خان ناظم لاهور نوشتند تانگرکوت را گرفته بتصرف بیربر در آورد حسین قلي خان با سایر امرای پنجاب از میرزا یوسف خان و جعفر خان پسر قزاق خان و فتو مسند عالی و غیر آن اول دهمیری و گوالیار و کوتله که قلعه ایست در غایت ارتفاع بزور گرفته ولایت را تسخیر

نموده و محافظان گماشته براهی صعب که فقیر در سنه نهصد و نود و هشت بتقریب سیر نگرکوت در انجا رسیده و دیده ام که پای مورهم بطریق مبالغه نمیتوان گفت که از وهم دران نشیب و فراز می لغزد با فیل و اسپ و شتر و حشم و خدم و توپهای بزرگ و دیگهای کلان گذشته قلعه کانگره را محاصره نموده و بدهی چند پسر جي چند پدر خود را در بند مرده انگاشته قلعه بند شد و معبد نگرکوت در بیرونی شهر که لك لک مردم از ولایت دور بلکه کرور کرور در موسم معین جمع شده انجا خروار خروار طلا و دینار واقمشه و امتعه و نفایس دیگر انبار انبار بیشمار نذر می آرند در اول وهله مفتوح شد و کوهیان بسیار علف تیغ آبدار گشتند و آن چتر طلا را که بالای گنبد معبد تعبیه کرده اند تیردوز کردند و تا حال هم آن تیرها معلق مانده و مقدار دویست مادهٔ گاو سیاه که هندوان آنرا تعظیم بیحد می نمایند و می پرستند و نذر بتخانه ساخته و دار الامان خیال کرده در انجا گذاشته بودند مسلمانان همه را کشته و در وقتیکه تیر و تفنگ چون قطرات باران پی در پی میریخت از روی شوق و نهایت تعصب موزها از خون پر کرده بر در و دیوار می افشاندند و برهمنان مجاوران بتخانه چندان کشته شدند که از قیاس افزون باشد و ازین ممر خویش و بیگانه بر بیربر که خود را پیر هندوان که لعنت بر ایشان باد میگرفت هزاران هزار نفرین میفرستادند و شهر بیرونی را گرفته و ساباط و سرکوب بلند طرح انداخته توپی بزرگ بر محل راجه بدهی چند زدند و قریب بهشتاد کس زیر آن جان بمالك سپردند و بدهي چند بصد حیله

خلاص یافت و از در صلح در آمد و قلعه را نزدیک بود که بگیرند درین هنگام خبر فترات میرزا ابراهیم حسین رسید که متوجه لاهور است و عسرت تمام هم بمردم حسین قلی خان راه یافته بود بنابر چندین دواعي و بواعث بصلح قرار داده و پنج من طلا بوزن اکبر شاهی که حاصل یک سال آن معبد بوده باشد و قماش بسیار و نفایس از هر جنس پیشکش نمودند و در شوال این سال خطبه و سکه دران دیار خوانده و درست گردانیده طاق مسجدی بلند بردر راجه جیچند بر آوردند انگاه حسین قلی خان متوجه دفع میرزایان شد و چون بقصبه چماری رسید بخدمت قدوة السالکین نتیجة الاولیاء المشهورین خواجه عبد الشهید نبیرهٔ خواجه احرار قدس الله روحه مشرف شد و خواجه بشارت فتح داده جامه خاص خود بخان عنایت فرمودند تاثیر آن دعا بود که در قصبه طلبنه بایلغار رفته ظفر یافت چنانچه رقمزدهٔ کلک وقایع نویس گشت

سخت آزرده دلا نیم اثر خواهد کرد * درحق هرکه باخلاص دعائي بکنم

و درین سال سلیمان کرزاني حاکم بنگاله که خود را حضرت اعلی خطاب داده و شهر کتک و بنارس کان کفر را او فتح کرده و جگناتهه را دار الاسلام ساخته از کامرو تا اوڈیسه متصرف شده بود برحمت حق پیوست و بایزید پسرش قایم مقام او شد و در سر پنج شش ماه افغانان اورا کشتند برادر خوردش داؤد بن سلیمان در آن ملک متصرف گشت *

و درین سال یا سال گذشته بقیهٔ اولیاء و نقاوهٔ اصفیاء و مطلع بر ضمایر قلوب و مشرف بر سرایر عیوب سالک مجذوب مستقیم

الاحوال شیخ نظام الدین انبیتهي و ال قدس الله روحه ازین سرای
ملال بدارالخلد وصال انتقال فرمود و شمهٔ از احوال آنصاحب کمال
و حال انشاء الله المتعال در ذکر مشایخ عصر مذکور خواهد ساخت *

و در سنه احدی و ثمانین وتسعمایة (۹۸۱) بتقریب اطفاء نایرهٔ
فتنهٔ گجرات و تنظیم مهمات دران فترات جمازه سوار در عرض نه روز
بایلغار از فتح پور باحمد آباد رفته با جمعی که اعظم خان را در
قلعه محصر داشتند محاربهٔ عظیم نموده مظفر و منصور بسرعت
باز گشته در دار الخلافت رسیدند و مجمل این وقایع آنکه چون
شاهنشاهی مرتبهٔ اول احمد آباد را بخان اعظم تفویض نموده
آمدند متمردان آنجا هرجا سری بر آورده هریک بسر خود شدند
و اختیار الملک گجراتي جماعه حبشیان را همراه گرفته احمد نگر
و آن نواحی را قابض گشت و محمد حسین میرزا ازدکهن آمده
اول داعیهٔ تسخیر سورت نمود و چون قلیج خان در مقام قلعه بندي
در آمده به ممانعة و مدافعه برخاسته به کبنایت[۲] رسید و متصرف
شد و اعظم خان خود برسر اختیار الملک رفت و مابین احمد نگر
وایدرمیان افواج فریقین جنگها واقع شد و بمقتضای الحرب سجال
فتح دایر بود و نورنگخان ولد قطب الدین محمد خان را با سیدحامد
برسر محمد حسین میرزا بجانب کبنایت تعین نمود و محمد
حسین میرزا درمحاربات صعب بکرات و مرات داد تردد و مردانگي
داده آخر الامر روی بهزیمت نهاده باختیار خان ملحق گردید و

(۲ ن) کنهایت

پسران شیرخان فولادي و پسر جهجار خان حبشی نیز باعث افزونی جمعیت و گراني پله او شدند و قصد داشتند که بایلغار از راه دیگر رفته باحمدآباد در آیند خان اعظم پیش دستی نموده و بشهر رسیده و قطب الدین احمد خان را از بهروج طلبیده بجهة بی اعتمادي بر بعضی از نوکران خویش متحصن شد و گجراتیان با جمعیت قریب بیست هزار کس از مغول و گجراتي و افغانان و حبشی و راجپوت آمده محاصره نمودند و هر روز جنگ بود و فاضل محمد خان ولد رشید خان کلان درین معرکه بداد نفارفت و خان اعظم وقایع یومیه را نوشته عرایض متواتر مشتمل بر طلب شاهنشاهی بدرگاه میفرستاد تا دیوانیان را حکم بمهم سازي امرائی که مرتبه اول هم رکاب نبودند و اداي زر نقد از خزانه بسپاهیان هیجانگر شکسته حال که در مدت یک سال محنت سفر کشیدند فرمودند و حسین قلی خان را خطاب خانجهاني داده با امراي پنجاب بآنصوبه و سعید خان را بجانب ملتان نامزد گردانیدند و شجاعت خان را با پیش خانه پیشتر روان ساختند و روز یکشنبه بتاریخ بیست و چهارم ربیع الثانی بر بختیان تیز رفتار باد کردار سوار شده براه بساور و توده روان شدند و صد کروه راه در دو روز طی نمودند وبیست وششم آن ماه در اجمیر بمزار متبرک فایض الانوار علي ساکنها السلام من الله الجبار رسیده و شرف زیارت آن مرقد منور دریافته آخر همین روز روی براه نهادند در قصبهٔ بالیانه عرض لشکر دیده و افواج قرار داده و میرزا خان پسر خانخانان بیرم خان را که حالا خان خانان و نامزد بتسخیر دکن شده است در قول

نامزد گردانیدند و سید محمود خان بارهه و صادق محمد خان
و جمعی را همراه او ساختند و سرداری بر انغار بمیر محمد خان
کلان و جرانغار بر وزیر خان و هراولي بر محمد قلي خان وترخان
دیوانه قرار یافت و خود با صد سوار کار آزمای که هر یکی از
ایشان نخبه بود از هزاران طرح شدند و مجموعه به سه هزار سوار
می کشید *

و روز سه شنبه سوم جمادي الاول بقصبهٔ کري بیست کروهی
احمد آباد رسیدند و جمعی از مخالفان در مقابلهٔ فوجی از قلعه
بر آمده و سر راه گرفته بجنگ پیوستند و در طرفة العین علف
تیغ شده نابود گشتند و چون حکم گرفتن قلعه نبود ازانجا پنج کروه
پیشتر رفتند و موکب شاهنشاهی نیز درانجا رسیده بجهة آسایش
فرود آمدند و روز نهم از آن منزل تا بسه کروهی احمد آباد عنان
باز نکشیدند و سلاح از جبه خانه خاصه بر مردم تقسیم نمودند و
همه مسلح شدند و آصف خان را پیشتر بطلب خان اعظم فرستادند
این هنگام مخالفان در خواب غفلت بودند چون آواز کرنای شنیدند
مضطرب بجانب اسپان شتافتند و محمد حسین میرزا با دو سه
سوار بجهة تحقیق اخبار بکنار آب آمده از ترک سبحانقلي که او
نیز با دو سه کس ازین طرف بر آب رسیده بود می پرسد که
بهادر این چه فوج است او گفت که فوج شاهنشاهی است میرزا
میگوید که قاصدان من امروز چهار ده روز است که پادشاه را در
فتح پور گذاشته اند و اگر فوج پادشاهي باشد فیلاني که دائم همراه
رکاب می باشند کجا اند جواب داده که فیلان در عرض نه روز کجا

بایلغار چهار صد کروه راه میتوانند رسید انگاه محمد حسین میرزا با فوجهاي آراسته بمقابله آمد و اختیار الملک را با پنج هزار سوار در برابر خان اعظم فرستاد تا مانع بر آمدن او از قلعه باشد و افواج شاهنشاهی از آب گذشتند و محمد حسین میرزا سبقت نموده با هزار و پانصد مغول فدائي که همه خطاب خاني یافته و امید وار منصب و جایگیر و صاحب داعیهٔ عظیم بودند بر هر اول که محمد قلی خان و ترخان دیوانه باشند زد و بر داشت و حبشیان و افغانان معاً بر وزیر خان که جرانغار بوده حمله آوردند و بهادران از جانبین در مقام جولانگري در آمده صد جان بجوی بود

فرو شد بماهی و بر شد بماه * بن نیزهٔ و قبهٔ بار گاه
هوا نیلگون شد زمین آبنوس * بجوشید دریا زآواز کوس
بانگشت لشکر بهامون نمود * سپاهی که آنرا کرا نه نبود
کمان کیانی در آمد بزه * یکی گفت بستان یکی گفت ده

ر کارزاري رفت که تا ادوار قرون و اعصار یاد گار ماند و شاهنشاهی هراول را بي پاي دیده و سورن یا معین که دران زمان و روز بان بود انداخته گران رکاب گشتند و صف اعدا را پریشان ساخته زیر و زبر گردانیدند و خیلی سرها بباد رفت و سیف خان کوکه درین حالت تاخت بر صف غنیم آورده غرطه دران گرداب زد و سري بدر نیاورد و محمد حسین میرزا طاقت بشري را در رادمی تردد و دلیری کار فرموده هیچ تقصیري نداشت اما آخر نمک کار خود کرد و اسپش زخمی شد تا روی از ستیز بگریز آورد و بوته ز قومی در سر راه وی پیش آمد و خواست که اسپ را ازان بجهاند ناگاه

متقاضي اجل عنان گیر او شده از زین بزمین کشیده انداخت و
و گداي علی نام ترکی که سر درپی او نهاده بود فی الحال بر
جست و اورا گرفته در ملازمت آورد و از روي رفق و مدارا عتابی
چند فرموده برای سنگهه سپردند وزیر خان که در مقابلهٔ حبشیان
و گجراتیان پاي جلادت فشرده در مقام رد و بدل بود آثار شجاعت
خیلی بظهور آورد و مخالفان چون خبر شکست محمد حسین میرزا
و شاه میرزا شنیدند پشت بهمعرکه داده و زندگی را بر ملک گیري
ترجیح نهاده جان را بتك پا بیرون بردند و همچنین خان کلان
پسران شیر خان فولادی را خسته و شکسته بکام خود رسید و معرکه
از نام و نشان اعدا پاک گشت

چاکرانت بگه رزم چو خیّاطانند * گرچه خیّاط نیندای ملك کشورگیر
بگز نیزه قد خصم تو می پیمایند * تا ببرّند بشمشیر و بدوزند به تیر

بعد از فیروزي بالای پشته که بر کنار معرکه بود فرود آمده در مقام
تحقیق کار هر فردي از افراد محاربان بودند که بیکبار اختیار
الملک گجراتي با مقدار پنج هزار سوار که راه برخان اعظم بسته بود
بعد از شنیدن خبر شکست میرزایان از تنگناي شهر روی بصحرا
نهاده پیدا شد و اضطرابي عظیم در مردم همراهی پدید آمد و غلغلهٔ
بلند برخاست و شاهنشاهی جمعي را به تیر اندازي حکم فرمودند و
غلغلهٔ سورن یا معین به چرخ برین رسانیدند و گروهی را که پیش
پیش می آمدند بر خاک هلاک انداختند و حسین خان از جمله
آنکسان بود که دربن جنگ از پیش قدمان بودند و شمشیر هلالي
خاصه که مشهور ترین شمشیرها بود باو بخشیدند و اختیار الملک

عنان گسسته بیک جلو میدوید که اسپ او نیز در زقوم زاري چون خردر وحل افتاد و مرکب عمر گریز پایش از پای در آمد تا بتاراج ترک اجل غارتگر رفت و سهراب بیگ ترکمان که سر در پي او نهاده بود دست و گریبان باو رسید درین اثنا اختیار الملک میگوید که ای جوان تو ترکمان مینمائی و ترکمانان غلام مرتضي علي و دوستداران اوسي باشند و من سید بخاري ام مرا بگذار سهراب بیگ جواب میدهد که من ترا چون میگذارم تو اختیار الملکي و من ترا شناخته سرگردان از دنبال تو شده ام انگاه فرود آمده سر اورا از تن جدا کرد و چون اسپ او را دیگري برده بود سر را در دامن گرفته بنظر در آورد و رعایت یافت و قریب به هزار سر در آن جنگ گاه افتاده بودند فرمودند تا ازان سرها مناره بسازند تا موجب عبرت گردد و دران وقت که غوغاي دار و گیر اختیار الملک افتاده بود موکلان راي سنگهه محمد حسین میرزا را از فیل فرود آورده بضرب نیزهٔ دستی کار اورا تمام ساخته بعالم عدم فرستادند و سراو و اختیار الملک را باگره فرستادند

چه کني سر گذشت طرّاري * سر گذشت از اجل شنوباری
تا بگوید بغافل کر و کور * بکه دادم ز که ستیدم زور
خسروان را چگونه بستم دست * قصرها را چه گونه کردم پست
تا بگوید که گردنان را من * چون شکستم سرو تن و گردن
تا چوبشنیدی از غرور مهی * دل برین عمر بیوفا ننهی

و درین هنگام خان اعظم از قلعه بر آمده ملازمت نمود و او را در آغوش گرفتند و به تفقد تمام پرسش و نوازش او و دیگر امرا

فرمودند و پنج روز در منزل اعتماد خان توقف واقع شد و قطب الدین محمد خان را مع والدش نورنگ خان بجانب بهروج و چانپانیر بجهة استیصال شاه میرزا و خان کلان را به حکومت پتن و وزیر خان را بدولقه و دندوقه نامزد کردند و شاه قلی خان محرم وراجه بهگونت داس و لشکر خان بخشي را براه ایدر بجانب آگره و فتح پور روانه گردانیدند تا ولایت رانا اودی سنگه را بي سر کرده بگذرند و شهر بدنگر بدست ایشان مفتوح گشت و شانزدهم جمادی الاول خود از احمد آباد نهضت فرموده محمود آباد در منازل سلطان محمود گجراتي معسکر شد و از دولقه خان اعظم و سایر امرای گجرات را رخصت آن طرف دادند و میرزا غیاث الدین علی قزویني بخشیء آصف خاني یافت و دیوانیء گجرات و بخشی گری آن ولایت بدو مفوض گشت و سوم جمادی الثاني باجمیر رسیدند و از منزل سانکانیر راجه تودرمل راکه در آگره بجهت سامان هزار کشتی و غراب مانده بود براي تحقیق جمع گجرات نامزد گردانیدند و هفتم جمادی الآخر بپای تخت وصول موکب عالی واقع شد و مجموع آمدن و رفتن بیك و نیم ماه نکشید *

و در بیست و پنجم این ماه سنت ختنهٔ شاهزادگان عالي مقدار بجای آوردند و در بیست و دوم ماه رجب شاهزاده سلطان سلیم تختهٔ تعلیم از دست حق پرست مولانا میر کلان محدث هروی که ملکی بود درصورت بشری و تلمّذ در خدمت قدوة المحدثین میرک شاه بن میر جمال الدین محدث نموده گرفته سبق بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْم - اَلرَّحْمٰنُ عَلَّمَ الْقُرْاٰنَ درست ساختند *

و درین سال مظفر خان را که بحکومت سارنگ پور مقرر بود طلبیده وزیر مطلق گردانیده خطاب جملة الملکي در القاب او افزودند و قروض شیخ محمد بخاري که در جنگ پتن و سیف خان که در جنگ اخیر احمد آباد کشته شده بود و بمبلغ یک لک روپیه نقد میر سید از خزانه ادا فرمودند و درین سال راجه تودرمل را که نسخه منفتح گجرات آورده بود شمشیر بخشیده باتفاق لشکر خان بخشی که اکثر عوام هند اورا شر خان (۲) میگفتند بجهت اهتمام فتح بنگاله در خدمت منعم خان خانخانان فرستادند و شهر الله نقبوي لاهوری را خطاب شهباز خانی داده میر بخشي ساختند و این سجع مهر او یافت

به یمن عنایات صاحب قراني * رسیدم ز خدمت بشهبازخانی

و درین ایام میر محسن رضوی که برسالت دکن رفته بود تحفهٔ لایق از حکام آن دیار آورد و در شانزدهم شوال این سال بجهت استمداد بر تسخیر بنگاله عازم زیارت اجمیر شدند و در موضع دایر که چار کروهي فتح پور است خدمت ارشاد پناهی ولایت دستگاهي خواجه عبد الشهید نبیرهٔ خواجه احرار قدس الله سره بجهة استخلاص میرزا شرف الدین حسین آمده شفاعت نمودند و بدرجهٔ قبول نیفتاد و اگرچه در مراسم تعظیم و تکریم و لوازم اکرام واحترام فروگذاشتی واقع نشد و بظاهر فاتحه هم خواندند اما رنجشي باقی بود کونده خاطر وداع نمودند و از هفت کروهی اجمیر پیاده بتاریخ دوازدهم

(۲ ن) شیر خان

ذی قعده بزیارت مزار متبرکه مشرف گشتند *

و در هفدهم این ماه تحویل آفتاب جهانتاب که نیّر اعظم و نور بخش عالم است در برج حمل واقع شد

جرم خورشید چو از حوت در آید به حمل
اشهب روز کند ادهم شب را ارجل

و بموجب تعظیم این روز که هر سال مرعی داشته بعیش وخرمي میگذرانیدند بدستور سابق جشن عالي ترتیب داده مقدار یک لک روپیه بهر صنفي از حضار مجلس بخشیدند و در بیست وسوم ماه ذی قعده از شهر اجمیرکه بلدهٔ طیبه ورب غفور در شان آن واقع است نهضت نموده و در پاي تخت رسیده در پي استعداد سفر بنگاله شدند و امر بساختن کشیتها فرمودند ازان جمله یک کشتیٔ شیر سر و دیگر نهنگ سر بود که مگر جهازهاي دریا بآن وسعت و بلندي باشد *

و در اواخر ذی حجهٔ این سال فقیر بحسب تقدیر که زنجیر پای تدبیر است از صحبت حسین خان گسسته و از بداؤن باگره آمده بوسیلهٔ جمال خان قورچي و مرحوم جالینوسی حکیم عین الملک شاهنشاهي را ملازمت نمود و چون در ان ایام متاع دانش رواج بسیار داشت بمجرد رسیدن بشرف مخاطبهٔ اعزاز یافته داخل اهل نشست گشت تا بعلمائی که کوس تبحر میزدند و فردیرا در نظر نمی آوردند در بحث انداختند و خود ممیز بودند و بعنایت الهي و بقوت طبع وزکاي فهم و دلیري که لازمهٔ عهد شباب بود بر اکثري غالب مي آمد وچون در وقت ملازمت تعریف کرده بودند

که این فاضل بداونی سرکوب حاجی ابراهیم سرهندی است می
خواستند که او ملزم شود الزامهای پسندیده داده شدوشیخ عبدالنبي
صدر عالي قدر را خود ازجهت عدم توسل باو مزاج بر فقیر ناخوش
بود حالا که در میان مناظره طرف مقابل دید همان مثل راست آمد
که مار گزیده افیون خورد تا آخر رفته رفته آن کلفت بالفت مبدل
شد و در همان ایام شیخ ابوالفضل خلف صدق شیخ مبارک ناگوري
که ستارهٔ دانش و هوش مندی او تابش داشت بملازمت آمد و
بگونا گون الطاف امتیاز یافت و درین سال عمارت عالي و قصرهاي
رفیع و وسیع درراه اجمیر باتمام رسید و باعث بران این بود که چون
هر سال از غایت اعتقاد رفتن باجمیر لازم ساخته بودند بنابران از
آگره تا بآن مقصد در هر منزل محلي تعمیر فرمودند و در هرکروهی
یك مناره و چاهی ساختند و چند صد هزار شاخ آهو که در مدت
عمر شکار کرده بودند بر هر مناره گرفتند تا یادگاری در عالم بماند
و * میل شاخ * تاریخ یافتند کاشکي بجای آنها باغی یا سرائي حکم
میفرمودند و درین سال برهنموني شهباز خان کنبو رسم داغ و محله
در میان آمد و حکم تعین کروریان در تمام ممالک محروسه و خالصه
شدن و لایت بیك قلم فرمودند چنانچه مذکور شود انشاء الله تعالی *
و در سلخ صفر سنه اثني و ثمانین و تسعمایة (۹۸۲) بآهنگ
تسخیر مملکت بنگ بکشتي نهنگ سر نشستند و باعث بدین سفر
آن بود که چون سلیمان افغان کرراني که از عهد اسلیم شاه ولایت
بنگ را در تصرف داشته استقلال تمام یافته بود از جهان درگذشت
پسرش بایزید روزی چند قایم مقام او شده بجهت بد سلوکي دراندک

فرصت بسعی هنسو[۲] یزنهٔ بایزید و دیگر امرایان از عالم رفت و پسر خورد سلیمان داؤد که ولی عهد او بود بر خود اسم پادشاهی نهاده روش اطاعت و ارسال عرائض که سلیمان داشت گذاشت و خبر فوت سلیمان در قلعه سورت بشاهنشاهی رسید و فرمان بخان‌خانان منعم خان که دران زمان درجونپور بود در باب تنبیه داود و تسخیر ملک بهار نوشتند خان‌خانان لشکری گران برد و مبلغ دو لک روپیه نقد با سایر اجناس و اشیای نفیس پیشکش گرفته و راه آشتی پیموده بازگشت و داود که آن زمان در حاجی پور بود لودی امیر الامرای خود را که حل و عقد اودیسه تعلق باو داشت و بعد ازان طریقهٔ مخالفت مسلوک نموده در قلعه رهتاس دم از استقلال واستبداد میزد باغوای قتلو خان حاکم ولایت جگناتهه بحسن تدبیر بجهت طمع در فیل بدست آورده مقید ساخت میگویند که روزی داؤد جریده با معدودی چند بشکار بر آمد ولودی ده هزار سوار از نوکران سلیمان همراه گرفته دغدغه قصد دفع داؤد نمود داؤد بشهر آمده و سپاهیان را از خود ساخته تفرقه در میان ایشان انداخت بلطایف الحیل او را به دست آورد هر چه داشت و نداشت متصرف شد و لودی در آن حالت که مردن خود را عین الیقین میدانست نصیحت از داؤد دریغ نداشته گفت که اگرچه میدانم که بعد از کشتن من پشیمانی بسیار خواهی کشید و فائدهٔ نخواهد داد اما باوجود این تدبیری میگویم که اگر بر آن عمل کنی ظفر ترا خواهد بود و آن

(۲ ن) هسو

این است که بر صلحی که بمبلغ دولک روپیه پیش ازین بسعی من واقع شده اعتماد نکنی که مغولان باین قدری از سر تو وانمی شوند بلکه پیش دستی نموده بی محابا بجنگ مغول اقدام نمائی که هرگز مشت پیشین را بدل نیست داؤد سخنان اورا غرض آلود دانسته و بر مقدمات گرگ آشتی خانخانانی که سرابی بیش نبود مغرور شده لودی نیک خواه را بقتل رسانید و تیشه بر پای خود زد و نهال دولتش را از همان زمان بکناء نکبت از بیخ برانداخت و خانخانان را از شنیدن این خبر نان در روغن افتاد و متوجه پتنه و حاجی پور شد و داؤد آن زمان قدر لودی دانسته بر قتل او نادم گشت اما چه فائده

اسپ دولت بزیر ران تو بود * چون تو کم تاختی کسی چه کند
مهرهٔ عیش بر مراد تو گشت * لیک بد باختی کسی چه کند

و شکست و ریخت قلعهٔ پتنه را مرمت نموده بی آنکه شمشیر از میان بر آید یا تیر در خانهٔ کمان در آید متحصن گشت و بتقریب بد مستی و بی رشدی مردم ازو متفرق شدند تا آنکه شاهنشاهی در تاریخی که مذکور گشت میرزا یوسف خان را بسرداری اردو نامزد گردانیده براه خشکی فرستاده و شهاب الدین احمد خان را بحراست اگره گذاشته خود از راه دریا روان شدند و این رباعی در ان هنگام گفته شد که

شاهنشه داد گستر دین پرور * جمشید جهانستان محمد اکبر
بنشست بروی بحر چون اسکندر * هم بحر بفرمان وی آمد هم بر

و شاهزادهٔ بزرگ را همراه گرفتند و از کثرت کشتی و غراب روی

آب پیدا نبود و از خوشخوانی خارواها که طایفهٔ ملاح دریا ورزند
و از آواز و ذکر ایشان بزبانی معهود که دارند نزدیك بود که مرغ در
هوا و ماهی در آب رقص کند و تماشای دیده شد که هیچ تعبیر از
آن نتوان کرد روزانه از کشتی بر آمده سیر و شکار بود و شبانه لنگر
انداخته بحث علم و شعر و تذکار و تکرار *

و بتاریخ بیست و سوم ماه صفر مذکور در پیاگ عرف اله آباس
که آب گنگ و جون درانجا جمع میشود منزل شد و کافران بطمع
ثواب و حصول مدعیات بمذهب تناسخ در آن معبد خود را بانواع
عقوبات میکشند و بعضی سر بی مغز خود را بزیر آره می نهند
و بعضی زبان دوگوئی را می برند و بعضی از بالای درختی بلند
خود را در قعر آب انداخته بجهنم میروند

گرچه گنه کرد برای ثواب * رفت بدوزخ هم ازان راه آب

و اساس عمارت عالی انداخته نام آن شهر را اله آباد ماندند و از
بنارس شیر بیگ تواچی را درکشتیِ سریع السیر نشانده نزد خانخانان
فرستادند و در دوم ماه ربیع الثانی از موضع یحیی پور از مضافات
جون پور که ملتقی آب گنگ و کودی است کشتیهای شاهزاده با
مخدرات اهل حرم و صدور و قضاة بالا رویه آب کودی کشیده به
جونپور فرستادند و دو سه منزل بالا رفته خود مراجعت نموده حسب
التماس خان خانان بتعجیل تمام بجانب گنگ عنان نهنگان دریا آشام
باز گذاشته و درین منزل خبر فوت سلطان محمود بکری و متصرف
شدن محب علی خان آن ملک را رسید و در ششم ماه مذکور اردو
از راه خشکی در ظاهر بلدهٔ غازی پور ملحق گشت و درین منزل

اعتماد خان خواجهٔ سرای از نزد خان‌خانان بملازمت رسیده سوانح
لشکر خان‌خانان را مشروح و مفصل باز گفته اهتمام بر استعجال نمود
و بتاریخ هفتم این ماه سید میرکي اصفهاني جفردان که بعد از
شکست خانزمان در جونپور توطن داشت کتاب اعظم جفررا باهتمام
نقیب خان ملاحظه نموده بعد از استخراج حروف مرتبه مرکبه این
بیت بفال بر آمد که

بزودي اکبر از بخت همایون * برد ملک از کف داؤد بیرون

اتفاقا همان طور بظهور پیوست و در وقت مراجعت چون بجونپور معسکر
شد سید مذکور بملازمت شتافت باز فال جفر دید و این بیت برامده

مژدهٔ فتح بناگاه رسد * سر داؤد بدرگاه رسد

و چون جامع این منتخب درهمان ایام باو آشنا شده التماس تعلیم
این علم نمود قبول کرد و گفت این علم خاصهٔ اهل بیت است و
شرطي چند هست درین باب که موقوف علیه است و رعایت آن
لازم است بالآخره چنان معلوم شد که آن شرط تقلد آن امور است
که شیعیان غلیظ دارند واین فال مانند فالهای دیگر جعلي واختراعي
بوده که هرکس که اندک قوة متصرفه دارد مثل آن احداث میتواند
کرد چنانچه بتجربه رسید و مشاهده شد و درین ایام بي منت تعلیم
سید آنرا بدست آوردم عارف جامي میفرمایند

جفر دان زمانه مست و جنب * پیش بنهاده زین مقوله کتب
نه ز احوال عاقبت ترسان * نه ز اسباب عافیت پرسان
چند حرفي نوشته پهلوی هم * وز عدد زیر شان نهاده رقم
بسته با خود تخیلی باطل * یک سر از حلیهٔ خرد عاطل

مرد را دقت اهل دل را دق * چیست این جفر جعفر صادق
جعفر صادق از تو بیزار است * صادقان را ز کاذبان عار است
طرفه تر آنکه اهل جاه و جلال * که ندارند در زمانه مثال
بخرد گرچه در جهان سمرند * این زخارف از ان خران نخرند
این جواهر که فاضلان سفتند * و آن معارف که عارفان گفتند
همه در گوش هوش شان باد است * طبع شان زاجتناب شان شاد است
کهنه خوانند جمله را و قدید * کي بود در قدید ذوق جدید
می ندانم که این جدید کجاست * ذوق نو باوهٔ جدید کراست
مدعي کز جدید می لافد * تار و پود جدید مي بافد
کهنه بگذاشت تا رسید بنو * کهنه را ریخت نو نکرده درو
و در بیستم ماه ربیع الثاني جوسا منزل شد عرضداشت خانخانان
رسید که عیسی خان نیازي از امراي کبار افغانان که بشجاعت
مشهور است با فیلان جنگی و جمعیت بسیار از قلعهٔ پتنه بر آمده
بجنگ پیوست و بدست غلامی از لشکر خان بقتل رسید و درین
ایام محمد معصوم بن هاشم خان برادر شهاب الدین احمد خان را
که خود در لشکر خانخانان و پسر در کشتي بملازمت بود هر روز
اخبار ازان لشکر بعرض رسانیده و از جانب پدر عرایض میگذرانید
و تقربي تمام باین تقریب پیدا کرده بود نیابت خانی خطاب
دادند تا عاقبت چه خروج و بغي که نکرد و چه شمشیر که نزد و چه
ثمره که نیافت چنانچه بجاي خود مذکور شود انشاء الله تعالی و
در دهم اینماه موضع رومني از اعمال بهوجپور کهنه محل نزول
گشت و درین منزل قاسم علي خان بقّال را بجهت پرسیدن مصلحت

نزد خان خانان فرستادند و بزودي باز گشته آمد و اخبار آنجا رسانيد و چون پرسيدند كه حسين خان و برادرش كوچك محمدخان كه بكومك خانخانان نامزد شده بود هستند بنابر خبث دروني و بد ذاتي في الجمله كوفت خاطري كه در بداون از ممر قرب جايگير او داشت گفت برادر حسين خان كوچك خان خود در خدمت قيام دارد اما خود حسين خان از كانت و گوله بنواحي لكهنو و اوده رسيده پنجار ها را مي تازد و ميگردد ازين بد مددي از حسين خان بسيار رنجيده اثر آن بي عنايتي زود ظاهر شد تا وقت مراجعت اورا كورنش ندادند و جاگيرش كشيدند و او عاقبت سر خود گرفته در كوه شمالي در آمد و بكفار غزا كرده زخمي شده بهمان زخم مذكور در آگره آمده جان بجانان داد چنانچه بعد ازين شمهٔ از آن مذكور شود انشاء الله العزيز ٭

و در شانزدهم اين ماه قريب پنج پهاري كه بدو سه كروهي پتنه پنج گنبديست متقارب بلند كه كفار سابق هند از خشت پخته بر آورده بودند و در منزل خانخانان نزول واقع شد و او طبق هاي مرواريد به نثار ريخته و نفائس و اقمشهٔ فراوان كه فزونتر از حد احصا باشد پيشكش گذرانيد و ازانجا سه هزار سوار جرار در عين طغيان آب در غراب هاي پر از اسباب و آلات قلعه گيري با آرايشي و نمايشي كه ديده از ديدن آن بهره مند شود بجهت تسخير قلعهٔ حاجي پور كه مدد بمردم پتنه ازانجا ميرسد بهمراهي خان عالم روانه ساختند و راجهٔ كچپيتي كه جميعت و زور او بمثابهٔ بود كه خان زمان را تا مدت دو سال بجنگل بري وجنگ مشغول ومعطل داشت

وهنوز هم آن جنگل چنانچه بایست پاک و صاف نشد با حشری
چون مور وملخ وجرده ومامك بسیار بکومک خان عالم نامزد گشت
وجنگ انداخته حاجی‌پور را از جانب خشکی وتری احاطه کردند
و شاهنشاهی ازین طرف آب بر بالای بلندی برآمده تماشای
جنگ میکردند چون از ممر دوری و دود بسیار نمایان نمی شد
جمعی آزجوانان کار آزمای را در غراب انداخته وقت عصر بصوب
حاجی پور فرستادندتا خبر مشخص بیاورند اهل قلعه هزده کشتی
پر از مردم جنگی بمقابله ایشان روان گردانیدند و بعداز محاربه این
جماعه قلیل بران فئۀ کثیره غالب آمده خود را بخان عالم رسانیدند
و ازان طرف فتح خان بارهه باافغانان بسیار بهجنگ عظیم پیوسته
بقتل رسید و قلعه بقهر و غلبه مفتوح شد و سران سرداران با سرهای
دیگر درغرابی بدرگاه فرستادند و همان‌را بحبس در نظر داؤد بردند
تا باعث رعب و عبرت اوگردد و این تاریخ گفته گذرانیده شد
چندر شه دین بهر کشاد پتنه * اند خت چوسایه بر سواد پتنه
في الحال رقم زداز پیءتاریخش * منشي خرد فتح بلاد پتنه
و روز دیگر بر پنج پهاری برآمده و نظر اجمالی‌بر قلعه پتنه انداخته
اطراف و جوانب آنرا ملاحظه فرمودند و افغانان حرکت المذبوحی
کرده مرگ خود را نصب العین گردانیدند و توپهای بزرگ می
انداختندکه از مسافت سه کروه دراردو می افتاد و توپی از بالای
سر فقیر که درخیمۀ سید عبد الله خان جوکان بیگی حاکم بیانه
ربجونه می بودم گذشت و حق تعالی نگهداشت و چند روز
مهلت یافتم اگرچه معلوم نیست که این امهال تاکی خواهد بود

چند انکه گرد عالم صورت بر آمدم * غمخوار آدم آمد و بیچاره آدمی
هرکس بقدر خویش گرفتار محنت است * کس را نداده‌اند برات مسلمی
و بعد از فتح حاجی‌پور داؤد را با انکه بیست هزار سوار و فیلان
جنگی مست افزون از شمار و توپخانه عظیم داشت تپ لرزه دهشت
گرفت و در شب بیست و یکم این ماه بکشتی در آمده فرار بر قرار
اختیار کرده راه گور پیش نهاد همت مختصر خود ساخت و سرهرهندی
بنگالی که باعث بر قتل لودی او بود و خطاب راجه بکرماجیت داشت
خزانه را در کشتی انداخته سر در پی او نهاد و گوجر خان کررانی که رکن
الدوله خطاب یافته بود فیلان را پیش انداخته بصحرا افتاد و جمعی
عظیم از هول بدریا زده غریق طوفان اجل شدند و گروهی دیگر از
برج و باروی قلعه سراسیمه وار خود را برزمین انداختند و حشو خندق
عمیق گشتند و طایفه دیگر در تنگنای کوچها پایمال فیلان شدند و
گریختگان چون بآب پن پن رسیدند گوجر خان فیلان را از پلی که بر روی
آن بسته بودند گذرانیده روی براه اورد و از هجوم عام پل شکست
و خیلی از سرداران نامی افغانان اسباب و اسلحه انداخته خود را
عریان بآب زدند و از گرداب اجل سری بدر نیاوردند آخر شب خبر
فرار داؤد بشنید بشهر پتنه در آمدند و پنجاه و شش فیل در شهر
بغنیمت گرفتند و این مصراع تاریخ یافتند

ملک سلیمان ز داؤد رفت

و خانخانان را بحراست آن گذاشته تعاقب گوجر خان که تمام فیلان
داؤد همراه داشت نمودند و سواره از آب پن پن گذشته و تا دریا
پور که در بیست و شش کروهي از پتنه بکنار دریای گنگ واقع

است بایلغار شتافته قریب بچهار صد فیل نامی بدست افتاده و گوجر خان بدر رفت و شهباز خان میر بخشي و مجنون خان که عقب او رفته بودند از دریا پور هفت کروه پیشتر گذشته باز گشتند و بعرض رسانیدند که گوجر خان از آب دریاچهٔ پل بهوند نام گذشته اکثر مردم او در آب رفته اند *

و در بیست ویکم ماه مذکور خانخانان از راه دریا بدریا پور آمد و کشتیها را همراه آورد و شش روز درانجا مقام نموده ده هزار سوار دیگر از امراي همرکاب بکومک او نامزد گردانیده و علوفه آن لشکر ده سی و ده چهل اضافه کردند و دارائی تمام ولایت بنگاله را با و مفوض فرموده و جمیع نواره را که از اگره همراه بود بخشیده ازانجا بغیاث پور که در کناره گنگ است مراجعت نموده آمدند *

و در دوم جمادی الاول سنه مذکور میرزا یوسف خان را بسرداري اردوی جهان نورد گذاشته مظفر خان را با فرحت خان به تسخیر قلعه رهتاس فرستادند تا بعد از فتح عهده حراست آنرا بفرحت خان گذاشته بدرگاه بیاید *

و در سوم این ماه در پتنه آمده انتظام مهمات داده عمارات داؤد را بنظر اجمال دیدند از جمله غرایب این است که دران ملک بعضی خانهاي چپربندی را میگویند که بسي و چهل هزار روپیه می برآید با آنکه چوب پوش باشد و ششم این ماه بجونپور رسیده یکماه انجا بوده آنرا و بنارس را خالصه ساختند و اهتمام آنرا بمیرزا میرک رضوی و شیخ ابراهیم سیکری وال مقرر نموده در نهم جمادي الثاني از جونپور عازم دار الملک دهلي گشته

در موضع خانپور معسکر شد و درین موضع قاضي نظام بدخشي که
اعلم علمای بدخشان و ماوراء النهر بود و از عالم صفوت و طریقه
تصوف حظي وافر داشت و شمۀ از ذکرش گذشت باتفاق فیروزه
کابلي که از خانه زادگان میرزا محمدحکیم است و از طالب العلمي
في الجمله و قوفي و از خط و شعوب موسیقی بهره دارد و هیأت
مجموعي اوخالي از چیزی نیست بملازمت رسید و * دانای بدخشی *
تاریخ یافته شد و قاضي نظام کمر شمشیر مرصع یافت و پنج هزار
روپیه نقد باو انعام فرمودند بحسب فطرت عالي و استعداد ذاتی
بتدریج بخطاب قاضي خاني بعد ازان غازی خاني مخاطب گشته
بمنصب سه هزاری رسیده وفیروزه باعتبار زیادتی جوهرنسبت رجع
القهقری پیدا کرده ازانچه بود تنزل یافت و کار بر عکس واقع شد
و همدرین منزل عریضه خانخانان رسید باین مضمون که چون داود
از پتنه فرار نموده بکرهی رفت ان قلعه رااستحکام داده و بمعتبران
معتمد علیه سپرده بجانب تانده شتافته بمجرد رسیدن افواج قاهره
رعب بران جماعه غالب آمد قلعه را بی جنگ و تردد گذاشته
رفتند *

و بتاریخ ماه جمادی الآخر در منزل شیرگره عرف قنوج جامع
اوراق را شرف التفات ارزانی داشته بانواع تفقد حکم فرمودند که
کتاب سنگهاسن بتیسی را که سي ودو حکایت است از احوال راجه
بکرماجیت حاکم مالوه مانند طوطي نامه ترجمه نموده نظم و نثری
ترتیب دهي و باید که هم امروز شروع نموده ورقي ازان بگذراني و
برهمني دانا را براي تعبیر تعیین فرمودند و همدران روز ورقي از

سر حکایت بنظر در آورده تحسین فرمودند و آن کتاب بعد از ترجمه بنامه خرد افزا که مشتمل بر تاریخ تالیف است نام زد شد وبدرجه قبول پیوسته و مستحسن گشته داخل کتب خانه شد درینولا در منزل کراولی خدمت خواجه عبد الشهید قدس الله روحه بجهت وداع بجانب سمرقند آمده گفتند که میخواهم که مشتی استخوان را بانجا رسانیم و شمشیر در میان پادشاهی بسته بار دیگر التماس مخلص میرزاشرف الدین حسین نمودند قبول نیفتاد بغایت رنجیده می گفتند دیگر چه گویم که امن و امان را مضراست از خدا همین خواسته‌ام که نعمت ایمان مسلوب سازد و بمجرد رسیدن در سمرقند چنانچه گفته بودند بآباء کرام قدس الله ارواحهم پیوست *

و در بیستم جمادي الثانی در منزل قصبه‌اسکندر پور خبرآوردند که داود و ثانده را هم که این طرف آب گنگ محاذی گور واقع‌شده بي جدال و قتال گذاشته سر بصحراي اقصاي آوارگي نهاده و به اوڈیسه رفت و خان‌خانان متصرف شد و از سه منزل آگره روی بدار الملک دهلی نهاده در غره ماه رجب آن سواد اعظم مخیم اقبال گشته چند روز بزیارات مزارات متبرکه پرداختند و درین ایام حسین خان که نزدیک پٹیالی و بهونگانون بقصد ملازمت آمده بود راه کورنش نیافت و بشهباز خان میر بخشی حکم فرمودند که او را ازان طنابی که گرد دولت خانه کشیده بود بیرون سازد و سری بقلندري بر آورده هرچه از فیل و شتر و اسپ و سایر اسباب سپاه گری داشت همه بطالبان و مستحقان و معتکفان روضۀ پادشاه غفران پناه و اهل مدارس و خوانق بخشید و الف چه داري هیچ در حق او راست آمد

کین همه طمطراق کن فیکون * شمهٔ نیست پیش اهل جنون

چون این معنی بعرض رسید بر سر التفات آمده شال خاصه باو بخشیده و تیری از ترکش خاصه پروانگی داده حکم فرمودند که پرگنه کانت وگوله و پتیالی و غیر آن که بیك کرور و بیست لک جایگیر داشت تا یک فصل بدستور سابق برو مقرر باشد وکروری دخل نکند وبعد ازان که سواران را بداغ و محله رساند جایگیر فراخور تنخواه خواهد یافت و او که از غایت جود و نهایت زر بخشی خارج از وسع طاقت سامان و قدرت نمودن ده سوار نداشت بحسب ضرورت دفع الوقت نموده بجایگیر رسیده در پی گرفتن کوه شمالی شد و چنان از دربار رفت که هنوز می آید

زر بده مرد سپاهی را تا سر بدهد * و گرش زر ندهی سر بنهد در عالم

و در اوایل شعبان المعظم از دهلی متوجه اجمیر شدند و در منزل نارنول حسن قلی خان خان جهان بتهنیت آمد و خان اعظم بایلغار از احمد آباد رسید و در اوایل رمضان المبارک به هفت کروهی اجمیر رسیده بدستور سابق پیاده بزیارت شتافته یک جفت نقاره داود که نذر نقاره خانهٔ حضرت معینیه قدس الله سره العزیز کرده بودند گذرانیدند و هر روز بدستور معهود دران روضهٔ مقدسه شبها صحبت با اهل الله و علما و صلحا داشته مجلس سماع و صفا منعقد می شد و اهل نغمه و ساز که هر کدام در وادی خویش بی همتا بود ناخن برگ دل زده جان را بآواز حزین می خراشیدند و درهم و دینار چون قطرات امطار در بارش بود طیب[۲] خان ولد محمد

(۲ ن) حبیب خان

طاهر خان میر فراغت حاکم دهلی را با چندی از جوانان کاردیده بر سر چندرسین ولد مالدیو که در نواحی جودپور و سیوانه آزار بمردم دیندار میرسانید نامزد گردانیدند او بعد از رسیدن این فوج خود را در جنگلهاي پر درخت انبوه کشیده فرار نمود و در اوسط ماه رمضان مبارک خان اعظم را رخصت گجرات نموده بکوچهاي متواتر در سلخ این ماه بفتح پور آمدند و درین سال شاه قلي خان محرم و جلال خان قورچی و چندیرا از امرا به تسخیر قلعه سیوانه که نبیرهای مالدیو داشتند فرستادند و جلال خان که از ندیمان خاص بود و انبساط و ظرافت بر وجه اتم داشت و دیگریرا تصرف در مزاج پادشاه بزور ندیمی مثل او میسر نبود جنگي عظیم نموده بدرجهٔ شهادت رسید و دنیا خورد و عقبي برد برو صادق آمد بعدازان شهباز خان کنبو رفته دراندک فرصت آن قلعهٔ را بتصرف در آورد *

و درین سال میر گیسوی بکاول را برای تحقیق اموال سلطان محمود بکري و حراست قلعهٔ بکر فرستادند *

و درین سال در گجرات هم وبای عام افتاد و هم گراني غله بمثابهٔ که یک من جواري بصد و بیست تنکه سیاه رسید و خلایق بیحد هلاک شدند *

و درین سال خواجه امینا وزیر مستقل ملقب بخواجهٔ جهان درلکهنو وقت مراجعت اردو از پتنه داعی حق را اجابت نمود و صبوحی شاعر در عین کلاني و بزرگی او این رباعي گفته بود که

بر اهل هنر سدّ سکندر در تست

یاجوج که گویند صف لشکر تست

در دور تو آثار قیامت پیداست
دجّال توئي خواجه امینا خر تست

و اگرچه در بخل ضرب المثل است بمثابهٔ که طعام شب مانده میخورد اما در وادیِ کار سازیِ ارباب حاجات از بیگانه و آشنا عدیل وي در روزگار نبود و چون می‌خواست که یکی را از ملازمان درگاه مهم سازي نماید مقرر به رشوت زری میگرفت و همان زمان از پادشاه توغ و نقاره و منصب خاني و سلطاني با و میدهانید و هر جایگیری که میخواست تنخواه می ساخت و هر کس از اهل علم و فضل از ولایت ماور النهر و خراسان و عراق و هندوستان می آمد زرهای گران مند از سرکار پادشاهي و اصل میگردانید و بسعي او امرا هم خرجي وافر میدادند و خود با سایر ارباب دخل نیز فراخور حالت خویش بهر کدام ایشان مدد می نمود ازان جمله بحافظ تاشکندي که یکی از شاگردان رشید ملا عصام الدین ابراهیم اسفرایني که چون اوئي در وادیِ عربیت سر آمد نبود و بر سورهٔ محمد علیه السلام تفسیری نوشته که حال او ازان معلوم میشود قریب سی چهل هزار روپیه از پادشاه و امرا رسانید تا بسامان تمام نزد منعم‌خان خانخانان رفت و ازانجا زر دار بعزم مکه معظمه درسنه نه صد و هفتاد و هفت سفر نموده بوطن رفته به رحمت حق پیوست *

و از مضحکات این‌که در مجلس عالی پادشاهی حاجی ابراهیم سرهندي که مکابراست و مغالط و در مباحث متشاغب و مجادل بود و در وقت گذرانیدن تفسیر حافظ از میرزا مفلس که در علوم عقلیه معلم همه بود پرسیده که موسیِ کدام صیغه است و ماخذ

اشتقاق آن چیست از قضا میرزا از عهده جواب کماینبغي نتوانست
برآمد و عوام کالانعام را فوقیت حاجي ابراهیم بر همه یقین شد
و این از جمله بي انصافیهای زمان بود

از بهر فساد جنگ بعضی مردم * کردند بکوی گمرهی خود را گم
در مدرسه هر علم که آموخته اند * في القبر یضرّهم و لا ینفعهم

و چون از قاضي زاده شکرکه اورا قاضي متهرا ساخته بودند پرسیده‌اند
که شما چرا در بحث نمي آئید گفته که اگر حاجي ابراهیم از
ما صیغه عیسی پرسند آن زمان چه جواب گویم و این سخن ازو بسیار
خوش آمد و مدت ده سال ازان تاریخ الی الیوم گذشته و آن
جماعه مباحثین و مناظرین چه محق و چه مقلد که از صد نفر
متجاوز بودند یک کس نمی بیند و همه روی در نقاب كُلُّ نَفْسٍ
ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ماندند

جرت الریاح علي مکان دیارهم * فکانهم کانوا علی میعاد
ز خیل دردکشان غیرمانماند کسي * بیار باده که ما هم غنیمتیم بسي

حالا که بمقتضاي النعمة اذا فقدت عرفت آن هم صحبتان را یاد
میکند خونابهٔ حسرت از دیدهٔ غمدیده فرومی بارد ومي زارد ومی
نالد ومي گوید که درین حسرت اباد کاشکي روزی چند دیگرهم اقامت
مي نمودند که بهر حال مغتنم بودند و خطاب منحصر با ایشان بود

پاي در زنجیر پیش دوستان * به که با بیگانگان در بوستان

این پشهٔ مضرور واین نقشهٔ مصدور را غیر از داغ حرمان و نالهٔ پنهان
چه در مان غفرالله الماضین و رحم الباقین

افسوس که یاران همه از دست شدند

در پاي اجل يگان يگان پست شدند
بودند تُنُک شراب در مجلس عمر
يک لحظه زما پيشترک مست شدند

و در اين سال اختراعي در وادي آباداني ملك و ترفيهٔ رعايا بخاطر رسانيده رقبه پرگنات خشک و تر ولايت را از شهر و کوهستان و درياها و بيابانها و جنگلها و حوضها و چاههای يك سره جريب را که

در نظر عبرت مرد لعيب * مار دو سر به که طناب جريب

کشيده آن مقدار زميني را که بعد از مزروع شدن يک کرور تنکه محصول آن شود جدا ساخته بيکي از معتمدان خواه آشنا و خواه ناشناس کارکن و فوطه دار سپرده آنرا کروري نام نهاده تا در عرصهٔ سه سال تمامي زمين نامزروع مزروع سازد و کفايت خزانه عامره رسانند و هر کدام از ايشان را ضامن مال گرفتند و ابتدای پيمايش از چهار حد فتح پور نموده يک کرور اول را آدم پور و ديگری را شيث پور و ايوب پور و غير آن به ترتيب اسامي پيغمبران عليهم السلام ناميده ضابطان فرستادند و آخر اين ضوابط چنانچه بايد بعمل در نيامد و اکثر ولايت از ظلم کروريان ويران شده و رعايا زن و فرزند را فروخته باطراف متفرق شدند و جمع از پای افتاد و کروريان در پای محاسبه راجه تودرمل آمده و بيشتري از مردم خوب در ته ضرب شديد و اشکنجه و انبر مردند و جمعی در حبس ابدي ديوان خانه کچهری چنان هلاک شدند که هيچ احتياج بجلادی و سيّافی نماند و گور و کفن هم نيافتند و حال ايشان بعينه حال آن نه‌ائيان هنود بود که در ملک کامروپ خود را وقف بتي ساخته

تا یک سال بفراغ بال هرچه از دست می بر آید میکنند و مرفوع القلم می باشند بعد ازان در موسم معهود یگان یگان را دران بتخانه جمع ساخته زیر گردونی گردان میکشند و سرها را فدای آن بت معبود می سازند وچون تمامي ولایات سواي انچه بخالصه منسوب بود امرا جایگیر داشتند و ازکثرت فسق وفجور و زیادت خرج بیوتات وجمع اموال فرصت نگاهداشتن سپاهی و پرداختن احوال رعایا نبود در وقت کار تنها با غلامی چند و شاگرد پیشه مغول در معرکه حاضر میشدند و سپاهی کار آمدنی هیچ جا پیدا نی شهباز خان که میر بخشي رسم وروش داغ ومحلی را که ضابطهٔ سلطان علاءالدین خلجی و بعد ازان سنت شیر شاهی بود بتازگی باو دهانیده در میان آورد ومقرر چنان شد که اول برامرا منصب بیستی مقرر شود تا با تابنان خویش در کیشک و جار و ملجار که قرار یافته حاضر باشد چون آن بیست سوار موافق ضابطه بداغ رساند آن زمان صدی و غیر آن سازند و نیل و اسپ و شتر فراخور منصب به همین دستور نگاهدارند و چون این مقدار سوار بنظر درآورد فراخور استعداد و حالت خویش رعایت یافته منصب هزاری ودوهزاری تا پنج هزاری نیز که بالاتر ازان پایه نیست برسد و اگر نه از پایه فرود افتد و درین ضابطه نیز سپاهی ریزه از پا افتاد چه امرا کار خود کرده اکثری را از خاص خیلان وبارگیران بلباس سپاهی بموقف عرض آورده به منصب خود درست مینمودند و جایگیر در خور منصب گرفته بارگیرانرا رخصت میدادند تا باز وقت کار شود آنکه بحسب ضرورت سپاهی عاریتی جدید نگاهدارند و بعد از فراغ پناه خدا گفته سر دهند

وخزانه و جمع و خرج منصب داران بحال خود ماند و بهرحال
خاک درکاسه سپاهي بيچاره افتاد چنانکه ديگر کمر نتوانست بست
و هرجا اهل حرفه از جولاهه و ندّاف و نجّار و بقّال هندو
و مسلمان بود اسپ و يراق بکرايه آورده بداغ ميرسانيد و منصب
مي يافت و کروري يا احدي يا داخلي کسي ميشد و بعد از
چند روز ازان اسپ موهوم و يراق معدوم نشاني نبوده پياده
بايستي مهم کشيد و بسيار همچنان شده که در وقت گذشتن از نظر
پادشاهي در ديوان خانهٔ خاص بحضور خويش با ملبوس دست
و پا بسته در ترازو بر کشيده اند بوزن دو نيم من و سه من کم و بيش
برآمده و بعد از تحقيق معلوم شده که آن هم بکرايه و لباس ويراق
عاريتي بود و ميفرمودند که ما ديده و دانسته بآنمردم چيزي
ميدهيم که اوقات گذرداشته باشند و بعد از چند گاهي ديگر رفته
احدي دواسپه و يک اسپه و نيم اسپه مي ساختند که دو سوار يک
اسپ مشترک نگاه دارند علوفه برآوردي که شش روپيه براوردي
ميشد شريک شد

اينک در روزگار من بين و مپرس

و اين بازار رواج تمام تر و دکان کشبندي کسادي عظيم يافت و باوجود
اين ازقوت طالع و بلندي اقبال هر جاغنيمي بود نابود گشت و احتياج
چندان بسپاهي نماند و امرا نيز از نازهاي بيمحل قلفچيان خلاص
يافتند و درين سال منعم خان خانخانان و راجه تودرمل را برسم
تعاقب داؤد بصوب اوديسه و مجنون خان قاقشال را بجانب

گهوراگهات (۲) فرستاده روی بکتک بنارس نهاده که داؤد بعد از فرار تانده دران قلعه متین تحصن جسته آهنگ جنگ داشت و مجنون خان در گهوراگهات اولا با سلیمان منکلی جایگیر دار آنجا که بکثرت جمعیت و مزید شوکت و نهایت شجاعت امتیاز داشت محاربه نموده او را بخاک هلاک انداخته و قاقشالان چندان غنایم گرفتند که از حمل آن عاجز شدند و اهل و عیال افغانان اسیر گشتند دختر سلیمان منکلی را مجنون خان برای پسر خویش جباری که حالا در خدمت شاهنشاهي در سلک امرا منتظم است خواست ثاني الحال که باولاد جلال الدین سور که وقتي از اوقات صاحب خطبه و سکهٔ آن دیار بود در حدود کهوراکات جنگ ایشان باتفاق زمینداران آن ولایت او راشکست داده تا حد تانده تعاقب نموده قلعه گور را متصرف شدند و معین الدین احمد خان فرنخودی و مجنون خان بحراست تانده پرداخته انتظار خبر فتح خان خانان می بردند تاانکه بعد هزیمت داؤد انتشار خبر مراجعت خان خانان افاغنه به جنگلها در آمده مختفي و متلاشی گشتند و راجه تودرمل که از عقب داؤد نامزد بود باتفاق محمد قلی خان برلاس و محمد قلي خان توقبای و مظفر مغول از مدارن بکوچهاي پیاپي تا بگوالپار (۳) متعلقه بنگاله رسیدند و داؤد که از انجا ده کروه پیشتر درین کساري نام جای جمعیت انبوه بهم رسانیده و روهیر (۴) پور محکم شد و درین اثنا جنید ابن عم

---

(۲) غالب که - گهوڑا گهات - باشد (۳) غالبکه گوالپاڑه باشد

(۴ ن) و هرپور - دسیر پور

داؤد که به شجاعت و شهامت اشتهار داشت و سابق بخدمت شاهنشاهي رسیده و فرار نموده از آگره به گجرات و از گجرات به بنگاله رفته بود در حوالي رین کساری آمده خواست که بداؤد ملحق شود راجه تودرمل ومیرزا ابو القاسم گوساله که به تمکین (۲) ملقب است باتفاق نظر بهادر به جنگ او فرستاد ایشان هر دو درجنگ هزیمت یافته و مهار گسسته نزد راجه آمدند راجه خود بمقابلهٔ او رفت و جنید تاب نیاورده پناه به جنگل برد و ازانجا بمدن پور رفته چند روزي توقف نمود درانجا محمد قلی خان برلاس بر بستر ناتواني افتاده بعالم جاوداني رفت و فتوري در مردم پادشاهي راه یافت تا باز گشته از میدنی پور بمدارن آمدند و انجا قیاخان گنگ بي موجبی از امرا رنجیده بجنگلي درآمد و راجه تودرمل حقیقت به خان خانان نوشته در مدارن توقف نمود خان خانان شاهم خان جلایر و لشکر خان بخشي که او را چند گاه عسکر خان بعد ازان استرخان هم میگفتند و دیگران را بمدد راجه فرستاد و ایشان در بردوان به راجه ملحق شدند و راجه امرا را گذاشته ازان منزل تنها رفته قیاخان را دلاسا داده باز آورد و کوچ کرده از راه مدارن بجهوره رفتند و در برچین خبر آمد که داؤد اهل و عیال را در کتک بنارس گذاشته بسامان اسباب جنگ و جدل اشتغال دارد خان خانان بسرعت باستقبال او رفته براجه پیوست و افغانان بردور اردوي خود خندق زده قلعه ساختند *

(۲ ن) غمگین

و بتاریخ بیستم ذی‌قعده سنه اثنی وثمانین و تسعمایة (۹۸۲)
در نواحي بجهوره تسویهٔ صفوف نموده وافواج را با فیلان منگلوسي
از هر دو جانب آراسته آن چنان جنگی عظیم افتاد که زبان قلم از
کمیت و کیفیت آن قاصر باشد و چون فیلان داوٗد که همه گیاه نیك
خورده ازوهم مست تر بودند بحرکت در آمدند خان‌خانان فرمود
تا ضرب زنگها و زنبورک ها که بالاي عرابها بود از پیش صفها سر
دادند و چند فیل نامی که در آمده بود رو گردان شد و بعضي از
دلیران کار آزمای افغانان را جان بضرب تفنگ از قفس کالبد ها
پویان و خرامان بدر رفت و مقارن این حال گوجر خان که مقدمة
الجیش داوٗد بود برخان عالم و خواجه عبد الله و کنجک[۲] خواجه
و سید عبد الله چوگان بیگي و میرزا علي عالم شاهي که هراول
بودند تیز و تند حمله آورده و در اول حمله برداشته ایشان را بر
فوج التمش که قیا خان کنك سردار آن بود زد و خان اعلم سردار
هراول پاي ثبات افشرده آخر بعالمی که ثابت و باقي است خرامید
و التمش درهم شده بر غول که خان‌خانان با سایر امرای کوه شکوه
دران متمکن بود پناه آورد و این فوج را هم رشته جمعیت از هم
گسسته ویران شد و هر چند خان‌خانان جهد کرد که تزلزلي وتخللي
دران راه نیابد و منتظم ماند صورت نه بست و گوجر خان درین
وقت رسیده زخم پیاپي برخان‌خانان زد و خان‌خانان چون شمشیر در
میان نداشت در برابر هر زخم شمشیر گوجر خان تازیانه خود را کار

(۲ ن) کچک خان خواجه

میفرمود تا درین میان اسپ خانخانان از فیلان رم خورده سرکشی
آغاز کرد و عنان اختیار از دست داده عاقبت پای تمکین او بسنگ
تلوین خورده بلغزش آمد بهانه گرد آوردن گریختگان را تا سه چهار
کروه جلوریز میرفت و افغانان تا خیلي راه تعاقب او کردند قیاخان
گنگ و چندي دیگر از اوقچیان از هردو طرف افغانان پیچیده به
شیهۀ تیر گرفته میرفتند و نوج ایشان را حکم غربال دادند و کار به
جاي کشید که در مخالفان و موافقان قوت حرکت نماند ناگاه از
شست قضا تیري بر مقتل گوجر خان رسیده او را که رانده می برد
از پا در آورد و لشکریانش خود را بی سر دیده و سر از پا نشناخته
پشت بمعرکه دادند و خیلی مقتول شدند و مقارن آن‌حال عملدار
خان اعلم علم او را بخانخانان رسانید و متصل این واقعه خبر قتل
گوجر خان به منعم خان رسید او اسپ خود را باز گردانیده با
معدودي چند بخانه کمان در آمده تیر به یک بار از چاشني زه
کشادند و ارواح اعدا پروانه وار قالب تهی مي کرد و راجه تودرمل
و لشکر خان و امرای دیگر که در برانغار قرار گرفته بودند
بر جرانغار غنیم که اسماعیل خان آبدار ملقب بخانخانان سردار
آن بود همچنین شاهم خان جلایر و پاینده محمد خان مغول و دیگر
سرداران از جرانغار بر برانغار افاغنه که خانجهان حاکم اودیسه
باشد حمله برده و هرطرف را برداشته برغول که داؤد دیگر اعیان
امرای افغانان باشند زدند وفیلان جنگي نامی اورا ازضرب تیر
مشبک خانه زنبور ساختند و سنگ تفرقه دران جمع پریشان انداد
و علم خانخانان که نمودار فتح بود از دورنمایان شد و خبر کشته

شدن گوجر خان بداؤد رسید و قدم ثباتش بلغزید تا آنکه

تن زغنیمت بهزیمت سپرد * بردن جان را به غنیمت شمرد

و اکثر ازان فیلان کوه پیکر ابر کردار بباد داد وآن مثل راست آمد که لشکری گریزد و لشکری سر شود وخان خانان دران منزل چند روزی توقف نموده بمداوای جراحت خود و سایر مجروحان پرداخت و لشکر خان چون زخمهای منکر داشت رفته بلشکر ابوالبشر ملحق گشت و بعد ازان که داؤد گریخته به کتک بنارس رفته خانخانان ازان منزل راجه را با شاهم خان جلایر و قیا خان و سید عبد الله خان و محمد قلی خان توقبای و سعید خان بدخشی بتعاقب فرستاده قرار داد که خود هم بعد از التیام جراحات از عقب روان شود و این فوج بکل کل کهاٹی رسید داؤد وسایر افغانان کتک بنارس را مضبوط ساخته دل بر مرگ نهاد و تن بر جنگ قرار داده و فضاي تنگ را بر خویش تنگ یافته باز درتهیهٔ اسباب جدال و اشتعال نایرهٔ قتال شدند و خانخانان این خبر شنیده بکتک بنارس رفته بکنار آب مهندری فرود آمد و مقدمات صلح در میان انداخته بعد از رد و بدل بسیار باستصواب امرا قرار برین یافت که داؤد آمده خانخانان را به بیند و صلح را بایمان موکد مجدد ساخته و قدری صالح از مملکت وسیع بنگاله بر حسب اقتضای آرا و اتفاق امرا برو مقرر گردد وروز معهود مجلس عالی پادشاهانه برسم وآئین جمشیدی و آفریدونی ترتیب داده و امرا فراخور مناصب باوضاع مناسب در پایهای خویش جا گرفته و بردر سراپرده و بارگاه افواج صفها کشیده بتجمل تمام استادند و ازان طرف طرفدار بنگاله نیز با حشمت و شوکت

سلیمانی از کتک بنارس باتفاق بزرگان افغانان بر آمده باردوی خانخانان رسیده متوجه دیوان خانه گشت و خانخانان از کمال تواضع و تعظیم مراسم احترام بتقدیم رسانیده تا وسط سرا پرده پیشواز آمد و در هنگام دریافتن داؤد شمشیر از میان کشاده پیش خانخانان نهاد و گفت که چون بمثل شما عزیزان زخمی و آزاری رسد من از سپاهی گری بیزارم خانخانان آن شمشیر را بیکی از قورچیان خویش سپرده و دست او را گرفته در یک نمد تکیه پهلوی خود جای داد و پرسشهاي پدرانهٔ مشفقانه فرمود و انواع اطعمه و اشربه و حلویات ترتیب داده هر زمان داؤد را بر تداول مستلذات غیر مکرر ترغیب میکرد و به نشاط و انبساط ملایمت تمام اظهار می‌نمود بعد از فراغ طعام سرانجام مهام در میان آورده عهد نامه نوشتند و خانخانان شمشیری که بند و بار آن مرصع از جواهر قیمتی بود از سرکار خود طلبیده بر میان داؤد بست و گفت شما چون طریقهٔ دولتخواهي اختیار کرده اید این شمشیر از جانب شاهنشاهی بر بندید ولایت بنگاله را چنانچه التماس خواهم کرد موافق آن فرمان عالیشان خواهد آمد و اقسام تکلفات بجای آورده و اشیای غریبه و اجناس نفیسه گذرانیده اورا رخصت فرمود و مجلس بگرمی و شگفتگی گذشت و خان‌خانان بتاریخ دهم شهر صفر سنه ثلث و ثمانین و تسعمایة (۹۸۳) بدار الملک تانده آمد عریضهٔ مشتمل بر ماجرا نوشت و فرمانی مطابق مدعای او با خلاع فاخره و کمر شمشیر مرصع و اسپ تازی با زین و لجام فرستادند و مهام بنگاله را برای و رویت اوباز گذاشته زمام مطلق العنانی بکف کفایت او باز نهادند *

و در شانزدهم ماه جمادي الثاني (الاول) این سال حضرت قطب الاقطاب ارشاد پناهی ولایت ملاذی قایم مقام غوث رباني قطب صمداني شیخ محي الدین عبد القادر جیلانی میان شیخ داود جهنی وال از عالم فاني بجنت عدن خرامید و * یا شیخ داود ولی * تاریخ یافتند و فقیر * کمالات دستگاه * یافت و بعد از مراجعت از سفر اجمیر در ماه ذي القعده سنه اثنین وثمانین و تسعمایة (۹۸۲) بنای عبادت خانهٔ مشتمل بر چهار ایوان نزدیک بخانقاه جدید فتح پور واقع شد و تفصیل احوال آن چون خالی از تطویل نیست انشاء الله العزیز تقریبا جای نوشته خواهد شد *

و درین ایام شیخ ابو الفضل خلف شیخ مبارک ناگوری که اورا علامي می نویسند و آتش در جهان انداخته و چراغ صباحیان که حکم چراغ گرفتن در روز روشن داشت روشن گردانیده و بمقتضای من تخالف تصرف مخالفت جمیع امم را بخود قرار داده کمر درستی بر میان چست بسته و بدرگاه آمده ملازمت مثنی ساخت و تفسیر آیة الکرسی که دقایق و نکات قرآنی دران خیلي درج شده و میگویند که تصنیف والدش بود گذرانیده عز تحسین یافت و * تفسیر اکبری * تاریخ آن شد و از براي مالش گوش ملایان فرعون صفت اورا بر خلاف چشم داشت که از فقیر داشتند خاطر خواه یافتند و باعث برین مخالفت و درشتی آن بود که در زمان گرفتن اهل بدعت و قتل ایشان مثل میر حبشي وغیر ایشان شیخ عبد النبی و مخدوم الملک و سایر علما متفق اللفظ و المعنی شده بعرض رسانیدند که شیخ مبارک مهدوی نیز اهل بدعت است

و ضال و مضل و رخصت گونه گرفته در پي دفع و رفع او شده محتسبان برای احضار شیخ فرستادند و چون شیخ با پسران مختفی شده بود منبر مسجد اورا شکستند و شیخ اولا التجا بشیخ سلیم چشتی فتحپوري که در اوج جاه وجلال بوده برده التماس شفاعت نمود شیخ سلیم بدست بعضي از خلفای خویش پاره خرجي فرستاده پیغام داده که اصلح بحال شما فرار ازین دیار است و رفتن بگجرات چون از انجا نومید گشتند بمیرزا عزیز کوکه متوسل شدند او تعریف ملائی و درویشي شیخ مبارک و فضیلت اولادش بعرض رسانید و گفت که مردی متوکل است و زمینی انعام از شما ندارد رنجانیدن آن فقیر چون باشد تا از سر ایذای او بر خاستند و زمانه در اندک مدت بکام ایشان گشت و شیخ ابو الفضل بحمایت پادشاه و زور خدمت و زمانه سازی و بی دیانتی و مزاج شناسي وخوشامد باقصی الغاية در وقت فرصت آن جماعه را که سعایت و سعي نا مشکور کرده بودند باقبح وجوه رسوا ساخت و باعث استیصال آن کهنه فعلها بلکه موجب تخریب جمیع عباد الله از مشایخ و عوام وصلحا و ضعفا و ایتام و بریدن مدد معاش و وظایف ایشان گشت و بزبان حال وقال پیوسته میگفت

یا رب بجهانیان دلیلي بفرست * نمرودانرا چوپشه فیلي بفرست
فرعون و شان دست بر آوردستند * موسی و عصا ورود نیلي بفرست

و چون بر سر این وضع فتنها و خللها برخاست این رباعي بیشتر بر زبانش میرفت

آتش بدو دست خویش در خرمن خویش

چون خود زده ام چه نالم از دشمن خویش
کس دشمن من نیست منم دشمن خویش
ای وای من و دست من و دامن خویش

و اگر در حین بحث سخن مجتهدین را می آوردند میگفت که سخن فلان حلوائی و فلان کفش‌دوز و فلان چرم‌گر بر ما حجت می آرید و نفی همه مشایخ و علما بدو سازوار آمد *

و درسنه نه‌صد و هشتاد و سه عمارات عبادت خانه اتمام یافت و منشاء تعمیر آن این بود که چون درین چند سال فتوحات عظمه و غریبه پي در پي روی نمود و دایره مملکت روز بروز وسعت پیدا کرد و کارها بر وفق مراد گشت و مخالفی در جهان نماند و آشنائی بفقرا و مجاوران آستان رفیع الشان حضرت معینیه قدس الله روحه العزیز بهم رسانیده اکثر اوقات بمباحثه قال الله و قال الرسول مي گذشت و به سخنان تصوف و مذاکره علمي و تحقیق مسایل حکمي و فقهی و غیر آن مصروف میشد و بیشتر شبها در ذکر خداي جل و علا و مشغولی باسم یاهو و یا هادی که ملقن بآن شده بودند احیا می یافت و تعظیم منعم حقیقی در دل قرار گرفت بجهة اداي شکرانه بعضی از ان نعم سحرها بطریق نیازمندي و درد مندي تنها بر تختهٔ سنگي از حجره کهنه که در جوار محلهاي پادشاهی از آبادانی بیک سو افتاده بود نشسته بمراقبه مشغول می شدند و فیض سحرمي ربودند و چون شنیده بود که سلیمان کررانی حاکم بنگاله در اسحار با صد و پنجاه نفر از مشایخ و علمای نامدار نماز تهجد بجماعت میگذارد و تا وقت بامداد صحبت بایشان داشته تفسیر و تذکیر می شنید

و بعد از ادای نماز بامداد بمهمات ملکی و داد وستد سپاهی
و رعیت می پرداخت و توزیع اوقات نموده تضیع آن تجویز نمی کرد
و خبر آمدن میرزا سلیمان نیزکه پادشاهي بود صوفی مشرب وصاحب
حال و مرید میگرفت از بدخشان در میان بود بنابرچندین بواعث
و دواعي همان حجره شیخ عبد الله نیازی سهرندی را که سابقا ارادت
بشیخ اسلام چشتي آورده آخردردایره مهدویه درآمده بود چنانچه شمه
ازان ایراد یافت تعمیر بخشیده در هر چهار طرف آن ایواني ساختند
وسیع و عمارت حوض انوپ تلاو نیز باتمام رسید و آن حجره را
عبادت خانه نامیدند که آخر رفته رفته عبادت (۲) خانه شد و ملاشیري
دران باب قصیدهٔ گفته ازان جمله این بیت است

درین ایام دیدم جمع یا اموال قاروني
عبادت‌هاي فرعونی عمارت‌هاي شدّادی

و بعد از ادای هر نماز جمعه ازخانقاه جدید شیخ اسلام آمده مجلسي
دران معبد ساخته غیراز مشایخ وقت و علما و فضلا با چندي از
مقربان و ندیمان مخصوص دیگریرا نمی طلبیدند و از هر قسم
سخنان افادت و استفادت میرفت تا روزی جلال خان قورچي که
مربي و وسیلهٔ ملازمت فقیر بود در اثنای مکالمه و محاوره عرض
داشت که در اگره بدیدن شیخ ضیاء الله ولد شیخ محمد غوث رفته
بودم بر مردم ایشان فقر آن چنان استیلا یافته که روزی در مجلس
چند سیر نخود طلبیده پاره غذای خود ساختند و پارهٔ بمن دادند و

(۲ ن) عبارت - عبادت

پارهٔ دیگر برای خانگیان فرستادند از استماع این خبر متاثر شده
بر سر التفات آمده شیخ ضیاء الله را طلب داشته در عبادت‌خانه
منزل برای او تعین نمودند هر شب جمعه طایفه سادات و مشایخ
و علما و امرا را احضار میفرمودند و چون بر سر نشستن و تقدیم
و تاخیر بد نفسیها ازین جماعه ظاهر شد مقرر ساختند که امرا
بجانب شرقی و سادات در غربی و علما در جنوبی و مشایخ در
شمالی به نشینند و خود نوبت بنوبت دران صفوف آمده صحبت
بآن جماعه داشته تحقیق مقاصد می نمودند و انواع خوشبوئی بکار
می‌بردند و زر بی شمار باهل استحقاق که بوسیله مقربان در
انجا میتوانستند رسید فراخور همت و قابلیت می‌بخشیدند و
کتاب های نفیس بسیار از اعتماد خان گجراتی که در فتح گجرات
داخل خزانه عامره شده بود بر علما و فضلا بنفس خود تقسیم می
نمودند و از جمله چند کتاب که بفقیر دادند یکی انوارالمشکوة بود
بزیادت یك فصل از مشکوة الانوار و انچه فاضل آمد بامرا در وجه
طلب اجناس که آن را ارماس یعنی زوال دشمن نامیده بودند
میدادند تا شبی رگ گردن علمای زمان بر آمده آواز های
بلند و دمدمهٔ بسیار ظاهر شد این معنی بر خاطر اشرف گران
آمده بفقیر فرمودند که من بعد ازین جماعه هرکرا بدانی که سخن
نامعقول میگوید بعرض رسان تا از مجلس برخیزانیم آهسته
بآصف خان گفتم برین تقدیر اکثریرا باید برخیزانند پرسیدند
چه میگوید انچه گفته بودم بعرض رسانید خیلی منبسط شده این سخن
را بمقربان نقل کردند و مخدوم الملك مولانا عبد الله سلطان پوری

را بقصد ایذا دادن دران مجلس میطلبیدند و حاجي ابراهیم وشیخ
ابو الفضل که نو آمده بود و حالا مجتهددین ومذهب نو است بلکه
مرشد بحق و داعي مطلق و دیگر احداث را بمباحثهٔ او سر میدادند
و تخلیط در هر سخن او میکردند درین میان بعضي از مقربان نیز
بر حسب اشارت در مقام کاوش و کاهش و تراوش درآمده از و
خبرهای غریب نقل میکردند و مضمون کریمه وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ
الىٰ اَرْذَلِ الْعُمُرِ درحق او درست نشست ازان جمله شبی خانجهان
گفت که مخدوم الملک فتوای داده است که بحج رفتن درین ایام
فرض نیست بلکه مستوجب بزه کاري است و چون وجه پرسیدند
دلیل گذرانیده که راه مکه منحصر در عراق است وگجرات در راه
خشکي ناسزا از قزلباشان باید شنید و براه دریا عهد و قول از
فرنگی گرفته زبونی باید کشید و دران عهد نامه صورت مریم و
عیسی علیه السلام تصویر کرده اند وآن حکم بت پرستی دارد
پس بهر دو طریق ممنوع باشد ودیگری حیلهٔ اسقاط زکوات مال که
در آخر هر سال مجموعه خزانهٔ خود را بمنکوحه می بخشید و
پیش از حولان حول کامل استرداد می نمود و در حیله غیر این
نیز که حیل بني موسی پیش آن شرمنده است و همچنین خست
و زبرالت و خباثت و حبالت و مکاري و دنیا داري وستمکاري او
که بمشایخ و فقرای دیار خصوصا بایمه و اهل استحقاق پنجاب
نموده بود یك بیك بظهور پیوست و سرّ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ برضمایر
ظاهر گشت و حکایاتي که مشتمل بر انواع اهانت و استخفاف و
مذمت او بود تقریر میکردند و قرار چنان یافت که جبرا و قهرا

اورا بمکه معظمه باید فرستاد و چون ازو پرسیده اند که بر شما حج فرض شده جواب داده که نی دران ایام شیخ عبد النبي در عین جاه و جلال و مخدوم الملک در آغاز هبوط و زوال بود پادشاه از غایت تعظیم و احترام گاهگاهي بجهت استماع علم حدیث بخانه شیخ میرفتند و یک دو مرتبه کفش پیش پای او هم ماندند و شهزاده بزرگ را در حجرهٔ تعلیم او نهادند تا سبق چهل حدیث مولوی مخدومی مولانا عبد الرحمن جامي قدس الله سره العزیز میگفت و از مضحکات این که باوجود زدن کوس محدثي و دعوي حافظي و امامي دران علم شریف حدیث الحزم سوء الظن را که هرکودکي میداند که بجای مهمله و زاي معجمه است بجای معجمه و رای مهمله تعلیم داد و سالها برین گذشت تا در هنگام انحراف مزاج پادشاهي ازو رجعت طایفه ملایان میرزا عزیزکو که اینمعني را خاطر نشان ساخت که مهارت او درعلم حدیث که بآن مي نازید باین مثابه بود نهایتش اورا شما باین درجه رسانیدید و بدین تقریب قلب عادات چون قلب حقایق روی نمود نعوذ بالله من الحور بعد الکور *

و درین ایام ترجمه کتاب حیوة الحیوان را که نقیب خان اکثر اوقات در ملازمت میخواند و معني آن خاطر نشان میساخت بشیخ ابو الفضل فرمودند و شیخ مبارک آن را مترجم بفارسي ساخت و درین سال حکم فرمودند که ایمه جمیع ممالک محروسه تا فرامین مدد معاش و اوقاف و ادرارات خویش بامضای صدر نرسانند کروریان مجری ندهند بنابران طایفه اهل استحقاق از اقصي مشرق رویهٔ هند تا ولایت بکر بملازمت رسیده هر کس را که حامی قوي

از امرا و مقربان بود مهم سازی حسب المدعاء ساخته و کسی را
که این مرتبه میسر نبودی به سید عبد الرسول و سایر وکلای شیخ
تا فراشان و دربانان و سائسان و حلال‌خوران نیز رشوتهاي کلی
دادي وگلیم ازان ورطه بدر بردي و بي این هر دو صورت درته چوب
پایمال شدندی و بسیاری از ایمه نامراد در هواي‌گرم دران ازدحام
عام جان سپردند و این خبر به پادشاه رسیده از فرط تعظیم وعلوشان
آن صدر عالی قدر بر روی او نمی‌توانستند آورد هر وقتي‌که درمسند
جاه و جلال می‌نشست و امرای عالي شان اهل علم و صلاح را در
دیوان‌خانهٔ او بطریق شفاعت مي‌بردند و او از راه شناعت پیش آمده
کم کسي را تعظیم میکرد و بعد ازمبالغه و الحاح وعجز بسیار بمدرس
هدایه و دیگرکتب منتهیاده مثلا نهایتش تا صد بیگه کم و بیش تجویز
مینمود باقي زمین‌را که ازسالها باز متصرف بودند می برید اما عامه
مجاهیل ومخاذیل تا هندوان را نیز زمین ابتداء به تفصیل ازخود
میداد باین‌تقریب قیمت علم و علما روز بروز کساد یافت و در عین
دیوان چون بعد از نیم روز بر کرسي غرور نشسته وضو مي ساخت
قطرات آب مستعمل او همه برسر و روي و جامه امرای کبار و
مقربان بلند مرتبه می افتاد و هیچ تحاشي ازان نداشت وایشان
از جهة کارسازي فقیران آن معني را برمیداشتند وبتملق و
چاپلوسي و خوشامد ودلجوئی بهرنوعی که مي خواست تنزل
می نمودند و در وقت کار از و انچه فرو برده بود برآوردند

روستائی اگر شود قاضي * حکمهائی کند که بکشندش

هرگز درزمان هیچ پادشاهي این قدر تسلط و تصرف استقلال هیچ

صدریرا دست نداده بود و دران‌ایام فقیر را امام ساخته حکم‌کردند
که خدمت داغ بکند و خرجی غیر معتد به داده اول وهله فرمودند
که موافق منصب بیستی اسپان بداغ رساند و شیخ ابو الفضل که
همدران نزدیکی رسیده و هر دو چنانچه شبلی در حق جنید قدس
الله روحهما گفته که از یک تنور بر امده ایم از نهایت زیرکي و
زمانه سازي فی الحال اقبال نموده شروع در داغ و محلی کرده در
خدمت بجد شده تا آخر بمنصب دوهزاری و درجه وزارت رسید و
فقیر از بی تجربگی و ساده لوحی بنوکري نتوانستم قرار داد و این
شعر مضحک که یکي‌از سادات آنجو حسب حال‌خود گفته به یاد آمد

مرا داخلي سازي و بیستي * مبیناد مادر باین نیستي

و گمان این بود قناعت که انفس بضاعت است بچیزی مدد
معاش که خواهند داد نموده درگوشه سلامت و عافیت بمشغولی
علم و آزادي شیوه نا مرادی خواهم داشت

جاه دنیا مطلب دولت فاني بگذار
جاه دین بس بود و دولت اسلام ترا

و آن خود میسر نشد و در ماه شوال نه صد و هشتاد و سه بعد از
طلب رخصت و عدم اقبال بران و بخشیدن اسپ ورزی مقدار
هزار بیگه زمین که دران زمان کلي می نمود موافق علوفهٔ بیستي
به جهة نا سازگاري صدر و بدمددی ایام مقرر ساختند و در فرمان
بصیغه مدد معاش در میان آوردند و هر چند بعرض رسانیدم که
باین قدر زمین پیوسته در خدمت نمي توانم بود فرمودند که‌نیز‌در
لشکرها بمدد و انعام خواهیم کرد و شیخ عبد النبي گفت که از

امثال و اقران شما هیچ کس را این قدر مدد معاش نداده‌ایم و آن امدادها تا حال که بیست و دو سال باشد در پردهٔ مشیت مانده و ورق گشته غیر ازیک دوبار صورت نیافت و آن وعده سرابي بیش نبود و خدمتهاي بي نتیجه و قیدهاي مهمل که خلاص از آن موقوف بلطیفهٔ غیبي است بر گردن افتاد

یا وفا یا خبر وصل تو یا مرگ رقیب
بازی چرخ ازین یک دو سه کاری بکند

رضینا بقضاء الله و صبرنا علی بلاء الله و شکرنا علي نعماء الله

به همه حال شکر باید کرد * که مبادا ازین بتر گردد

و این قطعهٔ فضولي بغدادی که در حق حیرتي سمرقندي در زمان التفات شاه طهماسب گفته مناسب فضولیهای بنده است که

من ز خاک عرب و حیرتي از ملک عجم
هر دو گشتیم باظهار سخن کام طلب
یافتم از دو کرم پیشه مراد دل خویش
او ز شاه عجم و من نظر از شاه عرب

چون دنیا و مافیها معلوم است امید از کارساز بنده نواز این است که عاقبت بخیر باشد و ختم کار بر سعادت ایمان شود مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ بَاقٍ

امید از کرم کارساز ما این است * که نا امید نه سازي امیدواران را

و اول مسئله که درین ایام پرسیدند این بود که چند زن اصیل را بنکاح آوردن درست باشد گفتند که بیشتر از چهار حره در عقد واحد جمع نتوان کرد فرمودند که چون در عنفوان جواني مقید با این

مسئله نبودیم آن مقدار که خواستیم زنان آزاد و بنده جمع کردیم حالا علاج آن چه توان کرد هر کدام چیزی میگفتند فرمودند روزی از شیخ عبدالنبي شنیدیم که میگفت یکی از مجتهدان تا نه زن هم تجویز کرده است معروض داشتند بلي ابن ابی لیلی مجتهد برین رفته است و بعضی نظر بظاهر عبارت قوله تعالی فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلاَثَ وَ رُبَاعَ تا هژده زن هم روا داشته اند اما این روایتها همه مرجوح است و عمل را نمي شاید و شیخ عبدالنبی را پرسیده فرستادند او همین طور جواب داده که من بیان اختلاف میکردم نه انکه فتوی باباحت آن داده باشم و این معنی بطبع پادشاه گران آمده فرمودند که برین تقدیر شیخ با ما نفاق ورزیده بود که آن زمان چیزي دیگر میگفت وحالا دیگر میگوید و این تخم در دل جا گرفت و بعد از رد و بدل بسیار و جمع روایات متنوعه فتوی دادند که بطریق متعه آن قدر زن که میسر باشد خواستن مباح است و این در مذهب امام مالک رحمة الله جایز است و شیعه خود فرزندی را که از متعه پیدا میشود بیشتر از غیر آن دوست میدارند بر رغم اهل سنت و جماعت و درینجا هم سخنان خیلی گذشت و مجملی ازان در نجات الرشید مذکور شده و موطای امام مالک را نقیب خان نمود که در انجا بتصریح حدیثي بر منع متعه امداد کرده و شبي قاضي یعقوب و شیخ ابو الفضل و حاجي ابراهیم و یک دوئي دیگر از علما در حجره انوب تلا و در ملازمت نشسته بودند شیخ ابوالفضل معارض مشایخ شده روایاتي که والد ماجدش جمع کرده بود در نظر آورد و درین اثنا فقیر را نیز طلب داشته

پرسیدند که شما درین باب چه میگوئید عرض کردم که مآل چندین
روایات مختلفه و مذاهب گوناگون بیک سخن تمام میشود متعه
نزدیک امام مالک رحمة الله وشیعه باتفاق مباح و نزدیک امام شافعي
و امام اعظم رحمة الله علیهما حرام مگر انکه قاضي مالکي مذهب
حکم با مضاء آن بکند آن زمان بمذهب امام اعظم باتفاق مباح میشود
و غیر این همه قیل و قال و جنگ و جدال است این سخن بسیار
مستحسن افتاد و قاضي یعقوب درین باب چیزي چند درهم میگفت
یاد میکنم که امری که مختلف فیه باشد به قضای قاضی مجمع
علیه میگردد و شما درین چه سخن دارید و برین دعوی مسئلهٔ قراة
الفاتحه را عقب امام مستشهد ساخته تائیدات دیگر بسیار آوردم
و قصه رفتن شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی در بغداد بملازمت
شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردي قدس الله روحهما و اخذ قرات
فاتحه بمذهب شافعیه ازان بزرگ و طعن علمای رسمی در حق
ایشان و امضای روایات جواز بلکه استحسان این فعل از قضات
دهلی به تفصیل باز نمودم معقول شد و قاضی یعقوب بعجز
گفت پس من چه میگویم مبارک باشد مباح است پادشاه فرمود
که قاضی حسین عرب مالکی را درین مسئله قاضی ساختیم و قاضي
یعقوب از امروز معزول باشد و فی الحال قاضی حسین را وکیل
ساختند او موافق مذهب خویش بجواز متعه هم حکم کرد و پیرانرا
از صدر تا مخدوم الملک و قاضی و غیر ایشان ازین کاروبار حالتی
عجیب روی داد و ابتدای خزان و عهد خریف ایشان شد و
متعاقب این واقعه بچند روز مولانا جلال الدین ملتانی را که مدرس

متبحر بودند و مدد معاشش تغیر بود از اگره طلبیده بعهدهٔ قضای ممالک منصوب ساختند و قاضی یعقوب را بگور فرستادند تا قضای آن صوبه کند و ازان روز باز راه خلاف و اختلاف باز شد تا زمانیکه نوبت باجتهاد رسید و هلمّ جرّا فصاعدا الی ما شاء الله تعالی و در همان ایام شیخ عبد النبی و مخدوم الملک را فرمودند تا تحقیق نموده جزیه بر هندوان مقرر ساختند و فرامین باطراف نوشتند و آن حکم چون نقش بر آب زود بر طرف گشت و در همان ایام پرسیدند که اگر لفظ الله اکبر در مهر اُوزُک و در سکه نقش فرمائیم چون است اکثری جواب دادند که خوب است بخلاف حاجی ابراهیم که گفت چون این ترکیب احتمال دیگر هم دارد اگر آیهٔ وَلَذِکْرُ اللّٰهِ اَکْبَرُ نقش فرمایند بهتر باشد که قاطع آن احتمال است از و نه پسندیدند فرمودند که این خود معین است که از بنده با کمال عجز دعوی خدائی چه طور درست می آید و مقصود ما مناسبت لفظی است این مدعا را بآن جانب بردن چه معنی داشت *

و درین سال پیش از تحقیق مسئلهٔ متعه سید محمد میر عدل را که ازو ملاحظهٔ تمام داشتند بجانب بکر نامزد گردانیدند و شمشیر خاصه و اسپ و سروپا عنایت فرمودند تا بآنجا رفت و بعد از چند گاه بملک آخرت شتافت رحمة الله علیه بعد ازان میر عدلی جامهٔ بود که الی یومنا هذا بر قامت هیچکس چست نیامد گویا مقتضای آن زمانه این بود میگویند روزی حاجی ابراهیم سرهندی فتوای باباحت لباس سرخ و زعفرانی داد و حدیث دران باب

روانه کرد میر عدل در مجلس پادشاهی اورا بدبخت ملعون گفته و دشنامها داده عصا برای زدن بر داشت تا بحیله خلاص یافت *

و همدرین سال حکیم ابو الفتح گیلانی و حکیم همایون که تغیر داده اول همایون قلی بعد ازان حکیم همام نام او ماندند و نور الدین قراری تخلص هر سه برادر از گیلان بملازمت پیوستند و برادر کلان بزور ندیمی تصرفی غریب در مزاج نموده خوشامد های صریح گفته مماشاة در وادی دین و مذهب کرده و پیش پیش رفته زود بدرجهٔ تقرب اعلی رسید بعد از چند گاه ملا محمد یزدی که اورا یزیدی میگفتند از ولایت آمده بایشان ملحق شده مطاعن بیحد در شان صحابه رضی الله عنهم پیدا کرده و نقلهای غریب گفته پادشاه را خواست که بجانب تشیّع کشد ناگاه بیربر حرام زاده و شیخ ابو الفضل و حکیم ابو الفتح قدم بالاتر نهاده از دین منحرف ساختند و انکار مطلق وحی و نبوت و اعجاز و کرامت و شرایع نموده کار را از پیش بردند و فقیر بدین مرافقت نتوانست نمود و مآل حال اینها هر کدام بجای خود مذکور شود انشاء الله تعالی و درین ایام قاضی جلال و دیگران را از علما فرمودند تا تفسیر قرآن مجید می گفته باشند و درمیان علما بر سر آن غوغای بود و دیب چند مسخره راجهٔ منجهوله می گفت که اگر گاو نزد حق تعالی معظم نبودی در اول سورهٔ قرآنی چرا مذکور شدی و چون تاریخ خوانده می شد روز بروز اعتقاد از اصحاب فاسد شدن گرفت و گام فراخ تر نهادند و نماز و روزه و جمیع نبوات را تقلیدیات نام نهادند یعنی غیر معقول و مدار دین بر عقل گذاشتند نه نقل و آمد و رفت فرنگیان

نیز شد و بعضی اعتقادیات عقلی ایشان را فرا گرفتند

هر خیالی که عقل شان بندد * چرخ بر عقل اهل آن خندد

و درین سال شیخ بدر الدین خلف الصدق شیخ اسلام چشتی را که صاحب سجاده بود و از نوکری تایب و نایب مذایب پدر گشته وتوفیق یافته و انزوا گزیده بریاضت ومجاهدت وذکر و فکر و تلاوت مشغولی داشت شبی در عبادت خانه طلبیدند او چون بمراسم اداب که قبل ازین وضع داشت مقید نشد در نشستن وبرخاستن وحرف زدن ایذای لسانی بسیار کرده و دواعی دیگر نیز متتابع شد از نهایت یاس وغیرت تمام بعد از سه چهار سالی خبر نا کرده باجمیر و از انجا بگجرات رفته و جریده در غرابی نشسته بشرف حج مشرف شد و در انجا اکثر اوقات روزهٔ وصال میگرفت و در هوای گرم پای برهنه طواف میکرد تا انکه شرف کعبهٔ وصال و قرب ذو الجلال دریافت اللهم ارزقني منه

کمال از کعبه رفتی بر دریار * هزاران آفرین مردانه رفتی

و درین سال شیخ بهاون که برهمنی بود داناازولایت دکهن بملازمت رسیده طوعا و رغبا شرف اسلام دریافته داخل زمرهٔ خاصه خیلان شد و فرمودند تا بید اتهربن را که کتاب چهارم است از چهار کتب مشهور اهل هند که بعضی احکام آن موافق ملت اسلام است تعبیر نمایند و فقیر آن را از زبان هندی بفارسی ترجمه سازد و بعضی رعبارت های او چون اغلاق بسیار داشت ومعبر عاجز از تعبیر بود و مقاصد مفهوم نمیشد بعرض رسانیدم اول به شیخ فیضی بعد ازان بحاجی ابراهیم سرهندی حکم ترجمه او شد و او همچنان که خاطر

بخواه بود نه نوشت و اثر آن بنابرآن باقي نماند و از جمله احکام آن
این است که تا عبارت کذائي را که لام بسیار دارد و مثابهٔ کلمه
طیبهٔ لا اله الا الله است نخوانند نجات نیابند دیگر انکه گوشت گاو
خوردن بشرطی چند مباح است دیگر انکه میت را دفن کنند و
نسوزند و شیخ مذکور بر براهمه هند در مباحثه غالب آمده همه را
الزام داد و باین تقریب در دین مبین در آمد الحمد لله علی ذالک
ودرماه شعبان این سال گلبدن بیگم بنت بابر پادشاه عمه شاهنشاهی
که در سال نه صد و هشتاد و دو از آگره باتفاق سلیمه سلطان بیگم
بنت نور الدین محمد میرزا که سابقا در حباله بیرم خان خانخانان
بود بعد ازان داخل حرم پادشاهی شد متوجه سفر حجاز گشته و
یکسال در گجرات انتظار کشیده بودند بآن سعادت فایز گشتند و
چهار حج در یافتند وقت باز گشت سبب تباهی شدن کشتی یکسال
دیگر در عدن ماندند و بهندوستان در سال نه صد و نود آمدند و
از انگاه باز تا پنج شش سال این شیوه مستمر بود که یکی از اعیان
درگاه را میر حاج ساخته و مردم را اذن عام داده باخرجی بسیار و
زر نقد وجنس وتحف گرامی بجانب مکه معظمه روانه میگردانیدند
بعد ازان برطرف شد و درین سال میرزا سلیمان که از زمان سلطنت
بابر پادشاه حکومت مستقل در بدخشان داشته بعد از کشته شدن
پسر رشیدش ابراهیم میرزا در بلخ بجنگ پیر محمد خان اوزبک
و فوج کوچ او والي نعمت بیگم و رسیدن وقائع و حادثات صعب
وعقوق شاه رخ میرزا ابن ابراهیم میرزا و خروج و بغي او بروجه
تصرف تمام در ملک بدخشان اول در کابل بامید استمداد میرزا

محمد حکیم آمد و آن خود صورت نیافت انگاه التماس نمود که بدرقه بدهد تا از منازل مخوف گذرانیده بآب نیلاب رساند میرزا بظرافت و نزاکت پیش آمده جمعي را ببدرقگی تعین فرمود که از منزل اول گریخته بکابل رفتند و بموجب اکه

مبادا که در دهر دیرایستي * که خواری بود پیری ونیستی

و دختر خود را همراه آورده تنها و بی سامان راه هند بقدم توکل طی کرد و چند جای افغانان سر راه برو گرفته جنگ کردند میرزا تردد های بسیار مردانه نموده زخم تیر یافت و بصد تشویش خود را بکنار آب نیلاب کشید و دو سه اسپ خانه زاد مع عریضه بدرگاه فرستاد و پنجاه هزار روپیه با دیگر اسباب تجمل و چند طویله اسپ عراقي و رهوار بدست آغاخان خزانچي باستقبال میرزا فرستادند و قبل ازان راجه بگهوان داس حاکم لاهور بموجب فرمان تا نیلاب پیشواز رفته هر روزه بلوازم ضیافت می پرداخت و امرا و حکام سر راه نیز از هر پرگنه و شهر بمقتضای حکم شرایط مهمان داري بتقدیم میرسانیدند و باین دستور میرزا را می آوردند و در خلال این احوال اعظم خان را که همان خان اعظم است از گجرات بایلغار طلبیدند تا درین معرکه حاضر باشد او در چهارم رجب ثلث و ثمانین و تسعمایة بفتح پور شتافته ملازمت نمود روزي بتقریب احداث داغ و معامله کروري و داد و ستد سپاهي و خرابي احوال رعایا و بدعتهای دیگر حرف راستي درمیان آورده انچه دانست از روی انکار بي تحاشي گفت و بخاطر اشرف گران آمد و زمانه بموجب عادت قدیم خود این کلمة الحق را بر نتافت و فرمودند تا

چندگاه بکورنش نیاید و حارسان گماشتند تا از اعیان کسی پیش او نرود و بعد از چند روز در آگره فرستادند تا در باغ خویش در خروج و دخول بر روی مردم بسته معتکف زاویهٔ تنهائي باشد و میرزا سلیمان چون بکوچهای متواتر از لاهور بمتهرا رسید ترسون محمد خان از امرای کبار و قاضي نظام بدخشي که میرزا سلیمان اورا قاضي خاني داده از درگاه غازیخاني یافته بود باستقبال رفتند و پانزدهم رجب این سال میرزا سلیمان در حدود فتح پور رسید و اول اشراف و اکابر صدور و ارکان دولت بعد ازان خود با جمیع امرا تا پنج کروهی پیشواز بر آمدند ودران روز پنجهزار فیل بعضی بجلهای مخمل فرنگی و بعضی بزر بفت رومی و زنجیرهای طلا و نقره آراسته و قطاسهاي سیاه و سفید بر سر و گردن آویخته از هر دو طرف راه برقطار ایستاده و اسپان تازی و عراقي با زینهای طلا برین قیاس و میان هر دو فیل یک عرابهٔ چیته با قلادهای زرین و مخمل و قماش و گاوان عرابه با سر افسرهای زر دوزی نگاهداشتند و تمامی روی صحرا برین گونه نمونهٔ بهار شد و دشت و کوهسار عکس لاله‌زار و چون نظر میرزا از دور برشاهنشاهی افتاد بي تکلف از اسپ فرود آمده پیش دو ید تا تسلیم کرده در یابد شاهنشاهی بزودي از خانهٔ زین خود را بادب برروی زمین گرفته او را بادای تکلفات اسمی و تواضعات رسمی نگذاشتند و بعد از آغوش گرفتن سوار شدند و میرزا را هم سواری فرموده به پرسش احوال و تفقد و تلطف پرداخته دردولتخانه انوب تلاو که در ودیوار و صحن آنرا بسایبانهای منقش زرکش و فرش لطیف و آوانی

زرین و سایر اقسام اسباب تجمل گرفته بودند پهلوی خود در اورنگ
سلطنت جا داده و شاهزاده را نیز حاضرساخته ملاقات دادند و بعد
از فراغ از اطعمه و اشربه بوعده امداد از مال و لشکر که وسیله تسخیر
بدخشان باشد مستظهر ساختند و خانهٔ در برج هتیا پول که نقاره
خانه انجا بود برای میرزا تعین کردند و شبها در عبادت خانه
گاهگاهی آمده با مشایخ و علماي صحبت میداشت و حال می ورزید
و سخنان بلند ازو شنیده می شد و نماز بجماعت هرگز ازو فوت
نمی یافت روزي بعد از امامت نماز دیگر اکتفا بدعا نمودم میرزا
اعتراض کرد که فاتحه چون نخواندید گفتم در زمان رسول صلی الله
علیه و سلم خواندن فاتحه عقب نماز معمول نبود و در بعضی روایات
مکروه هم گفته اند گفت مگر در ولایت علم و علما نبودند که میخواندند
گفتم که مارا بکتاب کار است نه بتقلید پادشاه فرمودند که بعدازین
باید خواند قبول کردم باوجود آن روایت درباب کراهت هم نمودم
و دران ایام احیاي تورهٔ قدیم چنگیزیه نموده روزی چند برای نمودن
میرزا سلیمان شیلان در دیوان‌خانه می‌کشیدند و سپاهیان را تواچیان
جمع ساخته تکلیف بران طعام رسمی میکردند چون میرزا رفت
آنهم رفت و خانجهان حاکم پنجاب را حکم شد تا پنجهزار سوار جرار
نیزه گذار گرفته بخدمت میرزا رفته بدخشان را از میرزا شاه رخ
مستخلص ساخته بمیرزا سلیمان بسپارد و بلاهور مراجعت نماید ازقضا
آن نقش دیگرگون یافته بودند تا انکه خبر آمد که منعم خان
خانخانان بعد از صلح داؤد در عین برشکال از تانده که آب و هوای
ان معتدل است برهنمونی اجل از گنگ گذشته و مردم را بگور

کوچانیده برده و آن شهررا که سابق دارالملک بنگاله بود و هوای بغایت متعفن و متعفن داشت تعمیر فرمود و هرچند امرا مانع شدند سود نکرد

ای عجب دل تان نبگرفت ونشد جان تان ملول
زین هواهای عفن زین آبهای ناگوار

بیماریهای گوناگون که نام آنها دانستن مشکل است بر امزجه طاری شد و هر روز فوج فوج مردم نقد هستی در باخته یکدیگر را وداع میکردند و از چندین هزار کس که نامزد آن دیار بودند معلوم نیست که صد کس بسلامت باوطان مراجعت نموده باشند .

چه دامن گیر یارب منزلی بود

تا کار بجائی کشید که احیا در دفن عاجز آمده اموات را در آب سر می دادند و هر لحظه و هر ساعت خبر فوت امرا گوش زد خانخانان میشد و با وجود آن متعفن نمیگشت و از نازکی مزاجش هیچ کس قدرت آن نداشت که پنبهٔ غفلت ازگوش او بدر آورد و رخت ازانجا بکشد

دل را اگر پندی دهم در عشق دُشوار آیدش
بگذارم اندر کوي او تا سر بدیوار آیدش

درین اثنا مزاج خانخانان منعم خان از منهاج اعتدال انحراف ورزیده در سن هشتاد و چند سالگی بعد از اتمام عشرهٔ کامله در شهر رجب سنه ثلث و ثمانین و تسعمایة (۹۸۳) جواب خود و الله اعلم بخازن یا بمالک داد و آن جاه و جلال و آن عز و کمال خواب بود و خیال

چو عمرت را وفا نبود چه یکسال و چه صد سالش

چو دوران را بقا نبود چه برهان وچه فاهالش (؟)

و چون وارثی ازو نماند آن مال و منال اندوختهٔ چندین ساله را متحفظان برای سرکار دیوان اعلی ضبط نمودند بشر مال البخیل بحادث او وارث

چه خوش گفت این نکته رانکته سنج * که زر زر کشد عاقبت گنج گنج

و بنابر مثل مشهور که درزمینی بی درخت بید انجیر درخت است سایه دار بارور شاهم خان جلایر را بآن خرافت امرا سردار خود اعتبار کردند کبّرنی موتُ الکبراء بعد از وصول این اخبار خانجهان را از درگاه قایم مقام خانخانان ساخته و قبای زر دوزی و چار قب طلا و کمر شمشیر مرصع با اسپ و زین مطلا بخشیده بحکومت بنگاله نامزد گردانیدند و میرزا سلیمان را خواه بحسب التماس و خواه بجهت صلاح ملکی قرار دادند که از راه دریا بسفر حجاز فرستند و مبلغ پنجاه هزار روپیه از خزانه و بیست هزار روپیه دیگر از خالصه گجرات برات کرده اورا رخصت دادند وقلیج خانرا بدرقه ساختند تا از بندر صورت گذراند و همدرین سال بزیارت حرمین الشریفین مشرف شده و بیمن این توفیق و صدق توجه از راه عراق باز گشته بار دیگر چنانچه بباید به دارائی بدخشان رسید

تو راه نرفتهٔ ازان ننمودند * ورنه که زداین درکه برو نکشودند

و در وقت باز گشت یک دختر خود بمظفر حسین میرزا حاکم قندهار که درینولا بلاهور آمده و بدرگاه پیوسته داد دیگری را بدیگری و درین سال حسین خان مرحوم که فقیر را از مردم سپاه معنی باو رابطهٔ عظیم قدیم وصحبت خالصا مخالصا لله بود از ممر عجز ازنمودن

محلی و داغ که هادم اللذات و گردن شکن سپاهی است بعد از لگدکوب آن همه محنت که بروگذشته بنابر دیوانگی ظاهر و فرزانگی باطن از کانت وگوله با جماعهٔ یاران و مخصوصان خویش که در طوفان آتش و سیلاب دریا بهیچ گونه روي گریز و گزیر ازو نداشتند برآمده و از حدود بداؤن و سنبل گذشته و از آب گنگ عبور نموده میان دو آب درآمد و مواسان و متمردان آن نواحی که هرگز مالگذاری بواجبی نکرده جواب بجاگیردار نمیدادند تا بکروری بیچاره زبون مغلوب معیوب چه رسد تاخته سری بدامن کوه شمالي کشید که در مدت عمر عاشق آن بود و معادن طلا و نقره را نصب العین داشته پیوسته خیالی بتخانهای زرین و سیمین خشت طلا و نقره در کانون سینهٔ بی کینه که در و عالمی نمي گنجدمی پخت و به بسنت پور که جائی است بلند و در کوهستان مشهور پیچیده بی توزک احاطه کرد و ملک الشرق گجراتی کروری تهانیسر دروازهٔ قلعه را بسته و دیگرکروریان برین قیاس از ترس درموشخانها درآمده او را بباغی گري شهرت کاذب داده عرایض بدرگاه فرستادند شاهنشاهی سعید خان مغول را که نسبت خویشی و جهة یگانگی دوستي قدیم با حسین خان داشت و دران ایام از ملتان آمده بوده از احوال حسین خان و بغی او پرسیده اند انکار آورده و چون از و خط ضمانت مواشي ومالي که از رعایا تلف شده بود از جانب حسین خان طلبیده اند هم ابا نموده آن محبت و یگانگی بناشناسي و بیگانگي مبدل شد

این دغل دوستان که می بیني * مگسانند گرد شیریني
پیش تو از نور موافق تر اند * درعقب ازسایه منافق تراند

تا انکه سید هاشم پسر محمود بارهه و پسران میر سید محمد میر عدل امروهه را پیش از انکه رخصت بگردهند با جمعی از امرا بر پسر او نامزد گردانیدند و زمانی که حسین خان در جنگ کوهستان بسنت پور زخم تفنگی کاری زیر شانه خورده و خیلی از مردم کار آمدنی او ضایع گشته و کاری نساخته از کوه مراجعت نموده و بکشتی سوار شده از راه دریای گنگ متوجه پتیالی که اهل و عیال او در انجا توطن داشتند بود در نواحی گده مکتیسر رسیده اورا بآن زخم منکر آورده در اگره حسب الحکم در حویلی صادق محمد خان که از زمان ابتدای فتح هند بلکه از قندهار باز نزاکت مزاج وتعصب دینی درمیان ایشان بود فرود آوردند و شیخ بینای طبیب از فتح پور در اگره بموجب امر برای معالجه او رفت و بعرض رسانید که زخمی مخوف دارد بعد ازان حکیم عین الملک را فرستادند و فقیر نیز درصحبت حکیم بنابر رعایت جهة قدیم بر حسب رخصت عالی بدیدن او رفتم و دریافتم و لحظهٔ از روی حسرت ایام گذشته حرفهای آشنای درد خیز اشک آمیز در پیوست

هر جا من و معشوق بهم باز رسیدیم
از بیم بد اندیش لب خویش گزیدیم
بی واسطهٔ گوش و لب از راه دل و چشم
بسیار سخن بود که گفتیم و شنیدیم

در همین اثنا جراحان پادشاهی برای بستن مرهم آمدند و میلی بمقدار یک وجب دران جراحت فرستاده بزور کاوتند و آن مرد مردانه آن نیش را چون نوش فرو برد و ابرو خم

نکرد و روی درهم نساخته بي تکلف تبسمي می نمود

رو یم شگفته از سخن تلخ مردم است
زهرمت در دهان ولبم در تبسم است

و آن دیدار قیامتي و وداع واپسین بود بعد از انکه بفتح پور رسیدیم
بعد از سه چهار روز شنیدیم که آن مرض منجر باسهال شد و چندان
در بوتهٔ ریاضت گداخت که ما بقي الایش که بموجب بشریت و
حکم نفس داشت بتمام رفت و مس وجودش زر خالص گشته از
آتش البلاء للولاء کاللهب للذهب پاک بر آمد

رفت ز مسعود بیک جمله صفات بشر
انچه ازان ذات بود باز همان ذات شد

و تا او را از سعادت شهادت حقیقي و حکمی نصیبهٔ تام باشد به
موجب حدیث صحیح المبطون شهید دران کربت غربت و بلاي جلا
و محنت افلاس هم بعلت زخم کفار دار الحرب وهم بتشویش اسهال
کبدي از عالم فاني رخت به بهشت جاوداني کشید و مرغ روحش
از قفس الدنیا سجن المومن بندای اِرْجِعِي اِلٰى رَبِّکِ رَاضِیَةً مَرْضِیَةً
بسوي گلزار مقیم روح وریحان و جنات النعیم پرواز کرد

نیامد کسي در جهان کو بماند * مگر آن کزو نام نیکو بماند

و بانکه عالم عالم زر بمستحقان و محتاجان می بخشید روزي که سفر
اخرت گزید وجهٔ کفن و دفن اورا خدمت ملکي ملکات رفیع الدرجات
قدسی صفات خواجه محمد یحیی نقشبندي روح الله روحه بهم
رسانیده با عجاز (؟) و احترام تمام در اگره بمسکن غریبان بامانت سپردند

در خاک چگونه خفته بتوانم دید

آنرا که مرا زخاک برداشته بود

و ازنجا در گورستان پتیالی که گور خانه او بود برده چون گنج مدفون ساختند و *گنج بخش* تاریخ یافته شد و چون خبر وفات آن توانگر دل درویش دست را در روز مشایعت سفر بکر بمیر عدل مرحومی مغفوري گفتم زار زار بگریست و بر پاکي وچستي و چالاکی او آفرینهاي کرد و گفت اگر کسي از دنیا مجرد روي اختیار کند باید که این چنین کند و رود که حسین خان کرد ورفت

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

اتفاقا فقیر را بمیر نیز همان صحبت یاد گار بود وانچه ازان بزرگوار در آن ساعت فرموده که یاران ما همه رفتند معلوم نیست که دیگر شما را توانیم دید گویا اختر در گذر بود که همچنان شد

تا درین گلّه گوسفندي هست * نه نشنید اجل ز قصّابی

مخفي نماند که فقیر مدت قریب نه سال در صحبت آن یگانه روزگار بودم و اختلافی که از و در لباس سپاهي گري و دنیا داری یا انکه این نام برو حیف محض است و ستم مطلق مشاهده کردم در اکثری از مقتدایان و مرشدان زمانه که مانده اند عشر عشیر آن نمی یابم در مذهب سني پاک اعتقاد و در پاکیزگي صاحب صلاح و رشاد و درهمت بي عدیل و در شجاعت یگانه در تواضع با خورد و بزرگ یکسان و در بي تعیني یگانه زمان و در تجرید بي آلایش و در خدمت بی آسایش و در توکل بیقرین و در زهد در خور صد آفرین و اگر او درین ایام می بود سخنان مذهب و ملت به

اینجا نمیکشید زمانی که حکومت مستقل در لاهور داشت استماع از ثقات دارم که غذای او از جهت متابعت حضرت ختم النبیین خیر المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین نان جوین بود و چندین هزار مساجد و مقابر کهنه‌را به‌تجدید مرمت فرمود وتعمیر روزی هندوئی بصورت مسلمانان به مجلس او در آمد از تواضع ذاتی که داشت بگمان اسلام قیام برای آن هندو نمود بعد از تحقیق حال انفعال کشید و حکم کرد تا بعد الیوم جمیع هنود پیوندی برنگ مختلف بر جامهای خود نزدیك به بن آستین بدوزند تا امتیاز بین المسلمین و الکافرین باشد و ازین جهة لقب تکریه در عوام مشهور شد و تکری پیوند را میگویند که بزبان عربی عبارت از غیار بکسر غین معجمه و یای مثناة باشد بر وزن دیار و چند گاه دیگر فرمود که کافران موافق حکم شرع مطهر بر زین سوار نشوند بلکه بر پالان نشینند و درسفر بجهة رعایة خاطر سادات و اهل علم و فضل که ملازم او بودند و همیشه نشست و برخاست بایشان بود هرگز بر روی چهار پای خواب نکرد و نماز تهجد باختیار از وفوت نشد چنانچه جماعت و با وجود جایگیر لکها و کرورها پیشتر از یک اسپ در طویله او نبود و گاه گاهی نیز بمصرفي و مستحقی بخشیده خواه درسفر و خواه در حضر پیاده می‌ماند تا خویشان و غلامان با او اسپ دیگر میکشیدند و شاعری در قصیده گفته بود

خان مفلس غلام با سامان

و سوگند خورده بود که هرگز خزینه جمع نسازد هر وقتیکه زر در نظرش می آوردند میگفت که گویا تیری و نیزه ایست که در پهلوی

می میخلد و تا آن را نمی بخشید قرارش نمی بود و بارها دیده شده
که پانزده هزار روپیه تا سه چهل هزار روپیه در پرگنه مقطعی کردند
و اونا دیده برات بر اهل سپاه و سایر مصارف نوشته تا کار بحصه رسد
افتاد و نذر داشت که هر بنده که در ملک او در آید روز اول از او
باشد و بغیر از سه زن نکاح بند ازارش وا نشد و جوز را از مسکرات
می دانست یعنی حرام اعتقاد داشت روزی شیخ الهدیه خیرابادی
که از مشایخ مقتدای روزگار بر جادۀ هدایت و ارشاد خلف
بود خان را بر عدم خزینه و اصراف و اتلاف اموال و بخششهای
بی هنگام و افراط تفریط در انعام و اتفاق تغیر نموده خواست که
ترغیب بر تغیر آن عادت فرماید این نصیحت موافق طبع او نیامد
و بخشم آمده گفت این جمع اموال که امر بدان میفرمایند ایا سنت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است پس چاره نیست و اگر نه
از امثال شما راهبران دین چشم داشت این داریم که اگر ماده حرص
و هوس دنیاوی در ما باشد باید که راهنمونی بر قلع و قطع آن
ماده بکنید نه انکه اسباب حطام فانی را در نظر ما جلوه دهید و ما را
حریص سازید تا در اسفل سافلین رذیلۀ بخل و شح فرو رویم

قرار بر کف آزادگان نگیرد مال
نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال

و فقیر اگرچه در جنگ میدان بهیچ معرکه همراه او نبودم اما در
اکثری جنگهای جنگل و مواسات بی مواسا جدائی ازو نداشتم و استواری
و جلادتی ازو دیده ام که مگر آن پهلوانان نامدار که اسامی ایشان
در افسانهای روزگار بیادگار مانده داشته باشند و قطع نظر از قوت

و عظم هیکل صفت شجاعت همین قدر داشته باشند که این شیر مرد مردانه را بود و در روز جنگ فاتحه که میخواند عبارت همین بود که یا شهادت یا فتح و هرچند که میگفتند که فتح را مقدم باید داشت میگفت شوق من بدیدار اعزهٔ گذشته بیشتر است از مخادیم باقی مانده و جودی آنچنان داشت که اگر بر فرض و تقدیر گنجهاي عالم و سلطنت روی زمین برو میسرو مسلم میشد روز اول قرضدار میگشت و ما صدق این قطعه درین روزگار او بود

صواب کرد که پیدا نکرد هردوجهان (؟)
یگانه ایزد دادار بی عدیل و همال
و گرنه هردوبه بخشیدمي او بوقت سخا
امید بنده نماندمي بایزد متعال

و گاهی همچنان اتفاق افتاده که چهل و پنجاه اسپ عراقی و مجنس و ترکی از سوداگر بیک صفقه بیع کرده همین گفته که تو دانی و خدا

با مشتري مبالغهٔ در بها نرفت

و در یک مجلس آن همه را بیاران بخشیده و عذر خواسته و در اول آشنائی که فقیر را باو در زمان تعین لشکر کرهه کتنکه واقع شده در آگره اسپی عراقی بپانصد روپیه بیع کرد و بمن گذرانید و علی هذا القیاس

شاه هرموزم ندید و بی سخن صد لطف کرد
شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم نداد

چه توان کرد * * ع * * هرکرا انچه همت میگویند *

و چون از عالم بیوفا رخت بر بست از یک و نیم لک روپیه متجاوز قرض بر ذمهٔ او ماند و از بس نیک معاملگی که نسبت بقرض خواهان بجای آورده بود همه طوعا و رغبتا خطها را پاره کرده و ازو خشنود شده دعاي مغفرت و رضوان و سلام و درود جاودان برو فرستادند و ابراي ذمه نموده هیچ خصومتي و نزاعی مانند ورثه دیگر اموات قرضدار بفرزندانش پیش نیاوردند

شتّان بين محمد و محمد * حيّ امات و ميّت احيانی

بالجمله مرا باین یکزبان حوصلهٔ ثنای آن چنان احسان از کجا آید اما چون خلاصهٔ عمر که عنفوان جواني است بخلاف این ارذل العمر که هنگام رذالت پیري و سرگرداني است در خدمت او گذرانیده و بتقریب النفات او نشو و نماي مستحسن یافته شهرهٔ زمان و انگشت نمای جهاني گشتم و توفیق ایصال نعم به بندگان ادادار زمین و آسمان حسب الامکان یافتم اداءً بحق بعض احسانه ونعمه این جریدهٔ تذکار را بتعریف بعضی از اوصاف او که از هزار یکی و از بسیار اندکی است آراستم

ما ان مدحت محمدا بمقالتي * لکن مدحت مقالتي بمحمد

و بموجب عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة خیال کرده باین ذکر خیر امیدوار رحمت عام شامل پروردگار می باشم

اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره * هو المسک ماکررته یتضوع

تا شاید که بمقتضاي آن عهد دیر ینه که بسته بودم حشر من نیز با او چنانچه منوي و منظوي بود شود وَمَا ذٰلِکَ عَلَی اللّٰه بِعَزِیْزٍ و درین سال فقیر را به تقریب خوش آوازی که حکم خوش خوانی

طوطی وگرفتاری آن داشت پیش نمازي روز چهارشنبه حکم فرموده داخل ایمه جمعه ساختند و اهتمام احضار دران شب و روز بخواجه دولت ناظر غیف شدیدکه الخصی لاذکر و لاانثی حکم شده محصلي گماشتند تا پنج وقت نماز حاضر باید بود *

و درین ایام خواجه امین الدین محمود مشهور بخواجه امینا از عالم در گذشت و زر بسیار که ازو مانده داخل خزانهٔ عامره شد و در هفدهم ذی قعدهٔ این سال سفر اجمیر واقع شد و از یک منزلی بدستور معهود پیاده رفته زیارت مزار متبرک نمودند و در نهم این ماه تحویل حمل واقع شد

عامل مهر چو از نوفکند طرح عمل * داخل روزکند فاضل تحویل حمل

و شروع در سال بیست و دوم از جلوس نمود و خبر رسید که بعد از فوت منعم خان خانخانان امرا تاب مقاومت داود نیاورده از گور و ټانده بحاجي پور و پټنه آمدند وخان جهان بجهت انکه لشکر او هنوز در لاهور است بتاني میرود بنابران فرمان به مصحوب ترک سبحان قلی درباب تعجیل به خان جهان نوشته فرستادند تا درعرض بیست و دو روز قریب هزار کروه را طی نمود و هم در اجمیر خبر آمد که خانجهان چون بکرهی رسید بافغانان داود جنگی عظیم کرده فتح نمود و قریب هزار و پانصد کس را بقتل رسانیده و اسیر گردانیده پیشتر گذشت *

و در اوایل محرم المکرم سنه اربع و ثمانین وتسعمایه (۹۸۴) مان سنگه ولد بهگوان داس را درون روضه حضرت معینیه علی سکّانها التحیه برده و خلوت ساخته و استمداد نموده و خلعت و اسپ دا

سایر لوازم بخشیده رخصت بجانب دار الحرب کوکنده وکونبهل میر که تعلق برانا کیکا[۲] داشت فرمودند و پنج هزار سوار رقمي چه خاصه وچه دیگر نابینان امرا بکومك او نامزد گردانیده آصف خان میر بخشی و غازی خان بدخشی و شاه غازي خان تبریزي و مجاهد خان و سید احمد خان و سید هاشم بارهه و مهتر خان خاصهٔ خیل و دیگر امرا را همراه نوشتند و چون فقیر تا سه کروهي اجمیر بجاییکه سرا پرده این امرا زده بودند بجهت مشایعت قاضي خان وآصف خان رفتم شوق غزا در دل هیجان نمود و في الحال باز گشته صورت حال بصدر عالیقدر شیخ عبد النبي شیخ الاسلام بازنموده وسیلهٔ تحصیل رخصت پادشاه ساختم اگرچه اقبال کرد و لیکن عرض را بوکیل خود سید عبد الرسول که فضول بود انداخت چون دور و دراز دید توسل به نقیب خان که عقد اخوت باو درمیان بود جستم اول مانع آمد وگفت که اگر هندو سردار این لشکر نمی بود نخست کسیکه رخصت میگرفت من بودم خاطر نشان خان مذکور ساختم که ما سردار خود بندگان حضرت را میدانیم بمان سنگه و غیره چه کار داریم که کار به تصحیح نیت است نقیب خان در زمانیکه شاهنشاهی برصفه بلندی پایها آویخته متوجه مزار فایض الانوار بودند التماس رخصت فقیر نمود اول فرمودند که او بعهدهٔ امامت متعین است چون میرود نقیب خان عرضداشت کرد که میل غزا دارد طلبیده مرا پرسیدند که بجدي عرض کردم که بلی فرمودند بچه

(۲ ن) کنکا

سبب بعرض رسانیدم که داعیه دارم که این محاسن سیاه را در دولت خواهی سرخ کنم

کار تو مخاطره است خواهم کردن * تا سرخ کنم روي زتو یا گردن

فرمودند انشاء الله تعالی خبر فتح خواهی آورد و بمراقبه رفته به توجه تمام فاتحه خواندند و چون از مابین صفه دست برای پای بوس بالا بردم پای را بالا برکشیدند و همین که از دیوان‌خانه برآمدم باز خواندند و هر دو دست پر کرده پنجاه و شش اشرفی بخشیده وداع فرمودند و چون به وداع شیخ عبد النبی که دران ایام بر سر التفات آمده رفع کلفت سابق نموده بود رسیدم فرمود که زنهار در وقت التقای صفین که بموجب حدیث صحیح نبوی علیه افضل الصلوات و التسلیمات از مظان استجابت دعا است مرا بدعای خیر یاد آوري و فراموش نکني قبول نموده فاتحه التماس نمودم و اسپ یراق یان لشکر با جمعی از یاران موافق یکجهة رفتم

هر روز بمنزلي و هر شب جائي

و این سفر از اول تا آخر بفرخندگي و خجستگي بر آمد تا عاقبت با فتحنامه وفیل مشهور متنازع فیها ز راناکیکا در فتح پور رسیدم *

و در بیستم محرم این سال سرانجام مهام لشکر کوکنده فرموده بجانب دار السرور فتح پور مراجعت نموده در غرۀ شهر صفر بمستقر رسیدند و دران ایام منهیان خبر رسانیدند که بعد از گذشتن خانجهان از کرهي داود از تانده بر آمده در موضع آک محل که یکطرفش آب گنگ و طرف دیگر بکوه متصل است گرد خود خندق و قلعه ساخته نشسته هر روز جنگ دارد و خواجه عبد الله

نبیرهٔ خواجه احرار قدس الله سره العزیز در جنگ خندق تردد مردانه کرده ازین جهان درگذشت و ازان طرف خان خانان سردار افغانان بقتل رسید بنابران فرمان بظفرخان حاکم پتنه و بهار نوشتند که جمیع افواج آن‌حدود را همراه گرفته بکومک خان‌جهان برود *

در ماه ربیع الاول این سال میرزا محمد شریف ولد میر عبد اللطیف قزوینی که جوانی بود در غایت صفای ذهن و جودت قریحت و خوش خلق و خوش آواز و باصناف کمالات متصف در میدان فتحپور هنگامی که با شاهنشاهی چوگان می باخت از اسپ افتاد و در ساعت جان بجانان داد و غریوی عظیم در شهر و ولایت برخاست و این آوزاه در اطراف شایع گشت و شاهنشاهی آن قضیه را دیده بودند و نمیدانستند که چکار کنند درین اثنای قطب الدین محمد اتکه عنان تکاور را گرفت و گفت که کدخدا درینجا چه میکنی روان شو تا جلو بجانب دولتخانه تافتند و فرامین مشتمل بر صحت و عافیت در اطراف به امرای سرحدی فرستاند و آن شورش تسکین یافت ازان جمله فرمانی در کوکنده بنام مان‌سنگه و آصفخان نیز درین باب رسید و آن ناخوشی بخوش‌حالی مبدل شد *

و در اوایل ماه ربیع الاول سنه اربع و ثمانین وتسعمایة (۹۸۴) فتح کوکنده واقع شد مجملا آنکه چون مان سنگه و آصفخان بکوچهای متواتر با فوج اجمیر براه ماندل گڑه در بلدهٔ نام دره بهفت‌کروهی کوکنده که جای نشستن راناکیکا بود رسیدند و رانا باستقبال برآمد و مان‌سنگه فیل سوار با جماعه از یکهای پادشاهی مثل خواجه محمد رفیع بدخشي و شهاب الدین کروه پاینده قزاق و علی مراد

اوزبک و راجه لونکرن حاکم سانبهر و دیگر راجپوتان در قول وجمعي از جوانان نامي در هراول قرار یافت و ازین جمله هشتاد و چند نفر چیده و برگزیده بهمراهي سید هاشم بارهه پیشتر از هراول نامزد شدند که آنرا جوزه هراول می نامیدند و سید احمد خان بارهه با جمعي دیگر برانغار و قاضي خان با جمعي شیخزاد هاي سیکري خویشان شیخ ابراهیم چشتي جرانغار و مهترخان چنداول بود و رانا کیکا بمقدار سه هزار سوار از عقب دره برآمده دو فوج شد یک فوج او که حکیم سور افغان سردارش بود و در مقابله هراول از جانب قبله رویهٔ کوه آمد و بتقریب شکستگي و ناهمواري و بسیاری زقوم زار و مار پیچاني راه جوزه هراول و هراول یکي شده با هم مخلوط شدند وجنگ مغلوبه افتاد و راجپوتان این لشکر که سردار ایشان راجه لونکرن سانبهري بود اکثری از جانب چپ مانند رمه میش رم کرده و از هراول گذشته پناه به برانغار آوردند و درین هنگام فقیر که با چندی از مخصوصان هراول بودم بآصفخان گفتم چه سان آشنا و بیگانه راجپوتان را درین زمان از هم جدا میکنم گفت شیه تیر بگیرند تا هر که باشد باشد

ز هر طرف که شود کشته سود اسلام ست

همچنان تیراندازي میکردیم و شصت دران انبوه چون کوه اصلا خطا نمیشد و گواه راستین تر * ع * القلب اصدق شاهد یتشهد *

گواه عاشق صادق در آستین باشد

و یقین گشت که دست به کار رسیده و ثواب غزا حاصل شد و و سادات بارهه و بعضی جوانان صاحب ناموس درین جنگ

آن چنان کارها کردند که مگر از رستم آید و مردم بسیار از جانبین
در میدان افتادند و فوج دیگر که رانا خود دران بود از میان گهاتي
بر آمده قاضي خان را که در دهانه گهاتي بود از پیش برداشته و
روفته بر قلب زد و شیخزادهاي سیکریوال بیکبار گریختند و تیری
در وقت فرار بر سرین شیخ منصور داماد شیخ ابراهیم که سردار
جماعه بود رسید و مدتی زحمت کشید و قاضی خان باوجود ملّائی
بهادرانه ایستاده و شمشیری بر دست راست او رسیده و انگشت
ابهامش زخمی شد و چون مجال مقاومت نماند الفرار مما لا یطاق
من سنن المرسلین خوانده خود را بقول رسانید و جمعی که در
اول وهله ازین فوج روگردان شدند تا پنج شش کروه از دریاچه
گذشته عنان باز نکشیدند و در عین گیر و دار مهتر خان از میانه
فوج چنداول تاخته و نقاره کوفته آوازه در انداخت که بندگان
پادشاهی بایلغار آمدند و این ادا خیلی باعث تقویت گریختگان
شد تا قرار گرفتند و راجه رامساه گوالیاري نبیرهٔ راجه مان مشهور
که پیش پیش رانا می آمد کار پردازی در جان راجپوتان راجه
مان سنگه کرد که بشرح راست نیاید و این جماعه بودند که از چپ
هراول گریخته و باعث گریز آصفخان نیز شده الّتجا به سادات که
در میمنه بودند بردند و اگر سادات پای ثبات نمی افشردند
چنانچه براول جلو ویران کرده بود کار به رسوائي میکشید و فیلان را
تا مقابل فیلان افواج پادشاهی در آمده ازان جمله دو فیل قوی
مست نامی با یکدیگر در افتادند و حسین خان فوجدار فیلان که
عقب مانسنگه بر فیل دیگر سوار بود نیز افتاد و مانسنگه بجای

مهاوت بران فیل خود سوار شد و ثبات قدمی ورزید که فوق آن متصور نباشد و یکی ازان دو فیل که یکی خاصه پادشاهی بود با فیل رانا که رام پرشاد نام داشت و بغایت قوی هیکل بود جنگ عظیم کرد و هر دو یکدیگر را می راندند از قضا بر مقتل فیلبان فیل رانا تیر رسید و از صدمهٔ حملهٔ فیلان بر زمین افتاد فیلبان فیل پادشاهی بچستی و چالاکی از فیل خود جسته بر فیل رانا نشست و کاری کرد که هیچکس نکند و از مشاهدهٔ این حال رانا تاب نتوانست آورد و جلو مانده روان شد و تذبذب در افواج رانا افتاد و جوانان یکه که مان سنگه را محافظت مینمودند پیش در آمده چپقلشی کردند که کارنامه بود و از سرداری مانسنگه آن روز معلوم شد که این مصرع ملا شیری چه معنی داشت

که هندو میزند شمشیر اسلام

و پسر جیمل چیتوری و رام ساه راجهٔ گوالیاری با پسر خویش سالباهن که بغایت ترددهای نمایان کرده بود بجهنم رفتند و از نسل راجهای گوالیار دیگرکسی قابل جانشینی نماند خس کم وجهان پاک و زخمهای تیر بر رانا که روبروی مادهو سنگه بود رسید و حکیم سور که از پیش سادات فرار یافته بود آنجا برانا برد و هردو فوج یکی شد و رانا جلو ویران کرده باز بکوههای بلند که بعد از فتح چیتور دران میگشت رفته تحصن جست و دران چنان هوای گرم چلهٔ تابستان که مغز سر میجوشید از اول روز تا نیمروز جنگ میکردند و قریب بپانصد کس کشته در معرکه افتادند ازان جمله صد و بیست کس از اهل اسلام و باقی از هنود و مجروحان غزاة

از میصد کس متجاوز بودند و چون هوا حکم تنور آتش داشته مجال حرکتی در سپاهیان نماند و گمان غالب این بود که رانا در پس کوه بمکر و فریب مختفی مانده باشد بنابران تعاقب نکرده بازگشته درخیمها آمده بمداوات زخمیان پرداختند و این تاریخ یافته شد که

و یبدو من الله فتح قریب

و روز دیگر ازانجا کوچ کرده در میدان کار هرکسي را ملاحظه نموده و از دره گذشته بکوکنده رسیدند و سری چند از فدائیان رانا که محل اورا محافظت میکردند و سری چند دیگر سکنهٔ معابد که مجموع بیست کس باشند بنابررسم قدیم هندوان که وقت خالی ساختن شهر بجهت رعایت ناموس کشته میشوند از اندرون خانها وبتخانها بر آمده حرکت المذبوحی کرده بزخم شمشیر جان‌ستان جان بمالکان دوزخ سپردند و امرا از ملاحظهٔ شبگیر رانا کوچه بندی نموده و خندقی و دیواری با آن مقدار بلندی که سوار نتواند گذشت گرد شهر کوکنده بر آورده فرود آمدند و کشتگان و اسپان سقط گشته را بتفصیل نام نویسی میکردند تا در عریضه درج کنند سید احمد خان بارهه گفت که از ما نه کسی کشته شده و نه‌اسپي مرده که اسامي آنرا در دیوان اعلي‌خواهید برد از نوشتن چه سود حالا فکر غلهٔ بکنید و چون آن کوهستان کم زراعت است و غلهٔ کمي کرد و بنجاره نمیرسید و عسرتي عجیب بحال سپاهي دران ایام راه یافته بکنکاش نشستند و نوبت بنوبت یکي از امرای سردار اعتبار کرده از برای آوردن غله در سیکرها مي‌فرستادند و هرجا بر قلل وشوامخ

عالي مجمعي بود شكسته اسير مي‌ساختند و از گوشت مواشي
اوقات گذر ميشد و انبه چندان فراوان بود كه بشرح راست نيايد و
اراذل عوام انرا ناهار بجاي طعام بكار مي بردند و از كثرت رطوبت
اكثري بيمار ميشدند و انبه بر كشيده شد دران ديار بوزن يكسير
اكبري كم جرم اما شيريني و مزه چندان نداشت و درهمين اثنا
محمود خان خواص از درگاه بموجب حكم بايلغار بكوكنده آمده
و تحقيق حال معركه كرده روز ديگر روان شد و كار هر كسي انچه
شنيده بود تقرير كرد و آن خدمات مستحسن افتاد اما ازين كه
رانا را تعاقب نه نمودند و گذاشتند تا زنده بدر رفت پسند خاطر
نيامد و امرا خواستند كه فيل نامي رام‌پرشاد نام را كه بغنيمت
بدست آمده بود و چند مرتبه بندگان حضرت آنرا از رانا طلبيده
بودند و او از بدبختي نفرستاده مصحوب فتحنامه بدرگاه روانه سازند
آصفخان نام فقير را برده گفت كه فلاني محض از جهت حسبت و
قربت درين لشكر آمده بود همراه او بايد فرستاد مانسنگه جواب داد
كه هنوز كار خيلي مانده است مي‌بايد كه پيش صف درآمده در
معركه همه جا امامت ميكرده باشد گفتم امامت اينجا را فضائيست (؟)
كار من اكنون اين است كه بروم و در پيش صف بندگان حضرت امام
باشم منبسط و مسرور شده فيل مذكور را باسي صد سوار بجهة
احتياط همراه روانه كردند و خود هم بتقريب سير و شكار و تهانه
گذاشتن تا قصبهٔ موهني كه بيست كروهي كوكنده است بمشايعت
آمدند و سفارشنامهٔ نوشته مرا بدرگاه ازانجا رخصت نمودند تا براه
باكهور و ماندل گده بقصبهٔ انبير كه وطن مانسنگه است رسيديم

و بهرجا که میگذشتیم کیفیت جنگ و فتح مانسنگه می شنیدند
مردم باور نمي داشتند اتفاقا پنج کروهی انبیر فیل در خلاب ماند
و هرچند پیشتر میرفت در گل فرو مي نشست و چون اول خدمت
بود حالتي عجب دست داد آخر رعایاي آن نواحي آمده گفتند که
پار سال در همین زمین فیل پادشاهي مانده بود برین گل ولاي
آب بسیار بریزند تا نرم شود وفیل پادشاهي بآساني براید سقایان
همچنین کردند و آب بسیار پاشیدند وفیل بآهستگي ازان ورطه
خلاص یافت و بانبیر آمد وسر افتخار آن مردم بآسمان رسید انجا
سه چهار روزي بوده براه قصبه تووه که مولد فقیر است وبساور که نسبت
و اول ارض مسّ جلدی ترابها
دارد رسید و در اوایل ماه ربیع الآخر بوسیلهٔ راجه بهگوان داس پدر
راجه مان سنگه در دیوان خانه فتحپور کورنش کرده عرضداشت
امرا با فیل گذرانیدم پرسیدند که نام این چیست عرض کردم که رام
پرشاد فرمودند که چون این همه بطفیل پیر است نام آن بعدازین
پیر پرساد باشد باز پرسیدند که تعریف تو بسیار نوشته اند راست
بگو که در کدام فوج بودي و چکار از دست تو بر آمده گفتم بحضور
پادشاهان این کس راست را بصد ترس و لرزه میگوید دروغ چون
توان گفت و انچه واقعی بود بتفصیل گفتیم باز پرسیدند که برهنه
بودي یا مسلّح گفتم جیبه وکیجم داشتم فرمودند از کجا بهمرسانیدي
گفتم از سید عبد الله خان گرفتم بسیار مستحسن افتاد و دست
باشرفیهای که دران ایام بطریق توده گنج همیشه پیش نهاده می
بود برده مجموع نود و شش اشرفي انعام فرموده پرسیدند که شیخ

عبد النبی را دیدی گفتم از گرد راه بدربار میرسم او را از کجا دیدم دوشالهٔ نخودی اعلی دادند که اینهارا برده شیخ را ببین و بگو که از کارخانه خاصه ماست که به نیت شما فرمایش کرده بودیم در بر اندازید بردم و پیغام گذاردم شیخ خوش حال شد و پرسید که در وقت وداع گفته بودم که هنگام التقای صفین بدعای ما را یاد آوري گفتم دعا اللهم اغفر للمومنین و المومنات و انصر من نصر دین محمد و اخذل من خذل دین محمد علیه الصلوة والسلام خود خوانده بودم گفت این هم کافی است سبحان الله این شیخ عبد النبی درآخر حال بحالي از عالم رفت که کس مبیناد و مشنواد و همه کس را ازان عبرت شواد

هر کرا پرورد گیتي عاقبت خونش بریخت
حال آن فرزند چون باشد که خصمش مادراست

و درین سال سید عبد الله خان را پیش خان جهان که با داؤد قریب کهل گانون مقابل نشسته انتظار مظفرخان و لشکر بهار وحاجی پور می برد مصحوب فرمان مشتمل بر اهتمام آن امرا و مژدهٔ رسیدن نفس نفیس خویش بایلغار فرستادند و پنج لك روپیه بد اکچوکي بجهت مدد آن لشکر و کشتيء بسیار پراز غله از اگره نیز حکم کردند که روانه گردانند و خبر رسید که کجیتي زمیندار نواحي حاجي پور و پتنه که ایل شده بود جمعیت نموده بر سر فرحت خان و پسرش میرک رائی که در تهانه آره بودند رفته هردو را بدرجه شهادت رسانید و راهها مسدود است بنابرین بیست و پنجم ربیع الآخر سنه مذکور از فتح پور بعزم شرق رویهٔ هند نهضت نموده درپنج کروهي

فرود آمدند و درین منزل سید عبد الله خان سر داؤد آورد و آن بیت فال جفر که سید میرکی وقت مراجعت از پتنه در جونپور استخراج نموده بود تحقیق یافت

مژدهٔ فتح به ناگاه رسد * سر داؤد بدرگاه رسد

و قصه جنگ مجمل این ست که روزیکه سید عبد الله خان درلشکر خان جهان در نواحي کهل گانون رفته اهتمام جنگ نموده روز دیگر که پانزدهم ماه ربیع الآخر باشد خان جهان با جمعیت خویش دستکها بامرا داده که هرکدام هرکجا بایستند ومظفرخان با پنجهزار کس تسویهٔ صفوف نمودند و داؤد در عین سکر و غرور باتفاق عم خود جنید کرراني و دیگر سرداران از قلعه برامده وا رهاني گوشه بجنگ بایستاد و در اول وهله توپي بزانوي جنید رسیده خرد مي شکند و چون افواج درهم مي آمیزند شکست بر افغانان می افتد و اسپ داؤد در خلابی بند میشود و حسن بیگ گرد او را گرفته نزد خان جهان می آورد او از تشنگی آب می طلبد کفش اورا پرآب ساخته پیش او می آورند و چون نمی خورد خانجهان کروتي خاصهٔ خویش داده او را سیراب می سازد ونمی خواست که بکشد چه بسیار صاحب حسن بود آخر امرا میگویند که در زنده داشتن این احتمال فساد است بنابران فرمود که گردنش بزنند و دو زخم زدند کارگرنیفتاد و بعقوبت کشتند و سر اورا جدا ساخته و ازکاه پرکرده و عطریات مالیده بسید عبدالله خان می سپارند و روان میسازند و فیل وغنیمت بیشمار می یابند ودرین سال بجهة تقدیم شکرانهٔ این فتح بتاریخ بیست وسوم جمادي الثاني متوجه اجمیر شدند وششم ماه رجب که روزعرس حضرت

خواجه قدس الله سره العزیز باشد بآنجا رسیدند و سلطان خواجه خلف صدق خواجه خاوند محمود را میرحاج ساخته و مقدار شش لک روپیه از نقد و جنس بجهة مستحقین حرمین شریفین و بنای خانه در حرم مبارک فرستادند و در وقت رخصت سلطان خواجه بطریق محرمان سر و پا برهنه احرام بسته و به تشبه حاج همچنان لباس پوشیده و اندک قصری کرده قدمی چند بمشایعت رفتند و دران حالت غریو از مردم برخاسته رقتها کردند و قطب الدین محمد خان و قلیچ خان و اصفخان را ببدرقگی سلطان خواجه نامزد گردانیده حکم کردند که از کوکنده این قافله را گذرانیده ولایت رانا پایمال سازند و ازو نیز هرجا که خبر یابند دمار برارند و مقارن این حال خبر رسید که شاه طهماسپ از عالم درگذشت و شاه اسمعیل ثانی جانشین او شد و این تاریخ یافتند که

اول دولت و فتح و ظفر است

و حکم عام کردند تا هر کسیکه خواهد بحج رود و خرچ راه از خزانه بدهند و خلقی کثیر باین سعادت فایز شدند بخلاف حال که نام نمیتوان برد و بمجرد طلبیدن رخصت مجرم واجب القتل میشوند تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ و دران ایام چون خبر عسرت لشکر کوکنده میرسد مان سنگه و اصفخان و قاضی خان را ازانجا جریده می‌طلبند و روزی چند بجهت بعضی تقصیراتی که می باشد اورا و اصفخان را که با یکدیگر صحبت بنفاق داشتند از کورنش محروم ساختند بخلاف غازی خان بدخشی و مهتر خان و علی مراد اوزبک و خنجری ترک و یکدوی دیگر که من هم ازان جمله ام ازان مردم

مستثني بوده اند بعنايات و زيادتي منصب سر فراز گشتند و باقي همه از درجهٔ اعتبار سقوط يافته باز معاف شدند و نوزدهم اين ماه بجانب ولايت رانا که در کوهستان اودي پور و خانپور و غيران قزاق ميگشت روانه گشتند و درين ايام خواجه شاه منصور نويسنده شيرازي را که از ابتداي احوال چند گاه مشرف خوشبوی خانه بود و بتقريب عداوت مظفرخان و فتنهای او فرار نموده به جونپور نزد منعم خان رفته اعتبار تمام يافته بمنصب ديواني رسيد و بعد از حادثهٔ منعم خان بموجب فرمان عاليشان طلب بدرگاه آمد از جهة نهايت کار داني و سنجيدگی که داشت او را ديوان کل ممالک محروسه گردانيده بتدريج در امور ملکي شريک غالب راجه کردند

ناقابل است آنکه بدولت نمی رسد
ورنه زمانه در طلب مرد قابل است

اگر چه کسی دخل کرده و گفته

ناقابلان دهر به دولت رسيده اند
پس چون زمانه درطلب مرد قابل است

و اول حق و ثاني ستم است و از اتفاقات انکه درهمان سال ستاره ذوذنابه از جانب مغرب پيدا شد و چون شاه منصور در گوشه دستار از عقب دنباله دراز ميگذاشت او را ستاره دنباله دار ناميدند و از بسياری کفايت وقت در حساب سپاهی و گرفت و گير بی محل بمرتبه رسيد که مردم ظلمهای راجه مظفر خان را فراموش کرده برو انبار نفرين ميفرستادند

که بسيار بد باشد از بد بتر

و در همان سال خبر رسید که شاه اسمعیل ولد شاه طهماسپ پادشاه عراق را همشیره اش پری جان خانم باتفاق امرا بقتل رسانید و میر حیدر معمائي تاریخ جلوس وی را * شهنشاه روی زمین* وتاریخ وفات* شهنشاه زیر زمین* یافت وتاثیر ذو ذنابه دران ولایت ظاهر شد و در عراق هرج و مرج عظیم افتاد و تبریز و شروان و مازندران را رومی بزور گرفت و بعد از و سلطان محمد خدابنده ولد شاه طهماسپ که ازمادر دیگر بود بپادشاهی نشست چنانچه بجای خود مذکور است و مدت طعن و لعن صحابه کبار که از هزار ماه درست مقابل حکومت و ناسزا گفتن بني امیه بود سپري شد اما الحاد ازان بلاد سرایت باین ولایت کرد

نفاق آمده در هند از بلاد عراق * عراق قافیه میدان برهگذار نفاق

و چون قصبهٔ موهني مخیم گشت فرمانی بقطب الدین محمد خان و راجه بگهوان داس نوشتند که این دو سردار در کوکنده توقف کنند و قلیج خان با امرای دیگر همراه قافله حاج تا ایدر که بچهل کروهي احمد آباد است رفته ازانجا جمعي را همراه سازد تا باحمد آباد رسانند و خود قلعه ایدر را محاصره نموده نراین داس راجه انجا را استیصال نماید قلیج خان بموجب حکم قیام نموده تیمور خان بدخشي را با پانصد سوار همراه قافله ساخت تا بمامن رسانیدند و راجهٔ ایدر چون رانا مانند دزدان کوه بکوه و جنگل بجنگل مي پیمود

هاله چه مه کرد که او له کند

و درین منزل شهاب خان و شاه بداغ خان مع پسرش عبد المطلب

خان و شاه فخرالدین خان و دیگر جایگیرداران مالوه بملازمت رسیدند و غازیخان بدخشي را منصب هزاري داده با شریف محمد خان اتکه و مجاهد خان و ترک سبحان قلی مع سه هزار سوار در تهانه موهني گذاشتند و در کوهستان مداریه عبد الرحمن بیگ پسر جلال الدین بیگ و عبد الرحمن ولد موید بیگ را با پانصد کس ماندند وقطب الدین خان و راجه بهگوان داس را از کوکنده طلبیده و شاه فخرالدین و جگناة را در اودي پور و سید عبد الله خان و راجه بگهوان داس را در دهنه درۀ اودي پور تعین گردانیده بنواحي بانس واله و دونگرپور رسیدند و درانجا راجه تودرمل از بنگاله آمده پانصد فیل از غنیمت آن ملک با دیگر تحف گذرانید و درهمین منزل قلیج خان را که از ایدر طلبیده آصفخان را بجای او سردار لشکر ساخته بودند باتفاق کلیان رای بقال ساکن کنبایت به بندر سورت فرستادند تا از فرنگیان قول گرفته جهاز سلطان خواجه را که بجهت بیقولی معطل مانده بود راهي سازد و در مالوه آمد بلشکر ملحق گردد *

و درنتیجه این سال تحویل نو روز شد و سال بیست و سوم از جلوس در آمد و آن جشن را در قصبه دیپالپور از توابع مالوه ترتیب دادند و جامع منتخب که بتقریب بیماري صعب در بساور مانده بود خواست که براه بانس واله بارد و رود در هندون سید عبد الله خان در خورده و آن راه را پرخطر و مسدود نشان داده و بازگردانیده در بجونه آورد و بعد از چند روزی بموجب اهتمام امامت پادشاهي بهمراهی رضوی خان براه گوالیار و سارنگپور

و اجین رفته در دوازدهم ذیحجه در حدود دیپالپور(۲) مالوه ملازمت
کرد و مصحف حمایل نفیس و بیاض خطب صنایع و بدایع حافظ
محمد امین خطیب قندهاري را که خوشخواني درین عصر مثل او
در نظر نیامده گذرانید و آن مصحف و بیاض را از منزل محل
کروهه از بساور دزدان برده بودند و سید عبد الله خان پیروي کرده
بفقیر سپرده بود چون بنظر در آورد بسیار خوشحال شدند و حافظ
محمد امین را طلبیده بمطائبه فرمودند که مصحف حمایل از
جائی بما آورده اند آنرا بشما بخشیدم حافظ آنرا شناخته و روحي
در قالبش از سر نو در آمده تسلیمات بیحد و نهایت و سجده شکر
گذاري بجا آورده عرض کرد که حضرت همان روز سید عبد الله خان
را فرموده بودند که آنرا انشاء الله تعالی تو پیدا خواهي کرد بجائی
نخواهد رفت چون کیفیت یافتن آن از جامع پرسیدند عرضداشتم
که جماعه بیلداران که در بعضی قریات بساور بکندن حوض و چاه
و غیر آن مشغول می باشند و برین بهانه راه میزنند این اسباب را
دزدیده بودند و یکي ازانها مخالفت نموده سید عبد الله خان
را خبر رسانید تا همه را گرفت و بدزدیها که کرده بودند اقرار
نمودند درین میان بحافظ فرمودند که انشاء الله اسباب دیگر هم پیدا
میشود خاطر جمع دارید او بعرض رسانید که مدعاي من یافتن
این مصحف و این بیاض بود که از آبا و اجداد موروثي داشتم و
در انشاء خطب عاجز مانده بودم باقی سهل است عاقبت الامر

(۲ ن) دیبالپور

بعد از مراجعت ازان سفر چنانچه فرموده بودند آن اسباب هم بجنس از بیلداران پیدا گشت و سید عبد الله خان درفتح پور بنظر درآورد و در همان منزل فقیر را باز مجددا حکم امامت شد و خواجه دولت ناظر محصل بود که بدستور سابق از هفته یک روز و شب خواهي نخواهي بچوکي حاضر می ساخت و همان مثل راست آمد که احمدک بمکتب نمیرود و برندش

گر میروي و گرنه برند اختیار نیست

و بجهت اهتمام مهام آن ملک چند روزی در دیپالپور توقف واقع شد و بعضی امرای کبار مثل شهاب الدین احمد خان را بی جایگیر دران مالوه بر سر راجه علیخان بجانب اسیر برهانپور و تسخیر آن ولایت روانه گردانیده عهده داغ و محلای آن لشکر بشهباز خان بخشي تفویض نمودند ازان منزل راجه تودرمل را باعتماد خان گجراتي براي تحقیق جمع ولایت گجرات و سر انجام آن ملک نامزد ساختند *

و درین اثنا خبر شکست راجه نراین داس و فتح ایدر بر دست آصفخان و دیگر امراي نامزد انجا رسید و شرح این مجمل انکه چون قلیج خان از ایدر باهتمام علي مراد اوزبک که بطلب او آمده بود متوجه درگاه شد و آصفخان بسرداری متعین گشت راجه ایدر که دربدر میگشت بامداد رانا کیکا و سایر زمینداران جمعیتي بهم رسانیده بده کروهی تهانه ایدر آمده داعیهٔ شبخون داشت آصف خان و میرزا محمد مقیم و تیمور بدخشي و میر ابو الغیث بخاري و میر محمد معصوم بکري و غیر ان کنکاش

چنان دیدند که قریب پانصد سوار بمحافظت تهانه گذاشته خود شباشب بر سر آو روند و انچه او اندیشیده بود ایشان اندیشیدند و هنگام طلوع صبح بتاریخ چهارم ذیحجه سنه اربع و ثمانین و تسعمایة (۹۸۴) هفت کروه راه رفته بودند که ازان طرف راجه نراین داس مسلح و مکمل رسیده آتش حرب درگرفت و تیر و شمشیر نیزه در هوا پران شد و میرزا محمد مقیم که در هراول پیش از همه بود در چشیدن شربت شهادت هم پیش دستی نمود شکست بر کفار افتاد و هر کدام گریخته چون روباهی در سوراخي خزیدند چون عرضداشت آصف خان رسید فرمان محتوي بر نوازش سرداران آن لشکر صدور یافت و درین سال میر سید محمد میر عدل که بحکومت بکر نامزد شده بود میر سید ابو الفضل و دیگر پسران خود را بر سر سیوی فرستاد تا در اندک فرصت آن قلعه را فتح کردند و میر سید ابو القاسم ولد میر سید صفائی که اعاظم اکابر بکر است و خود هم بملازمت پادشاه رسید به منصب احدیه سرفراز گشته بود این مصرع تاریخ یافت

فتح سیوي شد باولاد نبي

و در همان ایام میر عدل نیز برحمت حق پیوست و این تاریخ شد

که - سید فاضل - عامله الله بالفضل *

و از جمله سوانح آن ایام آمدن شریف آملی است و دیدن او شاهنشاهی را در منزل دیپال پور مجمل انکه این مردود مطرود

مانند سگی سوخته پای از دیاری بدیاری گشته و از مذهبی بمذهبی انتقال نموده خیلی جدل‌زد تا کارش بر الحاد قرار یافت و چند گاه بروش متصوفه مبطل بیصفا در بلخ بخانقاه مولانا محمد زاهد که نبیره مخدومي اعظم شیخ حسین خوارزمی قدس الله سره است آمده با درویشان بسر می برد و چون مناسبت ذاتی بدرویشی نداشت و هرزه گوئی فراخ و شطاحی بي مزه بنیاد کرده پریشان میگفت ازانجا اخراج کردند و مولوی بیتی چند در شان او فرموده و ازان جمله است اینکه

هست یک ملحدی شریف بنام * ناتمامی بطور خویش تمام

تا سیر کنان بدکهن رسید وانجا نیز از نامقیدی جوهر خبث خویش را ظاهر ساخت و حکام دکهن میخواستند که لوح هستی اورا از نقش حیات پاک سازند عاقبت برسواری خر قرار یافته برسوائی تشهیرش نمودند و چون هندوستان وسیع است و میدان اباحت دران عرصه فراخ و کسي را با کسی کاری نه تا هر کس بهر طوریکه باشد باشد درینولا خود را افتان و خیزان در مالوه رسانیده و در پنج کروهي اردو منزل گرفته هر مهمل و قلماش که از دهانش برمي آمد بجای آش زهر مار میکرد و مجلس عامیانه میگرفت و عوام کالانعام خصوصا ملحدگان عراقي که از حقیقت ایمان چون موی از خمیر برآمده اند و نبطي عبارت از ایشان است و نخست از همه پرستندگان دجال ایشان خواهند بود گرد وي جمع آمده بموجب اشارت او چنان شهرت دادند که مجدد مایهٔ عاشره اوست و غوغای عظیم افتاد و خبر بخلیفه صاحب زمان رسید تا اورا شبي

در مجلس خویش طلبیده در مسجدی طولانی از پارچه که هر پنج وقت نماز بجماعت دران میگذارند با او خلوت ساختند اول با صورتی مضحک و هیأتی نا قبول و گردن کژ کورنش کرده تا دیری دست بسته و چشم ازرق که علامت دشمنی پیغمبر علیه السلام میگویند پوشیده بطریقی که کذب و ریا و نفاق ازان می بارید ایستاده ماند و بعد ازمدتی چون حکم نشستن فرمودند سجده بجای آورده بدو زانو مانند اشتر لوک نشست و دو بدو صحبت خلوت داشتند و پرسشها واقع شد و غیر از حکیم الملک کسی دیگر را مجال ایستادن دران پایه نبود و از دور گاهگاهی که آواز بلند میکرد لفظ علم می شنودم خرافات خیلی می چاوید و آنرا حقیقة الحقایق و اصل الاصول نامید

قومی نه ز ظاهر نه ز باطن آگاه * انگه ز جهالت ببطالت گمراه
مستغرق کفرند وحقیقت گویند * لاحول ولا قوة الّا بالله

وتمام مدار او بروش محمود بسخوانی که درزمان امیر تیمور صاحب قران در بسخوان که نام دیهی است از توابع گیلان ظهور کرده و سیزده رسایل نحس نحس نوشته پراز تزریق که به هیچ مذهب و ملت راست نیاید و غیر ازتیدال که آن را علم لفظ و حال نامیده حاصلی ندارد خلاصه تصانیف ان اشقی الاشقیا کتاب بحر و کوزه است و نضلاتی که در انجا خورده گوش از شنیدن آن قی میکند و معلم ملکوت اگر آنرا بشنود چه خندها که برریش او نزند و چه رقصها که نکند و این شریف کثیف نیز جنگ المهملاتی نوشته و انرا ترشح ظهور نام مانده و تقلید جمع میر عبد الاول نموده عنوان هر

فقره نامربوط عام فریب را مصدّر بلفظ میفرمودند ساخته که کشتگاه عجبی است و منزلي طرفه مضحکي غریب و باوجود این جهل بموجب ان لله ملکا یسوق الاهل الي الاهل کار ازپیش برده چنان تصرف در مزاج روزگار و اهل ان کرده که حالا داخل امراي هزاري است واز جملهٔ داعیان مذهب حق در ولایت بنگ است و صاحب مراتب اخلاص چهارگانه و مریدان معتقدان را به نیابت بآن مراتب میخواند و بیان مراتب مذکور عنقریب مسطور میشود

از پي رد و قبول عام خود را خرمساز
زانکه کار عام نبود جز خري یاخرخري
گاو را دارند باور در خدائي عامیان
نوح را باور نمیدارند در پیغمبري

والي الله المشتکي من الدهر اذا احسن ندم من ساعته و اذا اساء اصر علي اسائة و زبان حال او همه این میگوید که

پار بودم قطبکک امسال قطب الدین شدم
گر بمانم سال دیگر قطب دین حیدر شوم

و چون خاطر از مهمات آن ولایت پرداختند ازانجا بکوچهاي متواتر سیر کنان و صید افگنان براه رتنهنبور در صفر بیست سیوم سنه خمس و ثمانین و تسعمایة (۹۸۵) بفتح پور رسیدند و شیخ فیضي که حالا بخطاب ملک الشعرائي مخاطب است غزلی گفته که مطلعش این است

نسیم خوش دلي از فتحپور مي آید * که پادشاه من از راه دور مي آید

بعد از دو سه ماه خبر فترات گجرات رسید و منشاء آن این بود که

چون راجه تودرمل درین مرتبه بگجرات رفت مظفر حسین ابن
ابراهیم حسین میرزا که دختر زادهٔ میرزا کامران باشد از ولایت
دکهن که والده اش گلرخ بیگم در وقت محاصره صورت بآن جانب
بدر برده بود در سن پانزده شانزده سالگی باغوای مهر علي نام
مفسدي از تربیت کردگان میرزا ابراهیم حسین اوباشي چند جمع
آورده خلل در گجرات انداخت و باز بهادر پسر شریف محمد
خان اتکه و بابا بیگ دیوان گجرات با مظفر حسین میرزا در پرگنه
پتلاد بجنگ پیش آمده شکست یافتند و میرزا به کنبایت رفته
و دو سه هزار سوار داشت و وزیر خان حاکم گجرات با انکه سه هزار
سوار داشت بنابر واقعه طلبي سپاهیان که محل اعتماد نیستند
قرار بر تحصن داده صورت واقعه براجه تودرمل که در پتن بود نوشت
و راجه بجانب احمد اباد رفت و میرزا از کنار احمد آباد برخاسته
بجانب دولقه روان شد وزیرخان و راجه تعاقب او نمودند و دران
نواحي محاربه صعب روی نمود و شکست بر مخالفان واقع شد و
به چونا گده رفتند و درین هنگام راجه بفتح پور شتافت و میرزا
مظفر حسین از چوناگده باز آمده وزیر خان را که بي جنگ بهمان
سبب که مذکور شد باز متحصن گشته بود در احمد آباد قبل کرده
و نردبانها بر دیوار قلعه مانده و قصد بر آمدن نموده نزدیک بود
که بشکند درین وقت بندوقی بر سینهٔ مهر علی که صندوق راز
میرزا و وکیل مطلق او بود میرسد و اورا بصندوق عمل می برد

الموتُ یاتی بغتةً * و القبرُ صندوقُ العمل

و چون نفس ناطقه مرزا را آن حال میرسد بیکبار راه فرار پیش گرفته

بجانب سلطان پور و ندربار میرود و امرای نامدار که بسرداری
شهاب الدین احمد خان بر راجه علي خان نامزد شده و اورا در
قلعه کشیده کار برو تنگ آمده و مملکت را بتاراج داده بودند نزدیک
بود که دستگیر سازند درین اثنا قطب الدین محمد خان دودله شده
و از امرا جدا گشته بجانب بهروج و برووده که جایگیر داشت و از میرزا
درانجا هرجي و مرجي تمام راه یافته بود مي آید و فتوري و قصوری
در تشخیص مهم امیر و برهان پور میرود و امرا بضرورت پیشکش لایق
بمقتضای وقت از راجه علیخان گرفته بدرگاه میفرستند و مراجعت
بجایگیرهای خویش می نمایند و درهمین ایام حکیم عین الملک
شیرازی که در سال نهصد و هشتاد و سه همراه وکیل عادل خان
حاکم دکهن برسالت رفته بود باز گشته آمد و فیلان نامی وتحفهای
گرامي عادل خان را گذرانید و بعد از تغیر دیب چند راجه منجهوله
بفوجداري بانس بریلي در دامن کوه نامزد گشت و ازانجا عریضه
نوشت مشتمل بر چند فصل یکی ازان جمله اینکه چون از درگاه
جدا شده ام و درین صحرا و بیابان هیچ فردی از یاران اهل همراه
ندارم اگر فلانی را و نام مرا برد که از صلاح و فساد این ولایت و
روش کار و بار واقفست و مردم باعتماد او رجوع می نمایند و بدربار
هم چندانی خدمت مرجوعه ندارد فرستند هم مرحمتي است
در حق وی و هم موجب سر فرازی بنده درگاه است و الحکم اعلي
خواجه شاه منصور یک یک فصل را خوانده جواب بموجب حکم نوشت
و چون باین فصل رسید نه حکم آري شنید و نه حکم نی

مو بر آید بکف و موی تو ناید بکفم

این چنین بخت که من دارم واین خو که تراست

و در ماه رجب سال نهصد و هشتاد و پنج که ایام عرس حضرت خواجه اجمیری است قدس الله سره العزیز متوجه اجمیر شدند و در منزل توده شاه ابو تراب از اکابر سادات شیراز و مرجع سلاطین گجرات و راجه تودرمل که بعد از فتح میرزا مظفر حسین روانه درگاه شده بودند رسیدند و از نزدیکی میرته شاه ابو تراب را برقافله حاجیان میرحاج ساخته و اعتماد خان گجراتي را نیز زرهای فراوان داده رخصت مکه معظمه فرمودند و حکم عام کردند که هر کس که خواهد برود و چون از شیخ عبد النبي صدر التماس نمودم که براي من هم رخصتی حاصل بکنید پرسید که والده در قید حیات داري گفتم بلی گفت از برادران کسی هست که از تعهد خدمت وی بر آید گفتم نی همین من وسیلهٔ رزق ایشانم فرمود اگر رخصت والده حاصل شود بهتر باشد و آن سعادت میسر نشد و حالا بدندان حسرت پشت دست ندامت میگزد

نکرد لطف تو کاري و وقت کار گذشت

نشد وصال تو روزي و روزگار گذشت

در نواحي قصبه انبیر (۲) در موضع مولتان که شهري است قدیم و ویرانه مطلق بود بنای شهر فرموده قلعهٔ بلند و دروازها و باغ را بامرا تقسیم نموده در اهتمام عمارت سعی بلیغ ارزاني داشتند تا در هشت روز تمام شد و رعایا را دران اطراف آبادان ساختند و بنام

(۲ ن) انبیرسر

رای منوهر ولد رای لونکرن حاکم سانبهر موسوم گردانیده منوهرپور نامیدند و این منوهر که اورا چندگاه میرزا منوهر میگفتند در خدمت شاهزاده بزرگ نشو و نما یافته بمرتبهٔ کمال رسیده امروز شعر میگوید و توسني تخلص دارد و جواني قابل است و ذکر او در ذیل تذکرهٔ شعرا مذکور میشود و ازانجا براه نارنول متوجه دهلي گشته شیخ نظام نارنولي که از کبار مشایخ وقت بود ملاقات کردند و در دهلي بعد از فراغ از زیارت اولیای کبارآن بقعه شریفه در نواحی پالم بشکار مشغول شدند و در غره [عشره] اخیر ماه مبارک رمضان این سال در نواحي قصبه ریواري خبر از بساور بفقیر رسید که پسري از خدمتگاری بعد از انتظار شدید و در عمر مدید متولد شده و اشرفی نذر برده التماس نام نمودم فاتحه خوانده پرسیدند که نام پدرت و جدت چیست عرض داشتم که ملوک شاه ولد حامد فرمودند نام این پسر عبد الهادي باشد و این اسم هادي دران ایام شب و روز ورد زبان شاهنشاهي بود هرچند حافظ محمد امین خطیب از جمله هفت امام بمبالغه تمام میگفت که این فضولي مکن و حفّاظ را در منزل خود جمع ساز تا ختمي برای درازی عمر این نوباوه بکنند بسخن او کار نکردم عاقبت آن مولود شش ماهه شده بعالم بقا خرامید انشاء الله اجري و ذخري شافع و مشفع در یوم الحساب کرده و ازان منزل رخصت پنج ماهه گرفته به بساور آمدم بحسب بعضي ضرورات بلکه فضولیها تخلف در وعده نموده یک سال ماندم و این کم خدمتیها و آن مخالفتها عاقبت رفته رفته باعث افتادن ازنظر و بي‌توجهي تمام شد و تا حال

که مدت هیزده سال ازان واقعه گذشته و هیزده هزار عالم رفته همان
و‌رو بخدمت ناصحرا مبتلا ست که نه روی قرار و نه راي فرار دارد

بختی نه که با دوست در آمیزم من
صبري نه که از عشق به پرهیزم من
دستي نه که با قضا در آمیزم من
پائی نه که از میانه بگریزم من

و در منزل هانسي زماني که متوجه پنجاب بودند عرضداشت شیر
بیگ تواچی بدرگاه رسید که مظفر حسین میرزا از گجرات فرار
نموده بدکهن میرفت راجه علی خان او را گرفته مقید دارد و در
غره ذي حجه سنه خمس و ثمانین و تسعماية (۹۸۵) فرمانی بنام
راجه علي خان مصحوب مقصود جوهری فرستادند تا میرزا
را روانه درگاه فلک بارگاه گرداند

و در غره محرم الحرام سنه ست و ثمانین و تسعماية (۹۸۹) تحویل
نوروز جلالی شد که سال بیست و چهارم از جلوس باشد

صفر تخت ز سلطان فلک بر دارد * لاجرم بر فلکش تا برآید بحمل

و در پتن بزیارت حضرت گنج شکر قدس الله روحه العزیز مشرف
شده در نواحی نندنه شکار قمرغه خیال کرده در عرض چهار روز
نخچیر بي حساب افگندند چون نزدیک بآن رسید که هر دو طرف
قمرغه بهم رسد ناگاه بیکبار حالتي عجیب وجذبهٔ عظیم برشاهنشاهي
وارد گشت و تغیر فاحش در وضع ظاهر شد به مثابهٔ که تعبیر ازان
ممکن نبود و هر کدام بر چیزی حمل میکردند الغیب عند الله
و در همان وقت حکم فرمودند که شکار بر طرف سازند

هش دار که فیض حق بناگاه رسد * نا گاه رسد بر دل آگاه رسد
و در پای درختی که این حال ثمرهٔ آن بود زر بسیار بفقرا و مساکین
داده طرح عمارت عالي و باغي وسيع در انجا انداختند و موي سر
را قصر کردند و بیشتري از مقربان موافقت نمودند و این خبر در
شرق رویهٔ هند شهرت یافته اراجیف عجیب و اکاذیب غریب در
افواه عوام افتاد و خللها درمیان رعایا پدید آمد باز در اندک زماني
فرو نشست و در منزل بیهره بیگم پادشاه از تخت گاه رسید و
حکومت پنجاب را بسعید خان مغول تفویض نموده و قاضی علي
بغدادي را که نبیرهٔ میر قاضي حسین میبذي است برای تداخل
زمین مدد معاش ایمه در پنجاب و غیران تعین کردند تا محال
قدیم را گذاشته و رقبه پیموده در یک دیهه همه را شریک سازند و
تفرقه تمام بحال ایمه ممالک محروسه راه یافت و این همه برزغم
شیخ عبد النبي و بی دیانتیِ وکلاي او بود و ازانجا بجانب فتح پور
مراجعت واقع شد و قریب بخضر آباد سادهوره بتاریخ سوم جمادی
الثاني سنه مذکوره بکشتي در آمدند و امرا و اعیان ملک نیز به
مرافقت در کشتی نشستند و اردو از راه خشکی روان گشت وبیست
ونهم این ماه در حضرت دهلي رسید و در غره ماه رجب از کشتیِ
بحر بر آمده و بر کشتیِ بر که عبارت از باد پای هامون نورد باشد
سوار گشته در ششم این ماه خود را دراجمیر بمجلس عرس رسانیدند
و روزي دیگر بهمان ساعت متوجه دار الخلافت شدند و هر روز پنجاه
کروه راه طي میکردند و بتاریخ نهم روز جمعه هنگام تباشیر صباح بمنزل
تودهٔ رسیدند وجامع اوراق ازبساور باستقبال رفته بود دران وقت ملازمت

نمود وکتاب الاحادیث را که چهل حدیث است درمیان فضیلت غزا
و ثواب تیر اندازی و تمام آن مشتمل بر تاریخ است گذرانید و داخل
کتاب خانه شد و تقصیر تخلف وعده هیچ مذکور نگشت و آخر آن
روز بفتح پور رسیدند و بیشتر اوقات در عبادت خانه بصحبت علما
و مشایخ میگذرانیدند خصوصا لیالی جمعه که تمام شب به احیا
میگذشت و پیوسته کار تحقیق مسایل دین بود چه اصول و چه
فروع و علما با یکدیگر تیغ زبان کشیده در مقام تنافی و تقابل بودند
و اختلاف مذاهب بجائی رسید که تکفیر و تضلیل همدیگر می نمودند
و کار بحث از سنی و شیعی و حنیفی و شافعی و فقیه و حکیم
گذشته در اصل اصول خلل انداختند و مخدوم الملک رساله نوشت
که شیخ عبد النبی خضر خان مروانی را که متهم به سبّ نبی علیه
السلام بود و میر حبش را که بتهمت رفض گرفته بودند بناحق کشته
و نماز گذاردن عقب او روا نیست چراکه پدرش عاق ساخته و خود
علت بواسیر خونی دارد و شیخ عبدالنبی نیز تجهیل و تضلیل او
می نمود و ملایان دوجماعه دو رویه پارهٔ بآن جانب و پارهٔ باین جانب
رفته سبطی و قبطی گشتند و اهل بدع و اهوا بمقتضای آرای فاسده
و شبهات باطله ازکمین برآمده باطل را بصورت حق و خطا را بلباس
صواب جلوه داده پادشاهي را که جوهری نفیس و طالب حق بود
اما عامي محض و مستانف و مستانس بکفره واراذل در شک
انداخته حیرت بر حیرت افزود و مقصود از میان رفت و سد سدید
شرع مبین دین متین شکست و بعد از پنج شش سال خود اثری
از اسلام نماند و قضیه منعکس شد

قضیّهٔ من و تو اوفتاده است بعکس
تو بیع میکنی آنرا که عیب میدانم

این را بواعث و دواعي بسیار بود وبموجب القلیل یدل علي الکثیر و الحفیفة تدل علی الغدیر انموذجی ازان درسلک تقریر وتحریر می آورد و الله المستعان حاصل آنکه اصناف دانایان از هردیار و ارباب ادیان و مذاهب بدربار جمع شده بشرف همزبانی مخصوص بودند بعد از تحقیق و تفتیش که شب و روز شیوه و پیشه غیر ازان نداشتند غوامض علوم و دقایق حکم و عجایب اخبار و غرایب آثار که دفاتر مطول مجمل و مفصل آنرا بر نتابد نشان میدادند و بمقتضای ثلث مهلکات شحٌ مطاع و هوي متبع و اعجاب المرء بنفسه هرچه خوش مي آمد از هر کس غیر از مسلمانان التقاط و انتخاب نموده از انچه نامرضي طبع و خلاف خواهش بود احتراز و اجتناب لازم میدانستند و از زمان صبي تا عهد عنفوان شباب و ازان هنگام تا سن انحطاط چندین حالت متنوعه از کل معاملات متنوعه و مشارب مختلفه بهم رسید و بخود داشتي خاص و معرفتي جداگانه سوای متعارف ازانچه در کتب دیده و خوانده می شود حاصل گردیده و اعتقادی هیولانی پیکر در مرآة ضمیر وگنجینهٔ خیال ارتسام یافت و از هیأت مجموعي این قدر کالنقش فی الحجر مقرر شد که عقلا در همه ادیان موجود ومهیا اند و ارباب ریاضات و کشف و کرامات در کل طوایف انام پیدا و حق همه جا دایر پس انحصار آن در یک دین و یک ملت که نو پیدا شده و هزار سال برو نگذشته باشد چه لازم و اثبات یکي و نفي دیگری و ترجیح بلا مرجح از کجا و سمنیه و براهمه که بخلوات

و جلوات در ادراک شرف ملازمت و دولت صحبت بر همه سابق و در کتب فضایل و علوم رسمي و حقیقی و حالات و مقامات و کمالات انسانی بجمیع و جوه باعتبار معتبر بر سایر دانایان و مرتاضان فایق اند دلایل عقلیه و شواهد نقلیه بر صدق دین خویش وبطلان غیر گذرانیده و بمثابه ثبات قدم و رسوخ در اعتقاد بخشیده نظریات را حکم بدیهیات میدادند که به تشکیک مشکك زایل نشود

لو بست الجبال او انشقت السماء

و حشر و نشر و دیگر شعبات و نقلیات که ماخذ آن مشکوة نبوی است همه را بگوشه نهادند و آن قوادح و مطاعن در ملت سهلهٔ بیضا و حنیفهٔ غراء که در نبوات کتب کلامیه بعضي ازان مسطور است حریفان پیوسته گوش زد می ساختند و تحریض و ترغیب بر سلوک مسلک خویش بزبان قال و حال مي نمودند

میداد رقیب آن سهي قد را پند * کاندررخ‌هرکس چوگل‌ازباد‌مخند
از حد چو‌بشد‌نصیحت آنشوخ‌گره * برگوشهٔ ابرو زد و سر پیش افگند

پیش ازین گفتگو چندگاهی پر کهوتم نام برهمني را که معبر نامه خرد وافر بود در خلوت برده اسامي هندوی از براي موجودات اشیا بزبانی خاص‌پیدا اختراع میخواستند‌وچند گاهي دیوی‌برهمن را که از جملهٔ معبران‌مهابهارت بود بر چارپائی نشانده و بالا کشیده نزدیک بقصری که آن را خواب گاه ساخته بودند معلق داشته و ازوی اسرار و افسانهای هندی و طریق عبادت اصنام و آتش و آفتاب و تعظیم کواکب و احترام اساطین کفره از برمها و مهادیو و بشن و کشن و رام و مهامائی که بودن ایشان از بنی نوع انسان

موهوم است و نبودن متیقن هرچند در زعم باطل بعضي را اله و بعضی را ملایکه میدانند و اعتبار رسوم و عادات این دیار شنیده بآن جانب گرائیدند و در مذهب تناسخیه رسوخ قدم حاصل شد و قول ما من مذهب الا و للتناسخ فیه قدم راسخ درست دانستند و خوش آمدیان کلمه گوي در رسایل اقامت بینات و دلایل بدین مدعا نمودند و تحقیق مذاهب کفار هند که طوایف نا محصور نا معدودند و کتب بیشمار دارند و باوجود این اهل کتاب نیستند فرموده حلاوت آن در مذاق افتاد و روز بروز ثمره آن شجرهٔ خبیثه به ظهور مي آمد و ایامي چند شیخ تاج الدین ولد شیخ زکریا اجودهنی دهلوی را که اکثر از اعیان اورا تاج العارفین میگفتند و از شاگردان رشید شیخ زمان پانی پتی صاحب شرح لوایح و سایر مصنفات لایق و فایق درعلم تصوف ودرعلم توحید ثاني شیخ ابن عربي بود و برکتاب نزهة الارواح شرح مبسوط نوشته شبها برنمطي که بالا گذشت بالا طلبیده تمام شب شطحیات و ترهات اهل تصوف از و می شنیدند و او چون چنداني مقید بشرعیات نبود مقدمات وحدت وجود که متصوفه مبطله دارند و عاقبت منجر باباحت و الحاد میشود درمیان آورد و مسئله ایمان فرعون لعنة الله علیه که در کتاب فصوص الحکم مذکور است و ترجیح رجا بر خوف و امثال آنرا که مردم بالطبع قطع نظر از زاجر عقلي و مانع شرعي مایل آنست خاطر نشان ساخته باعث عظیم برفتور و وهن در اعتقاد باحکام شریعت شد و خلود کفار را در نار محقق اما دوام عذاب را مشتبه و نا مشخص گردانیده تاویلات بعیده در نصوص قرآني و

اخبار نبوی علیه السلام آوردند و انسان کامل را عبارت از خلیفة الزمان داشته و تعبیر از ان بذات اقدس نموده اکثر عین واجب نه لا اقل عکس فهمانیده خرافات درین باب میگفتند و سجده برای او تجویزکرده آنرا زمین بوس نامیدند و رعایت ادب پادشاه را فرض عین شمرده روي اورا کعبهٔ مرادات و قبلهٔ حاجات دانانیدند و بعضي روایات مرجوحه و عمل مریدان بعضي مشایخ هند را درین باب متمسک آوردند وبعد ازان که فرد مطلق انسان کامل بر پادشاه عادل ذی شوکت ذي شان قرار یافت و همچنین بعضي ازمشایخ عظام مثل شیخ یعقوب کشمیري که صاحب تصانیف مشهوره و مرشد و مقتداي عصر بود بعضی سخنان تمهیدات عین القضات همدانی را نقل کرد مثل انکه چنانچه محمد رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم مظهر اسم الهادی است ابلیس مظهر اسم المضل است و درین کار خانه هر دو اسم در تجلی آمد و هردو مظهر در کار برین قیاس و ملا محمد یزدي نیز بران صورت که گذشت بالا رفته طعن صریح و ناسزای قبیح بر خلفاي ثلثه گفته و تکفیر و تفسیق عامهٔ صحابه کبار و تابعین و تبع تابعین و سلف و خلف صالحین از متقدمین و متاخرین رضي الله عنهم کرده اهل سنت و جماعت را محقر و مهان در نظر نمودن گرفت و غیر از مذهب شیعه همه را ضال و مضل دانانید و اختلاف علما که یکی فعلی را حرام میگفت و دیگری بحیله همان را حلال می ساخت علاوهٔ انکار گشت و چون از علمای عهد خویش هر کدام را باعتبار جاه و عظمت بهتر از امام غزالی و رازي تصور نموده بودند رکاکتهای ایشان را دیده قیاس غایب

بر شاهد کرده سلف را نیز منکر شدند و دانایان مرتاض ملک افرنجه که ایشان را پادهری و مجتهد کامل ایشان را که تغیر احکام بجهة رعایة مصلحت وقت تواند کرد و پادشاه هم از حکم او عدول نتواند و رزید پاپا میگویند انجیل آورده و دلایل بر ثالث ثلاثه گذرانیده و حقیت نصرانیت اثبات کرده ملت عیسوي را ترویج دادند و شاهزاده مراد را فرمودند که تا سبقي چند تیمنًا ازان بخواند و شیخ ابو الفضل به ترجمهٔ آن مامور گشت و بجاي بسم الله این فقره بود که

ای نامي وی ژژ و کرستو

یعني اي آنکه نام تو مهربان و بسیار بخش است و شیخ فیضی مصرع دوم چنین گفت

سبحانك لا سواک یا هو

و تعریف دجال ملعون را این ملاعین و اوصاف آن را در باب حضرت خیر النبین صلی الله علیه و آله وسلم علی رغم الدجالین فرود آوردند و بیربر ملعون خاطر نشان ساخت که چون آفتاب مظهر تام است و پختن غله زراعت و میوه و سبزه از تاثیر او است و روشني عالم و حیات عالمیان وابسته باو پس لایق عبادت و تعظیم او باشد و روی بجانب طلوع او باید کرد نه بجانب غروب که روی در غرب دارد و همچنین آتش و آب و سنگ و درخت و سایر مظاهر تا گاو و سرگین آن نیز و قشقه و زنار را جلوه داد و حکما و فضلای مقرب مقهور مقوی آوردند که آفتاب نیر اعظم و عطیه بخش تمام عالم و مربي پادشاهان و پادشاهان مروج اویند و این معني باعث تعظیم نو روز جلالی شد که از زمان جلوس هر سال دران روز جشن

میداشتند و لباس را موافق رنگ یکی از سیارات سبعه که هر روزی بکوکبی منسوب است ساختند و دعای تسخیر آفتاب که هندوان تعلیم داده بودند بطریق ورد در نیم شب و وقت طلوع خواندن گرفتند و کشتن گاو را که هندوان تعظیم عظیم میکنند و سرگین آنرا پاک میدانند و خوردن گوشت آنرا حرام ساختند و مردم خوب را عوض آن میکشتند و حکما تائید می آوردند که در طب مقرر شده که گوشت گاو امراض گوناگون آورد و ردی الهضم است و آتش پرستان که از شهر نوساری از ولایت گجرات آمده بودند دین زردشت را حق نمودند و تعظیم آتش را عبادت عظیم گفتند و بجانب خود کشیده از اصطلاح و راه و روش کیانیان واقف ساختند تا فرمودند که آتش را باهتمام شیخ ابو الفضل بروش ملوک عجم که آتشکدهٔ ایشان همیشه بر پای بود دایم الاوقات چه در شب چه در روز در محل نگاه میداشته باشند که آیتی است از آیات خدا و نوریست از انوار وي و هوم که عبادت است از آتش پرستي بموافقت دختران راجه های هند خود از عنفوان شباب درون حرم معمول بود و در ایام نوروز سال بیست و پنجم از جلوس سجدهٔ آفتاب و هم سجدهٔ آتش علانیه میکردند و مقربان نیز در وقت افروختن شمع و چراغ قیام لازم ساختند و در روز عید هشتم سنبله برسم اهل هند قشقه کشیده بدولت خانه برآمدند و ریسمانی جواهر دران کشیده از دست براهمه به تبرک بر دست بستند و امرا فرا خور حالت مروارید و جواهر دران روز پیشکش ساخته موافقت دران باب نمودند و راکهی که عبارت است از لتهٔ پیچیده بر دست

بستن در گرد شد و بر رغم اسلام هر حکمي که ارباب اديان ديگر
بيان کونند آنرا نص قاطع شمردند بخلاف اين ملت که همه احکام
آن نامعقول و حادث و واضع آن فقرای عربان جمله مفسد و قطاع
الطريق و اهل اسلام مطعون قرار يافتند و بتمادی در باطن استقرار
گرفت يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْوَاهِهِم وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْكَرِهَ
الْكَافِرُونَ و بتدريج کار و بار بجائی کشيد که هيچ احتياج بدليل
ابطال آنهم نماند ياد دارم که در ابتدای گفت‌وگو شبي در ديوان
خانه خاص فتح پور با شيخ ابو الفضل مرا مجالست روی داد
ميگفت که ما را از جميع مصنفين گله است از دو رهگذر يکی
آنکه چرا احوال پيغمبران سابق را بتفصيل ننوشتند چنانچه احوال
پيغمبر خود را صلی الله عليه و آله وسلّم درضمن وقايع سنواة
نوشته اند جواب دادم که قصص الانبيا متعدد خود هست گفت
ني آن بسيار مجمل است بتفصيل بايستي نوشت گفتيم بتقريب
تقادم عهد همين قدر نزد مفسرين و ارباب تاريخ و سير محقق شده
باشد و باقي به ثبوت نرسيده جواب داد که اين جواب نميشود دوم
آنکه هيچ اهل حرفه نماند که درتذکرة الاوليا و نفحات الانس و
غيرآن اسم آن مذکور نشده اهل بيت چه گناه کرده بودند که درانجا
داخل نساختند و اين معني بغاية محل تعجب است درانجا هم
انچه در وقت گنجيد گفته شد اما که قبول ميکند بعد ازان پرسيدم
که ميل شما ازين مذاهب مشهوره بکدام بيشتر باشد گفت
ميخواهم که روزی چند در وادی الحاد سيري بکنم بمطايبه گفتم
اگر قيد نکاح از ميان برميداريد بدنيست چنانچه گفته اند

بر داشت غلّ شرع بتائید ایزدي
از گردن زمانه علي ذکره السلام

خنده کرد و گذشت و چون باشارت صاحب معامله

که یک عنایت قاضي به از هزار گواه

در اعتقادیات دلیرانه باین پیران خرف که صدر و قاضي و حکیم الملک و مخدوم الملک باشند در افتاده بحث میکرد و هیچ تامل در کسر عرض ایشان روا نمیداشت و پادشاه را خوش می آمد خفیه بدست آصفخان میر بخشي پیغام فرستادند که چرا با ما در می افتي جواب میداد که ما نوکر مردي ایم همان حکایتست که نوکر بادنجان نیستم و در اندک فرصت یگان یگان را بقوت مصارعه خود و معاونت پدر و مظاهرت خلیفه زمان و مساعدت بخت بر زمین ذل و هوان انداخت چنانچه گذشت و هیچ یکی از اهل اسلام جز حکیم ابو الفتح و ملا محمد یزدي در بعضي مسایل با او مماشاة نمیکرد چون مقاصد و مطالب دیگر پیش آمد فقیر خود را بگوشه عزلت کشیدم

اذا عظم المطلوب قل المتاعب

و آیة فرار خواندم تا از نظر افتادم و آن همه آشنائی به بیگانگی کشید و الحمد الله که بدین خوش حالم

دل در تگ و پو نشد نیکو شد که نشد
جز در تو فرو نشد نیکو شد که نشد
گفتي که بر نجم از نیکو شد کارت
دیدي که نیکو نشد نیکو شد که نشد

و نخود را قابل رعایت و نه ایشانرا لایق خدمت دانستم و سر بسر راضی شدم

بیا تا تکلف بیکسو نهیم * نه از تو قیام و نه از ما سلام

و از دور گاه گاهی در صف نعال کورنش میکردم و نظارگی بودم

که صحبت بر نیاید تا موافق نیست مشربها

تا بعد ازین چه مقدار باشد

دیدم که دیدن رخت از دور خوشتر است

صحبت گذاشتم ز تماشائیان شدم

چون تفصیل آن جزئیات و خصوصیات و انتظام این وقایع بترتیب سنوات در سلک تحریر از قبیل محالات بود باین قدر اکتفا نموده شد و پناه بلطف ایزد تعالی که در همه حال حافظ و معین بنده اوست بر انجاز وعدهٔ الا ان حزب الله هم الغالبون الیس الله بکاف عبده دلیری بر نوشتن این قضایا که از وادي حزم و احتیاط بغایت دور بود کردم و خدای عز و جل گواه است و کفی با الله شهیدا که مقصود ازین نوشتن غیر از درد دین و دلسوزی بر ملت مرحومه اسلام که عنقا وار روی بقاف غربت کشیده و سایه بال خود از خاک نشینان حضیض گیتی باز گرفته چیزي دیگر نبود و نیست و از تعنت و حقد و حسد و تعصب بخدا پناه میجوییم

رضیتُ بما قسّم اللهُ لي * وفوّضتُ امري الي خالقي

لقد احسن الله فیما مضي * کذلك یحسن فیما بقي

و درین سال حکیمي درفتحپور آمده گفت که خانهٔ میتوان ساخت که در هر چهار طرف آن آب باشد و دران غوطه زده بخانه درآیند و آب نفاذ نکند باین تقرب حوضي بیست گز در بیست گز و عمق آن سه گز در صحن دولت خانه ساختند و درون آن حجره سنگین و

بر سقف آن مناره بلند بنا کردند و از هر چهار طرف آن حجره
پلها گذاشتند و دعوي حکیم چون قرابادینات دروغ برآمد وگریخته
بجاي رفت اما حکیم علي گیلاني بعد از هفده سال در لاهور آن
چنان حوضی ساخت ومیر حیدر معمائی * حوض حکیم علی * تاریخ
یافت و آن حوض تا تمام را از زر سیاه که به مبلغ بیست کرور رسید
پرساختند و روزی با شیخ بنجهو نام قوالي خوش خواني صوفي
وضعی از مریدان شیخ ادهن جونپوری که نامش تاریخ وفات میشود
صحبت داشته و خوش وقت شده و میان تان سین و دیگر مغنیان
بیقرینهٔ هند را طلبیده او را بر انها ترجیح داده فرمودند که مجموع
زر این حوض را شیخ بنجهو ببرد چون از حمل ان عاجز ماند اندک
زری التماس کرد تا قریب هزار روپیه عوض آن باو انعام فرمودند
و باقی آنرا درمدت سه سال کم وبیش بمصرف و غیر مصرف رسانیدند
و همدرین ایام از شیخ مبارک تعلیم صرف هوائي گرفتند و پیش
ازان روزي در وقت نمودن شیخ فیضی گفته بود که شیخ ما تکلف
ندارند فرمودند آري ایشان همه تکلفها را بشما گذاشته اند و شیخ
بنجهو و میان تانسین و همه ارباب غنا را نزد شیخ فرستادند تا
تشخیص نماید او بمیان تانسین گفت شنیده ایم که تو هم چیزی
می تواني گفت تا آخر سرود اورا باصوات حیوانات تشبیه داده
بهیچ برآورد و درین سال معصوم خان کوکهٔ میرزا حکیم که جوان
مردانه و کار هاى عظیم ازو بظهور پیوسته بود از میرزا رنجیده به
ملازمت رسید و منصب پانصدی یافته در ولایت بهار نامزد شد
و انجا با کالا پهار که سرداری از افغانان بقوت و شوکت ممتاز بود

جنگ کرده غالب آمد و از فتح پور نرمان هزاری و اسپ وخلعت خاصه براي او فرستادند چنین میگویند که او حضرت مرتضی علی کرّم الله وجهه را درخواب دید که گویا پنجهٔ مبارک خود بر پشت او زده اند و از برکت آن در هیچ جنگی پشت نداده و نشان پنجه بر پشت او هنوز ظاهر است

چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان

و درماه شوال سال مذکور ملا طیب راکه سفله رذل بود ازکیتهل طلبیده تربیت نموده و اکثر تربیتها ازین قبیل است دیوان صوبه بهار و حاجی پور و راي پرکهوتم بشرح ایضا بخشی و ملامجدي سرهندی را که سابقا پروانه نویس اسلیم شاهی بود امین و شمشیرخان خواجه سرا را صاحب اهتمام خالصه ساختند و ایشان بمقتضای تسفل که لازمهٔ ارذال است آنجا رفته نه خدارا بنده بودند و نه پادشاه را رعیت و تحکمات و بدعتها پدید آورده و وقتهای نامعقول ناهنگام را کفایت خیال کرده سپاهي را رنجانیدند و معصوم خانرا بزور باغي ساختند چنانچه عنقریب مذکور شود انشاء الله تعالی و هم درین ماه مقصود جوهری میرزا مظفر حسین پیشکشهای راجه علی خان را از خاندیس آورده گذرانید تا بعد از چند گاهي گناه میرزا را بخشیدند ودرین ایام بشرف دامادی مشرف ساخته او را رعایت فرمودند ودرین سال شهباز خان بخشی را با غازی خان بدخشی و شریف خان اتکه و غیر آن بر سر راناکیکا نامزد گردانیدند و رانا در کونبهل میر که قلعه مستحکم است درآمد واین افواج فتح نمودند و آن ولایت را بغارت دادند و رانا شبي از قلعه

بدر رفت و بکوهستان دیگر پناه برد و درین سال سلطان خواجه از مکهٔ معظمه معاودت نموده اسپان عربي نژاد و غلامي حبشي و هدایای دیگر نفیس آورده بمنصب آرادت و صدارت رسید و میر حاجي سال نهصد و هشتاد و شش بنام خواجه محمد یحیی از نبایر حضرت خواجه احرار قدس الله روحه قرار یافته چهار لک روپیه حواله ایشان نموده بتاریخ ماه شوال این سال از اجمیر روانهٔ مکهٔ معظمه ساختند و شیخ عبد النبي و مخدوم الملک را که با یکدیگر در افتاده باعث بي اعتقادی از سلف و خلف و موجب انحراف از دین قویم شده بودند بحکم اذا تعارضا تساقطا بجانب مکه همراه این قافله اخراج کردند تا در سال آینده بمقصد رسیده در ختم کار که اعتبار آنراست از آلایش عارضی پاک گشته ایمان بسلامت بردند و علم کارخود آخر کرد * هوعزیز قوم ذلّوا * تاریخ یافته شد *

و دراوایل سنه سبع و ثمانین و تسعمایة (۹۸۷) خبر رسید که خان جهان حاکم بنگاله فوت کرد فرماني مشتمل بر نوازش اسمعیل قلیخان برادرش نوشته مظفر خان را که شرف دیوانی یافته بود حاکم آن ولایت و رضویخان را بخشی وحکیم ابو الفتح را صدر و رای پترداس و میر ادهم را بشرکت او دیوان اعتبار کرده از فتحپور نامزد گردانیدند *

و در نوزدهم صفر این سال فقیر را حق سبحانه تعالی درسن چهل سالگی فرزندي دلبندی محی الدین نام طوّل الله عمره و رزّقه علما نافعا و عملا متقبلا کرامت فرمود و مولد او در بساور است *

و در این سال ملا که عشقی که خطاب خانی داشت ودیوانی و مثنوی دارد مضحک با قاضی صدرالدین لاهوری بجانب کشمیر بوکالت

رفته بود آمد و به مصحوب محمد قاسم نام ایلچی علیخان حاکم کشمیر زعفران بسیار و مشک و قسطاس و شال و دیگر تنسوقات کشمیر و تبت پیشکش آورد و درینولا حکیم علی خویش حکیم الملک گیلانی را که امروز در حکمت وطب و سایر علوم غریبه عدیم المثل است همراه وکیلان عادل خان دکنی به بیجانگر فرستادند و درین ایام میر نظام یزنهٔ میرزا شاهرخ برسم رسالت از بدخشان آمد و اسپان بدخشی و لعلهای آبدار و قطارهای شتر پیشکش گذرانید و درین ایام از بس که طالب جمع ریاست دینی با ریاست دنیوی بودند و تبعیت دیگری را تکلیف مالایطاق میدانستند شنیدند که حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و سلم و خلفای راشدین و بعضی از سلاطین ذوی الاقتدار مثل امیر تیمور صاحبقران و میرزا الغ بیگ کورکان و غیرهم خود خطبه میخواندند بنابران ظاهرا متابعت اظهار نموده و حقیقت استعلان در اجتهاد منظور داشته درجمعه غرهٔ جمادی الاول از سال نهصد و هشتاد و هفت در مسجد جامع فتح پور که نزدیک بمحل پادشاهی ساخته بودند مباشر امر خطیر خطابت گشتند و بیکبارگی حصر شده بلرزه افتادند وبتشویش تمام این سه بیت شیخ فیضی را بمدد دیگران نیم تمام خوانده از منبر فرود آمدند و امامت را بحافظ محمد امین خطیب حکم فرمودند و ابیات این است که

خداوندی که مارا خسروی داد * دل دانا و بازوی قوی داد
بعدل وداد مارا رهنمون کرد * بجز عدل از خیال مابرون کرد
بود وصفش ز حد فهم برتر * تعالی شانهٔ الله اکبر

و درین ایام چون طعن در عقاید اسلامی و مسایل فرعیه شایع بود و بدبختي چند از هندوان و مسلمانان هندومزاج قدح صریح در نبوت میکردند علمای سوءبیدین در تصنیفات از خطبه تبرا می آوردند و اکتفا بتوحید کرده القاب پادشاهی می نوشتند و مجال نداشتند که نام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم علي رغم الکذابین ببرند و این معني باعث بدنامي عام گشت و تخم فساد و فتنه در ولایت سر کشیدن گرفت و باوجود این مردم ارذال و سفله از خواص و عوام قلاده ارادت بر گردن انداخته خود را مرید می نامیدند و از امید و ترس مرید میشدند و کلمة الحق بر زبان جاري شدن ممکن نبود *

و درین ایام مظفرخان حاکم بنگاله مع پنج لک روپیه نقد و دیگر تحفهای نامی از فیل و پارچه که از حد حصر افزون باشد پیشکش فرستاد و سی و نه فیل از محمد معصوم کابلی نیز بنظر گذشت و در جمعه دیگر این ماه فقرا و مستحقین را در میدان چوگان جمع ساختند و خود بدانجا رفتند و قریب یک لک کس از زن و مرد داخل آن محاوطه گشتند و سلطان خواجه صدر و قلیج خان یکیک را زر انعام میدادند و هشتاد کس از عورات و اطفال دران روز محشر ته دست و پای هلاک شدند و از کمر بعضي عورات که شوهران ایشان در بنگاله مرده بودند همیانهای پر از اشرفی و روپیه برآمد و این معنی باعث بی‌اعتقادي از جمیع فقرا شد و حکم کردند که من بعد اندک مردم را می آورده باشند و بعد از اندک زمانی آن رسم را هم‌زود برطرف ساختند و همدرین ایام قطب

الدین محمد خان اتکه را اتالیق شاهزاده بزرگ گردانیده مجلس
عظیم نهادند او فیلان نامدار و دیگر پیشکش لایق منصب خود
گذرانیده چنانچه رسم و قاعده می باشد شاهزاده را بردوش برداشته
طبقهاي زر و جواهر نثار فرمود *

و درین سال ایلچیء عبد الله خان اوزبک بمصحوب مکتوبی
محبت انگیز از ماورا النهر آمد و میرزا فولاد برلاس را با خواجه
خطیب که از آدمی زادهاي بخارا بود با تحف و هدایا همراه او
فرستاد و ختم نامه برین بود که

چو ما دوست باشیم با یکدگر * بود بحر و بر ایمن از شور و شر

و درین ایام محضري بخط و مهر مخدوم الملک و شیخ عبد النبي
صدر الصدور و قاضي جلال الدین ملتاني که قاضي القضاة بود
و صدر جهان مفتي کل و شیخ مبارک که اعلم العلمای زمان بود
و غازي خان بدخشی که در علم معقول بی نظیر بود در باب
تفضیل امام عادل مطلقا بر مجتهد و تجویز ترجیح او روایت
مرجوحه را در مسئلهٔ مختلف فیها درست کردند تا هیچکس را
از ایشان مجال انکار بر احکام چه شرعی چه ملکي نباشد و بخودي
خود ملزم شوند و سخن دران باب باطناب کشید مبحث این بود
که اطلاق لفظ اجتهاد و مجتهد بر که توان نمود و امام عادل دانای
مصالح ملکي را که بمراتب بهتر از مجتهدین است میرسد که
بحسب مصلحت وقت و اقتضای زمان مسئلهٔ مختلف فیها را
امضا فرماید تا بالآخره بعضی بطوع و بعضی بکره بران تذکره مهرها
کردند و صورت آن بجنس نقل نموده میشود *

محضر

مقصود از تشئید این مبانی و تمهید این معانی آنکه چون هندوستان صینت عن الحدثان بمیامن معدلت سلطانی و تربیت جهانبانی مرکز امن و امان و دایرهٔ عدل و احسان شده طوایف انام از خواص و عوام خصوصا علمای عرفان شعار و فضلای دقایق آثار که هادیان بادیهٔ نجات و سالکان مسالک اوتوا العلم درجات اند از عرب و عجم رو بدین دیار نهاده توطن اختیار نمودند جمهور علمای فحول که جامع فروع و اصول و حاوی معقول و منقول اند و بدین و دیانت و صیانت اتصاف دارند بعد از تدبیر وافی و تامل کافی در غوامض معانی آیهٔ کریمه اَطِيعُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ و احادیث صحیح ان احبّ الناس الی الله یوم القیمة امام عادل من یطع الامیر فقد اطاعنی و من یعصی الامیر فقد عصانی و غیر ذلک من الشواهد العقلیة والدلایل النقلیة قرار داده حکم نمودند که مرتبهٔ سلطان عادل عند الله زیاده از مرتبهٔ مجتهد است و حضرت سلطان الاسلام کهف الانام امیر المومنین ظل الله علی العالمین ابو الفتح جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی خلد الله ملکه ابدا اعدل و اعقل و اعلم بالله اند بنابران اگر در مسائل دین که بین المجتهدین مختلف فیها است بذهن ثاقب و فکر صایب خود یک جانب را از اختلاف بجهة تسهیل معیشت بنی آدم و مصلحت انتظام عالم اختیار نموده بآن جانب حکم فرمایند متفق علیه میشود و اتباع آن بر عموم برایا و کافه رعایا لازم و متحتم است و ایضا اگر بموجب

رای صوابنمای خود حکمي را از احکام قرار دهند که مخالف
نصی نباشد و سبب ترفیه عالمیان بوده باشد عمل بران نمودن بر
همه کس لازم و متحتم است و مخالفت آن موجب سخط اخروي
و خسران دینی و دنیوی است و این مسطور صدق وفور حسبةً لله
واظهارا لاجراء حقوق الاسلام بمحضر علمای دین و فقهای مهتدین
تحریر یافت و کان ذلك في شهر رجب سنه سبع و ثمانین و تسعمایة
(۹۸۷) * و مسودهٔ آن محضر بخط شیخ مبارک بود و دیگران بکره
نوشتند و شیخ مبارک بطوع در ذیل آن نوشت که این امریست
که من بجان و دل خواهان و از سالهاباز منتظر آن بودم و بعدازان
که فتوی بدست آوردند راه اجتهاد مفتوح گشت و اعقلیت امام
متحقق شد و معارضي نماند و تحلیل و تحریم موقوف گشت
واعقلیت امام بر حکم شرع بشد اسلام را تقلید نامیدند و حال شیخ
ابو الفضل بعینه چون حال حیرتي شاعر سمرقندی بود که از بس ایذا
که ازماوراء النهریان باردمزاج کشید بررغم ایشان بهکهنه مومنان عراق
یار شده راه بیراهه اختیار کرد و اخترت النار علی العار در باب
او درست نشست *

و در شانزدهم ماه رجب این سال بجانب اجمیر روان شدند
و بعد آن تا الیوم چهارده سال باشد که عطفه عناني بآن طرف
واقع نشده و بیست و پنجم شعبان از پنج کروهی اجمیر پیاده شده
شرف زیارت دریافتند و عقلا خنده زنان میگفتند که عجب کل
العجب انکه با خواجه اجمیری این همه اعتقاد و باصل الاصول که
در هر گوشه صد هزاران هزار ولي کامل و مکمل همچون خواجه

قدس الله سره العزیز از گوشهٔ دامن او بر خاسته اند و آن همه انکار

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز
بسوخت عقل ز حیرت که این چه بو العجبی است
درین چمن گل بیخار کس نچید آری
چراغ مصطفوی با شرار بولهبي است

و بعد از روان شدن مخدوم الملک و شیخ عبد النبی خلق را بخلق قران و توغل در استحاله وحی و تشکیک در نبوات و امامات امتحان کردند و بود جن و ملک و سایر مغیبات و معجزات و کرامات انکار صریح آوردند و تواتر قران و ثبوت کلامیت آن و بقای روح بعد از اضمحلال بدن و ثواب و عقاب را بغیر از طریق تناسخ محال شمردند و امثال این ابیات را متمسک مي آوردند

از حقیقت بدست کوری چند * مصحفی ماند و کهنه گوری چند
گور با کس سخن نمی گوید * سر قرآن کسي نمی جوید

عید آمد و کارها نکو خواهد کرد * چون روی عروس
ساقی می ناب در سبو خواهد کرد * چون خون خروس
افسار نماز و پوز بند روزه * یک بار دگر
از گردن این خران فرو خواهد کرد * افسوس افسوس

قرار دادند که بکلمهٔ لا اله الا الله اکبر خلیفة الله علانیه تکلیف نمایند غایتش از ظهور خلل ملاحظه نموده در اندرون حرم بگفتن چند کسی اکتفا نمودند و * فتنهای امت * تاریخ یافته شد و در باب ترک تقلید دین مبین قطب الدین محمد خان و شهباز خان و امثال ایشانرا ترغیب کردند و ایشان امتناع آوردند و

قطب الدین خان گفت پادشاهان ولایت چون خوندکار روم و غیر
ایشان که این سخنان شنوند چه گویند همه همین دین دارند خواه
تقلیدی باشد خواه نه و از روی تعرض فرمودند که تو برای
خاطر خوندکار روم غایبانه از جانب او این درشتي میکني و جای
از برای خود وقتی که ازینجا بروي پیدا کردهٔ تااعتبار یابی همانجا
برو و شهباز خان نیز تیز و تند درین وادی درآمده بیربر سگ
جهنمی را که طعن صریح در دین میکرد دشنام صریح داده گفت
که اي کافر ملعون حالا تو هم این چندین سخنان میگوئی ما از عهدهٔ
تو میتوانیم برآمد وکار به بیمزگی کشید و بشهباز خان بخصوص و
بدیگران بطریق اجمال فرمودند که میفرمائیم که کفش پر نجاست
بر دهنهای شما بزنند و در همین ایام ترسون محمد خان حاکم پتن
از گجرات رسید و درین سال قاضی علی بغدادي که برای تحقیق
و ضبط اراضی مدد معاش و تداخل بر رسم شیخ عبدالنبی منصوب
گردانیده بودند هزاریان و پانصدیان ایمه را تا صدي از نظر می
گذرانید واکثر زمین آنها را می بردند و ازگار غدد وي (؟) گفته اندکی
میگذاشتند و باین تقریب اعتبار خاندان اکابر و اعیان و معارف
و مشاهیر از شهرها بر افتاد و فرزندان هیچ طایفه چون آدمی
زادگان هند ناقابل نماندند فخلف من بعدهم خلف اضاعو الصلواة
و اتبعو الشهوات و مدارس و مساجد مدروس و اکثری جلای وطن
شدند و اولاد ناقابل ایشان که ماند بمرور بهاجي گري نام برآوردند

مدارس از علما آن چنان بود خالي
که ماه روزه ز میخواره خانهٔ خمار

برند تختهٔ لوح ادیب از پی نرد
کنند مصحف قاري گرو بوجه قمار

و درشتی بسیار بحکیم الملك از جهت مخالفت او با شیخ ابو الفضل
که اورا فضله میگفت نموده عاقبة الامر حکم اخراج بجانب مکه
فرمودند و در ماه مبارک رمضان این سال قاضي علي مذکور فقیر
را نیز که از خدمت باز مانده خود را بزعم خود از جمله منسیان
ساخته بودم در بلدهٔ اجمیر از نظر گذرانید و هزار بیگه مدد معاش
را که ضایع کنندهٔ روزگار است شنوانید

بدرگاه حکام درگاه و بیگه * روي تا کنی بیگهٔ چند حاصل

فرمودند که پندارم در فرمان او قیدی هم شده بود عرض کرد که
بلي بشرط خدمت فرمودند که بپرسید که مگر ضعفي داشت که از
خدمت ماند غازیخان بدخشی دربدیهه گفت که ضعف طالع
داشت و هرکدام از مقربان بجهت حق امامت سابق که دران
ایام با نماز برطرف شده بود سفارش ها نمودند و شهبازخان
بخشی گفت که او همیشه در خدمت می باشد جواب دادند که ما
کسی را خدمت بزور نمیفرمائیم اگر داعیهٔ خدمت ندارد زمین او
مناصفه باشد في الحال تسلیم کردم و این معني بسیار گران آمد
و روی برتافتند و چون قاضي علی مکرراً بعرض رسانید که درحق
او چه حکم میشود بعد از مبالغه فرمودند که شیخ عبد النبي را که
هنوز در اردو بود بپرسند که او بی شرط خدمت استحقاق چه قدر
زمین داشت شیخ بدست مولانا الهداد امروهه مرحوم پیغام فرستاد
که چون عیالمند است و خرج هم شنیده میشود که دارد ما هم

این قدر که فرموده اند هشت صد یا هفتصد بیگه تجویز میکردیم و مقربان این عرض را مناسب ندیدند و مرا مبالغه بر التزام خدمت کردند خواهی نخواهی باز بدام افتادم

مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش

و این همه به تقریب قبول نا نمودن داغ بود که بارها مکرر حکم بآن فرمودند و بزبان حال و مقال همین میگفتم

شادم که یکسوار ندارم پیاده هم * فارغ ز قید شاهم و از شاهزاده هم

و درین سال هم تمغا و هم جزیه که حاصل آن بچند کرور میرسید بر طرف ساختند و فرامین در تاکید این امر صادر شد و همدرین سال محمد معصوم خان پسر معین الدین احمد خان فرنخودی که حکومت جونپور داشت بدرگاه آمده باز رخصت جونپور یافت وملا محمد یزدی را بقاضي القضاتی انجا مقرر ساختند و حکومت دهلی بمحب علی خان پسر میر خلیفه تفویض یافت و ملا محمد یزدي در صوبه جونپور رفته فتوی بوجوب خروج و بغي بر پادشاه داد تا محمد معصوم کابلی و محمد معصوم خان فرنخودی و میر معز الملك و نیابت خان و عرب بهادر و دیگران تیغها کشیده هر جا چنانکه مذکور شود جنگهاي عظیم کردند و ایمه میگفتند که پادشاه در زمین مدد معاش ما و خدای عزّ و جل در ملك او تداخل نمود ارحم ترحم عافیت مهتر سعادت که پیشرو خاني خطاب دارد وقتي که نزد معصوم خان جونپوري رفته باز گشت حقیقت فتوی ملا محمد یزدی را بعرض رسانید تا میر معز الملک و ملا محمد یزدی را بتقریبي از جونپور طلبیدند چون بفیروزآباد که

هژده کروهي آگره است رسیدند حکمي فرستادند که سواران را
ازیشان جدا ساخته و هردو را بکشتي نشانده و از آب جون گذرانیده
بجانب گوالیار برند و متعاقب حکمي دیگر میرسد که اینها را ضایع
سازند و موکلان در کشتي دیگر می نشینند و ایشان را در کشتي
دیگر کهنه مي نشانند آخر در قعر آب بملاحان میگویند تا کشتي
عمر این هردو را در گرداب فنا غرق میسازند و بعد از چند روزي
قاضي یعقوب از بنگاله میرسد و اورا هم متعاقب ایشان میفرستند
و یگان یگان را از ملایان که ازو توهم بي اخلاصي داشتند درنهانخانه
عدم میفرستادند و علمای لاهور را جلای وطن ساخته هر کدام را
چون ملک منثور از هم گسستند ازان جمله قاضي صدر الدین لاهوري را
که تحقیق او زیاده از مخدوم الملک بود بقضاي بهروج از گجرات و
ملا عبد الشکور گول دار را بقضای جونپور و ملا محمد معصوم را به
بهار نامزد گردانیدند و شیخ منور را به مالوه جلای وطن کردند وصدارت
آن صوبه بدو تفویض یافت برین قیاس هر کدام در غربت مقضی
المرام شدند اما شیخ معین نبیره مولانای معین واعظ مشهور را بجهة
کبرسن و اطلاق اسم شیخی برو از ملایان که مقلد محض و دشمن
دین و نا دولت خواه و فقیر کهنه فلاکتی قرار یافته اند مستثنی
ساخته و متعرض نشده در لاهور ماندند تا انکه در سنه نهصد و نود
و پنج در گذشت و حاجي ابراهیم سرهندي را صدر گجرات ساخته
فرستادند و او ذخیره و زر بسیار برشوت از ایمه گرفت و زر فراوان
جمع کرد و اگر نمیدادند مدد معاش را باز یافت می نمود و این
معنی بعرض رسید که داعیهٔ رفتن بدکهن هم داشت تا بتهمت

بغی ازانجا طلبیده بحکیم عین الملک سپردند و در مجالس شبها
می طلبیدند او رسالهٔ مشتمل برنقل دروغ ازبزرگان دین خوش آمد
خیال کرده گذرانید و آن جعل و لباس ظاهر شد حاصل انکه
عبارتی جعلي از شیخ ابن عربی قدس الله سره در کتابی کهنه
کرم خورده بخط مجهول نوشت که صاحب زمان زنان بسیار خواهد
داشت و ریش تراش خواهد بود و صفتي چند که در خلیفةالزمان
بود درج کرد و باوی بسر عنایت آمده در سلک بار یافتگان پایه
قرب در آوردند و موافق نقل حاجی ابراهیم در رساله کهنه ازکتب
ملا ابو سعید برادر زاده میان‌مان پانی پتی حدیثي موضوع گذرانیده
بودند که پسر صحابي متّرش در نظر آن حضرت صلي الله علیه و
آله و سلم آمد فرمودند که اهل بهشت باین هیات خواهند بود
چون بشاه فتح الله و شیخ ابو الفضل و حکیم ابو الفتح بحثهای
دلیرانه میکرد و مذمتها می نمود بقلعه رنتهنبور فرستادند تا بمرد
و جثهٔ او را بعد از انداختن پایان قلعه یافتند که با پارچهای
طولانی بسته بود و شهرت چندان یافت که خود را از بالای قلعه
می انداخت و این واقعه در سنه نهصد و نود و چهار روي نمود

فامسینا من الدنیا بجنات کفردوس

و اصبحنا بلا دار کان لم تغن بالامس

و علمی که مردم خوانده بودند و بال و سبب زوال ایشان شد و علما
و مشایخ مقتدای اطراف را فرامین فرستاده بدرگاه می طلبیدند
و مدد معاش و اوقات را خود تحقیق می نمودند و همه را موافق
توره تسلیم و تعظیم فرموده و صحبت باو در خلوت یا جلوت داشته

بمقتضای رای خویش قدري زمین مقرر میداشتند و هر کسي را که میدانستند که مرید میگیرد یا مجلس سماع یا نوع قلابي دارد آن را دکان نامیده یا در قلاع می کشیدند یا اخراج بجانب بنگاله و بکر می‌نمودند و این معرکه پیوسته در گرد بود پیران معمرو شیخان فانی مرحوم تر از دیگران بودند وتفصیل این تطویل دارد بنابران فرامین صوفیه صاحب سماع و اهل ذوق مقید بامضاي مستوفیان هندو شد و از بد حالی حال فراموش کردند و جلاي وطن یافته در موشخانها خزیدند و وضع منقلب گشت

چنان قحط سالی شد اندر دمشق * که یاران فراموش کردند عشق
چنان آسمان برزمین شد بخیل * که لب تر نکردند زرع و نخیل

و الحق آن مجالس خنک وآن حالتهای افسرده و آن حرکات زشت وآن تکلفات بیراه وان صوفیان مرائی نابر خوردار اکثری قابل همین بودند که بر افتند

آن نه صوفي گری و آزادیست * بلکه کیدی گری و قوادیست
دزدی و راهزني بهتر ازین * کفن از مرده کفي بهتر ازین

هر چند مي خواهم که این عجاله پارهٔ معنی تاریخي هم داشته باشد قلم از دست بي‌اختیار بجانب دیگر و طرح و وضع جدید زمانه و سخنان مذهب و ملت نوکه سوختهٔ آنم میرود

و اخلاق کالنور اذا شدّت مدحه * و ان لم اشأ تملي علي و اکتب

کش میکني بخانه خاوند میرود

کاشکي ازین خلاص مي یافتم اما چکنم که

ذهب الذین یُعاش فی اکنافهم * و بقیت فی خلف کجلد الاجرب

خطابي با فلک کردم که از تیغ جفا کشتي
شهان مجلس آرای و جوان مردان برملك را
زمام حلّ و عقد خود نهادی درکف قومي
که از روي کرم باشد بر ایشانان شرف سگ را (؟)
همان درگوش جانم گفت فارغ باش خوش میزی
که سبلت برکند ایام هزده روز یکیک را

و درین سال مظفر خان به بنگاله رفته در معاملات سخت گیری بنیاد کرده و امراي آن حدود را متاذي و متضرر ساختن گرفت و جایگیر اکثری را باز یافت نموده و رسم داغ و محلي بطرز دربار و محاسبات برسم کهنه در میان آورد

مشو در حساب جهان سخت گیر * که هر سختگیری شود سخت میر
بآسان گذاري دمی میگذار * که آسان زید مرد آسان گذار

و باباخان قاقشال و خالدی خان که از اعیان و اساطین بودند هرچند استعفای داغ والتماس مقرر داشتن جایگیر نمودند طرفی نه بست و بجهة باز یافت زر جایگیری که بی داغ و محلی گرفته بود خالدي خان را مقید ساخت وکف پائي فرمود اتفاقا در همان ایام فرمانی بنام او رفت باین مضمون که روشن بیگ نامی نوکر میرزا محمد حکیم را که از کابل به بنگاله رفت بسیاست برساند مظفر خان اورا از میان قاقشالان برآورده و بابا خان را سخنان درشت گفته و فرمان نموده برسر دیوان گردن روشن بیگ زدن فرمود وهمه سپاهیان انجا از معاینهٔ این حال بر خود لرزیده باتفاق سرها تراشیده و طاقیهای مغولی پوشیده اظهار کلمه عصیان نمودند و در شهر گور که برزبان

قدیم آنرا لکهنوتي میگفتند جمع شده اموال مظفر خان را
هرجا که یافتند بغارت بردند ومظفرخان کشتیهای بسیار جمع کرده
حکیم ابو الفتح و تپرداس را فرمود تا بافواج خویش در برابر
قاقشالان رفتند و معلوم است که از حکیم ابوالفتح که یار بزم بود
نه رزم و از تپرداس هندوی نویسنده برین قیاس چه آثار جلادت
بظهور رسیده باشد و بمظفر خان فرمان استمالت اشتمال جماعه
قاقشالان و تقرر جایگیر ایشان که دران ایام رفته بود بقاقشالان فرستاده
پیغام دادند که رضوی خان و تپرداس را فرستند تا خاطر جمعدارند
و نام بردهارا با میر ابو اسحاق پسر میر سید رفیع الدین محدث
روانه گردانید ایشان همه را در بند کشیده بازار محاربه گرمتر ساختند
در همین اثنا ملا طیب ورای پرکهوتم بخشی که جایگیر معصوم خان
کابلی و عرب بهادر و سایر امرای بهار را بیک قلم تغیر داده و بغیاد
بد سلوکی کرده و تجبر و تکبر بیش از اندازه پیش آورده ایشان را
بزور باغی ساخته بودند با جمعیت خویش از آب جوسا گذشته
بجنگ معصوم خان رفتند و عرب بهادر غافل برسر رسیده رای
پرکهوتم را بقتل رسانیده و غنیمت بسیار یافته بعد از ارسال رسل و
رسایل بعزم اتفاق باباخان قاقشال بگرهی شتافتند و از جانب
مظفر خان خواجه شمس الدین محمد خوافی که حالا دیوان کل
است در گرهی سر راه بر ایشان گرفت و معصوم خان بجنگ
غالب آمده و بقاقشالان یکي شده و از آب گنگ گذشته بر سر مظفر
خان آمد مظفر خان در قلعه تانده که چار دیواري کهنه بیش نمانده
بود متحصن شد و وزیرخان جمیل بیک که از امرای قدیم الخدمت

بود باتفاق جان محمد خان بهبودی و دیگر سپاهیان بمخالفان در آمدند و حکیم ابوالفتح و خواجه شمس الدین و اکثر اعیان را دستگیر ساختند و این هردو سردار با رای تپرداس بنوعي از حبس خلاص یافته بمدد زمین داران خود را بحاجی پور رسانیدند و حکیم نور الدین قراری دران فترات از عالم در گذشت و قاقشالان و معصوم خان مظفر خان را بقول و عهد از قلعه تانده برآورده بعد از انواع عقوبت بآن عالم فرستادند و اموال و اشیای اورا سرمایهٔ استظهار ساخته جمعیت گرفتند و تمام ولایت بنگاله و بهار را متصرف شده جمعیت سوار و پیادهٔ بسیار بهم رسانیدند و میرزا شرف الدین حسین را که از بند قاسم علي‌خان بقال حاکم کالپي به بنگاله فرستاده بودند از قید بر آورده بسرداری بر داشتند و فتنه عظیم قایم شد و راجه تودرمل با صادق محمد خان و ترسون محمد خان و سایر امرای عظام برای قلع مادهٔ این فساد از فتح پور نامزد گشتند و محب علي خان حاکم رهتاس و محمد معصوم خان فرنخودي حاکم جونپور و دیگر جایگیرداران نواحی بکومک راجه تعین یافته و هنوز در راه بودند که شاهم خان جلایر با سعید خان بدخشي جنگ کرده اورا بقتل رسانید محمد معصوم جونپوری سه هزار سوار کار آزموده مسلح و مکمل بنظر راجه در آورد اما آثار خروج از حرکات و سکنات او ظاهر بود و راجه اینمعنی را فهمیده اورا بانواع تسلی میداد و حقیقت حال نوشته بدرگاه فرستاد و محمد معصوم خان کابلی و قاقشالان و میرزا شرف الدین حسین باسی هزار سوار جرار و پانصد فیل کشتی فراوان و توپخانه آراسته در نواحی قصبهٔ منگیر قصد محاربه و مقابله نمودند

و راجه از ممر نااعتمادي لشکر که همه واقعه طلب بودند مصلحت جنگ میدان ندیده در قلعه منگیر تحصن جسته هر روز جدل داشت و درین لشکر عسرت بسیار روی نمود درین حین زین الدین کنبو خویش شهباز خان یك لک روپیه بداکچوکي از راه آب برده براجه رسانید تا مدد خرجی چند روز شد و همین طور یک لک روپیه در سر هرچند روزی گاهی بدست دریا خان آبدار و گاهی سرمدی و گاهی پسر سیته بهگوان داس خزانچی میفرستادند و خبر بتوالی میرسید و از جمله ڈاکچوکیان قاضي زاده صاحب حسن ناقص عقل عبد الحي خواص پسر قاضي صدر الدین سنبلي که او نیز از خبط سخنان در مذهب و ملت میگفت جوان مرگ شده کشتی عمر او بغرقاب بلا رفت درین هنگام همایون فرملی پسر شاه فرملی مشهور که او را همایون قلي خان خطاب داده بودند و در وقت گفت و گوی مسلمانیهاي جدید و تکلیف و امتحان مردم در اجمیر آن معاملات هول انگیز را دیده بود باتفاق ترخان دیوانه از لشکر راجه گریخته بمخالفان پیوست اتفاقا در امتداد ایام محاصرۀ بابا خان قاقشال از بیماري صعب مشرف بر موت گشت و جباري پسر مجنون خان قاقشال که رکن رکین آن جماعه بود و الحال در خدمت است و رعایت یافته بتقریب ضعف باباخان ارادۀ رفتن نمود و جمعیت آن جماعت از هم گسست و معصوم خان کابلي بضرورت بجانب بهار شتافت و عرب بهادر ازان جا بایلغار رفت تا پتنه را متصرف شود و خزانۀ پادشاهی را بدست آورد بهار خان خاص خیل که بسید عارف مشهور بود در قلعه پتنه

متحصن شد و راجه تودرمل معصوم خان فرنخودی را با جمعی بکومک بهار خان فرستاد عرب چون تاب مقاومت آن جماعه نه داشت خود را بجانب کچپنڈی (۲) که زمین دار مشهور است کشید و راجه و صادق خان با بقیهٔ امرا بقصد استیصال معصوم خان کابلی متوجه بهار شدند او شبخون آورد اتفاقا بر سر منزل صادق خان ریخت و دران شب تارماه بیك نام سرداري بزرگ که با آلغ خان حبشي ترکیب یافته بقرا ولی تعین شده بود کشته شد والغ خان بدر رفت و صادق خان ثبات قدم ورزید و معصوم خان حسب الامکان جنگ مردانه کرد و چون دید که کاری نکشوده مانده و روان شد و دران اولکاء وسیع قزاق میگشت تا آخر پناه بعیسي خان زمین دار اڈیسه برد که درنیولا دو صد و پنجاه فیل و سایر تحف نفیس به مقدار چهار لك روپیه و طلا آلات و اگر و قماش و پارچه غیر مکرر بدست سعید خان مغول بدرگاه فرستاد و تا الحال همانجاست و آن صوبه تا کرهی بتصرف افواج پادشاهي در آمد و درین ایام شجاعت خان و پسرش قایم خان را که از اهل نغمهٔ مقرری بود و جوان ظریف و نازک و پدر و پسر هردو بحسب طلب از سارنگپور متوجه فتح پور شده بودند نوکران ایشان بجهت بد سلوکی و بد معاملگي و بد عهدي و رذالت که لازمهٔ سردار عهدشده بقتل رسانیده متفرق شدند میگویند که روزی سایلي از شجاعت خان و دیگر خوانین که بدربار نشسته بودند چیزي طلبید او بعد از الحاح بسیار جواب

(۲ ن) کچپتي

داد که بابا پل خیرات ترا داخل بر آورد ما نساخته‌اند بعد ازین واقعه شریف خان اتکه را بمالوه بجاي او نامزد کرده و بمنزل او رفته و مهمانی عظیم گرفته بدان صوب روانه ساختند *

و درین سال خان اعظم را که از مدتي باز نظر بند بود از اگره طلبیده ونوازش نموده باپنج هزار سوار بحکومت بنگاله نامزد گردانیدند و شهباز خان را از ولایت رانا طلبیده باافواج آراسته بکومک خان اعظم تعین کردند تا بسرحد حاجي پور رسیده و جنگل کچیتي را بریده عرب بهادر را ازان جا براورد *

درین سال حکیم الملک گیلانی را از جمله ناموافقان در مذهب ومشرب شمرده با مبلغ پنج لک روپیه دروجه انعام مستحقان از شرفا و ضعفا بجانب مکه معظمه چنانچه گذشت روانه گردانیدند و تا آخر عمر همانجا ماند

از سر کوي تو نمي جنبم * آسمان نیستم زمینم من

و هر چند فرمان طلب رفت نیامد و خود را بحق سپرد و درین سال مشایخ نامدار را از اطراف و اکناف طلبیده با هرکدام صحبت خاص داشته تحقیق چیزها می نمودند و اکثری خوش آمدي و طالب بیگه چند که خاک بر سر آن باد و چاپلوسي و متملق و لعنهٔ ظاهر شدند و مقصود اصلي اظهار خارق بود آن خود نصیب اعداست ماند اخلاق از ترک و تجرید و توکل واستغنا و علوهمت و آن هم بر وجه کمال از همه مسلوب دیدند ازین ممر بدگماني بجاهاي دیگر سرایت کرد

پوشیده مرقعند این خامي چند * بگرفته بطامات الف لامي چند

تا رفته‌ره صدق و صفا گامي چند * بد نام کنند؛ نکو نامي چند

ازان جمله شیخ چانیلده(۲) خلیفهٔ اعظم شیخ عبد العزیز ساکن قصبه میوهنه بحسب حکم در عبادت خانه فرود آمد و نماز معکوس نمودن و فروختن گرفت و حکم کرد که فلان حرم پسر خواهدزائید اتفاقا دختر زاد و حرکات بارد ظاهر ساخت و همچنین سید هاشم فیروزآبادي بصد طرفگی آن دوکاني وا کرد و باعث بي اعتقادی از مشایخ سلف شدند اما چون شیخ متّهی افغان کاسی(۳) را از پنجاب طلبیدند بمقتضاي امتثال پیاده همراه قاصدان از خانقاه روان شد تا صحفهٔ او را از دنبال آوردند و در فتح پور بخانه شیخ جمال بختیار فرود آمده پیغام داد که دیدن من بر هیچ پادشاهی مبارک نیامده و او را نادیده زود رخصت دادند و همچنین شیخ الهدیه خیرآبادي که بادیهٔ فقر بقدم توکل و تجرید پیموده از پادشاه هیچ زمین قبول نکرده بود و سلسله عظیم داشت با پسر خویش شیخ ابوالفتح که فقیر در آخر عهد اسلیم شاه در سنبل بر حسب فرموده مولوي علامی اوستاذي میان حاتم سنبلي رحمه الله پیش ایشان ارشاد قاضی و حاشیه میخواند و حالا قایم مقام پدر است و هم در علم و هم در معامله و هم در حال مشار الیه است بدرگاه بر حسب طلب آمد و اورا ایستاده با عزاز دیدند و چون پرسشی رفت اشاره بسامعه خود کرد که سخن بلند می شنوم و معذور داشته در فور وداع نمودند و درین سال اسافل و اراذل عالم نماي جاهل تعاضد دلایل

(۲ ن) جانیلده (۳ ن) کایسی

باطل نموده برین آوردند که حالا صاحب زمانی که رافع خلاف و اختلاف هفتاد و دو ملت از مسلم و هندو باشد حضرت اند و شریف از رسایل محمود بسخوانی مستشهد آورد که او تصریح نموده باین که در سال نهصد و نود بر دارنده باطل شخصي خواهد بود و همه تعبیر از صاحب دین حق تشخیص کرده که بحساب جمل نهصد و نود است و خواجه مولانای شیرازي ملحد جفردان که از مکه معظمه رساله بعضی از شرفا آورد درین باب که بموجب احادیث صحیح هفت هزار سال که مدت ایام دنیا است سپري شد و حالا وقت ظهور مهدی موعود است و خود هم رساله ترتیب داده گذرانید و امثال این خرافات شیعه نیز از امیر المومنین علی رضی الله عنه نقل کرده بعضی این رباعی می خواندند که به حکیم ناصر خسرو و غیره منسوب است

درنهصد و هشتاد و نه ازحکم قضا * آیند کواکب از جوانب یکجا
درسال اسد ماه اسد روز اسد * از پرده برون خرامد آن شیر خدا

و این همه باعث دعوی نبوت شد اما نه بلفظ نبوت بلکه بعبارت آخر

و درینولا عرض داشت راجه تودرمل رسید که تا این زمان بانواع مدارا و دلاسا معصوم خان فرنخودی را همراه دارد اما خواجه شاه منصور دیوان زر باقي بسیار ازو و از ترسون محمد خان طلب داشته و بتهدید و وعید فوق الحد نوشته فرستاده اینها را بی پا گردانیده درین وقت نازک این اداها باعث تفرقه لشکر میشود چون سخت گیری شاه منصور بارها بعرض رسیده بود او را بیدخل ساخته چند روزی از برای مصلحت بشاه قلی خان محرم سپردند و بجاي او

وزیر خان برادر آصف خان هروی را بدیوان کل ساختند و قاضی علی بغدادی دلازار منحوس منکوس بوم شکل مردود الرب و الخلق را معین او اعتبار کردند تا باتفاق مهمات را فیصل دهند سبحان الله این چه ترکیب مناسب است *

و درین ایام آدمی بیگوش بدرگاه آوردند که سوراخ گوش اصلا نداشت و باوجود آن هرچه میگفتند می شنید و جای گوشهای او قاع صف صف بود و درین سال درپی تحقیق این امر شدند که طفلي شیر خواره چند را در گوشه دور از آبادانی در محلی نگاهداشته چنانچه هیچ آوازي نشنوند دایهای مودب باید بر ایشان گماشت و هیچ تعلیم سخن نباید داد تا به بینم که بمقتضای این حدیث مشهور که کل مولود یولد علی الفطرة اینها بکدام دین و مذهب ملقن میشوند ونخست از همه چه کلمه میگویند بنابران تخمینا بیست طفلی رضیع را از والدین جدا کرده و بزر تسلی داده و در محلی خالی داشته آنرا گنگ محل نامیدند و بعد از سه چار سال همه گنگ برآمدند و وجه تسمیه راست آمد و اکثری در انجا رضیع مادر خاک شدند

مادرم خاکست و من طفل رضیع * میل طفلان نیست بر مادر بدیع
زود باشد کارمیده ز اضطراب * در کنار مادر افتم مست خواب

و درین سال شاهزاده دانیال را با شیخ فیضی که نسبت آخوندی داشت و شیخ جمال بختیار و جمعی از نزدیکان باجمیر فرستادند و مبلغ بیست و پنجهزار روپیه بجهت فقرای آن دیار دادند و درین سال راجه تودرمل و سایر امرای پادشاهي پشکال در حاجی پور

گذرانیدند و معصوم خان فرنخودی که دلی پرداشت بی رخصت
امرا در جونپور آمده بغی ورزید و پیشروخان عرف مهتر سعادت
که داروغه فراشخانه باشد فرمانی مشتمل بر دلاسای او برد و
جونپور بترسون محمد خان و اوده بمعصوم خان فرنخودي مقرر
شد و او سخنان پریشان مخبطانه گفته و اوده را کذارهٔ ولایت دانسته
بانجا رفت و در پي استعداد جنگ بود ، دران ولا که مهتر سعادت
بدربار آمد و احوال خوانیدن آن صوبه را گفت قصه فتوي ملا محمد
محمد یزدي برخروج و بغی نیز عرض کرد آن بود باعث طلب ملا
محمد یزدي و میر معز الملک چنانچه گذشت و همدرین ایام
نیابت خان پسر هاشم خان نیشاپوري که وقت توجه پتنه رعایت
یافته درجوسی و پیاک که جایگیر او بود خروج کرد و برسر کرة
که از جانب اسمعیل قلیخان الیاس خان نام افغانی که درآنجا
حاکم بود رفته الیاس خان را درجنگ کشت و قلعه را محصر
داشته شروع در نهیب و تاراج ولایت نمود و اسمعیل قلیخان وزیر
خان و مطلب خان و شیخ جمال بختیار و دیگر امرا را برسر نیابت
خان نامزد کرده و شاه قلي خان محرم و پیربر باد فروش را براي
دلاسای معصوم خان فرنخودي روانه اوده گردانیدند و بعد ازرخصت
وزیر خان خواجه شاه منصور را از قید بر آورده باز بدیوانی منصوب
ساختند و نیابت خان از استماع خبر این لشکر از کرة بجانب قصبه
گشت از توابع ولایت پتنه روانه گردید و امرا از آب گذشته خود را
بسرعت باو رسانیدند و او باز گشته بحرب پیش آمد و تنها با
چندین امرا انچنان جنگ و تردد کرد که فوق آن متصور نباشد

و افواج را زیر و زبر ساخته شیخ جمال را در میدان از اسپ بزمین آورد و باز خلاص بخشید و بالآخره هزیمت یافته در اوده پیش معصوم خان رفت و عرب بهادر نیز درین وقت از شهباز خان شکست یافته پناه باو آورد و شهباز خان بتعاقب عرب اولا بجونپور و ازانجا باوده آمد و معصوم خان که سامان جنگ بمثابهٔ داشت که که بطریق مبالغه یک مرتبه بپادشاه ایران و توران هم مقابله مي توانست نمود و سی چهل علم و طوغ و نقاره در لشکر او بود و یراق دیگر برین قیاس بمحاربهٔ شهباز خان شتافته در طرفة العین برو غالب آمد و شهباز خان یک روز چهل کروه راه فرار طی کرده بجونپور رفت بحسب اتفاق ترسون محمد خان که بر برانغار لشکر شهباز خان بود در جنگلي مخفي مانده وقتي که افواج معصوم خان در پی غارت پریشان شده بودند اورا با کم کس دیده و قابو یافته حمله برو آورده شکست داد چون این خبر بشهباز خان رسید بهمان پاي که رفته بود بسرعت تمام روز دیگر خود را بفوج ترسون محمد خان رسانید و جمعیت کرده باز برسر معصوم خان رفت و در سواد شهر اوده جنگی عظیم روي نمود و معصوم خان درین مرتبه هزیمت یافته معدوم گشت و مادر و خواهر و کوچ و پسر و مال و اسباب شوکت و مکنت او همه غنیمت شد و خود فرار نمود و پاردم از لجام نشناخته بجانب کوه سوالک بدر رفت و این واقعه در ذی حجه سنه ثمان و ثمانین وتسعمایة (۹۸۸) دست داد *

و درین ایام ساز ارغنون راکه ازعجائب مخلوقات است وحاجي حبیب الله ازفرنگستان آورده بود بمردم نمودند و آن مانند صندوقي

بزرگ بقد آدمی بود و فرنگی اندرون نشسته تارهاي آن رامي نواخت و دوي ديگر از بيرون پنج پر طاؤس و غير انر انگشت ميزدند و شعبهاي مختلف ازان برمی خاست و ازبسکه محظوظ بودند فرنگیان هردم برنگ سرخ وزرد بر می آمدند و از حالي بحالی میرفتند و اهل مجلس ازان عجوبه حیران ماندند و تعریفش بوصف راست نمی اید و درین مجلس فرمردند که هر کس بگوید که درین جزو زمان اعقل ناس بزعم او کیست و نام پادشاهان نبرند که پادشاهان مستثني اند هر کدام معتقد خویش رامي گفتند حکیم همام گفت اعقل ناس خود را میدانم وشیخ ابوالفضل پدرخود راگفت برین قیاس *

و درین ایام اخلاص با صاحب برچهار مرتبه قرار یافته که ترک مال و جان و ناموس و دین باشد هرکس که هرچهار دارد هر چهار دارد وهرکس که یکي دارد یکی دارد و همه خودرا مرید مخلص درگاه گرفتند *

و در محرم سنه تسع و ثمانین وتسعماية خبر رسید که میرزا محمد حکیم از روی طلب معصومین باغوای فریدون خان که خال وی بود اما خال سفید متوجه تسخیر هندوستان گردیده شادمان نام نوکریرا از آب نیلاب گذرانیده مان سنگه ولد بهگوان داس برسر شادمان رفته او را بقتل رسانید و از استماع این خبر میرزا از آب گذشته در سواد سید پورآمد بنابران هشت ماه بسپاهي زر نقد از خزانه داده و شاهزاده دانیال را با سلطان خواجه صدر و شیخ ابراهیم چشتی به نیابت گذاشته از فتح پور متوجه پنجاب شدند و در مرای باد که پانزده کروهی فتح پور است خبر فتح شهباز خان رسید

رمان سنگه سه فرمان میرزا محمد حکیم را از جزو دان شادمان که
بنام حکیم الملک گیلانی و شاه منصور دیوان و محمد قاسم خان
میر بحر نوشته بودند یافت و بجنس فرستاده آن فرامین را خوانده
مخفي داشتند و در دهلي خبر یافتند که میرزا در لاهور آمده بباغ
مهدی قاسم خان نزول نموده و راجه بهگوان داس و مان سنگه و
سعید خان در قلعه متحصن اند و در پانيپت ملک ثاني کابلي
وزیر میرزا محمد حکیم که وزیر خان خطاب داشت ازو رنجیده در
منزل شاه منصور فرود آمده اورا وسیلهٔ ملازمت ساخت و چون
درمیان این دو کس ارتباطی ظاهر و مناسبتي چندان نبود درین
وقت جدائي ثاني خان را از میرزا محمول بر تدبیر میرزائي کرده
خالي از مصلحتی ندانستند و مقوی بدگماني سابق بر شاه منصور
هم شد و او را مقید ساخته فرامین نمودند و هرچند سوگند خورد
سودمند نیامد چه مقرر شد که برهان قسمي حجت نمي تواند
بود و در نواحي شاه آباد ملك علي برادر قاضي علی که حالا کوتوال
لاهور است دو خطي مجهول یکی بنام شاه منصور از زبان مشرف
بیگ نام شخصی که نوکر شاه منصور بود و دیگري از موهومي
مشتمل بر کیفیت دیدن او فریدون خان را اولا و میرزا را ثانیا و
مقرر داشتن میرزا پرگنه را که آن هم موهوم یا معلوم بود در یک
خریطه از نظر گذرانید و چنان بقیاس و قرینه معلوم شد که شرف
بیگ نوکر شاه منصور که از جانب وی شقدار پرگنه فیروز پور بود
در سی کروهي لاهور بآقاي خود نوشته که من بوسیله فریدونخان
میرزا را دیدم و همه جا عمال خود فرستادند اما پرگنه ما را معاف

داشتند و آن گمان یقین شد و اکثري بلکه تمامی امرا که از شاه منصور آزار بسیار یافته زوال وی می خواستند باتفاق سعي در قتل او کردند و صباح دیگر بخدمت راي فرمودند که او را در منزل کجه کوت از حلق آویخته بردار کشند و مظامه چندین خلایق قلاده گردن او شد و تا روز قیامت معلق ماند ایاک و خدمة الملوک فانهم یستعظمون عند السلام رد الجواب و یستحقرون عند العقاب ضرب الرقاب

خوش باش که ظالم نبرد ره بسلامت

و از راه سرهند بکلانور و رهتاس رسیده به نیلاب رفتند و میرزا این اخبار شنیده و از آب لاهور گذشته تا کابل عنان باز نکشید و سر یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ظاهر شد و در ماه ربیع الثاني این سال بر کنار نیلاب که بسندساگر مشهور است قلعه اٹک بنارس در مقابله کٹک بنارس تعمیر فرمودند و ازانجا شاه زاده سلطان مراد را باقلیج خان و دیگر امرا روانهٔ کابل گردانیده و مان سنگه را پیشتر ازان با جمعی از خوانین بجانب پشاور فرستادند درین هنگام خواجه ابو الفضل نقشبندی و محمد علی دیوانه را میرزا بایلچی گری فرستاده استعفای تقصیرات خود نمود و حاجي حبیب الله را ازدرگاه همراه ایشان فرستاده پیغام فرمودند که عفو مشروط ست بندامت برگذشته و سوگند برآینده و فرستادن همشیره خود که در نکاح خواجه حسن است بدرگاه میرزا بحاجي گفت که بفرستادن همشیره خواجه حسن راضی نیست که او را به بدخشان برده و من از کرده بسیار پشیمانم

کرده ام توبه و از کرده پشیمان شده ام

کافرم باز نگوئي که مسلمان شده ام

و در پانزدهم جمادي الثاني از آب نيلاب گذشته خواجه نظام‌الدين احمد را در جلال آباد بايلغار نزد شاهزاده شاه مراد و امرا فرستادند و فرمودند که کنکاش را بما گفته فرستند عرض کردند که آمدن بايلغار عين مصلحتي است و ازانجا هم نظام الدين احمد و هم حاجي حبيب الله باتفاق آمده در پشاور پيغامهاي خويش آوردند نظام الدين احمد گفت اگرچه امرا بزبان قال ميگويند که ما کافي ايم اما به زبان حال همه اين مي گويند که فتح در قدم حضرت‌است و شاه زاده سلطان سليم را باراجه بهگونتهه داس وقاضي علي مير بخشي در اردو گذشته وهر روز بيست بيست کروه راه‌طي کرده جريده در موضع سرخاب بپانزده کروهي اردوي شاهزاده مراد رسيده بود که ميرزا محمد حکيم در هفت کروهي کابل بموضع خرد کابل نام با برادر زاده که حکم شاه بچه شطرنج کبير داشت جنگ مردانه کرده آخر راه فرار پيش گرفته داعيه داشت که پناه بعبد الله خان اوزبک برد شاهزاده بکابل در آمد و پيش از جنگ بيک روز فريدون خان بر چنداول لشکر شاهزاده ريخته و مردم بسيار بقتل رسانيده خزينه قليج خان و ديگر امرا غارت کرده غنيمت وافر برده بود و حاجي محمد نام احدي که از ملازمت بداکچوکي رفته بود در وقت تاراج بدان جا ميرسد و اين حال را مي بيند و باز گشته در سرخاب اين قضيه را نا مشخص بعرض ميرساند و باعث پريشاني خاطر ميگردد و روزديگر که ازانجا کوچ مي کنند خبر فتح مي آيد و دهم ماه رجب به‌قلعهٔ کابل در مي آيند و هفتهٔ بسير باغهاي آن

شهر می گذرانند و چون از مردم معتبر میرزا محمد حکیم قضیه فرمان شاه منصور را پرسیده تفحص بسیار می نمایند چنان معلوم می شود که آن جعل و لباس را کرم الله برادر شهباز خان به اتفاق بعض امرا کرده و آن خط اخیر نیز که سبب قتل او شده ساختگی امرا بوده و ندامت و تاسف بسیار بر قتل شاه منصور میخوردند

قتل شریفت که مدعا بود * شد باعث آن امداد مردم

و آن پشیمانی حکم نوش داروی سهراب داشت و لطیف خواجه میر شکار را نزد میرزا فرستاده و مژدهٔ عفو تقصیرات داده از رفتن او در اولکه اوزبکیه مانع می آیند و میرزا محمد حکیم عهد و قول دولتخواهی بحضور او می کند و علی محمد اسپ را همراه ساخته بدرگاه می فرستد و کابل را بمیرزا بخشیده و اردو را گذاشته بایلغار بجلال آباد که اردوی بزرگ در انجا بود معاودت می نمایند درین وقت خواجگی محمد حسین برادر محمد قاسم خان میربحر که از امرای معتبر میرزا بود بملازمت می پیوندد و از جلال آباد فوجی برای تاخت و باخت دامن کوه کتور مشهور ملک کفار نامزد گردانیده منزل بمنزل در دوازدهم شعبان بکنار سندساگر میرسند و درانجا از پل بیکروز گذشته و تمام اردو را گذرانیده بکوچهای پیاپی در سلخ رمضان بلاهور شتافتند و حکومت پنجاب را باز بسعید خان و راجه بهگوان داس و مان سنگه گذاشتند و در میان هردو آب در پنجاب برای تحقیق معاملات ایمه آن صوبه صدری معین ساختند که ملا الهداد امروهه و ملا الهداد نبوی سلطان پوری و ملا شاه محمد شاه بادی و ملا شیری

شاعر باشند و اول و رابع به نیک نفسي و ثاني و ثالث بدنفسی شهرت یافتند و ملا شاه محمد به شیخ اسحاق کاکوی عالم متورع متقی بآن عظمت پروانه نوشته که یا قومنا اجیبوا داعی الله و در میان دواب شیخ فیضی را صدر ساختند و آن طرف گنگ حکیم همام و صدر پای تخت حکیم ابوالفتح را گردانیدند و چون به پانی پت رسیدند درین منزل شهباز خان که درمدت غیبت از کرهی راست تاپنجاب ممالک محروسه را بطور خود جایگیر مردم ساخته و هرکرا هر منصبی که خواسته داده بود با طمطراق و کر و فر آمده ملازمت کرد و چون از وی سبب این جرأت پرسیده اند جواب داده که اگر این چنین دلاسای سپاهي نمیکردم همه بیک قلم برگشته بودند حالا ملک از شما و سپاهی از شما بهر که هرچه دانید بدهید و از هرکه خواهید منصب و جایگیر باز گیرید

زهرکه خواهی بستان بهرکه خواهی ده

و در بیست و پنجم شوال بدهلی تشریف آوردند و شاهزاده خورد و بیگمان به استقبال آمدند و در پنجم ذی قعده بمستقر خلافت رسیدند و درین سفر چون از من بتقریب تعلق خاطری عظیم بمظهري نام از مظاهر الهی و آزادي و وارستگی که تا یک سال درست در بساور ماند و احوال غریب و صعب دران وادي گذرانیده تخلف واقع شده بود بفتح پور رفته در تاریخ ششم این ماه ملازمت کردم از شیخ ابوالفضل پرسیدند که ازین سفر چون مانده بود بعرض رسانید که از جمله مدد معاشیان است و گذشت و پس ازان قریب کابل نیز روزی بصدر جهان فرموده بودند که از اهل سعادت هرکه

درین لشکر همرکاب است و آنانکه حاضر نیستند همه را نوشته بدار
چون نوبت بفقیر رسید خواجه نظام الدین احمد مرحوم مغفور
صاحب تاریخ نظامی که پیش ازان بیک سال باو آشنا شده رابطهٔ قوي
که گویا صد ساله است پیدا کرده بودم از نهایت دلسوزي و مهربانی
جبلی که بر همه احباب عموما و بر فقیر خصوصا داشت مریض
نویسانید و گذرانید و الحق ملازمت مخلوق و طمع ازوي و خوف
از مرض شدیدتر است و درین مدت مفارقت پیوسته خط بالاي
خط میفرستاد که چون در آمدن مساهله واقع شده در استقبال خود
لا اقل تا لاهور و دهلی و متهره بدانچه مقدور باشد سعی باید نمود
که کار عالم است و احتیاط شرط مرا که یک ساعت ازان حالت
بهتر از عمر جاودانی می نمود فرصت پرداختن بعاقبت اندیشی
و نفع و ضرر دیگر کجا بود وَ اُفَوِّضُ اَمْرِيْ اِلَی اللّٰه عاقبت کارخود کرد

تو با خدای خود انداز کار و خوشدل باش
که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

و دران عالمگاه گاهي در خواب از من ابیات سر برمیزد و ازان جمله
شبی این بیت در منام گفته و بعد از بیداری تا مدتی بریاد آن
زاري و بیقراری داشته ام که

آئینهٔ ما روی ترا عکس پذیر است
گر تو نه نمائی گنه از جانب ما نیست

بعزت الله و جلاله که ازان مدت تا حالت تحریر هفده سال رفته
باشد و هنوز لذت آن ذوق از دل نمیرود و هرگاه که آن را یاد می
کنم زار میگریم که کاشکی هم دران هنگام سر و پا برهنگی از عالم می

رفتم و خلاص از تفرقه می یافتم

خوش آنکه دید روی ترا و سپرد جان

آگه نشد که هجر کدام و وصال چیست

و چیزی معلوم شد و فیضی بدل رسید که اگر عمرها بتقریر آن پردازم و شکر آن گذارم از عهدهٔ عشر عشیر آن نتوان برآمد

در گوش دلم بخواند یک زمزمهٔ عشق

زان زمزمه ام ز پای تا سر همهٔ عشق

حقّا که به عهد ها نیایم بیرون

از عهدهٔ حق گذاری یک دمهٔ عشق

و دران ایام توجه بکابل بهادر ولد سعید بدخشی در ولایت ترهت خطبه و سکه بنام خود ساخته خطاب بهادر شاهي یافت و میگویند که این سجع برای مهر خود یافته بود و الله عالم

بهادر الدین سلطان اسفید شه سلطان (؟)

پدر سلطان وخود سلطان زهي سلطان بن سلطان

و عاقبت بدست نوکران اعظم خان بقتل رسید

سفله چو جاه آمد و سیم و زرش * سیلی خواهد به ضرورت سرش

آن نشنیدی که فلاطون چه گفت * مور همان به که نه روید پرش

و چون معصوم خان فرنخودی در کوه سوالک حیران و سر گردان می گشت بوسیله اعظم خان گناهان خود را درخواست و فرمان استمالت بنام او رفت و درفتح پور آمده کورنش کرد و بعد از ایامي چند نیم شبي از دربار بسنگهاسن سوار مراجعت بمنزل نموده بود که جمعی مسلح بیرون دروازهٔ شهر برو میریزند و پاره پاره می سازند

و نیابت نیز بوسیله بیگم پادشاه روزی که معصوم ملازمت کرده
بود بخدمت رسید و او را برای خاطر عمش شهاب الدین احمد
خان حاکم مالوه چندروزی جان بخشي کرده بقلعه رنتهنبور فرستادند
و آنجا محبوس بود و کار ها کرد که نتوان گفت و به اتفاق محبوسان
آنجا داعیه فتنه عظیم داشت تا در سنه نهصد و نود وهفت فرمان
فرستاده کارش تمام ساختند و درین ایام حاجی بیگم که والده دیگر
پادشاهی است و در دهلی مجاورت روضه جنت آشیاني داشت
محذه بصلاح و عفت و همت وخیر و برکت بود بعالم آخرت شتافت
و تفرقهٔ عظیم بحال مجاوران روضه و سکنهٔ آن مقام راه یافت و دران
ایام شیخ قطب جلیسري را که مجذوبی خرابی بود از دست شیخ جمال
بختیار طلبیده با احبار فرنگیان در بحث انداختند و ارباب عقل
و اجتهاد زمان را حاضر ساختند شیخ گفت آتشی بلند افروزند
تا من بمعارض خود در آیم وهرکه سلامت برآید محق است همچنان
کردند و او دست در کمر فرنگی زده گفت هان بسم الله وهیچ کدام
از فرنگیان جرأت نکردند و او را از غیرت همراه فقیري چند دیگر
در بکر فرستاده تا همان جا در گذشتند و همچنین خیلی از مشایخ
فقرا را بجاها فرستادند و اکثري را بقندهار فرستاده اسپان طلبیدند
و درین ایام جماعهٔ را که مرید میگرفتند و الهیان مشهور بودند و
تزریقات و حشویات می گفتند گرفته آوردند چون پرسیدند که ازین
خرافات توبه کنید می گفتند توبه داه ماست و همچنین شریعت
و دین اسلام و روزه را جدا جدا باختراع نام مانده بودند فرمودند تا
به بکر و قندهار برده سوداگران کرهای ترکی نژاد عوض آنها

آوردند و نبیرهای شیخ ادهن را از کبار مشایخ جونپور باهل وعیال طلبیده باجمیر فرستاده وظیفه مقرر ساختند و یک دوسه از انها در گذشتند و بعضی تا الحال بعسرت می گذرانند و همچنین شیخ حسین نبیرهٔ حضرت خواجه معین الدین قدس الله سره را که تسلیم خاطرخواه نمي کرد و بعد از اخراج بمکه معظمه و امدن او ازانجا در فتح پور و بهمان دستور سابق کورنش باستغنا نمودن و اداي بي اخلاصي از و فهمیدن در بکر فرستادند تا در سال هزار و دو نظام الدین احمد بتقریب طلب التماس قاضي فتح پوري از بکر و شیخ کمال بیابانی نام او را هم مذکور ساخت و همه را طلبیده ازان روي که زمین بوس بجا آوردند حاضر ضمان طلب داشته حکم خلاص فرمودند اما کمال بیابانی که قلابهاي او را در حبس خانهٔ بکر سبت با خانخانان بر آوردند ودر رنتهنبور فرستادند وشیخ حسین را باز حکم مدد معاش در بکر فرموده نامزد همانجا ساختند چنانچه ازین پیشتر مذکور شود انشاء الله تعالی *

و درنهم محرم سنه تسعین و تسعمایة (۹۹۰) اعظم خان از بنگاله آمد وشبی در اثناي محاوره باوگفتند که ما دلایل قطعی برحقیت تناسخ یافته ایم شیخ ابوالفضل خاطر نشان شما خواهد کرد او هم قبول نمود و چندی از امراي نامدار را که در لشکر کابل نبودند همراه ساخته براي دفع معصوم کابلي نامزد گردانیدند *

و پانزدهم شهر صفر این سال تحویل نو روز وشروع در سال بیست و هشتم از جلوس روی داد

قلم عامل نیسان چو در آید بعمل * در تحویل صدف کرد زتاریخ حمل

و آئین بندي هر دو دیوان خانه خاص و عام بانواع قماشهای لطیف فرموده آشیای قیمتي گونا گون ترتیب نموده و پردهاي فرنگي و تصویر های بي نظیر گرفتند و سرا پردهای عالي افراشتند و بازار اگره و فتح پور را نیز باین دستور آراستند تا هژده روز درست جشن عالی داشتند و اقسام طوایف اهل نغمه و ساز هندي و فارسی و ارباب طرب از مرد و زن هزاران هزار طلبیده هرروز در ایوان یکي از امرای نامدار آمده و صحبت داشته پیشکش معتبر و اسباب مهماني از و میگرفتند و چون در زعم خویش مقرر ساختند که هزار سال از زمان بعثت پیغمبر علیه السلام که مدت بقای این دین بود تمام شد و هیچ مانعي براي اظهار دواعی خفیه که در دل داشتند نماند و بساط از مشایخ و علما که صلابت و مهابت داشتند و ملاحظه تمام از انها بایستي نمود خالی ماند بفراغ بال در صدد ابطال احکام و ارکان اسلام و بر بست ضوابط و قواعد نو مهمل و مختل و ترویج بازار افساد اعتقاد در آمده اول حکمی که فرمودند این بود که در سکه تاریخ الف نویسند و تاریخ الفي از رحلت نویسانند و اختراعات دیگر عجیب و غریب بجهة مصالح و حکم بروي کار آمد و حکمهای ابداعی کردند که عقل دران حیران بود ازان جمله اینکه سجده به عبارت زمین بوس برای پادشاهان لازم است دیگر شراب اگر بجهة رفاهیت بدني بطریق اهل حکمت بخورند و فتنه و فسادی ازان نزاید مباح باشد بخلاف مستي مفرط و اجتماع و غوغا که اگر این چنین مي یافتند سیاست بلیغ میفرمودند واز برای رعایت عدالت دوکان شراب فروشی بر دربار باهتمام خاتون دربان که در اصل از نسل

خمّار است بر پا کرده نرخي معین نهادند تا هرکسي که برای علاج بیماری ابتداع خمر نماید نام خود را از پدر و جد از مشرف بنویساند انگاه ببرد و مردم باین حیله‌بلباس اسامي می‌نویسایندند و مي بردند که تحقیق میکرد ودوکاني برای مستان واشد می گفتند که لحم خنزیر نیز از اجزای ترکیب ان خمر بود و الله اعلم و باوجود آن احتیاط فتنها و فسادها سر بر میزد و هر چند جمعی را هر روز عقوبت و ایذا می کردند نتیجه بران مترتب نمي شد و از قبیل کجدار و مریز بود دیگر فواحش ممالك محروسه که در پای تخت جمع شده از حد حصر وعدا فزون بودند از شهر بیرون آبادان ساختند و آن را شیطان پوره نامیدند و انجا نیز محافظي و داروغهٔ و مشرفي نصب کردند تا هرکه بآن جماعه صحبت دارد یا بخانه به برد اول نام و نسب خود بنویساند انگاه باتفاق تمغاچیان جماع هرچه خواهد کند و بی این صورت نگذارند که اهل طرب را مردم شب بخانهٔ خود برند تا تصرفی تمام‌کنند و اگرکسی خواهد که‌بکارت آنها یبرد اگر خواستگار از مقربان نامی است داروغه بعرض رسانیده رخصت از درگاه بگیرد و الا نه درین صورت هم لوندان کارها بلباس میکردند و از سر مستي و سفاهت خونریزیها می شد و هرچند بقصاص می رسیدند طائفهٔ دیگر بفخر و مباهات مباشر آن امر می گشتند

حسن بی پایان او چندان که عاشق میکشد

زمرهٔ دیگر به عشق از غیب سربر میکنند

و از فواحش چندی را که مشهور بودند پنهاني طلبیده تحقیق می

نمودند که بکارت آنها را که برده باشد و بعد از نام گرفتن امراي
نامدار معتبر را تعذیب و تنبیه بلیغ نموده روزگاري دراز محبوس
میداشتند و ازین جماعه یکي نام‌راجه بیربرکه خود را مرید باخلاص
میگرفت و در مراتب چهار گانه پیش پیش رفته با مهمات فضایل
اربعه متصف ظاهر می ساخت واز بنات خود هم‌نمیگذشت برد و
او آن زمان در پرگنه کوره بجایگیر خود بود چون این خبر پرده
دري بوي رسیده خواست که جوگي شود فرمان طلب مشتمل
بر استمالت او رفت بدرگاه آمد دیگر تحریم گوشت گاو و تغلیظ
دران باب و منشاي آن این بود که چون از خورد سالی باز
صحبت با هنود رنود داشته تعظیم گاو که باعث قوام عالم است
بزعم ایشان در خاطر مرکوز بود و دختران راجهاي عظیم هند که
خیلی بتصرف درآورده بودند تصرف در مزاج کرده از خوردن
گوشت گاو و سیر و پیاز و صحبت باریش‌دار و امثال آن کمال
احتراز داشتند و دارند و رسم و بدعت اهل هند را در مجلس
بطور خود میکردند و می‌کنند بنابر دلجوئی و بی‌روي خاطر ایشان
و قبایل ایشان ازنچه مکاره طبیعی آنجماعه بود بالکل باز ماندند و
نهایت مرافقت و موافقت مردم در تراشیدن ریش دانستند و این
فعل شایع شد و مفاعیل و تفاعیل ریش تراش دلایل گذرانیدند
که ریش از خصیتین آب میخورد و لهذا هیچ خواجه سراي را چون
ریش نه بینند در نگاهداشتن آن چه ثواب و چه خطر باشد و نیز
پیشینیان مرتاض نگاهداشتن ریش را نوعی از ریاضت دانسته
ملامتی بودند و حالا ملامت و ریاضت در تراشیدن ریش است

نه در گذاشتن آن چه اکنون ریش تراشی را فقهاي نادان عیب
مي کنند و اگر بنظر انصاف بنگرند این معني خلاف مدعاست و
مفتیان ماجن محتال نیز روایتی مجهول آوردند که کمایفعله
بعض القضات و لفظ عصات را تحریف کنند که عمل بعضی
قاضیان عراق حلق لحیه بود روزي حکیم ابوالفتح در ابتداي ملازمت
محاسن فقیر را از مقدار معهود اند کی کم دید بحضور میر ابوالغیث
بخاري مغفوري مبروري رحمة الله علیه گفت که از شما قصر
خوب نبود گفتم تقصیر از حجام است نه از فقیر گفت بعد ازان
همچنین نکنید که بد نما و نازیبا است بعد از چند گاهی خود از
حیدریان و جولقیان بلکه از هندوان گذرانیده دق لق زده پاک و
صاف شد چنانچه محسود امارد لاح گشته در موي تراشی موی
شگافی میکرد

من عیر اخاه بذنب لم یمت حتی ابتلاه الله به

و نواختن ناقوس نصاری و تماشاي صورت ثالث ثلاثه و بلبلان که
خوش گاه ایشان است و سایر لهو و لعب و ظیفه شد و * کفر شایع شد *
تاریخ یافتند تا کار بعد از ده دوازده سال بجائي رسید که اکثر
مخاذیل چون میرزا جانی حاکم تته و دیگر اهل ارتداد خط خود
نوشته دادند باین مضمون * هذه صورته * منکه فلان بن فلان
باشم بطوع و رغبت و شوق قلبی از دین اسلام مجازی و تقلیدی
که از پدران دیده و شنیده بودم ابرا و تبرّا نمودم و در دین الهی
اکبر شاهی در آمدم و مراتب چار گانه اخلاص که ترک مال و جان
و ناموس و دین باشد قبول کردم * و این خطوط که لعنت نامهٔ بیش

نبود بمجتهد شرع جدید سپرده باعث اعتماد و تربیت ایشان میشد
یکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هذا و
برغم اسلام خنزیر و کلب از نجس بودن باز مانده درون حرم
و زیر قصر نگاهداشته هرصباح نظر بران عبادت می شمردند و هندوان
که حلولی اند خاطر نشان ساختند که خوک ازان ده مظهر است که
حق سبحانه عز شانه در انجا حلول کرده

تعالی شانهٔ عمّا یقولون

و انچه از بعضی عرفا منقول است که در سگ ده صفت حمیده
است که اگر یکی ازان درآدمی باشد ولی میگردد متمسک ساختند
و بعضي مقربان که بخوش طبعي در همه وادي و بملک الشعرائي
ضرب المثل اند چند سگ را در سفره همراه گرفته طعام بآنها میخوردند
وجمعي از مردودان شاعران عراقي و هندی تبعیت نموده وابای
ازان نداشته بفخر و مباهات زبان آنها در دهان میگرفتند

بگوبامیرکاندر پوست سگ داری وجیفه هم
سگ از بیرون در گردد توهم کاسه مگر دانش

دیگر فرضیت غسل جنابت مطلقا ساقط شد و دلیل مي آوردند که
خلاصهٔ انسان نطفه مني است که تخم آفرینش نیکان و پاکان است
و این چه معني دارد که بخروج بول و غایط غسل واجب نشود و
خروج این طور شیئ لطیف مستوجب غسل گردد بلکه مناسب
آنست که اول غسل کنند بعد ازان جماع و همچنین طعام روح میت
که از جماد است پختن چه یعني که هیچ حظي ندارد بلکه روزی
که این کس متولد شده باشد دران روز جشن عالي بسازند و ان را

آش حیات نامیدند و همچنین می باید که گوشت گراز و شیر مباح باشد که صفت شجاعت درین کس سرایت کند و همچنین دختر عم و خال و قرابت قریبه را نکاح نکنند که میل کم میشود و همچنین پسر را پیشتر از شانزده سالگی و دختر را پیش از چهارده سالگی نکاح روا نباشد که فرزند ضعیف میشود و طلا و ابریشم پوشی خود عین فریضه گشت روزی مفتی ممالک محروسه را دیدم که جامه حریر خالص پوشیده بود پرسیدم که مگر روایتی درین باب بنظر آمده گفت بلی در هر شهری که لباس ابریشمی شایع باشد پوشیدن حریر نیز مباح است گفتم ظاهرا نظر بآن روایت باشد که مجرد حکم سلطان کرده است گفت نی غیر این هم و الله اعلم نماز و روزه و حج خود پیش ازان ساقط شده بود و بعضی اولاد الزنا چون پسر ملا مبارک شاگرد رشید شیخ ابو الفضل رسایل در باب قدح و تمسخر این عبادات بدلایل نوشته و مقبول افتاده باعث تربیت گشت و تاریخ هجری عربی را تغیر داده ابتدای آن از سال جلوس گرفتند که نهصد و شصت و سه بود و ماهها را برسم ملوک عجم که در کتاب نصاب مذکور است اعتبار کردند و عید ها نیز موافق اعیاد زردشتیان در سالی چهارده قرار داده شد و عیدهای مسلمانان و رونق آن شکست مگر برای خاطر خطبهٔ جمعه که پیران مغلوک ناشناس میرفته باشند و آن را سال و ماه الهی نامیدند و در تنکها و مهر ها تاریخ الف نوشتند باین اعتبار که مشعر باشد از انقراض دین مبین محمدی صلی الله علیه و سلم که بیش از هزار سال نخواهد بود و عربی خواندن و دانستن آن عیب شد و فقه و تفسیر

وحدیث و خوانندهٔ آن مطعون و مردود و نجوم و حکمت و طب و حساب و شعر و تاریخ و افسانهٔ رایج و مفروض و حروف خاصهٔ زبان عرب مثل ثا و حا و عین و صاد و ضاد و ظا از تلفظ برطرف ساختند و عبد الله را ابد الله و احدی را اهدی و امثال آن اگر می گفتند خوش میداشتند و آن دو بیت شاهنامه را که فردوسی طوسی بطریق نقل آورده متمسک می ساختند که

ز شیر شتر خوردن و سوسمار * عرب را بجائی رسیده است کار
که ملک عجم را کنند آرزو * تفو باد بر چرخ گردان تفو

و هرجا بیتی شبهه آمیزی که موافق مشرب خویش از اساتذه می شنیدند انرا مقوی میدانستند مثل ابیات شجه راک (؟) که در باب شهید شدن دندان مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم واقع شده برین قیاس در هر رکنی از ارکان دین و در هر عقیدهٔ از عقاید اسلامیه چه اصول چه فروع مثل نبوت و کلام و رویت وتکلیف و تکوین و حشر و نشر شبهات گونا گون بتمسخر و استهزا آورده اگر کسی در معرض جواب میشد جواب همه منع بود و معلوم است که مستدل با مانع چگونه بس می تواند آمد خصوصا وقتی که توجه نافذ الامری قاهری بجانب مقابل باشد چه در مباحثه مساوات شرط است

آن کس که بقرآن و خبر زو نرهی
آنست جوابش که جوابش ندهی

و خانمانها برسر این مباحثه رفت و حاشا که این مباحثه باشد بلکه مکابره و مشاغبه بود و دین فروشان برای خوش‌آمد شکوک متروک را از هرجا پیدا کرده بتحفه می آوردند مثل انکه لطف

خواجه که از بزرگان و بزرگ زادگان ماور النهر بود در شمایل ترمذی دران حدیث که کانه جید دمیة شبهۀ آورد که گردن پیغمبر علیه السلام را بگردن بتی تشبیه دادن چون باشد و همچنین حدیث ناقۀ قصوی را که در سیر مشهور است و زدن قافلۀ قریش در اوایل هجرت و همچنین چهار ده زن خواستن و تحریم نسا برازواج در وقت خوش کردن رسول علیه السلام و امثال آن و تفاصیل آن را روزگاری دراز می باید

غم زلف و رخت را شرح دادن * شبی باید دراز و ماهتابی

و شبها در مجالس انس حکم میکردند که از مقربان چهل کس بعدد چهل تن بنشینند و هر کس هرچه داند بگوید و هرچه خواهد بپرسد و اگر کسي از مسئلۀ علمي می پرسید می گفتند که این را از ملایان باید پرسید و چیزی که تعلق بعقل و حکمت دارد از ما و انچه در حق صحابه رضی الله عنهم در وقت خواندن کتب سیر مذکور می ساختند خصوصا در خلافت خلفهاي ثلثه وقضیه فدک و جنگ صفین وغیر آن که گوش از استماع آن کر باد خود بزبان نتوان آورد و شیعیان غالب و سنیان مغلوب و اخیار همه جا خایف و اشرار ایمن بودند هر روز حکمي تازه و تحدي جدید و شبهۀ نو بروی کار می آمد و اثبات خود در نفي دیگران دیدند و ازین نکته که هر نافي منفي می باشد ذاهل بنابران مقبولان مردود و مردودان مقبول و نزدیکان دور و دوران نزدیک بودند سبحان من تصرف في ملکه کیف یشاء و بر زبان عام کالانعام جز ورد الله اکبر چیزي دیگر نبود و غوغای عظیم برخاست و ملا شیری

دران وقت قطعه گفته مشتمل بر ده بیت و این ازان جمله است

تا بزاید هر زمان کشور بر انداز آفتی
فتنه در کوی حوادث کد خدا خواهد شدن
با عقاب قرض خواه تیغ در ارباب شرک
بار سر از ذمّهٔ گردن ادا خواهد شدن
فیلسوف کذب را خواهد گریبان پاره شد
خرقه پوش زهد را تقوی روا خواهد شدن
شورش مغز است اگر در خاطر آرد جاهلي
کز خلایق مهر پیغمبر جدا خواهد شدن
خنده می آید مرا زین بیت بس کز طرفگی
نقل بزم منعم و ورد گدا خواهد شدن
پادشاه امسال دعوای نبوت کرده است
گر خدا خواهد پس از سالی خدا خواهد شدن

و در مجالس نو روزی اکثري از علما و صلحا بلکه قاضي و مفتي را نیز در وادی قدح نوشي آوردند

عشقت خبر ز عالم بیهوشی آورد
اهل صلاح را بقدح نوشی آورد
یاد تو ای نگار چه معجون حکمت است
کز هرچه خوانده ایم فراموشی آورد

و آخر مجتهدان خصوصا ملک الشعرا می گفتند که این پیاله را بکوری فقها می خوریم و نوزدهم درجه حمل را که شرف الشرف و روز آخرین جشن نو روز است بیشتر از ایام دیگر تعظیم داشته امرا

را بزيادتي منصب و جايگير و اسپ و خلعت فراخور مهماني و پيشکش ممتاز گردانيدند *

و درين محل شاهمخان جلاير از بنگاله و راجه بهگوانتده داس از لاهور آمدند و در مدت غيبت اعظم خان و ساير امرا که از حاجي پور بپاي تخت آمده بودند خبيثه بهادر نام نوکري از معصوم خان کابلي با ترخان ديوانه و سرخ بدخشي در بهار خلل انداخت و محمد صادق خان باتفاق محب علي خان در جنگ بر ايشان غالب شد و خبيثه بقتل رسيد *

و درين سال شاهزاده سلطان سليم باستقبال گلبدن بيگم و سليمه سلطان بيگم که از حج مراجعت نموده بودند باجمير رفت ودرين ضمن تطفلا زيارت روضه مطهره نيز واقع شد و نذرها موقوف ماند و درهمين ايام محمد صادق خان از بهار آمد و بزودي باتفاق اعظم خان بدفع معصوم کابلي مامور شد و رفتند و شاه قلي خان محرم و شيخ ابراهيم چشتي و ديگر امرا که در لشکر کابل نرفته بودند بکومک صادق خان نامزد گشتند و درين هنگام شاه ابو تراب و اعتماد خان گجراتي که باهم بسفر حجاز رفته بودند رسيدند و سنگي گران وزني که فيلي قوي هيکلي مي بايست تا آن را بردارد و نقش پاي بران ظاهر بود همراه آوردند و شاه ابو تراب ميگفت که اين نقش قدم حضرت رسالت صلي الله عليه وسلم است

بر لوح سر تربت خود نقش تو کنديم
تا روز قيامت سر ما و قدم تست

و تا چهار کروه راه باستقبال رفتند و امرا را بنوبت فرمودند تا

بر داشته چند قدم راه ببرند و باین دستور بشهر رسانیدند *

و درنوزدهم ماه شعبان وزن شاهزاده بزرگ شد و درین سال یا در سال آینده شیخ عبد النبي و مخدوم الملک که اخراج موبد یافته بودند اخبار میرزا محمد حکیم و باغي گریهای امرا شنیده از مکه به گجرات آمدند و طمع در ریاست سابق بسته از سر الزایل لایعود غافل بودند

دنیا فراخست ای پسر تو گوشهٔ ما گوشهٔ

همچون ملخ ازکشت شه توخوشهٔ ماخوشهٔ

و مخدوم الملک در احمد آباد در گذشت در سنه نهصدونود و قاضی علي از فتحپور بجهت تحقیق احوال او نامزد شده بلاهور آمد و چندان خزاین و دفاین او پدید گشت که قفل آنرا بکلید وهم نتوان کشاد از ان جمله چند صندوق خشت طلا از گور خانهٔ مخدوم الملک که به بهانهٔ اموات دفن کرده بود ظاهر شد و آنچه پیش مردم ماند عدد آن را جز آفریدگار عزشانه دیگر کس نداند و ان همه خشتها با کتب وی که نیز حکم خشت داشت داخل خزانه عامره گردید و پسران او چندگاه در شکنجه رنجه بوده بنان گربه محتاج شدند و شیخ عبد النبي در فتحپور رسید و سخنی چند درشت گفت و مشتي مضبوط بنفسي خود بر روي او زدند گفت بکارد چرا نمیزنی و برای حساب و کتاب هفتاد هزار روپیه که در وقت رخصت مکه معظمه باو داده بودند حواله راجه تودرمل نموده و مدتی چون کروریان در کچهري دفتر خانه محبوس ساختند و شبی جماعه اورا خفه کردند و بحق واصل شد و روز دیگر در میدان منارها تا نماز دیگر افتاده بود انّ في ذالک لعبرة

لاولي الابصار و این قضیه در سال نهصد و نود و دو روی نمود * شیخ کذبی * تاریخ یافتند و بموجب آنکه

گرچه الشیخ کالنبی گفتند * کالنبي نیست شیخ ما کذبي است
فلک را سر انداختن شد سرشت * نشاید کشیدن سر از سر نوشت
نه پرورد کس را که آخر نکشت * که در مهر نرم است و در کین درشت

و درین سال بوته ریاضت و عبادت و صورت طاعت و مجاهدت و پیکر روحانی و مظهر لطف رباني قدوهٔ اهل کشف و حال شیخ جلال تهانیسری روح الله روحه مقیم روضهٔ رضوان گشت و * شیخ الاولیا * تاریخ وی یافتند و همدرین سال آصف خان میر بخشي ثانی که میرزا غیاث الدین علی نام داشت جای خود را بمیرزا جعفر برادر زاده خویش که بعد ازان آصفخان خطاب یافته گذاشته سفر آخرین گزید و * خدا یاورش باد * تاریخ یافتند همدرین ایام حاجي ابراهیم سرهندی را چنانچه گذشت از صدارت گجرات معزول ساخته چون شنیدند که او رشوت بسیار گرفته و زنان بسیار نگاهداشته و میخواست که بدکهن رود گرفته آوردند و چندگاهي بحکیم عین الملک سپردند و بعد از مدتي بقلعه رنتهنبور فرستادند تا از اوج رفعت بحضیض مذلت انداخته کام خویش از وهم حاصل کردند و درین سال شیخ مبارک در خلوت بحضور پادشاه با بیربر گفت و قرار داد که چنانچه در کتب شما تحریفات است در دین ما نیز تحریفات بسیار رفته و اعتمادی نمانده درین سال مخذولان بي عفت و بي عاقبت گفتند که مدت هزار سال از هجرت تمام شد چرا چون شاه اسمعیل اول برهان قاطع درمیان نمی آرید آخر قرار بران یافت که می

باید که ارادهٔ خاطر بمرور زمان و تدبیر بی شمشیر بظهور آید فی الواقع باین دعاوی و دواعي اگر اندک بدلي می بود اکثری از خواص را تا بعوام چه رسد بدام شیطاني میگرفتند و از حکیم ناصر خسرو این رباعي میخواندند

در نهصد و تسعین دو قران مي بینم
و ز مهدی و دجّال نشان مي بینم
یا ملک بدل گردد یا گردد دین
سرّی که نهان است عیان مي بینم

و چون کنکاش احداث دین کرده اند راجه بهگونته داس گفته که خوش قبول کردیم که هم هندوان بدند و هم مسلمانان اما طایفهٔ دیگر و رای ایشان کیست بفرمائید تا آن را قبول نمائیم اندکي معقول شده از شدت گذشتند اما تغیر احکام ملت زهرا وقوع و شیوع یافت و * احداث بدعت * تاریخ یافتند و درین ایام قاضي جلال ملتاني را بتقریب لباس در فرمان پنج لک تنکه برات که براي خود از خزانه گرفته بود همراه خواجگي فتح الله بخشي که شیعي بد مذهب متعصب است بدکهن فرستادند باین گمان که چون حکام انجا غایت تعصب در رفض دارند قاضي را بانواع عقوبت و رسوائي هلاک خواهند ساخت ایشان خود اخبار رسوخ قدم او را در دین اسلام و اظهار کلمة الحق با کذابان شنیده غایبانه معتقد شده و مقدم او را غنیمت دانسته سواي مواضع مدد معاش خدمات دیگر نموده خاکپاي او را بجاي توتیا مي شمردند و از سعادت فطري آخر عمر باعزاز و احترام بوده هرچند رخصت حج مي طلبید دل ازو نمي

توانستندکند تا آخر بآن سعادت فایز شد و در بطحا و یثرب زادهما الله شرفا و تعظیما رفته و عز قبول ابدي یافته ازین خاکدان کهنه همانجا درگذشت

عیشي که ز پیش گشتي آگاه * زو خرمي که پایدارست مخواه
عمري که درو مرگ همي یابدراه * گو خواه دراز باش خواهي کوتاه

و بجاي او قاضي عبدالسمیع ماوراء النهري میان کالي را که قاسم خان موجي شاعر این بیت که

پیري ز قبیلهٔ معزز * ریشي چو گل سفید یک گز

مگر در حق وي گفته باشد و شطرنج بگرو مي بازد و اکثري میدهد و پیاله کشي خود علانیه آفریدهٔ اوست و رشوت نظر بمذهب او فرض وقت است و سود را در قبالات قرض و سجلات بموجب حکم وضع نموده مي نویسد قاضي القضاة ساختند و الحق چون رجوع بشرع و دین نمانده از براي رفع بدنامي این قدر هم بس بود و درین ایام نماز بجماعت و آذان که هر پنج وقت براي خاطر جماعت در دربار مي گفتند بر طرف شد و نام احمد و محمد و مصطفی و امثال آن بجهت رعایت خاطر کافران بیروني و دختران اهل حرم اندروني گران مي آمد تا بمرور ایام اسامي چندي را از مقربان که باین نام مسمي بودند تغییر داده مثلا یار محمد را و محمد خان را رحمت میخوانند و مي نوشتند برین قیاس اگرچه براکثري ازین مخاذیل اشقیا اطلاق این نام شریف حیف هم بود و تغییر گنجایش داشت بلکه واجب بود ازانکه بستن جوهر نفیس بر گردن خوک خسیس ستم است و این همه آتش از آگره برخاسته

که خان و مان اکابر و اصاغر ازان سوخت و اخرکار آتش درگور آتش زنان نیز افتاد خذلهم الله

تو ای مرد سخن پیشه که بهر چند مشتی دون
زدین حق بماندستی به نیروي سخن دانی
چه سستی دیدي از سنت که رفتي سوی بی دینان
چه تقصیر آمد از قرآن که گردي گرد آلانی

ودر ربیع الثاني سال نهصد و نود سیادت پناه میر فتح الله شیرازي که در وادي الٰهیات و ریاضیات و طبعیات و سایر اقسام علوم عقلي و نقلی و طلسمات و نیرنجات و جر اثقال نظیر خود در عصر نداشت بر حسب فرمان طلب از پیش عادل خان دکهنی بفتح پور رسید و حسب الحکم خان‌خانان و حکیم ابو الفتح باستقبال رفته بملازمت آوردند و به منصب صدارت که سیاه نویسی بیش نبود امتیاز یافت تا زمین فقرا ببرد نه انکه بدهد و پرگنهٔ بساور بیداغ و محلی بجایگیر او مقرر شد و چون شنیده بودند که او شاگرد بیواسطه میر غیاث الدین منصور شیرازی است که بنماز و عبادات دیگر چندانی مقید نبود گمان داشتند که مگر در سخنان مذهب و دین با ایشان مماشاة خواهد کرد او در وادي مذهب خود استقامت تمام ورزیده باکمال حب جاه و دنیاداري و امرا پرستی دقیقهٔ از دقایق تعصب در دین فرو نگذاشت و در عین دیوان خانه خاص که هیچکس یارای آن نداشت که علانیه ادای صلوة کند نماز بفراغ بال و جمعیت خاطر بمذهب امامیه میگذارد و برین معنی مطلع‌شده اورا از زمرهٔ ارباب تقلید شمرده ازان وادي اغماض

فرموده بجهت رعایت علم و حکمت و تدبیر و مصلحت در
تربیت او دقیقهٔ فرو گذاشت نرفت و دختر خورد مظفر خان را
در حباله او درآورده و باجه خود گردانیده در منصب وزارت باراجه
تودرمل شریک ساختند اما او دلیرانه درکار و بار با راجه
درآمده دار و مداري می نمود و به تعلیم اطفال امرا مقید بوده
وهر روز بمنازل مقربان رفته نخست از همه غلام حکیم ابوالفتح را
و وقتی پسر شیخ ابوالفضل و امرا زادهای دیگر هفت هشت
ساله بلکه خورد قرآن را معلم صبیانی میکرد و تعلیم نقط و خط
و دایره بلکه ابجدهم میداد

مشت اطفال نو تعلّم را * لوح ادبار در بغل منهید
مرکبی را که زادهٔ عربست * داغ یونانش برکفل منهید

و تفنگ بر دوش وکیسهٔ دارو بر میان بسته چون قاصدان بصحرا
در رکاب می دوید و شان علمي که نمانده بود او بالکل برخاک
زد و باوجود این همه بي شاني ورذاي و خسیسي در رسوخ
اعتقاد پهلواني کرد که هیچ رستم نکند و تاریخ قدوم او این مصرع
یافته شد که

شاه فتح الله امام اولیا

شبي بحضور وی با بابربر خطاب کرده مي گفتند که این معنی را
عقل چگونه قبول کند که شخصي در یک لحظه بان گراني جسم
از خواب گاه بآسمان رود و نود هزار سخن گوی و مگوي با خداي
تعالی بکند و بسترش هنوز گرم باشد تا باز بیاید و مردم بآن دعوی
بگروند همچنین شقّ قمر و امثال آن و یک پای را برداشته به

همه می نمودند و می گفتند که ممکن نیست که تا پای دیگر
بر جا نماند استاده توانیم بود اینها چه حکایت است و آن بدبخت
و بد بختان دیگر گم نام امنّا و صدّقنا میزدند و مقوی می‌چاویدند
اما شاه فتح الله بانکه لحظه بجانب او می نگریستند و مقصود
از خطاب او را داشتند که نو آمده بود و جذب او بجانب خود می
خواستند سر بپائین انداخته حرفی نمي زد و سراسر گوش بود و در
همین ایام ملا احمد تهته رافضی متعصب که خود را بزور بي
حیائي حکیم هم گرفته بود از دکهن آمده بملازمت پیوست و پدران
او در سند فاروقي حنیفی المذهب بودند آن ناپاک بران نا
مرادان لعنت می فرستاد بموجب قول نبي علیه السلام که لعن
الله من لعن والده لعن او جز برو عاید نمی شد و چون در عهد شاه
طهماسپ بولایت عراق در صحبت تبرائیان کهنه مومن افتاده بود
از ایشان هم گذرانید و چون شاه اسماعیل ثانی در وادی تسنن بر
عکس پدر غلو نموده در مقام قتل و ایذاي رافضیان شد او به
صحبت میرزا مخدوم که شریفي سني متعصب بود وکتاب النواقض
في ذم الروافض که مشتمل بر تاریخ تصنیف است بمکه رفت و
از انجا بدکهن و از انجا بهندوستان رسیده و میدان خالي یافته
شروع در مهمل گفتن و مردم را بجانب آن مذهب کشیدن نمود
و در اندک فرصت بجزاي اعمال شنیعهٔ خود رسید و هنوز که در
صحبت شیخ فیضي نه پیوسته و دلیر نشده بود روزي در بازار او
را دیدم و بعضي عراقیان نام فقیر را گرفته تعریفی کردند در اول
ملاقات میگوید که نور ترفض در جبین ایشان عیان می نماید

در بدیهه گفتم چنانچه نور تسنن در چهرهٔ شما یاران حاضر خندیدند و خوش وقت شدند وتتمه احوال او بجای خود مي آید انشاء الله تعالی *

و درین سال حکم فرمودند که چون هزار سال از هجرت تمام شد و همه جا تاریخ هجری می نویسند حالا مي باید که تاریخی تالیف یابد که جامع جمیع احوال پادشاهان اسلام تا امروز که در معنی ناسخ تاریخ هاي دیگر باشد و نام ان را الفی نهند و در ذکر سنوات بجای هجرت لفظ رحلت نویسند و از روز وفات حضرت ختمي پناه صلوات الله علیه و سلم نوشتن وقایع عالم را تا الیوم به هفت کس امر کردند چنانچه سال اول را نقیب خان نویسد ودوم را شاه فتح الله علی هذه القیاس حکیم همام و حکیم علی و حاجی ابراهیم سرهندی که دران ایام از گجرات آمده بود و میرزا نظام الدین احمد و فقیر باز هفته دیگر همچنین ترتیب سی و پنج سال مرتب شد شبی بر سال هفتم که فقیر در احوال خلیفه حقانی ثانی رضی الله عنه نوشته بودم چون بقصهٔ تعمیر کوفه و بنا و هدم قصر الامارة که بواقعي مذکور بود و سبب تخریب آن و قضیه نکاح ام کلثوم بنت امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما و تعین اوقات صلوات خمس و فتح شهر نصیبین و بر آمدن عقارب از انجا مثل خروسان بزرگ رسیدند مناقشه و مواخذه بیحد آورده پیچیدند و آصف خان ثالث که میرزا جعفر باشد بد مددیها کرد بخلاف شیخ ابو الفضل و غازي خان بدخشی که هرکدام توجیهات صحیح میکردند و چون از فقیر پرسیدند که اینها را چون نوشتی گفتم هرچه در کتب دیده

ام ایراد کرده ام و مخترع نیستم همان وقت کتاب روضة الاحباب
و دیگر کتب سیر از خزانه طلبیده به نقیب خان فرمودند که تحقیق
نماید او مطابق نفس الامر تصحیح نقل نموده ازان گرفت وگیرهاي
بیمحل بعنایت الهی عزو جل رهائي یافتم و از سال سی و ششم
حکم شد که من بعد ملا احمد تهته بکتابت تاریخ الفی منفرد و
مخصوص بوده مینوشته باشد و اینمعني بسفارش حکیم ابو الفتح
بود او از نهایت تعصب که داشت موافق اعتقاد خویش هرچه
خواست نوشت چنانچه عیان ست و تازمان چنگیز خان آن رقایع
را در دو جلد تمام کرد تا انکه میرزا فولاد برلاس شبي اورا ببهانهٔ طلب
پادشاهي از خانه بر آورده در کوچهٔ لاهور بتقریب غلوئی که در
مذهب داشت و ازاری که از و یافته بود بقتل رسانید و بقصاص
رسید و بقیه احوال را حسب الامر آصف خان تا سال نهصد و نود
و هفت نوشت و در سنه الف فقیر را در لاهور حکم فرمودند که آن
تاریخ را از سر مقابله و تصحیح نماید و سنوات را که بتقدیم وتاخیر
نوشته شده است ترتیب دهد و تا یکسال باین خدمات اشتغال
داشته دو جلد اول را مقابله نمودم و جلد سوم را بآصفخان گذاشتم
و از جمله وقایع این سال ترجمهٔ مهابهارت که معظم کتب هند
است و مشتمل بر انواع قصص و مواعظ و مصالح و اخلاق
و اداب و معارف و اعتقادیات و بیان مذاهب و طریق عبادات
ایشان درضمن جنگ طایفه کوران و پندوان که فرمان روایان هند
بودند وبعضی میگویند که چهار هزار سال و کسري و بقول
جمعی هشتاد وچند هزار سال گذشته و ظاهرا از زمان آدم

علیه السلام پیش اند و کفر هند خواندن و نوشتن آنرا عبادت عظیم میدانند و از مسلمانان پنهان میدارند و باعث بر آن این بود که چون شاه نامه و قصهٔ امیر حمزه را بهفده جلد در مدت پانزده سال نویسانیدند و زر بسیار در تصویر آن خرج شده همچنین قصه ابو مسلم و جامع الحکایات و غیر ان را مکرر شنیدند بخاطر رسانیدند که اکثر اینها شاعری و ساختگی است اما چون در ساعت خوب گفته شده و اختر در گذر بوده شهرت تمام گرفته اکنون کتاب هاي هندي را که دانایان مرتاض عابد نوشته اند و همه صحیح و نص قاطع است و مدار دین و اعتقادیات و عبادات این طایفه برانست ترجمه از هندي بزبان فارسي فرموده چرا بنام خود نسازیم که غیر مکرر و تازه است و همه مثمر سعادات دنیوی و دینی و منتج حشمت و شوکت بی زوال و مستوجب کثرت اولاد و اموال چنانچه در خطب آن کتب نوشته اند بنابرین خود مقید شده و دانایان هند را جمع کرده حکم فرمودند که کتاب مهابهارت را تعبیر میکرده باشند و چند شب بنفس نفیس معانی آنرا به نقیب خان خاطر نشان ساختند تا ماحصل را بفارسی املا میکرد و شب سوم فقیر را طلب فرموده حکم کردند که باتفاق نقیب خان ترجمه میکرده باشم و در مدت سه چار ماه از هژده فن ان مزخرفات لاطایل که هژده هزار عالم دران متحیر است دو فن نوشته شد رچه اعتراضات که نشنید و حرام خورم و شلغم خورم این معنی داشت گویا نصیبهٔ فقیر ازین کتابها همین بود النصیب یصیب بعد ازان پارهٔ را ملا شیری و نقیب خان تمام ساختند و پارهٔ را سلطان حاجی تهانیسری منفرد

باتمام رسانید بعد ازان شیخ فیضي مامور شد که نظم و نثری بنویسد و آن هم بیشتر از دو فن صورت نیافت باز حاجی مذکور دو پاره نوشت و فرو گذاشتی که بار اول واقع شده بود قصور آن را راست کرده حذو النعل بالنعل مرتب ساخته صد جز مقرمط شد و سخن در نقطهٔ مگس بود که از اصل متروک نماند عاقبت بتقریبي حکم باخراج وي کرده در بکر فرستادند و حالا در شهر خود است و اکثري ازان معبران و مترجمان درین ایام با کوران و پندوان محشورند و باقی ماندگان را خدایتعالی نجات بخشد و توبه کرامت فرماید و عذر من اکره و قلبه مطمئن بالایمان مسموع دارد انه هو التواب الرحیم و آنرا رزم نامه نامیده مصور و مکرر نویسانیده بامرا حکم انتساخ تیمناً و تبرکاً صادر شد و شیخ ابو الفضل برعکس تفسیر آیة الکرسي که تالیف داده بود خطبه نیز بمقدار دو جزو بران نوشت نعوذ باالله من الکفریات و الحشویات جامع اوراق عفی الله عنه معروض میدارد که در وقایع این سال که بنابر غرضی بطریق استطراد و اجمال رقم زده کلک سریع السیر شده اگر ضبط تاریخ و ملاحظه تقدیم و تاخیر ننموده باشد مواخذه نفرمایند *

چون سال بیست وهشتم جلوس سرآمد نو روز بیست ونهم موافق بیست وپنجم ماه صفر سنه احدی وتسعین و تسعمایة (۹۹۱) بنیاد شد و بدستور سابق دوکانها را بر امرا تقسیم نموده و آئین بسته انواع جشن و سرور و عیش بظهور آمد و شاه فتح الله در دوکان خود انواع هنرمندی نمود ازان جمله جراثقال و غرایب دیگر بود و بعضی از احکام اختراعی درین ایام نیز فرمودند ازان جمله ذبح جانور مطلقا

در روز یکشنبه بجهت آنروز بآفتاب خصوصا درین هزده روز در تمامي ماه آبان که ماه میلاد است و بعضی ایام معهود بجهت رعایت خاطر هنود درجمیع ممالک محروسه منع کردند و هرکسی که درین ایام مباشر این جریمه میشد بسیاست میرسید و خان مان او بتاراج میرفت و خود مدت پرهیز را از مطلق گوشت در تمام سال بتقریب ریاضت و ایام متفرقه بشش ماه بلکه زیاده رسانیدند و داعیه چنان است که بتدریج بالکل ترک کنند و عبادت آفتاب را روزی چهار وقت که سحر و شام و نیم روز و نیم شب باشد لازم گرفتند و هزار و یک نام هندی آفتاب را وظیفه ساخته نیم روز متوجه آن شده بحضور دل میخواندند و هر دو گوش گرفته و چرخي زده مشتهابر بناگوش کوفته حرکاتی دیگر نیز ازین قبیل بسیار بود و قشقه کشیدند ونوبت نقاره یکی در نیم شب و یکی دروقت طلوع قرار یافت و مساجد وصوامع فراش خانه و چوکي‌خانه هندوان شد وبجای جماعت جماع وبجای حیّ علی یللا تللا بود وگورستان درون شهر بویرانی حکم فرمودند مبلغ یک لک روپیه نقد و چند فیل و اقمشه و طلا آلات و مرصع آلات بوالدهٔ بزرگوار و بهمین دستور بعمهٔ خود گلبدن بیگم و سایر بیگمان انعام دادند و حکم عام کردند و هرکس از اعالی تا ادانی پیشکش گذرانند و درین سال اعظم خان و سایر امراي کبار نامزد تانده را متصرف شدند و خالدیخان جباري و میرزا بیگ قاقشال از معصوم خان کابلي جدا شده اعظم خان را دیدند ومعصوم‌خان پناه به‌بعضي زمین داران برد و ولایت بنگاله‌تمام یکرویه گشت ودرین سال حکومت ولایت گجرات را بتقریب تالیف

قلوب حکام دکن باعتماد خان تفویض نموده و شاه ابو تراب را امین و خواجه نظام الدین احمد را میربخشي و ابو القاسم تبریزي برادر مولانا عبد القادر آخوند پادشاهي را دیوان ساخته جمعي کثیر چون محمد حسین و میر ابو المظفر ولد اشرف خان و میر هاشم و میر صالح داعي و سید ابو اسحاق و دیگران را بجایگیر داري آن ولایت حکم فرمودند و درین سال از شهباز خان که بتقریب دلیریها او را چند گاهي محبوس گردانیده بودند حساب و کتاب داد و ستد بی موقع و بی مصرف گرفته ازو در گذشته و از چنگ راجه خلاص بخشیده بوسیله شیخ ابو الفضل و حمایت او از بند برآوردند و در هفدهم ربیع الثاني (٢) رخصت بنگ ارزاني داشتند تا تمامي آن سرکار را بجایگیر داران تن داده معصوم کابلی را که پیغام ره در آمده بود از صوبه عیسی آواره سازد که اذا جاء نهر الله بطل نهر عیسی و بقرینه مقام اگر بجاي نهر الله شهر الله بخوانند خالي از تملیحي و تلمیحي نیست درین اثنا خبر رسید که خان اعظم شیخ فرید بخاري را بجهت مصالحه نزد قتلوي افغان نوحاني حاکم اڈیسه فرستاده بود و قتلو بجهت اعتماد پیرزادگي باستقبال شیخ فرید بر آمده در مقام خدمت گاري بود و بعد از انعقاد صحبت بهادر کور (٣) فره از زمین داران بنگاله که عمده لشکر قتلو بود ملاقات بي ادبانه نموده خواست که باشیخ مصاحبانه سلوک نماید و شیخ او را بنظر زمیندار ي مي دید درین اثنا شاهو ولد شیخ راجو بخاري سرهندي که خالي

(٢ ن) جمادی الثاني — (٣ ن) کورده

از بی اعتدالی نبود وديگر بخاريان درشتي هم كرده باشند بهادر از روي ستيزه وقت مراجعت زماني كه قتلو در جلو شيخ روان بود سر راه گرفت و بجنگ پيش آمد و شاهو با جمعي كثير كشته شد و شيخ فريد بسلامت بدر آمد

و درين سال برهان الملك برادر مرتضي نظام الملك حاكم دكهن از پيش برادر گريخته بود اول در مالوه نزد قطب الدين خان آمده ازانجا حسب الحكم درماه رجب اين سال بملازمت پيوست و قبل ازان مجهولي كوچه گردي كه خود را بدروغ برهان الملك نام كرده بدرگاه آمده و دراوده جايگير يافته بود بموجب لابرهان له گريخته در ميان جوگيان مخفي گشت و بعد از هفتهٔ او را ازان جماعه پيدا ساخته محبوس گردانيدند و بعد ازان احوال آن مجهول نسب معلوم نشد كه خري زيست وخري بود و خري مرد ودرين ايام بيرون شهر دو محل از براي اطعام فقراي مسلمان و هند بنا فرموده يكي را خير پوره و ديگري را دهرم پوره ناميدند و چندي از كسان شيخ ابو الفضل موكل بوده از زر پادشاهي بفقرا طعام ميدادند وچون جوگيان خيل خيل مي آمدند براي ايشان سراي ديگر آبادان ساخته جوگي پوره نام نهادند و شبها با چندي معدود بخلوت رفته بآنجماعه صحبت مي داشتند و مجهولات حقايق مختلفه واعتقادات و اشتغال و مراقبه وسلوك اطوار وجلسات و حركات و سكنات و خلع بدن و كيميا و سيميا و ريميا از ايشان معلوم شد و كيمياگري خود آموختند و آن طلا بمردم نمودند و شبي معهود كه بسالي يكبار مي آيد و مجمع عظيم از جوگيان اطراف و

اکناف دران شب میشود و آنرا سیورات میگویند با بزرگتران ایشان هم نواله و هم پیاله شده بشارت عمر دراز که سه چهار بار از عمر طبیعی زیاده باشد شنیده متیقن شدند و آن مقدمات را با سایر قراین منتظم گردانیده کالنقش فی الحجر ساختند و حکمای نازنین پیش بدین تائید می آوردند که چون نقصان اعمار بتقریب دور قمری بود و آن خود منقرض شد حالا نوبت دور زحل رسیده که مجدد اطوار ادوار و مورث طول اعمار است چنانچه در کتب سماوي هم مذکور شده که بعضی تا هزار سال زندگاني کرده اند و در کتب هندي خود عمر آدمیان ده هزار سال نوشته اند و بالفعل در کوه تبّت طایفهٔ لامه که از نسّاک خطائیان و زهّاد و عبّاد ایشانند در صد ساله و زیاده هم دیده شده اند بنا برین بجهة موافقت آن طایفه تقلیل در مباشرت و اکل و شرب خصوصا لحم نمودند و موی تارک سر را حلق کرده اطراف را نگاه داشتند بگمان اینکه روح کاملان مکمل از راه هامه که منفذ دهم است خروج میکند و دران وقت آوازي چون رعد صاعقه میکند و آن دلیل سعادت و نجات میت است از گناهان و علامت حلول روح است بمذهب تناسخ در بدن پادشاهي ذي شوکتي صاحب اقتداري نافذ الامري و روش خود را بتوحید الهي موسوم ساختند

دنیا بمراد خواهي و دین درست
این هر دو نباشد نه فلک بندهٔ تست

و جماعه خاص خیلان مرید را موافق اصطلاح جوگیان چیله نامیدند و طایفه دیگر ارذال شیاد صیاد زبون که راه اندرون دولتخانه نداشتند

هر صباح در وقت عبادت شمس بجهروکه تا طلعت مبارک نمی دیدند مسواک و طعام و آب برایشان حرام بود و در هر شبی صاحب حاجتي و نیاز مندي از هندو و مسلم و انواع طوایف مرد و زن صحیح و سقیم را انجا بار عام بود و کار و باري طرفه و هنگامهٔ گرمي و ازدحامی عظیمي و همین که از تسبیح هزار و یک نام نیر اعظم فارغ شده از حجاب بر می آمدند این جماعه در سجود می افتادند برهمنان مکار طرار هزار و یک نام دیگر را برای حضرت نیز ترتیب دادند و ایشان را بطریق حلول چون رام و کرشن و سایر سلاطین کفره عقیده داشته میگفتند که خود صاحب عالم باین صورت بر آمده بازي میکند و از برای خوش آمد شعرهای هندي را از زبان دانایان سابق نقل کرده میگذرانیدند باین مضمون که پادشاه عالمگیري در هند پیدا شود که برهمنان را احترام کند و محافظت گاو نماید و گیتي را بعدل نگاهباني کند و در کاغذهاي کهنه آن خرافات را نوشته می نمودند و همه باور می افتاد

خوش آمد هرکرا گفتي خوش آمد

و یکبارا از طوایف مختلف هرکه باشد احدی خواندند که در عالم توحید اخلاص درست دارند و لشکری که در طوفان آب و آتش خود را بزنند ایشان خواهند بود

دلا جان باختن دعوي مکن چند انکه یار آید
شود معلوم کار هر کسی چون وقت کار آید

و درین سال درون دیوان خانهٔ خاص فتحپور ده اندر ده حنفي و قلتین شافعي و شیعي پرساخته آب آنرا برکشیدند و آب حوض

بیشتر ازان دو بر آمد و چون گفتند که سنّیان و شیعیان از هم جدا شوند هندوستانیان بیک قلم بسنّی‌گری و عراقیان به تشیع قایل شدند و بارها گفته شده که جزئیات و خصوصیات این وادی را نطاق نطق نمیتواند به بیان آورد بنابران تقاعد ازان نموده در پی مقصود میرود چون اعتماد خان به‌تفویض حکومت ولایت گجرات که معراج مدعای وی بود نامزد شده بسروهی‌رسید انجارا از سرنال انتزاع نموده و حواله جکمال براذر رانا کرده باتفاق امرای نامزد در دوازدهم شهر شعبان این سال باحمد آباد رسید و شهاب‌الدین احمد خان که حاکم مستقل انجا و دافع آفات و فتن بود بعزیمت در خانه بیرون برآمده در محله عثمان‌پور فرود آمد و اعیان نوکران او که از این تغیر و تبدیل کاره بودند جدا شده باتفاق دیگر واقعه طلبان در کتهی‌وار بطلب مظفر ابن سلطان محمود گجراتي که از درگاه فرار نموده و دران پشته الـجا بخویشان مادری برده روزی‌به شبی‌مي‌آوردرفته بسلطنت برداشتند و اعتمادخان‌هرچند شهاب‌الدین احمدخان را باعث برتسلي آن جماعه شد قبول نکرد و گفت اینها از خدا این طور روزي میخواستند و قصد هلاک من داشتند حالا کار از صلاح من گذشته است شما دانید و این ملک و بقصبهٔ کری که بیست کروهي احمداباد است رفت و یک دوکسی از جانب اعتماد خان و نظام الدین احمد رفته آن برگشتگان را تسکین دادند هم صورت نبست و بیست وهفتم شعبان مظفر باکاتهیان ومغولان مفتن بدولقه که دوازده کروهي احمداباد است رسید و در همین حین اعتماد خان و نظام الدین احمد شهر را خالي ساخته باتفاق

برای بازگردانیدن شهاب‌الدین احمد خان بکری رفتند و اورا باین نوع تسلي دادند که پرگنات سابق بدستور قدیم بجایگیر وی بازگذارند ودولک روپیه نقد نیز بمساعدت بدهند و محافظت شهررا بعهدهٔ شیر خان ولد اعتماد خان و میر محمد معصوم بکری و جماعه گذاشتند تا آنکه ازانجا بیایند و لشکر پریشان را سامان دهند مظفر روز دیگر ازانجا روان شد و بعضی مجاوران سرکیچ که سه کروهی احمداباد است از مزارات سلاطین ماضیه چتری طیار گرفته بطریق تفاول برسر او نهاده تهنیت به‌سلطنت دادند مژده از غیب شنیده بشهر درآمد چون دو امرای کهنه فعله که این بیت حسب حال ایشان بود

من و مربي‌من آن دوپیر مفلوکیم * که‌هردو را دومربي خوب‌می باید لجام گسسته و پاردم شکسته

نه‌تن توانا نه‌دل شکیبا نه‌بخت یاور نه عقل رهبر

شباشب روان شده باجمعی معدود از کري صبحدمي بعثمان پور رسیدند مظفر بی دهشت و بی‌محابا با صفهای آراسته باستقبال برآمد و درریگ زار دریای احمد اباد ایستاده و درین وقت این دو پیر بتدبیر تفرقه انداختن باغیان و بجهة دلاسای نوکران گریخته در پی قرض گرفتن و برات نوشتن و نامه فرستادن شدند و چون آن آب از سرگذشت از ممرنا اعتمادي نوکر فرصت صف آرائی نیافته حرکة المذبوحی کرده و راه فرار پیموده ببلده پتن که نهروالة باشد و چهل‌وپنج کروه‌از احمداباداست بیک روز رسیدند و اسباب‌و اشیای اردو همگي بغارت رفت و اهل و عیال سپاهیان اسیر شدند و

محمد شریف پسر نظام الدین احمد مع سپاهیان محافظ خان و مان را
تمام بباد داد اما کاری کرد که بپدر ملحق گردید و گریختگان
با جماعهٔ دیگر امرا که از فتحپور کومک رسیدند و بیک هزار سوار
می کشید قلعهٔ پتن مرمت کرده استقامت نمودند و مظفر ادنی
سپاهی خود را خطابهای عالی داده و امیدوار ولایت ساخته منصب
افزود بنازم بقدرت خدا که او روزی در ملازمت بادشاهی سی
روپیه ماهیانه داشت و حالا صاحب سی هزار کس شد و شیرخان فولادی
که سابق حکومت پتن داشت از ولایت سورته طلبیده و از فلاکت
برآورده باچهار هزار سوار برسر پتن فرستاد و سرداران پتن زین
الدین کنبو برادر شهباز خان را نزد قطب الدین محمدخان فرستادند
تا ازان جانب او و ازاین جانب ایشان متوجه احمد آباد شده مظفر را
درمیان بگیرند مظفر پیش دستی نموده و با لشکر جرار پیشواز
رفته دربروده با قطب الدین محمد خان جنگ کرد و آن گران سنگ
آمال و سبکبار تدبیر که در نظر همت آن دو پیر یگانه روزگار بود

دو اختر سعدند یکی مهر و دگر ماه
ایام رخ خوب ترا یافته ثالث

اندک ترددی کرده و شکست یافته در قلعهٔ بروده تحصن جست
و اعیان لشکر و نوکرانش بیک قلم بمظفر در آمدند پیش ازین قضیه
شیرخان بپنجهزار سوار درنواحی قصبهٔ میانه پانزده کروهی پتن رسید
وشهاب الدین احمد خان و اعتماد خان بعد از تذبذب و شتر دلی قرار
برفرار بجانب جالور دادند و بسعی نظام الدین احمد در پتن ماندند
و دیگر سرداران را مع سپاهیان کار آزموده که جمعیت ایشان از دوهزار

سوار بیش نبود همراه نظام الدین احمد دادند و جنگی عظیم میان فریقین روی داده نسیم فتح و نصرت بر پرچم رئت نظام الدین احمد وزید وشیرخان هزیمت یافته بجانب احمدآباد شتافت و هرچند نظام الدین احمد بجد شد که بهمین فتح تعاقب نموده برسر احمدآباد باید رفت اُمرا قبول نکردند و این خود عین صلاح وقت بود چه هنوز آگاهي از معامله قطب الدین محمد خان نداشتند و درین جنگ غنیمت بسیار بدست این امرا افتاد تا کري رسیده مدت دوازده روز انتظار سپاهیان که با غنائم اموال به پتن رفته بودند مي بردند درین حال خبررسید که مظفر قلعه بروده را که دیوار کهنه چون بنای عهد او ورای قطب الدین محمد خان داشت بضرب توپ انداخت وقطب الدین محمد خان که اساس عمر او از ان هم سست تربود زین الدین را برای گرفتن قول و قرار نزد مظفر فرستاد مظفر درساعت زین الدین را با هزار سالها برابر ساخت و خواجگي محمد صالح صدر ماضي را که همراه اعتماد خان نامزد بود بملاحظهٔ بزرگ زادگي جان بخشي نموده رخصت حج داد و قطب الدین محمد خان را که دیدهٔ بصیرتش از آسیب اجل کور وکشتی او از مظالم پرشده بود امان داده از قلعه برآورده و اواز عذر مظفر متفطن نشده بعجز تمام آمده اورا دیده وتسلیمات بجد نمود

قضا شخصی است پنج انگشت دارد
چو خواهد کز یکي کامی برآرد
دو برچشمش نهد دیگر دو برگوش
یکی برلب نهد گوید که خاموش

مظفر در وقت دیدن بتعظیم تمام استقبال نموده او را بر نمد تکیهٔ خاصه جای داده و باستمالت پیش آمده نمیخواست که متعرض قتل او شود آخر باغوای نواری نام زمیندار راج پیپله و دیگر سپاهیان او را چون اموال قارون مدفونش بزمین هموار ساخت و از پروار به بهروج رفته آن قلعه را از زن و متعلقان قطب الدین خان بصلح گرفت و درانجا چهارده لک روپیه از خزینهٔ کنبایت که عماد الدین کروری برده بود با تمام اموال صامت و ناطق و خزاین موفوره خاصهٔ قطب الدین خان که متجاوز از ده کرور بود یافته جمعیت بهمرسانیده و اسباب وآشیای دیگر را چه توان گفت وعجب که نورنگ خان پسر رشید قطب الدین خان همراهی قلیج خان و شریف خان وتولک خان و سایر امرای مالوه دران قلعهٔ جانکاه ازندربار و سلطان پورکه بغایت نزدیک بود قدم پیش نه نهاده خبراز والدین نتوانست گرفت

تا بدانی که وقت پیچاپیچ * هیچکس مر ترا نباشد هیچ

و لشکري که عددش مذکور شد از مغول و افغان و گجراتي برمظفر جمع آمد و از استماع این خبر نظام الدین احمد و دیگر سرداران در پتن رفته بآن دو امرای نامدار پیوستند و انتظار آمدن مرزا خان ولد بیرم خان خانخانان و سایر امرا که نامزد از درگاه شده از راه جالور به پتن متوجهٔ احمدآباد بودند می بردند و میرزا خان یکروز در پتن قرار گرفته و پیشتر متوجه شده در سرگنج (۲) نزول نموده و

(۲ ن) سرکج

مظفر از بروده باز گشته و قلعهٔ بهروج را بخسرپورهٔ خود نصیر نامی و جرکس رومی که نوکری بود از درگاه بادشاهی گریخته سپرده در نواحی مزار شاه بهیکن قدس الله سره العزیز بمفاصلهٔ دو کروه چادر زده لشکر گاه ساخت روز دیگر محاربهٔ صعب روی نمود و مظفر شکست یافته بمعمور آباد رفت و سید هاشم بارهه و خضراقا وکیل میرزا خان کل فتح شدند و مردم بسیار زخمی شدند و از جانب غنیم مقتولان را که میشمارد و این واقعه در سیزدهم شهر محرم الحرام سنه احدی وتسعین وتسعمایة (۹۹۱) بود و چون میرزا خان پیش از فتح نذرکرده بودکه بعدازانکه عروس ظفرازپردهٔ غیب روی نماید هرمتاع و رخت که در بنه و بار داشته باشد بشکرانهٔ آن رو نما بفقرا و غربا ببخشد بنابر ایفاء وعده چندی را از نوکران خویش فرمود که همه اقمشه و اسپ و فیل و امتعهٔ اورا قیمت نهند تا زر آن را بمصارف صرف کند این مقومین نا امین حیله‌گر بی دین هرشیء را چنان قیمت نهادند که ربع و خمس و عشر نرخ هم بمحتاجان نرسید و یکان چیزی بجهت ادخال سرور درصدور و تسلی دل خود دادند و گذشت و قلقچیانی که نوکران میرزا خان بودند چون دولت خان افغان لودی و ملا محمودی و دیگران عرض کردند که ازین که ماملازم شما شدیم گناهی نکردیم چه لازم که چندین مغلوب و منکوب نوکران بادشاهی باشیم و ایشان همه تقدم و تفوق در مجالس برما نمایند چرا در تسلیم و توره وتوزک با ما مساوی نباشند میرزا خان را این مقدمات واهی دلفریب مقبول و معقول افتاده سر و پا و اسپ بسیار ازبرای هر فردی از اعیان امرا طیار ساخته و نام نویس گردانیده

مجلسی عالی ترتیب داد و خود در جامه خانه رفته مقید بامر اجلاس و البلس گردید و نظام الدین احمد را که وقتی از اوقات بیرام خان خانخانان همشیره او را در حبالهٔ خویش داشت طلبیده این مصلحت با وی در میان نهاد او بنصیحت گفت که این نابینان شما را بد نفسی براین دارد اگر بادشاه اینمعنی را شنوند چه فرمایند و بر تقدیر تسلیم از شما چه مناسب که شهاب الدین خان را که هم باعتبار منصب پنجهزاری و هم بسال کلان تر باشد تسلیم فرمایند و برین قیاس از اعتماد خان گجراتی که وقتی از اوقات بیست هزار سوار داشت تسلیم برای شما چه لطافت دارد و پاینده محمد خان مغول خود برسر این معنی انکار صریح آورده شاید جهل ورزد و دیگران خود در چه حساب اند میرزا خان این رای را پسندیده ازان داعیه درگذشت و بعد از سه روز ازین فتح قلیج خان و امرای دیگر مالوه باحمدآباد رسیدند و چون شنیدند که مظفر از معمورآباد که برکنار دریای مهندری است بکنبایت رفته و مقدار دو هزار سوار از گریختگان باو جمع آمدند میرزا خان با امرا بآنجانب برسم تعاقب رفت و مظفر خود را به بروده و ازانجا بسمت راج پیپله و نادوت کشید و میرزا خان ببروده آمده لشکری برسر دولت نام نوکری از مظفر بر در کنبایت فرستاده آنرا مستخلص گردانیده بنادوت شتافت و قلیج خان و سایر امرای کبار را بکوهستان قلب که مظفر پناه بآن برده بود نامزد گردانید و همه جا نظام الدین احمد باعث حرکت قسری این جماعت شده که باعث احمال و اثقال محتاج بجر ثقیل بسیار بودند ترددهای مردانه خارج از اندازهٔ منصب محقر خود

بلكه از طوق بشري نمود تا بسعي او جنگ عظيم مانند جنگ اول سرگنج[٢] بامظفر كرده غالب آمدند و مظفر آواره بهر جانب ميگشت و ميرزا خان باحمد آباد آمده و امراى مالوه و غير آنرا بمحاصره قلعه بهروج تعين گردانيد تا بعد از هفت ماه جركس رومي كه از جانب مظفرحكومت آن قلعه داشت بقتل رسيد و نصيرا خسرپورهٔ مظفر بدر رفت *

و دربن سال بعد از تعين ميرزا خان و لشكر مالوه جانب گجرات از اگره دركشتي نشسته بسيز اله آباد كه معمورهٔ جديد بجاى شهر پياك و معبده قديم هندوان است و درانجا قلعه چند طرح انداخته اند متوجه شدند و در روز توجه خبر وفات شيخ بدر الدين ولد شيخ اسلام چشتي ازمكهٔ معظمه آوردندكه روزه طي هفت روزه داشته درهواى گرم برهنه پاي بطواف مشغول بود تا پايش آبله كرد و تپ محرق عارض شد و در عيد قربان سال نهصد و نود شربت شهادت قتل في سبيل الله از دست ساقي لطف ازلي نوشيد

دي شب ز سر صدق و صفاى دل من
در ميكده آن روح فزاى دل من
جامى بمن آورد كه بستان و بنوش
گفتم نخورم گفت براي دل من

و اين خبر را بحاجي حسين خادم خانقاه شيخ گفته فرستادند وحشتي و مصيبتي عظيم بآن خاندان راه يافت و سلسلهٔ هدايت

(٢ ن) سركج

و ارشاد که مانده بود منقطع گشت و بعد از رسیدن به اله‌آباد مدت
چهار ماه درانجا توقف شد و زین خان کوکه و بیربر را که اول نوکر
راجه رامچند بهته بود بطریق ایلچی گری در چورا گده فرستادند
و رام چند اطاعت قبول نموده زینخان را بعد از گذرانیدن اسباب
مهمانی نگاهداشت تا به همراهي او در فتحپور آمده ملازمت نمود
صد بیست لعل و جواهر دیگر به همین قیاس پیشکش لایق گرامي
گذرانید ازان جمله لعلی بود که قیمت آن پنجاه هزار روپیه بر آمد
پسر خود بابو نامي را در خدمت گذاشته پس از چند گاهي
رخصت وطن حاصل کرد و عنقریب بمستقر اصلي که جحیم پر
حمیم باشد رفت و این رامچند در اخلاق خاصه در همت چنان بود
که عدیل وی حالا نیست و از جمله بخششهاي او اینکه یک کرور
زر بمیان تانسین کلاونت در یک روز بخشیده بالا گذشت که ابراهیم
سور را چه سان اسباب سلطنت داده بود و میان تانسین نمیخواست
که ازو جدا شود آخر جلال خان قورچي رفته بمیعاد آورد و درین
ایام اعظم خان از حاجي پور بایلغار در اله‌آباد آمده ملازمت نمود
و مرخص شده زود باز گشت تا لشکر خود را بیارد و امرا دران شهر
طرح عمارات عالي انداختند و قرار یافت که پاي تخت بعد الیوم
همان باشد و سکهٔ نو زدند و شریف سرمدي چوکي نویس که کسی
در حق او گفته که

دو چوکي نویسند هر دو کثیف * یکی نا نفیس و دگر نا شریف

سجع سکه این بیت یافت

همیشه چون زر خورشید و ماه رایج باد

بشرق و غرب جهان سکهٔ الهآباد

و درین ایام ملا الهداد امروهه و ملا شیري بجهت خوش آمد که بصدارت میان دو آب پنجاب متعین بودند آمده ملازمت کردند و ملا شیري بجهته خوش آمد منظومي هزار شعاع نام در تعریف آفتاب مشتمل بر هزار قطعه گذرانید و بسیار مستحسن افتاد *

و درماه ذي حجه این سال ازانجا مراجعت نموده بقصد اصلاح خلل گجرات عازم فتحپور شدند و در نواحي اتاوه خبر فتح میرزا خان رسید *

و درشهرصفرسنه اثنی وتسعین و تسعمایة (۹۹۲) چون بپاي تخت آمدند فرامین عنایت آمیز بنام امراي گجرات صادرشده میرزا خان را خطاب خانخاناني و اسپ و خلعت وکمرخنجر مرصع و تمن طوغ ومنصب پنجهزاري که نهایت معراج امراست بخشیدند و نظام الدین احمد را نیز که باعث تردد فتح آن ولایت او بود باسپ و خلعت و زیادتي منصب سر افراز ساختند و مناصب دیگران نیز ده بیست و ده سي فراخور احوال هریك افزودند *

و درین ایام فقیر را ترجمهٔ کتاب رامایین فرمودند که در تصنیف بر مهابهارت سبقت دارد و بیست و پنجهزار شلوک است و هر شلوک فقره ایست شصت و پنج حرفي وآن افسانه ایست در ذکر رامچند راجهٔ شهر اوده که اورا رام هم میگویند وهندوآن بطریق حلول بخدائي می پرستند ومجمل آن اینست که سیتا زن او را دیوي ده سر راون نام حاکم جزیرهٔ لنکا فریفته برد و رامچند با لچهمن برادر خویش بآن جزیره رفته ولشکري بیشمار از میمونان و خرسان عدد

آن را محاسب وهم نداند جمع کرده پلي بعرض چهار صد کروه برروي
درياي شور بسته و بعضي ميمونان را ميگويند که همان طور جسته
اند و بعضي ديگر بپاي خويش گذشته و مثل اين خرافات متناقضه
بسيار است که عقل در رد و قبول آن متوقف است و بهرتقديررامچند
ميمون سوار از پل گذشته و تا هفتهٔ جنگ عظيم کرده راون را با تمام
اولاد و احفادش کشته و خاندان هزار سالهٔ او را بباد داده و لنکارا به
برادر راون سپرده بشهر خويش آمد و بزعم هندوان ده هزار سال
حکومت جميع هندوستان رانده بمستقر اصلي خويش رسيد و زعم
اين طايفه آنست که عالم قديم است و هيچگاه از نوع بشر خالي
نيست و ازين واقعه صد هزاران هزار سال گذشته و بوجود اين آدم
ابو البشر که از خلقت او هفت هزار سال گذشته قائل نيستند و
ظاهر اين است که اين واقعات يا راست نيست و افسانهٔ مجرد
است و خيال محض چون شاهنامه و قصهٔ امير حمزه يا در زمان
تسلط بهائم و جنيان بوده والله اعلم بحقيقة الحال *

و از جملهٔ غرايبي که درين ايام روي داد آن بود که در
ديوان خانهٔ فتحپور زن حلال خوري را آورده ميگفته اند که مرد
گشته و يکي از معبران راماين هم از مجلس کتابت رفته او را ديده
آمده چنان تقرير کرد که زني بود که از شرمندگي پرده برروي
کشيده حرفي نمي زد و حکما مؤيد اين معني دلايل ميگذرانيدند
و ميگفتند که مثل اين واقعه بسيار بظهور آمده سبحان من يتصرف
في ملکه کما يشاء *

و درين سال ملا عالم کابلي که بسيار عالم شيرين ادا و خوش

تکلم و مجموعهٔ انبساط بود وفات یافت و * اشعث طماع * تاریخ شد و فواتح الولایة تصنیف اوست *

درین وقت سال سی‌ام از جلوس و نوروز سلطانی که در برابر نو روز جلالی است رسید و در هشتم ماه ربیع الاول سنه نهصد و نود و در تحویل حمل واقع شد و دوکان آئین بندی و جشن انعقاد یافت و صحبت گرم و طرح و طرز جدید در گرد آمد و ریشها پران شد و ناقوس گاو روئین چون گوسالهٔ سامری نوازش یافته بفریاد آمد و بیلان که چادریست بصورت گنبذ و اختراع فرنگیان است بر پا گشت و مال و جان وناموس و دین را فدای اخلاص ساختند و چندان ارواح مقدس در سر این امتحان شد که درحصر نیاید و هر دوازده نفرنوبت بنوبت و مثل بمثل مرید شده موافقت درمشرب و مذهب می‌نمودند و بجای شجرهٔ شبیهی داده آنرا علامت اخلاص و مقدمهٔ رشد و دولت میدانستند و در غلافی مرصع بجواهر پیچیده بالای دستار میگذاشتند و الله اکبر در عنوان نامها قرار یافت و قمار و ربا حلال شد و دیگر محرمات برین قیاس و قمار خانه در دربار بنا کرده زری بسود بمقامران از خزانه میدادند و سود و شتل داخل کفایت میشد و دختر پیش از چهارده سالگی و پسررا بشانزده سالگی نکاح بستن منع فرمودند و قصهٔ زفاف حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله و سلم با صدیقه رضي الله عنها را مطلقا منکر بودند و مطاعن دیگر را چه گوید که این اسماع پر از زیبق باد تا چها که نشود و زلات جمیع رسل را صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین مطلقا وسیله انکار ساختند خصوصا قصهٔ داود

علیه السلام و اوربا و امثال این و هر کرا نه بر وفق اعتقاد خویش
می یافتند کشتنی و مردود و مطرود ابدی میدانستند و نام وي
نقیه ماندند و عدو دولت و بر حکم

آنچه بکارند همان بدروند

خود هم در آفاق بضلال دین اکفر مشهور شدند و مجتهد مرشد
بابوجهل شهرت یافت آری جار الامیر و خان الوزیر و ریاست دنیوی
تبع ریاست دیني آمد و از همه مهمات اینها را اهم دانستند و باقی
طفیلي و از برای شکستن دوکان ناموس دین حکم فرمودند که
دکانهای نوروزی را گاه گاهی براي تماشای بیگمان و اهل حرم
و عفایف مخدرات خاص و عام خالی سازند و انجا زر می بخشیدند
و مهم سازی بیرونیان و نسبت مناکحت و مواصلت ابنا و بنات
دران مجلس قرار یافت و غیر از منصب وجهة اخلاص کفایت
دیگر منظور نبود و هرچند برفع این قید مقید شدند با کفار هند
که نا گزیرند و نصف لشکر و ولایت از ایشان خواهد بود و الوس
صاحب شوکت دیگر نه در مغل نه درهندوستاني مثل ایشان است
بس نتوانستند آمد و اقوام دیگر را هر نوع که خواستند مالش و
کوبش دادند و ناموس و غیرت و اتفاق از ایشان بالکل مسلوب بود
درین ایام اعظم خان از حاجی پور پتنه بموجب وعده بایلغار آمد
و عرایض میرزا محمدحکیم رسیدکه بدخشان بتمام بتصرف عبدالله
خان اوزبک درآمد و میرزا سلیمان که از مکهٔ معظه آمده بر
بدخشان استیلا یافته بود و میرزا شاه رخ جنگ با اوزبک کرده
شکست یافته هر دو بطریق التجا بهند مي آیند *

و در اوایل ذی قعده این سال عریضه مانسنگه از اطراف نیلاب رسید که میرزا شاه رخ به نیلاب آمد و او پیشواز رفته شش هزار روپیه نقد و اقمشه بسیار و پنج فیل برسم پیشکش گذرانید و از آب سند عبور واقع شد این خدمت او بسیار مستحسن افتاد *

درین سال چندی از اعیان امرا بمستقر اصلی شتافتند ازان جمله محمد باقي خان برادر ادهم خان در ولایت کرهه کتنکه که جایگیر او بود و غازی خان بدخشی که از اله آباد بجانب اوده مرخص شده بود و همان جا داعي حق را لبیك اجابت فرمود او در آخر عمر چنان ضعیف شده بود که بر قالیچه برداشته بدولت خانه مي آوردند چون کسی پرسید که چه حال دارید گفت الحمد لله که بقوت حرص برپایم و بر هر کس از نوکران میرم خود که دعا میکرد میگفت الهي تو هم هزاری شوی که تو قدر مرا بدانی شبی درپیش خانهٔ قلیج خان که جمعي عظیم بجهة افطار رفته بودند تفسیر سورهٔ انّا فَتَحْنَا میگفت دخلي کردم او توجیه نموده درین اثنا درشتي کرد گفتم سبحان الله اخلاق بزرگان ولایت هم معلوم شد گفت بخاطرت می رسیده باشد که این شدت از جهة منصب هزاری است گفتم ظاهر همین است خیلی درهم شد آخر بوساطت آصف خان بخشي آیة الصلح خیر خواندیم وآن تکلف برطرف گشت و روزي که از اله آبادکوچ شد فقیر را با غازی خان تا خیلي راه مذاکرهٔ علمی و نقل سخنان مشایخ کبار بود و یکدیگر را وداع کردیم و آن آخرین ملاقات بود دیگر سلطان خواجه که او نیز از جملهٔ مریدان خاص الخاص بود و بعد از دفن در قبر

او که باختراع خاص بود شیکه مقابل نیر اعظم گذاشتند تا فروغ آن که پاک کنندهٔ گناهان است هر صباح بر رویش افتد و میگفتند که بر دهانش زبانهٔ آتش نیز رسانیده بودند و الله اعلم بحقیقة الحال و ملا احمد تته * سلطان الخوارج * بکمی یکعدد تاریخ یافت *

و در مفتتح سنه ثلث وتسعین و تسعمایة (۹۹۳) که او اخر سال سی ام امت میرزا شاهرخ وراجه بهگوان داس قریب فتحپور رسیدند و شاهزاده دانیال را با شیخ ابراهیم چشتی وچندی از امرا باستقبال او فرستاده بدرگاه آوردند ویک لک روپیه نقد و اسباب فراش خانه و سه اسپ عراقي و پنج فیل وچند قطار اشتر واستر و خدمت گاران بخشیدند *

و درین اثنا شاهزاده سلطان سلیم را در سنه شانزده سالگي موافق ضابطهٔ مقرری با صبیهٔ راجه بهگونته داس در سلک ازدواج آوردند و خود بمنزل او رفته مجلس عقد بحضور قضات و اشراف منعقد ساختند مبلغ دو کرور تنکه کابین مقرر شد و جمیع رسومی که در هنود معهود است از افروختن آتش و غیر آن بجای آورده ازان خانه تا بدولت خانه زر بر محفهٔ دختر نثار فرمودند

زبس گوهر و زر که افشانده شد * ز بر چیدنش دستها مانده شد

و راجه بهگونته داس چند طویله اسپ و یکصد فیل و غلامان و کنیزان حبشی و هندی و چرکسي و اقسام طلا آلات مرصع و جواهر و اوانیء زر و ظروف نقره وانواع اقمشه که عدد آن خارج از حد احصا باشد جهاز گذرانید و بهر کدام از امرای حضار فراخورحالت و مقدار اسپان عراقي و ترکي و تازي با زین طلا و غیر آن داد *

روز پنجشنبه نوزدهم ماه ربیع الاول سال نهصد و نود وسه طلیعه لشکر بهار و مقدمهٔ نوروز سلطاني رسید و بموجب نوشته میرزا نظام الدین احمد که ضبط سنوات درتاریخ خود نموده سال سی ام از جلوس ابتدا یافت وحال آنکه ابتدای قرن ثاني از جلوس ازتاریخ بیست وپنجم ربیع الاول سنه نهصد و نود وچهار در اتک بنارس واقع شده چنانچه بعد ازین مذکور شود انشاءالله تعالی و همانجا منشاء این وهم ذهول میرزاست ازینمعنی که بتقریب ایام کبیسه که درهر سه سال تفاوت یکماه قمریست در هر قرني یکسال تفاوت درمیان سالهای شمسی و قمري مي باشد و فقیر چون هیچ تقویم با خود نداشتم بضرورت خود را بمتابعت میرزا گذاشتم و عهده براویست والله اعلم با علاوهٔ آنکه میرزا درین سنوات درگجرات بود نه در اردو القصه آئین بندي بدستور سابق بسته و جشن عالي داده هر روز مهماني هر دوکان داری از امرا و پیشکش لایق میگرفتند تا طعام و عطریات و انعام اهل طرب نیز داخل خزانه میشد و از پنجهزاري تا احدی بموجب حکم همه پیشکش و نذر و نیاز میگذرانید تا انکه این ذرهٔ بمقدار نیز که در هیچ شمار داخل نبود مگر آنکه باعتبار هزار بیگهه زمین هزاری نام داشتم قصهٔ پیر زال یوسف علیه السلام را ضرب المثل ساخته چهل روپیه پیش کشیدم و بدرجهٔ قبول افتاد

خدمت پسند نیست دگر خدمتی بیار

و درین جشن شاهزاده بزرگ را منصب دوازده هزاري داده و دیگری را ده هزاري و سیوم را هفت هزاری داده فراش خانه و اسباب سلطنت و تمن طوغ و نقاره جدا ساختند و در افتتاح این سال میر

مرتضی و خداوند خان امراء دکهن که از ولایت برار برسر احمد نگر
که پای تخت نظام الملک است رفته درجنگ صلابت خان وزیر
نظام الملک شکست یافته نزد راجه علی خان به برهان پور آمده و
و راجه علي خان فیلان ایشان را بتمام بغارت گرفته ازان جمله صد
و پنجاه فیل بدست پسر خود ابراهیم خان بدرگاه فرستاده بود در
مجلس نوروزي آمده بعد از ملازمت بقیه اسپانی که مانده بود
پیشکش کردند و ترغیب بر تسخیر دکهن نمودند بنابران شاه‌فتح الله
را که بعد ازان اورا میر فتح الله می نامیدند بخطاب عضد الدوله
مخاطب گردانیده پانجهزار روپیه و اسپ وخلعت بخشیده و صدر کل
بلاد هندوستان ساخته بجانب دکهن مقرر ساختند تا خان اعظم و
شهاب الدین احمد خان و دیگر امرا را اهتمام نموده لشکر بدانجا
برده واسطة العقد امرا گردد و کمالی شیرازی نوکر اورا براي
گذرانیدن ایمه مقطوع الاراضی که خال خال مانده بودند در خانه
به نیابت نگاه داشتند و صدارت بکمال رسید و آخر رفته رفته کار
بجائی کشید که شاه فتح الله بآن عزت و جاه قدرت دادن پنج بیگهه
زمین نداشت اما اراضی کلي کلي بازیافت نموده کفایت خیال
میکرد و آن زمین همان طور مسکن وحوش و هوام و سوام شد
نه از ایمه نه از رعیت و الحال آن مظالم در نامهٔ اعمال صدور که
نامي از ایشان باقي نمانده باقي ماند

از صدور عظام باقی نیست * در دل خاک جز عظام صدور

و در ماه رجب این سال خبر از کابل رسید که میرزا سلیمان که
بعد از شکست از بدخشان نزد میرزا محمد حکیم آمده قناعت

بیک موضع اسالو[۲] نام نموده بود باتفاق ایماقات[۳] با اوزبکان در سرحد بدخشان جنگ کرده غالب آمد و بسیاري را ازان طایفه از تیغ گذرانیده بقیة السیف راخلعت بخشیده رخصت داد و آن ولایت را چون عمر دوباره یافته هُوَالَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا و در ماه شعبان این سال خان خانان حسب الحکم از گجرات در فتحپور بایلغار آمده و مظفر در گجرات بار دیگر سري بفتنه کشید و از نهایت آزردگي که از جام و امین خان غوري حاکم جوناگرهه داشت و از ایشان بازی خورده بود رفته قلعه جوناگرهه را محاصره کرد و قلیج خان در احمدآباد ماند و نظام الدین احمد امراي آن حدود را برسر مظفر برد و او تاب نیاورده و از آب زن که از دریای شور بعرض ده کروه تا سي کروه راه جدا شده بریگستان جیسل میر درآمده غایب گشته گذشته بولایت کچهه رفت و درین ایام نظام الدین احمد خطی از گجرات بفقیر نوشت که چون خان خانان در وقت روانه شدن وعده کرده که درین مرتبه ملا الهداد امروهه و فلاني را التماس نموده از درگاه همراه می آرم مناسب چنانست که ایشان را بمراسم آدابي که مقرر است دیده و رخصت از درگاه گرفته یکجا سیر این ولایت نمایند که عالمي دارد

بعد ازان هرچه مصلحت باشد

و خان خانان را در وقت رسیدن بمکتب خانه که دیوان خانهٔ فتحپور برای ترجمه گري معین بود یکباري دید و او بزودی بجانب

(ن ۲) اسانام (۳ ن) ایمات

گجرات مرخص گشت و روا رو کابل نیز درمیان درآمد و آن داعیه که مفتاح نجات و سرمایهٔ فتوحات خیال کرده بودم در پردهٔ خفا ماند و ما تشاؤن الا ان یشاء الله و خانخانان بده کروهی سروهي رسیده قصد گرفتن سروهی و جالور نمود و نظام الدین احمد و سید قاسم بارهه انجا باستقبال شتافته با جمیعت تمام رسیدند و راجه سروهي پیشکش بسیار آورده ملازمت نمود غزنین خان جالوری اگرچه درین مرتبه آمده دید اما چون وقت رفتن خان خانان بدربار حرکت ناملایم ازو بظهور رسیده آثار بغی ظاهر شده بود مقید ساخته اورا با حمدآباد برد و جالور را ازو انتزاع نموده فوج خود دران جا گذاشت و بعد از چند گاهي غزنین خان و سید جمال الدین نبیرهٔ سید محمود بارهه را که از مدت چند سال باز تقریب عشقبازی با یکی از اهل طرب خانه سیاه یمین نامی که حالا اورا اهرمني توان گفت از درگاه گریخته در دامن کوه رفته و جمعیت بهمرسانیده پرگنات نواحي را می تاخت و راهها میزد عاقبت از دامن کوه درپتن گجرات پناه بعموي خویش سید قاسم برد حسب فرمان از پتن که جایگیر سید قاسم است طلبیده مقید بلاهور فرستاد آخر غزنین خان را بصبیه میان محمد وفا خزانچی مرحوم کدخدا ساخته براي خاطر میان فتح الله شربتي خسر پورهٔ او رعایت و تربیب نموده در ملازمت نگاهداشته و سید جمال الدین را در نخاس بر سردار کشیده تیرباران کردند سر عاقبت بلندي او از عشق این بود *

و درین ایام عرضداشت مانسنگه و خواجه شمس الدین از اتک

بشاور رسید باین مضمون که میرزا محمد حکیم بر بستر ناتوانی افتاده
و فریدون از پشاور کاروانی را همراه گرفته متوجه کابل شده در کوتل
خیبر بپسر روشنی ملحد که هندوستانی بود با اندک دانشی وحالا
به پیر تاریکی اشتهار یافته جنگ واقع شد و منهزم به پشاور رسید
اتفاقا آتشی درقلعه افتاد و هزار شتر بار سوداگران سوخت و فریدون
ازان آتش چون دود گریخته از راه دیگر بکابل متوجه شد و هفتاد
کس از سمر تشنگی و بی آبی در راه هلاک شدند ودر خلال این احوال
خبر رسید که عبد الله خان بر سر میرزا سلیمان از شمار بیشتر لشکر
نامزد گردانیده او را بعد از استیلا که حکم خانه روشن کردن چراغ
داشت از بدخشان بدر آورده تمام آنرا متصرف گشت و میرزا
تاب مقاومت بآن لشکر نیاورده متوجه کابل گردیده و هم درین
آیام خبر از کابل رسید که میرزا محمد حکیم بجهت ادمان شراب
امراض متضاده بهمرسانیده بر بستر ناتوانی افتاده رعشه پیدا
کرد و در دوازدهم شعبان سنه ثلث و تسعین و تسعمایة (۹۹۳)
از سرای وحشت و غرور بعالم بهجت و سرور رحلت نمود

نگر تا چند گردد دور افلاک * که یک نوباوه بیرون آرد از خاک
چو گشت آن سروبن درزیور وزیب * بخاک اندازدش باد از یک آسیب

و در سوم ماه رمضان مبارک این خبر وحشت اثررا منهیان بعرض
رسانیدند و فکر محافظت کابل و غزنین نمودند اول میخواستند که
آن ولایت را بفرزندان میرزا محمد حکیم مقرر دارند و چون امرا
بعرض رسانیدند که پسران میرزا هنوز خرد اند از عهدهٔ ملک
نمیتوانند بدر آمد

بخوردان مفرمای کار درشت * که سندان نشاید شکستن بمشت
رعیت نوازي و سر لشکري * نه کاریست بازیچهٔ و سرسري
بنابران خانخانان را بسرعت بجانب گجرات فرمان نوشته نامزد
گردانیده و عضد الدوله را بجهت اهتمام مهم دکهن از درگاه نزد خان
اعظم و شهاب الدین احمد خان که مامور بتسخیر دکهن بودند در
مالوه و رایسین فرستادند و خود دهم این ماه عازم پنجاب گشته
هلال شوال در دهلي دیدند و از منزل پاني پت میر ابو الغیث
بخاري را درنواحی لکهنو جایگیر داده رخصت فرمودند و در نوزدهم
این ماه بآب ستلج رسیدند و درین ایام بقرب یکهفته کم و بیش
شیخ جمال بختیار و خواجه اسمعیل نبیرهٔ شیخ اسلام که حسن و جمال
تمام داشت درین ماه بجهت شرب مدام و مباشرت بر دوام از عالم
فانی بسرای جاودانی رخت کشیدند یکی در لودهیانه دیگري در
تهانیسر و این تاریخ بتعمیه یافته شد * ع *

رفت زیبا گلی ز باغ جهان

و در سه کروهی سیالکوت ملا الهداد امروهه که داغی بر سینه مانده
و حرارتش بدل رسیده بود مسهلی از حکیم حسن خورد و در روز
بحق واصل شد مرگ هوش است شربت به او نیکو یاری بود رحمه الله

ای دل ترا که گفت بدنیا قرار گیر
این جان نازنین را اندر حصار گیر
بنگر که تا تو آمدهٔ چند کس برفت
آخر یکی ز رفتن شان اعتبار گیر

و صادق خان را از نواحی لاهور بحکومت بکر نامزد گردانیدند و در

سیزدهم ذي قعده بکنار آب چناب منزل ساختند و درین منزل شیخ عبد الرحیم لکهنوي مصاحب میر ابو الغیث و شیخ محمد بخاري که از پیش خان زمان آمده بدرجهٔ امرائي رسیده پرگنه پتهان در دامن کوه جایگیر داشت و درین آیام سودای گذرا پیدا کرده بود درخیمهٔ حکیم ابو الفتح خود را بخنجر زد و بدست خود زخم اورا بسته حکم نگاهداشتن در سیالکوت فرمودند و بعد از چند گاه صحت یافت اما از جهة خبط احوال وی از ضبط بدر رفته بود الان کما کان

خوی بد درطبیعتی که نشست * نرود تا بوقت مرگ از دست

و در بیست و هفتم این ماه از آب بهت عبور واقع شد و درین منزل محمد علي خزانچی که بکابل تعین بود آمده معروض داشت که بعد از واقعهٔ میرزا محمد حکیم فریدون خان و کیقباد و افراسیاب پسران میرزا را که بجهة صغر سن دخلی در مهمات ملکی نداشتند باهتمام امرا بدیدن مانسنگه آمدند و مانسنگه پسر خود را با خواجه شمس الدین خوافي در کابل گذاشته و جمیع آن مردم را دلاسا داده بملازمت می آید *

و پنجم ماه ذي حجه راول پنڈي که قصبه ایست مابین اٹک بنارس و رهتاس منزل شد و مانسنگه پسران و نوکران میرزا محمد حکیم را همراه آورد و بهر کدام ایشان عنایات و امدادات خرچی و علوفهٔ لایق فرمودند و از نواحي اٹک بنارس میرزا شاهرخ و راجه بهگونته داس و شاه قلي خان محرم را با پنج هزار سوار بتسخیر ولایت کشمیر رخصت فرمودند و همدرین روز اسمعیل قلی

خان و راي سنگه درباري را بر سر بلوچان و زين خان کوکه را با فوجي آراسته بر سر افغانان سواد و بجور روان ساختند *

و در يازدهم محرم مکرم سنه اربع و تسعين و تسعماية (۹۹۴) اتک بنارس مخيم شد وچون پيش ازين به بيست و پنج سال هندوستاني سپاهي خود را پير روشنائی نام کرده چنانچه گذشت درطايفه افغانان درآمده و اکثر احمقان را مريد ساخته مذهب الحاد و زندقه را رواج ورونق داده وتصنيفي را خيرالبيان نام نهاده دران بيان عقايد فاسدهٔ خود نموده و بمقر اصلي سر نگون رفته پسر او جلاله نام که در سن چهارده سالگي در سنه تسع و ثمانين و تسعماية (۹۸۹) در وقت مراجعت رايات عاليات از کابل بملازمت رسيده و مورد مراحم شاهنشاهي گشته و از شقاوت جبلی موروثي و مکتسبی فرار نموده و باز درميان افغانان رفته وقطع طريق بنياد کرده و خلقی کثير را بخود متفق گردانيده راه هندوستان و کابل را مسدود ساخته بود

اگر بيضهٔ زاغ ظلمت سرشت * نهی زير طاوٴس باغ بهشت
بهنگام آن بيضه پروردنش * ز انجير جنت دهی ارزنش
دهی آبش ازچشمهٔ سلسبيل * دران بيضه گردم دمد جبرئيل
شود عاقبت بچهٔ زاغ زاغ * کشد رنج بيهوده طاوٴس باغ

بنابران بجهت دفع و رفع طايفه روشنائی روشنائی که در حقيقت عين تاريکی است و بعد ازين بتاريکی تعبير خواهد يافت کابل را بجايگير مانسنگه تعين کردند تا استيصال آن متمردان نمايد *

و درماه صفر اين سال سعيد خان کهکر و بابربر ملعون و شيخ فيضی و فتح الله شربتی وديگر انرا بکومک زين خان رخصت کردند

و بعد از چند روز حکیم ابو الفتح و جمعی دیگر را نیز از پی این جماعة روان ساختند و این عساکر به زین خان ملحق شده افاغنه را بتاراج داده در اسیر ساختن زن و فرزند ایشان تقصیری ننمودند و چون بکوتل کراکر نام فرود آمدند شخصی خبر نزد بیربر آورد که افغانان امشب داعیهٔ شب خون دارند اگر ازین درهٔ تنگ که فرود آمده اید و عرض آن زیاده از سه چهار کروه راه نیست عبور شود خاطر از دغدغه جمع گردد روز نزدیک زوال بود که بیربر از خود سری و خیره گردی و خود نمائی بی انکه با زین خان مشورت نماید کوچ بیمحل کرد و ارادهٔ گذشتن از دره نموده و تمامی لشکر بی سر از عقب وی روان گشت و چون وقت شام متوجه تنگی شدند افغانان از اطراف کوه چون مور و ملخ در شور شده از بالا تیر و سنگ را چون باران میریختند و دران کریوه بلاد مغاره اجل از تنگی راه و تاریکی شب خلایق راه گم کرده در مغاکها وادی هلاک پیش گرفتند و سر و پا گم یکی بدیگری نه پیوست و شکست عظیم افتاد و قریب بهشت هزار کس و زیاده بفنا رفت و بیربر که از ترس جان راه فرار پیش گرفته بود بقتل رسیده در سلک سگان جهنم داخل شد و پارهٔ از جزای اعمال شنیعهٔ خود یافت و خیلی از امرا و اعیان چون حسن خان پنی و خواجه عرب بخشی خانجهانی و ملا شیری شاعر و جماعهٔ کثیر دران شب هلاک شدند و اسیران را که میتواند در قید شمار آورد وتاریخ این شد که * از خواجه عرب حیف * بکمی یکعدد و حکیم ابو الفتح و زین خان در پنجم ربیع الاول این سال شکست یافته بمحنت بسیار خود را بقلعهٔ اٹک رسانیدند و چون

همچون بیربر مصاحبی غالب را بنفاق بباد داده امده بودند و نفاقها مشخص و معین گردید چند روز از نظر مردود و از کورنش محروم مانده باز بهمان درجه که داشتند بلکه برتر ازان رسیدند و از فوت هیچکدام از امرا آن قدر کلفت نکشیدند که از مردن بیربر می گفتند که حیف که جثه او را نتوانستند ازان تنگی بدر آورد تا بآتش میرسید باز تسلی باین میدادند که چون از جمیع قیود آزاد و وارسته و مجرد بود همین تابش نیر اعظم پاک سازندهٔ او بس است هرچند احتیاج بتطهیر نداشت و چون غلغله چنان برخاست که افغانان برسر اتک می آیند بنابران روز دیگر شاهزاده سلطان مراد را آنطرف آب سند ساگر گذرانیده راجه تودرمل را همراه او بدفع آن متمردان نامزد ساختند و بآلاخر شاهزاده را طلبیده راجه بان خدمت متعین شد و در آن کوهستان قلاع متعدد ساخت و ازان طرف مانسنگه که برسر تاریکیان نامزد شده بود خلقی کثیر را از ایشان مقتول و اسیر ساخت و درین وقت خبر رسید که میر قریش ایلچی عبد الله خان بمصحوب نامه و نظربي اوزبک حاکم بلخ با سه پسر خود از خان رنجیده بملازمت می آیند بنابران شیخ فرید بخشی و جمعی را از احدیان باستقبال آن کاروان فرستادند و این جماعه بمعاونت ایشان را از کوتل خیبر گذرانیدند و تاریکیان سرراه گرفته و جنگ کرده شکست یافتند •

و در بیست وپنجم ربیع الاول سنه مذکور تحویل نوروز وشروع در سال سی و یکم وبطور نظامي سی ودوم از جلوس واقع‌شده دیوان خانه اتک را آئین بسته میر قریش را دران روز کورنش دادند ومانسنگه

دران جشن بملازمت رسید و شیخ فیضي قصیده تهنیت گفت که مطلعش این است

فرخنده باد یارب برمملکت ستانی * از مبدء خلافت آغاز قرن ثانی

مخفي نماند که درین محل شبه از ممر تعین ابتدای سال جلوس بخاطر میگذرد و عذر آن بالا سبق ذکر یافته ظاهرا پسر میرزا که محمد شریف نام دارد و تنقیح سنوات تاریخ نظامی بعد از وفات پدر کرده انجا باید دید که رفع تناقض شود و درین ایام میرزا شاهرخ و راجه پهگوان داس و شاه‌قلی‌خان محرم که بسرحد کشمیر در کوتل پهولباس رسیده بجهت رسیدن خبر شکست زین خان مصلحت در مصالحه دیده بودند بایوسف خان حاکم کشمیر آشتی نموده و زعفران زار حاصل شال و دارالضرب را بخالصه منسوب ساخته و عمال تعین نموده ولایت بتمام بایوسف‌خان باز گذاشته اورا که باین معنی اشد رضا داشت همراه بملازمت آوردند و چون این صلح پسندیده نیفتاد جمیع امرا ممنوع و محجوب گشتند آخر روز شرف افتاب همه را طلبیده کورنش دادند و هم در روز تحویل ایلچی عبدالله خان و نظربی با فرزندان ملازمت نمودند و چهار لک تنکه بنظربی که پانصد تومان عراق باشد انعام شد و نقل خط عبدالله‌خان این است که اسمعیل قلی خان ورایسنگه سرداران بلوچان را بدرگاه آوردند ومانسنگه بکومك راجه تودرمل تعین یافت وخاطر ازان صوبه جمع ساختند و در بیست چهارم ربیع الثاني سال نهصد و نود و چهار از اتک عازم لاهور شدند و از گذار آب بهت اسمعیل قلیخان را بجای مانسنگه بدفع افاغنه و مانسنگه را بحکومت کابل تعین

نموده سید حامد بخاری را در پشاور بکومک اسمعیل قلی خان و ساختن راه نگاه داشتند و درهفدهم ماه جمادی الثانی در لاهور نزول واقع شد و مقارن این حال سر پر شر عرب بهادر را که در نواحی بهرایچ بنوکران حکیم ابو الفتح جنگ کرده کشته شد و اکثری میگویند که باجل طبیعی در گذشته بود سرش بریده آوردند و غلطان غلطان از کوه کماون آمده بکنگرهٔ قلعهٔ لاهور قرار گرفت و آن فتنه و شور تسکین یافت و در نوزدهم شهر رجب دختر رای سنگه بهته را بشاهزادهٔ سلطان سلیم عقد بستند و در اوائل شعبان محمد قاسم خان میر بحر و فتح خان فیلبان فوجدار جمعی از امرا بتسخیر کشمیر مرخص شدند و چون قبل ازین یوسف خان کشمیري را که بعهد وقول راجه بهگوان داس آمده بود دربند کشیده میخواستند که متعرض قتل او شوند بهگوان داس بجهة رعایت حمایت و حمیت خودرا بجمدهر زد و برای شیخ عبد الرحیم شریکی غالب بهم رسید وعاقبت درصحبت هم شرکت بوی نمود و چون امرا در کوتل کتریل رسیدند یعقوب ولد یوسف که بدربار داخل خواصان بوده مانند مظفر گجراتی سی و چهل روپیه ماهانه داشته و گریخته بکشمیر رفته و قاضی سنی آنجا را بجهت تعصب در رفض بدست خود کشته و بنیاد افساد نموده نوکران پدر را بخود متفق ساخته بود پدر را مرده انگاشته بمقابله آمده تنگی کوه را محکم کرده بجمیعت تمام نشست چون بدسلوک و بدمعاش بود پارهٔ از مردم او جدا شده بمحمد قاسم خان درآمدند و پارهٔ در سری نگر که شهر حاکم نشین کشمیر است لوای مخالفت برافراختند یعقوب تسکین

فتنه درون خانه را اهم دانسته برگشته متوجه شهر شد و افواج بی
مانعي بولايت کشمير درآمدند يعقوب تاب نياورده فرار نموده
بکوهستان پناه برده ولايت کشمير يکسر بضبط و عمل درآمد و يعقوب
باز جمعيت کرده بجنگ قاسم خان آمده منهزم شد و باز شب خون
آورده طرفي نبست و ميرزاده علی خان درين جنگ کشته شد و
چون او را در درهای تنگ برده نزديک بود که دستگير سازند
ازروی عجز آمده قاسم خان را ديد و همراه او بملازمت پيوست و
عاقبت اورا در بهار نزد راجه مانسنگه پيش پدر فرستادند و
يوسف و يعقوب هردو محبوس در کلبهٔ احزان بعلت ماليخوليا و
سودا از حبس تن رستند و در نوزدهم رمضان مير قريش ايلچی
به مصحوب حکيم همام برادر حکيم ابوالفتح و ميرصدر جهان مفتي
ممالک محروسه ساکن قصبهٔ بهاني از ولايت قنوج بجهت عزا پرسي
سکندرخان پدر عبدالله خان جانب ماوراء النهر روانه گردانيده و قريب
يك و نيم لک روپيه و اسباب تحف از هدايای هندوستان بدست
محمد علی خزانچي سوغات فرستادند و درين ايام تاريکيان بابيست
هزار پياده و پنجهزار سوار تخمينا بر سر سيد حامد بخاري از امرای
کبار سلاطين گجرات ريختند او با جمعی معدود که داشت برآمده
در پشاور جنگ کرده کشته شد و زين خان کوکه وشاه قلي خان محرم
وشيخ فريد بخشي بجهت تدارک اين امر بآنجانب مرخص شدند
و مان سنگ از کابل بجمعيت تمام بکوتل خيبر آمده جنگ عظيم
با تاريکيان نموده شکست داد و همان جا قرار گرفت تاريکيان روز
ديگر هجوم عام آورده تمام شب و روز چون شغالان فرياد زده از

اطراف جنگ می انداختند درین وقت برادرش مادهو سنگه که همراه اسمعیل قلی خان در تهانهٔ اوهند می بود با فوجی آراسته بمدد مانسنگه رسید و افاغنه راه فرار پیش گرفتند و قریب دو هزار کس از ایشان بقتل رسید و در همین ایام میرزا سلیمان در بدخشان با اوزبک جنگ کرده گاهی غالب گاهی مغلوب از کابل آمده مانسنگه را در خیبر دید و ازانجا متوجه هندوستان شد و در ماه ربیع الاول سنه خمس و تسعین و تسعمایة (۹۹۵) در لاهور بملازمت رسید *

واز غرایب انکه محمدزمان میرزا ولد شاهرخ میرزا که در سن دوازده سالگی بعد از شکست پدر در جنگ اوزبک اسیر شده و عبدالله خان اورا به پیر و مرشد خود خواجه کلان بیگ نقشبندی از نبایر خواجه احرار قدس الله سره العزیز سپرده بود تا در سلک سایر اسیران کشیده بقتل رساند میگویند که خواجه مذکور عوض آن پسر اسیری دیگر واجب القتل را سیاست فرمود و اورا خلاص بخشیده رخصت داد و درین ایام که سلیمان میرزا بدرگاه رسیده بود بلباس نا شناسی با گدایان ماور النهر بملازمت رسید و یک هزار عدد اشرفی هم انعام یافت و ازانجا بحج رفته باز ببدخشان رسیده و جمعیت بسیار بهم رسانیده با اوزبکان بمرات جنگهای مردانه کرده شکست داده عاقبت کوهستان آن دیار را متصرف شد و غنیم را برآورده و از لاهور دو هزار اشرفی و کمان و تفنگ بسیار سوغات دیگر بدست میر طوغان عهدی برای او فرستادند و چند سال سر کله خواب با اوزبک زد و شکست یافته بکابل آمد ومآل حال او مذکور شود انشاء الله *

در یازدهم شهر ربیع الثانی سنه نهصد و نود و پنج بنیاد نو روز

سلطاني و آغاز سال‌هی ودوم وبقول میرزا سوم ازجلوس شد و به‌بیاني
که گذشت جشنها منعقد گشت و ضوابط دیگر باضافه انضمام یافت
ازان جمله اینکه بیشتر از یک زن نکاح نکنند مگر انکه نازاد باشد وگرنه
خدا یکی و زن یکي و زن چون بسرحد ناامیدی رسد و حیض او
منقطع گردد شوهر نخواهد و بیوها اگر خواهند که شوهر کنند مانعی
نباشد چنانچه اهل هند منع نمی نمایند وهندو زنی خورد سال که
تمتع از شوهر نگرفته باشد نسوزد و اگر هندوان این را دشوار
دانند و ممتنع نشوند پس از هندوان زن کسي که مرده باشد دختر
را بگیرد و بهمین مکالمه عقد بندد دیگر چون مریدان با همدیگر
ملاقات نمایند یکی الله اکبر و دیگر جل جلاله بگوید و این بمنزلهٔ
سلام و جواب سلام باشد و دیگر ابتدای حساب ماه هندی از تاریخ
بیست و هشتم باشد نه سیزدهم که اختراع راجه بکرماجیت و بدعت
وی ست وعیدهای مشهور . هندوان برین قاعده رواج دهند و متمشی
نشد هر چند فرامین درین باب از فتحپور در سنه نهصد و نود
هم بگجرات و بنگاله صادر شده بود دیگر اراذل را ازخواندن علم در
شهرها مانع آیند که فساد ها ازین قوم می خیزد دیگر معاملهٔ
هندوان را برهمنی دانا بقطع رساند نه قاضیِ مسلمانان و اگر احتیاج
بسوگند افتد یا آهن گرم تافته بدست منکر نهند تا اگر سوخت
دروغ گوست و الا راست گو یا انکه دست در روغن گرم جوشنده
بگذارد یا آنکه تا مدت تیر انداختن و آوردن غوطه در آب خورد که
اگر پیش ازان سر از آب بر دارد مدعی علیه را حق مدعی باید
داد دیگر آنکه سر مرده بجانب مشرق و پای آن بجانب مغرب

دفن کنند و خواب رفتن خود را نیز به همین هیأت قرار دادند
و درین سال عبد المطلب خان را با جمعي بجهت استیصال جلاله
تاریکی به بنگش فرستادند و اورا با سرداران قبایل افغانان شکست
داد و خلایق نامحصور را بقتل رسانیده بعوض هر اسیری از لشکر
زین خان مرد و زن ایشان را با ضعاف مضاعفه بند گرفتند و قهر
خداوندی که بلای غلا باشد علاوه قتل واسر آن جماعه گردید و درین
سال که نهصد و نود و پنج باشد ولادت سلطان خسرو ولد شاهزاده
سلطان سلیم ازصبیهٔ راجه بهگوان داس روی نمود و طوي عظیم دادند
و از جملهٔ اکاذیب اراجیف که از محالات یک قدم بیشتر است درین
سال انتشار خبر زندگي بیربر ملعونست بعد ازانکه او در درکهٔ هفتم از
نار قرار گرفته بود مجمل انکه چون هندوان خیره میل خاطر پادشاهي
را بآن نا پاک دانسته و از مفارقتش در اضطراب و ناپاک دیده
بودند هرروز آوازهٔ در می انداختند که او را در نگرکوت به کوهستان
شمالي همراه جوگیان وسناسیان دیده آمده اند که سیر میکرد و
حضرت هم باور میکردند که بلی چون او از علاقهٔ دنیا مجرد بود
دور نیست که لباس فقر اختیار کرده بجهت شرمندگی واقعه یوسف
زئی اینجا نمی آمده باشد و سفیهان در خانه این خبر باور داشته
در لاهور ازو داستانها میگفتند و بعد ازان که احدی بنگرکوت رفته
تحقیق حال کرده چنان معلوم شده که آن مقوله حرف و صوتی
بیش نبوده و بعد ازان شنیدند که او در قلعهٔ کالنجار که بجایگیر آن
سگ بوده رفته و عمال کالنجار عرضداشت باین مضمون نوشتند که
در وقت تیل مالیدن او حجامی محرم اسرار علامات بدنی او را

شناخته و او پنهان می باشد وفرمانی فرستادند وکروری هندو خود بجعل یک مسافری غریبی خون گرفته بیر بر اعتبار کرده پنهان می داشت و حجام را نه فرستاد اما آن غریب را بجهت ستر حال از هم گذرانیده نوشت که بیر بر خودش بود و لیکن اجلش در رسید و سعادت پای بوس نیافت وماتم او را دوباره داشته کروری ودیگران را طلبیده چند گاهی در شکنجه داشتند که چرا ما را پیشتر خبر نکردي و زر بسیاري باین بهانه از و گرفتند و درین سال صادق خان بر سر ولایت تته روان شده قلعه سیهوان را محاصره نمود و میرزا جاني بیگ نبیرهٔ محمد باقی ترخان که حاکم آنجا بود بدستور آبای خویش ایلچیان با تحف و هدایای نفیس بدرگاه فرستاد تا بتاریخ بیست و پنجم ذی قعده سال مذکور حکیم عین الملک را مصحوب ایلچیان بجانب میرزا جانی روان گردانیده و آن ولایت را برو مقرر داشته فرمان منع تعرض بصادق خان صادر شد *

ودر اوایل ربیع الثاني زین خان کوکه را بحکومت کابل نامزد گردانیده مانسنگه را ازانجا طلب داشته و در آخر این ماه خان خانان میرزا خان باعلامت الزمانی شاه فتح الله شیرازی مخاطب بعضد الدوله از گجرات در لاهور بایلغار وبتاریخ بیست و هفتم ماه رجب صادق خان از بکر آمدند *

و مجمل احوال مظفر و خانخانان اینکه چون مظفر بعد از شکست ثانی در ناودت براه جنبانیر بولایت سورت فرار نموده در کوندل پانزده کروهی قلعه چوناگره قرار گرفته سه هزار سوار متفرق برو جمع آمدند و یک لک محمودي و کمر خنجر مرصع به امین

خان غوری حاکم سورت داده بخود متفق ساخت وهمین قدرمبلغ
بجام که داعیهٔ تسخیر احمد آباد در متخلیه او قرارگرفته طامعه‌اش
بحرکت درآمد و امین خان از روی پخته کاری اورا بفریب
نزد جام سترسال نام فرستاده پیغام داد که جام راهمراه‌گرفته روان شوید
که من نیز از عقب میرسم و جام نیز چون اصناف گنجیفه اورا از
سرواکرده آمدن خود را ببهانهٔ سرانجام لشکر بتسویف و تعویق
انداخت و مظفر در موضعی شصت کروهی احمدآباد رسیده‌انتظار
وعدهٔ امین خان غوری و جام می برد که خانخانان بسرعت تمام
با جمعیت انبوه رانده آمد و مظفر از کومک امین خان نا امین
وجام نا درست مایوس شده سراسیمه و حیران گشته مراجعت
بکوهستان نموده بدوارکا که عبارت است از شهر ولایت سورت پناه
برد و جام وکیل خود و امین خان پسر خود را بوسیلهٔ شاه ابو تراب
نزد خانخانان فرستادند و مردم جام‌خانخانان‌راسر گروه بکوهستان برده
غنیمت بسیار بدست آوردند و مظفر با هزار سوار از مغول و کاتهي
که‌خویشان مادري اویند بجانب گجرات رفته در آئنده نام جاي که
بکنار درياي سابرمتي شکستگیهاي عظیم دارد و از ولایت کولیان
متمرداست‌پناه برد وامراي که‌خانخانان بجهت‌احتیاط‌دروقت رفتن
درین محال خطر ناک برای‌همین روز گذاشته بود بسرداري سید
قاسم‌بارهه‌جنگي عظیم کردند و مظفر نا مظفر شد و فیلان و آفتاب‌گیر
او بدست امت آفتاب آمد ومردم خویش کشته شدند و او خود فرار
نموده بجانب کاتهی واره از توابع سورت بدر رفت و خانخانان از
برووه بازگشته برسر جام آمد وجام نیزمقدار هشت هزار سوار جمع

کرده تا دوهزار نوکر اومیگویند که ترک طعام نموده خود را بجهل بر مردن قرار داده باستقبال آمده اند و چون مفاصلهٔ هفت کروه راه ماند جام پسر خودرا باسه فیل و هژده اسپ کچهی که مشابهٔ عربی است با تحف دیگر پیش خان خانان فرستاده ایل شد و درین هنگام بود که خانخانان مرتبه اول بایلغار بر حسب فرمان طلب در فتحپور آمد و مظفر در مدت غیبت او بامداد کاتهیان و دیگر زمین داران قلعه چونا گره را پیچیده و نظام الدین احمد و سید قاسم باره و جماعه بفرموده قلیج خان از احمد آباد متوجه سورت شدند و مظفر تاب نیاورده بجانب گجرات رفت چنانچه سابق سمت گذارش یافت و بعد از رسیدن خانخانان براه سروهي و جالور در احمد آباد شاه فتح الله عضد الدوله را باتفاق میر مرتضی و خداوند خان حاکم ولایت برار ببدرقگي اعظم خان و شهاب الدین احمد خان و سایر امراي مالوه و راي سین نامزد گردانیده فرماني بنام جایگیرداران آن حدود که تعداد اسامي ایشان متعذر است باین مضمون نوشتند که بسرداری اعظم خان اولا برار را از تصرف دکهنیان برارند بعد ازان باتفاق متوجه احمد نگر شوند و این افواج در هندیه که سرحد دکهن است اجتماع نموده بایکدیگر در نفاق بودند و اعظم خان کینهٔ دیرینه پدر کشتگي را با شهاب الدین احمد خان که آن فتنه باغواي او بود ظاهر ساخته. هم او را و هم عضد الدوله را که مصلح الامور بود از خود رنجانیده در هر مجلسی ایذاي لسانی و غیران میکرد و با عضدالدوله باوجود حق استادي استهزای غیر مکررمي نمود تا شهاب الدین خان با خاطري آزرده برایسین که

جایگیر داشت آمد و اعظم خان بر سر او رفته نزدیک بود که
شکستگي عظیم بناموس دولت رساند و خواجگی فتح الله بخشی
و دیگر نو دولتان محرک مادهٔ فتنه و فساد بودند اما بسعي
عضد الدوله آخر بخیر انجامید درین میان راجه علی خان حاکم
آسیر و برهان پور مخالفت لشکر پادشاهی را غنیمت دانسته و لشکر
دکهن را با خود یکی ساخته بمقابله آمد و عضدالدوله نزد او
رفته مقدمات و عظ آمیز درمیان آورد و در دل سندان او جایگیر نشد

نرود میخ آهنی در سنگ

و ازانجا مراجعت کرده بگجرات آمد تا خانخانان را ترغیب بر
تسخیر دکهن نموده ببرد

تو کار زمین را نکو ساختی * که بر آسمان نیز پرداختی

و راجه علي خان با لشکر دکهن بر سر اعظم خان آمد او تاب مقاومت
نیاورده بجانب برار رفته آنجا هم استقامت نورزیده شهر ایلچپور را
غارت و خراب ساخته و انجا هم قرار نگرفته بندربار شتافت و
دکهنیان منزل بمنزل بتعاقب او می آمدند اعظم خان لشکر را
بندربار گذاشته جریده با معدودی چند بجهت استمداد از
خان‌خانان که یزنهٔ اوست متوجه احمد آباد شد و خان‌خانان
باستقبال بر آمده و در محمودآباد بمنزل نظام الدین احمد یکدیگر
را دیده و صحبت باتفاق یا بنفاق داشته قرار دادند که خان اعظم
باتفاق خانخانان در احمدآباد بجهت دیدن همشیرهٔ خود رود و
ازانجا متوجه دفع دکهنیان شوند و نظام الدین احمد را با جماعهٔ
از امراي نامزد آن حدود باجمعهم به بروده فرستادند و این هردو

سردار نیز از عقب آمدند و اعظم خان ازانجا بسرعت برای جمع لشکر خویش بندربار رفت وخانخانان در بهروچ آمد و اعظم‌خان باو نوشت که چون موسم باران نزدیک رسیده لشکر را امسال موقوف باید داشت و اعظم خان از ندربار متوجه مالوه و خانخانان از بهروچ عازم احمدآباد گشت و راجه علی خان و دکهنیان باوطان خویش مراجعت نمودند و پنج ماه ازین قضیه گذشته بود که خانخانان در اتک بنارس که آن را اتک کتک نیز میگویند عرض داشتی باین مضمون فرستاد که چون داعیهٔ تسخیر بدخشان مصمم فرموده اند شوق پای بوس مرا برین میدارد که درین سفر همرکاب باشم و بعد از رسیدن اردو از اتک بلاهور فرمان بنام او رفت که قلیج خان و نظام الدین احمد در گجرات باشند و خانخانان بدرگاه بیاید این بود باعث آمدن خان خانان بار دیگر بایلغار در لاهور و آوردن عضدالدوله چنانچه گذشت و درین مدت غیبت خانخانان از نظام الدین احمد در گجرات ترددات شایستهٔ پسندیده بظهور رسید که در تاریخ نظامی خود بتفصیل نوشته و درین سال میر ابوالغیث بخاري که تعریف او حد زبان قلم نیست

شرح وصفش کجا تواند کرد * خامهٔ کز دلم شکسته ترست

در لکهنو بعارضهٔ زحمت قولنج برحمت حق پیوست و نعش مطهر او را در دهلي آورده در روضهٔ آباي کرام او مدفون ساختند و * میر ستوده میر * تاریخ یافته شد (لمولفه)

بگورستان او روزي عبوری کردم از عبرت
جهاني دیدم از آسودگان یکسر بمیدانش

ازین سو رفته انبوهي و ز آنسو نا آمده یک کس
که از وي حال پرسم یا نشان باشد از ایشانش
دران شهر خموشان از زبان دانان من جمعی
ز شارستان گیتی رفته و گردیده مهمانش
ازان جمله امیری پاک طینت بوتراب آئین
ابو الغیث انکه گردون غوث خواند قطب گیهانش
زهی شایسته سیرت سیّدی فرخنده طلعت هم
که خُلق مصطفی بودی عیان در روی خندانش
بخار ای که دهلی قبة الاسلام بود از وی
چه شد آن قبه و آن اسلام و یا رب کو مسلمانش
چو درویش سپاهي بود خاک پایش ار یابم
کشم درچشم بخت خویش چون کحل صفاهانش
ببالینش ز قندیل دل خود سوختم شمعي
اگرچه مشعل ربّاني آمد نور ایمانش
بساط مرقد او ساختم نمناک از اشکي
اگرچه ابر رحمت شست از باران غفرانش

درین سال حکم شد که هرقوم ترک علوم عربیه نموده غیر از علوم غریبه از نجوم و حساب و طب و فلسفه نخوانند و * کساد فضل * تاریخ یافته شد و در شعبان سال مذکور مان سنگه بدرگاه آمد و درین سال خبر رسید که عبد الله خان هری را فتح نموده علي قلیخان حاکم آنجا را با جمعي بیشمار از ترکمانان و اهل شهر بقتل آورد و * شکست هری * تاریخ یافتند و در محرم سنه ست و تسعین و

تسعماية (٩٩٦) مان سنگه بحکومت ولایت بهار و حاجي پور و پتنه نامزد شد ودر شب عاشورا او را درخلوت باخان‌خانان جام دوستگاني داده حرف و حکایت اراده درمیان آورده در مقام امتحان شدند او بي تکلفانه بعرض رسانید که اگر مریدی عبارت از جان سپاری است آن خود در کف دست نهاده ایم چه احتیاج بامتحان دیگر و اگر غیر این است و سخن در دین دارید هندو خود هستم و اگر فرمائید مسلمان میشوم و راه دیگر خود نمیدانم که کدام است بهمین گذشت و پیشتر نکاوتند تا بجانب بنگ روان شد و درهمین ایام حکومت کشمیر بمیرزا یوسف خان رضوی مشهدی مقرر فرموده محمد قاسم خان را ازانجا طلب داشتند و در دوازدهم صفر سنه ست و تسعین و تسعماية (٩٩٦) محمد صادق خان را بدفع یوسف زئي بسواد بجور رخصت داده جایگیر مانسنگه از سیالکوت و غیره به او عنایت شد و اسمعیل قلي خان را از سواد بجور طلبیده در گجرات قایم مقام قلیچ‌خان ساختند و قلیچ‌خان را بدرگاه طلبیدند *

و درین ماه میرزا فولاد بیگ برلاس نیم شبي ملا احمد رافضي را که سبّ صحابه‌علانیه میکرد ببهانه از خانه بر آورده کشت و تاریخ آن * زهي خنجر فولاد * یافته شد و دیگری * خوک سقری * گفت و الحق آن سگ زماني که نزع داشت فقیر روی او را بعینه چون روی خوک دید و دیگران نیز همچنین مي دیدند نعوذ بالله من شرور انفسنا میرزا فولاد را بپاي فیل بسته در شهر لاهور گردانید تا بدرجهٔ شهادت رسید و چون بسفارت حکیم ابو الفتح از وي پرسیده اند که ترا تعصب در مذهب باعث بر قتل ملا احمد شده باشد

جواب داده که اگر تعصب میداشتم بایستي که بکلانتری از وی متعرض میشدم حکیم همین سخن رابعرض رسانیده گفت که این بد حرام زاده ایست نباید زنده گذاشت بنابران سیاستش فرمودند وگرنه بتقریب مردانگي و شفاعت اهل حرم مي خواستند که جان او را به بخشند و مقتول بعد از قاتل بسه چهار روز بمقر اصلی شتافت و شیعیان در وقت غسل بنابر قاعدهٔ مذهب خویش می گویند که میخي در مقعد او کرده درمیان دریای غوطه ها دادند و بعد از دفن او شیخ فیضي و شیخ ابو الفضل برقبرش محافظان گماشتند و باوجود آن سالي که بسیر کشمیر رفتند اهل لاهور شبی جثهٔ کثیف اورا بر آورده سوختند *

ودر بیست و دوم ربیع الثاني سال نهصد و نود وشش تحویل نو روز و ابتدای سال سی و سوم یا چهارم از جلوس واقع شد و دولتخانه عام را که صد وچهارده ایوانست درقماشهاي لطیف و پرده های مصور گرفته اقسام زینت و زیب عوام فریب دادند و انواع احکام مخالف شرع رواج یافت و *شیوع معصیت* تاریخ شد و همدرین ایام قلیج خان ازگجرات آمده بملازمت رسید و اقسام پیشکش گذرانید وحکم شد که باتفاق راجه تودرمل که بسیار خرف و مبهوت شده و درین ایام شبی او را حریفی از کمین بزخم شمشیر مجروح ساخته و پوست مال گذشته بود در دیوان خانه مهمات ملکی و مالي به پردازد و درین سال راجه کماؤن از کوه سوالک که دیدن پادشاهان را متخیله او وآبا واجداد او لعنت الله علیهم تخیل نکرده بود در لاهور بملازمت رسید و اقسام غرایب پیشکش آورد ازان جمله گاو قطاس و آهوی مشکین که از

گرمی هوا در راه مرده بود فقیر دیدم که بصورت روباه بود و دو دندان خورد
از پیش بر آمده و بجای شاخ بر آمدگی داشت و چون نصف اسفل پیچیده
بود ندبنظر درنیامد و می گفتند که آدمی نیز دران کوه با بال و پر می
باشد و می پرد و دران ملک درخت انیه که همه سال بر دهد
نشان دهند و الله اعلم و درین ایام حکیم عین الملک با ایلچیان
میرزا جانی رسیده انواع پیشکش گذرانیده مورد مراحم خسروانه
گشت و در ماه جمادی الاول سنه سبع و تسعین و تسعمایة (۹۹۹)
ترجمه کتاب راماین را در عرض چهار سال نوشته و مثنی تمام
ساخته گذرانیدم و چون در آخر آن نوشته بودم که

ما قصه نوشتیم به سلطان که رساند

جان سوخته کردیم به جانان که رساند

بسیار مستحسن افتاد پرسیدند که چند جزو شده بعرض رسانیدم
که بار اول مجملا قریب هفتاد جزو و مفصلا در مرتبهٔ ثانی
صد و بیست جزو شده حکم فرمودند که دیباچه چنانچه رسم مصنفین
می باشد نیز بنویس و چون انتیاش چندان نداشت و نیز خطبه بی
نعت بایستی نوشت اغماض نمودم و ازان نامهٔ سیاه که چون نامهٔ عمر من
تباه است پناه بخدا می جویم نقل کفر کفر نیست و کلمه رد کفر میخوانم
چه می ترسم که مبادا این نسخه که همه بکره و حسب الامر نوشته
شده نفرین بار آرد اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بك شیئا
وانا اعلم واستغفرک لما لا اعلم به و تبت عنه و اقول لا اله الا الله محمد
رسول الله این توبه من که نه توبهٔ باس است بدرگاه تواب
وهاب مقبول گردد و درین ایام قلابی شیخ کمال بیابانی نام از

کنار آب راوي آورده تعریف کردند که در عین حرف و حکایت در طرفة العین ازان طرف آب رفته فریاد می زند که فلاني بخانه خود روید او را در خلوت در کنار آب برده گفتند که ما طالب این طور چیزهائیم اگر این خارق عادت بمامی نمائی هرچه از مال وهملکت داریم ازان تست و ماهم ازان توایم چون از و عدائی و ندائی ظاهر نشد فرمودند پس دست و پا بسته ترا از بالای قلعه مي اندازیم اگر از آب سلامت بدر آمدی فبها و الا بجهنم رفته باشی عاجز شده اشارت بشکم کرده گفت که آن همه برای پرساختن این دوزخ میکردیم او خود یک مترّش پسری لاهوری داشت که در وقت حرف زدن آن قلاب نماز شام ان طرف آب رفته و نام مخاطب گرفته بآواز مشابه پدر فریاد میزد که فلانی برو و این قلاب ببهانه وضو در کناره آب میان جرّی پنهان میشد و ثانی الحال او را چون در بکر فرستادند و انجا نیز لاف کرامات زده با خانخانان و دولت خان وکیل او صد مثل این طرفگی میکرد شب جمعه بلباس بازیگران دستی و سر و پائی جدا جدا مي نمود و دولت خان افغان را که وکیل کل و نفس ناطقهٔ خان‌خانان بود مرید خود ساخت

عامی اگر بمرتبه ز افلاک برتر است

عامي خراست معتقدش کمتراز خر است

و خانخانان نیز معتقد او شده فریب خورد و آن مترّش گوي زرین از خان‌خانان براي شیخ قلاب خود گرفته گفت که خضر علیه السلام بشما دعا رسانیده و این گوي را در آب طلبیده و بجعل و تلبیس گوي روئین بحضور خان‌خانان در آب سند انداخت و گوی زر را

ازان میان بازي بازی برد ودرین ایام صلهٔ کتاب فقیر را که ترجمه می نوشتم بخاطر رسانیده روزی بحکیم ابو الفتح می فرمودند که بالفعل این شال خاصه بفلاني بدهید و اسپ و خرجی نیز عنایت میشود و بشاه‌فتح الله‌عضدالدوله حکم شد که بساور درو بست‌جایگیر شما باشد و ایمه آنچه اراضی دارند آن همه را بشما بخشیده شد و نام مرا برده فرمودند که این جوان بداونی است مدد معاش او از بساور تغیر داده بی قصور دیده و دانسته در بداون دادیم شاه فتح الله مقدار هزار روپیه که شقدارش بعلت تغلب و تهمت غایب از بابوهای ایمه و یتیمان نامراد پرگنه بساور بظلم و تعدی باز یافت نموده بود در خریطه انداخته بنظر گذرانید که عمال من این را از ایمه کفایت نموده اند فرمودند بشما بخشیدیم و سه ماه ازین معامله نگذشت که شاه در گذشت و چون فرمان فقیر درست شد رخصت یکساله گرفته اول در بساور بعد ازان در بداون رسیده شد و ازانجا داعیه سیر گجرات و ملاقات میرزا نظام الدین احمد بخاطر داشت اما بتقریب موانع و عوایق میسر نشد

نیم ملول که کارم نکو نشدبد شد * شود شود نشود گو مشو چه خواهدشد

درین سال سید عبد الله خان چوگان بیگی و میرزاده علي خان‌که از امراي معتبر بودند در کشمیر و دیعت حیات سپردند باین طریق که سید عبد الله خان در دوازدهم ماه ربیع الاول طعامی بر روح حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم پخت و زرها بفقرا داد و از مناهی توبهٔ نصوح نمود و همراه میرزا یوسف خان بشکار رفت و تپ کرده جان بحق سپرد ومیر زاده علي خان پیش

ازان بیك سال در شبي كه‌يعقوب بر سر محمدقاسم‌خان شب‌خون آورد کشته شده بود

دریغا ز یاران صاحب نظر * که بودیم یک چند با یک دگر
دریغا ز یاران خاکی نهاد * که رفتند زین خاکدان همچو باد
دریغا که این دیدۀ خون فشان * نمی بیند اکنون از ایشان نشان
دمی چند گفتند خامش شدند * زیاد حریفان فرامش شدند
یکي نیست زان غمگساران همه * من و غم که رفتند یاران همه
بیالین چه سان سر نهم خواب ناک * حریفان همه کرده بالین ز خاک
کند کنج تنهایم دل هوس * ندارم سر صحبت هیچکس
دریغا که پردۀ نشینان راز * نرفتند جائي که آیند باز
ز آشفتگی چون بران فرش درد * فتادم چو خاک ونشستم چو گرد
بران خاک فریاد کردم بسی * بگوشم نیامد جواب از کسي

و بتاریخ بیست و دوم جمادی الثانی سال نهصد و نود و هفت بعزم سیر کشمیر که آن را باغ خاصه نامیده‌اند از کابل روان شدند و اهل محل را با شاهزادۀ سلطان مراد در بهنبر که ازانجا راه کشمیر شروع در کوهستان میکند گذاشته بطریق ایلغار رفتند و تماشاي ولایت باجمال کرده فرمان بشاهزاده آمد که اهل محل را بر هتاس برده انتظار قدوم می برده باشد و درین ایام علامۀ عصر شاه فتح الله شیرازی در کشمیر تپ محرق پیدا کرد چون خود طبیب حاذق بود معالجۀ بخوردن هریسه نمود و هرچند حکیم علی در آن ایام منع میکرد ممتنع نشد و متقاضی اجل گریبان گیر او گشته کشان کشان بدارلبقا برد و در تخت سلیمان که کوهیست در نزد

یگی شهر کشمیر پهلوي قبر سید عبد الله خان چوگان بیگی مدفون شد و ملک الشعرا شیخ فیضی در مرثیه او ترکیب بندي گفته و این ابیات از آنست که

دگر هنگام آن آمد که عالم از نظام افتد
جهان عقل را در نیم روز علم شام افتد
همه گنجینهٔ اقبال در دست لیام آید
همه خونابهٔ ادبار در کاس کرام افتد
حقیقت گم کند سر رشتهٔ تحقیق مقصد را
معانی از بیان ماند روابط از کلام افتد
زبان جهل جنبد بی محابا در سخن رانی
مطالب نادرست آید دلایل ناتمام افتد
دل مستکملان دهر در نقص ابد ماند
چو نارس میوهٔ کز شاخ ناگه نیم خام افتد
گرامی امهات فضل را فرزند روحانی
ابو آلا بای معني شاه فتح الله شیرازي
دو صد بونصر رفت و بوعلی تا او پدید آمد
بسی دارد قضا درته دکان زین گونه بزاری
گهی با محمل مشائیان گرد زمین گردی
گهی با موکب اشراقیان کرد فلک تازی
مباهات از وجود کامل او بود دوران را
بدوران جلال الدین محمد اکبر غازی
شهنشاه جهان را از وفاتش دیده پرنم شد

سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون ز عالم شد

و در تاریخ بیست و هفتم شهر رمضان المبارک این سال عازم سیر کابل شده از راه پکهلي بجانب قلعه اٹک عنان تافتند و درین عطفه حکیم ابو الفتح در منزل دمتور عنان توسن زندگی بجانب آخرت تافت و درحسن ابدال مدفون گشت

کاروان شهید رفت از پیش * وان ما رفته گیر و می اندیش

در حساب دو چشم یک تن کم * در شمار خرد هزاران بیش

و * خدایش سزادهاد * تاریخ یافته شد و در ظاهر اٹک که معسکر بود شاهزاده بامحل بملازمت آمد و ازان منزل شهباز خان بجهت دفع بقیهٔ افغانان یوسف زئی تعین یافت و بیست و دوم ذی قعده سال نهصد و نود و هفت بکابل رسیدند و درین هنگام حکیم همام و صدر جهان از پیش عبد الله خان باز گشته کتاب عبد الله خان را مشعر بر یگانگی و اتحاد رسانیدند و در سنه ثمان و تسعین و تسعمایة (۹۹۸) راجه تودرمل و راجه بهگوان داس امیر الامرا که در لاهور مانده بودند بمستقر جحیم و سقر شتافته در درک اسفل طعمهٔ حیات و عقارب گشتند سقرهما الله

بگفتا تودرو بهگوان مردند

تاریخ یافتند دیگری میگوید که

تودرمل آنکه ظلمش بگرفته بود عالم
چون رفت سوی دوزخ خلقی شدند خرم
تاریخ رفتنش را از پیر عقل جستم
خوش گفت پیر دانا وي رفت در جهنم

و دربیستم محرم سنه ثمان و تسعین و تسعمایه (۹۹۸) حکومت کابل بمحمد قاسم خان میر بحر و بر تفویض نموده عطف عنان بجانب هندوستان نمودند و حکومت گجرات را باعظم خان معین ساخته فرمان فرستاده از مالوه بدان جانب نامزد گردانیده نظام‌الدین احمد را بملازمت طلب داشتند و جونپور را عوض گجرات بخان‌خانان دادند و مالوه بر شهاب خان قرار یافت و اعظم خان برغم شهاب خان مالوه را ویران گردانیده بخاک سیاه یکسان ساخت و درین ایام خداوند خان دکهنی را نضی که همشیره شیخ ابو الفضل در عقد نکاح وی حسب الحکم در آمده بود و قصبهٔ کری از ولایت گجرات یافته بود بمستقر دوزخ شتافت و این تاریخ یافته شد که * خداوند دکهنی مرده * و در چهاردهم جمادي الاول سنه مذکور تحویل نو روز آغاز سال سی و پنجم جلوس شد و حکم به تزئین و آئین دیوان خانه لاهور فرستادند و روز دوم نو روز آن بلده مخیم دولت شد و روز سوم نظام الدین احمد با جمعی شتر سوار شتر صد کروه راه را در دوازده روز طی کرده بملازمت رسید و فرمان شد که بهمان هیات که آمده اند همه جمازه سواران درون محجر در آیند و تماشای عجب بود و مشتمل بر عواطف بیحد گردید و درین ایام بعد از فوت بهگوان داس مان‌سنگه را خطاب راجگی داده فرمانی مشتمل بر عزاپرسي او و الطاف و اعطاف فوق الغایة نوشته مصحوب خلعت خاصه و اسپ احدی فرستادند و در روز شرف آفتاب جامع این انتخاب از بداؤن آمده ملازمت نموده بمیرزا نظام الدین احمد بعد از هفت سال

ملاقات کرد و درین سال اعظم خان از گجرات متوجه تسخیر ولایت سورته و جونا گره شد و جام ستر(٢)سال و دولت خان پسر امین خان غوری که بعد از پدر قایم مقام گشته مغرور بر دلیری و حشم خود بود با جمعیتی قریب بیست هزار کس باستقبال بر آمده جنگی صعب کردند

گرچه چو مور و ملخ است آن سپاه * مور بشود کشته چو افتد براه

و اعظم خان لشکر خود را هفت توپ ساخته محاربه نمود که درین نزدیکی آن طور نشان نمیدهند و خواجه رفیع بدخشی سردار جرانغار که جوانی بشجاعت و شهامت ممتاز بود و محمد حسین شیخ که از امرای قدیم بود بشهادت پیوستند و از فوج هراول شاه شرف الدین برادر زادهٔ ابو تراب نیز شهید شد و از کفار چهار هزار کس همراه پسر جام که جانشین پدر بود بجهنم رفتند

تنه کز دور جام بودی مست * بنگر اکنون خراب و جام شکست

شاه آفاق مست عیش مدام * زانکه شه را بدست آمد جام

این فتح در یکشنبه ششم شوال سنه ثمان وتسعین و تسعمایة (٩٩٨) روی نمود وشایخ فیضی * فتوحات عزیزی * تاریخ یافت ودرین سال قدوة العلمای الراسخین المتبحرین صاحب التصانیف الشاملة العالم بالله شیخ وجیه الدین در احمد آباد داعی حق را لبیک اجابت فرموده ر * شیخ وجیه دین * تاریخ یافته شد رحمه الله علیه رحمة واسعة و همدرین سال شیخ جان(٣)ندهه (؟) خلیفهٔ شیخ عبد العزیز دهلوی در قصبه سیهنه بر مسند ارشاد

(٢ ن) سرسال (٣ ن) چاینلدیفه

امتداد داشت رخت ازعالم بست و یکی از مریدانش * حقیقت فقر * تاریخ یافت و درین ایام جونپور از خانخانان تغیرداده و حکومت ملتان و بکر باو مفوض داشته به تسخیر ولایت سند و بلوچستان و رفع و دفع میرزا جانی نامزد گردانیدند و در ماه ربیع الثانی سنه تسع و تسعین و تسعمایه (۹۹۹) خان خانان را باجمعی از امرای نامدار مثل شاه بیگ خان و سید بهاء الدین بخاري و میر محمد معصوم بکری و دیگران بدان جانب رخصت کردند وصد فیل همراه ساختند و ملک الشعرا شیخ فیضی * قصد ته * تاریخ یافت درین سال خبر فوت شهاب الدین خان از مالوه رسید و * شهاب خانم * تاریخ یافتند ودیگر * ذمیم الاوصاف * و درین ایام به فقیر حکم فرمودند که تاریخ کشمیریرا که ملا شاه محمد شاه آبادی که فاضلی است جامع معقول و منقول حسب الحکم بفارسی ترجمه کرده آنرا بعبارت سلیس منقح بنویس و در عرض دو ماه انتخاب نموده این بیت در آخر نوشت

در عرض یک دو ماه بتقریب حکم شاه

این نامه شد چو خط پری پیکران سیاه

و گذرانید وداخل کتابخانه شد و بمثل خوانده میشود و درین سال شیخ ابراهیم چشتی در فتح پور باجل طبیعی درگذشت و جهان جهان زررا وداع کرده حساب بجان آفرین داد ازان جمله بیست و پنج کرور مبلغ نقد سوای فیلان و اسپان و سائر اجناس داخل خزانه پادشاهی شد باقي همه نصیب اعدا گشت که فرزندان و وکیلان باشند و چون بخست ولوم موسوم و ملوم بود * ذمیم الاوصاف *

و * شیخ لذیم * تاریخ او شد و درین سال چندی از اعیان لاهور سفر ملک بقا اختیار کردند ازان جمله خنجری ترک بزحمت بواسیر و شیخ احمد برادر خورد شیخ عبد الرحیم بآسیب فیل و ملا عرفی شیرازي شاعر مشهور بزحمت وجود عرفی در هنگام سفر واپسین این رباعی گفت که

عرفي دم نزع است و همان مستی تو
آخر بچه مایه بار بر بستی تو
فرداست که دوست نقد فردوس بکف
جویای متاع است و تهی دستی تو

و چون باستادان متقدمین و متاخرین خیلی سخنان بی ادبانه میگفت این تاریخ یافته شد که

گفت عرفي جوانه مرگ شدي

و دیگرے * دشمن خدا * ودرین ایام حکیم همام تعریف کتاب معجم البلدان را که بضخامت دوصد جزو باشد نموده بعرض رسانید که اگر مترجم شود و از عربي بفارسي آید خیلی حکایات غریبه و فواید عجیبه دارد بنابران ده دوازده کس فاضل را جمع نموده چه عراقي و چه هندی آنرا مجزي ساخته تقسیم فرمودند و مقدار ده جزو حصه فقیر رسید و در عرض یکماه ترجمه کرده و پیشتر از همه گذرانیده وسیله التماس رخصت بجانب بداوٗن ساختم وبدرجه قبول پیوست و در بیست و چهارم جمادی الاول سال نه صد و نود ونه مجلس نو روزي بآئین سالهاي دیگر ترتیب و تزئین یافت و آغاز سال سی و ششم از جلوس شده و از جمله احکامی که درین سال قرار یافت تحریم

گوشت گاو و گاومیش و میش و اسپ و شتر بود دیگر زنی هندو
که همراه شوهر بسوزد مانع نیایند و بجبر و اکراه نیز نسوزانند وختنه
پیش از دوازده سالگی نکنند بعد از آن اختیار دارد خواه بکند و خواه نکند
دیگر اگر کسی با شخصی که ذبح جانور پیشهٔ او شده باشد طعام بخورد
دست او ببرند واگر از اهل خانه او باشد انگشت اکل قطع نمایند و
درین سال حاجی میرزا بیگ کابلی که نزد علی رای حاکم تبت
خرد رفته بود دختر اورا آورده در سلک نکاح شاهزادهٔ بزرگ کشیدند
در رسالهٔ مشتمل بر احوال و اوضاع و مذاهب آن مردم از روی
تقریر میرزا بیگ وملا طالب اصفهانی که مرتبهٔ ثانی بایلچی گری
رفته بود نوشته شده اگر استیفا خواهد آنجا نظر فرمایند و الا اکبرنامه
که احوال بلاد هندوستان وکابل و تبت و کشمیر شرح مذکور است
ودر آخر شعبان این سال میرزا نظام الدین احمد را بجانب پرگنه شمس
آباد که در جاگیر وی مقرر شده رخصت نمودند و پسر خاله‌اش
محمد جعفر نام جوانی رشید بغایة رسیده و بهادر درجنگ مواسای
آنجا بدرجهٔ شهادت رسید واین بیت تاریخ وي یافته شده بود که

چو منشور شهادت یافت جعفر از در داور
بود تاریخ سال او شهید پاک شد جعفر

رخصت پنج ماه دادند و چون میرزای مشار الیه بعرض رسانید
که والدهٔ فلاني از جهان در گذشته و براي تسکین خواطر برادران و
خویشان التماس رخصت میکند رخصت بکره دادند چون صدر
رجهان مکرر گفت که سجده بکن و واقع نشد فرمودند بگذار و رنجیده
هیچ ندادند بهر تقدیر همراه میرزا در شمس آباد رفته انجا بیمار

شد و به بداؤن آمده و متعلقان آورده هم بعمارت مرهم و معالجه
اشتغال نموده میرزا بلاهور شتافت و بتقریب نامه خرد افزا که از
کتاب خانه گم شده بود و محصلی سلیمه سلطان بیگم مرا چند مرتبه
یاد فرمودند و هرچند قاصدان از یاران ببداؤن رفتند بتقریب موانع
آمدن نشد اخر حکم کردند که مدد معاش اورا موقوف دارند و
خواهی نخواهی طلبند و میرزای مذکور که غریق رحمت باد
غایبانه یار فروشیها بسیار کرد و شیخ ابو الفضل مکرر عرضداشت
که تامانعی کلی پیش نیامده باشد آنجا نمانده و در شوال این
سال چهار کس را از مخصوصان درگاه برسالت چهار حاکم دکهن
نامزد ساختند شیخ فیضی را نزد راجه علیخان حاکم آسیر و برهان
پور و امین الدین را که اول محمد امین نام داشت و بالتماس
امین الدین ازبرای خود نامی حاصل کرد و نزد برهان الملک که
از درگاه رفته بمدد امرای دولت خواه بسلطنت رسیده دم از استقلال
میزد در احمد نگر که جای آباواجداد او بود و میرمحمد امین نامی
که سابق نوکر صادق خان بود نزد عادل خان حاکم بیجاپور و میرمنیررا
بجانب قطب الملك حاکم کول کنده فرستادند حکم شد که شیخ فیضي
رسالت راجه علی خان را بجاي آورده نزد برهان الملک نیز برود
و آنجا درمیان شیخ و امین الدین صحبتها شد و کار بلجاج کشید
و درین سال مزاج پادشاهي از صحت اندکي انحراف یافته درد
شکمی و قلقی طاري شد که تعبیر ازان بهیچ نتوان کرد و در آن
بي شعوري سخنهاي که ناشی از بد گمانی بر شاهزادهٔ بزرگ بود
حمل به زهر دادن نموده بزبان میگذشت و میگفتند که بابا شیخو

جيو چون اين سلطنت همه از تو بود چرا اين قصد بمن كردي

بهر دل بردن ما حاجت بيداد نبود

مي سپرديم اگر مي طلبيدي از ما

و بحكيم همام كه معتمد عليه مطلق بود نيز تهمت به چيز دادن ميكردند و شاهزاده بزرگ دران حالت چنديرا از معتمدان خويش براي محافظت شاهزاده مراد تعين كرده باشد و در اندك فرصت زحمت بصحت مبدل شد و هم اهل حرم و هم شاهزاده مراد اين قضيه بعرض رسانيدند بنابران بتاريخ بيستم ذي حجه اين سال شاهزاده سلطان مراد را كه به پهاڑي ملقب است حكومت مالوه و آن نواحي تفويض نموده علم و نقاره و نوبت و تمن وتوغ و لوازم دولت و اسباب سلطنت و چهار قب شاهي كه مخصوص شاهزادها است عنايت كرده و اسمعيل قلي خان را بوكالت نامزد گردانيده و امراي عظام ديگررا بملازمت او نوشته رخصت فرمودند تا درميانه بعد المشرقين افتد و از آفات الملك عقيم سالم مانند او باميد كشور كشائي مردم بسيار گرد و پيش شاهزاده كه اورا بهتمكين وشان از ديگران زيادت پنداشته خير الامور اوساطها ميدانستند از اطراف جمع آمدند و عساكر بيشمار از نواحي آگره و قنوج وگواليار گرفته بر سر مدهكر زميندار اوندچهه كه بكثرت حشم و جمعيت از راجهاي هند ممتاز و افساد دران بلاد بنياد نهاده بود در نواحي نرور باوي جنگها كرده و شكست داد و او راه فرار طي نموده در كوهستان و جنگلستان در آمده قطع طريق پيش گرفته مردم بسيار را بقتل رسانيد و قافله را ازو قسطي عظيم افتاد و جمعيت شاهزاده

از بی رشدی او پریشان شده مایوس و مفلوک بهر جانبی سر زدند و درهمان ایام مذکور باجل طبعي بمستقر جنهم شتافت و پسرش باپیشکشهای لایق آمده شاهزاده را دید او را با یار محمد ولد صادق خان که شهرت بیار یافته دارد در لاهور بملازمت فرستاده بلدهٔ اجین را قرار گاه ساخت و مردمي که نامزد بخدمت او شده بودند اکثري از جهت بد سلوکي وي که در داد و ستد و نشست و خاست و توره و توزک و تکبر و تجبر تقلید پدر بزرگوار نموده و از وهم گذرانیده و غورهٔنا شده دم از انگوري میزد برخصت و بی رخصت آمدند و معلوم شد که آن حشمت و وقار ناپایدار از سر بی وقوفی بود نه از سر دانش و درین ایام دولت خان پسر امین خان غوري حاکم جوناگره که در جنگ جام زخمی رفته بود وفات یافت و اعظم خان به تسخیر آن قلعه متوجه شده و وزراي امین خان بسرداري پسر دولت خان چند روزي مدافعه نموده آخر امان طلبیده کلید قلعه را در پنجم ذي قعدهٔ سال مذکور سپردند و در بیست و ششم محرم سنه الف موافق سال سي و ششم جلوس خان‌خانان با جاني بیگ یک شب و روز متصل جنگ عظیم کرده و از جانبین آثار جلادت و شهامت بظهور آمده و دویست کس جاني بیگ را بقتل رسانیده شکست داده و جانی بیگ بعد ازین فتح در جزیره کرد لشکر خود قلعه ساخته و خان‌خانان مدت دوماه او را محاصره داشت و درین ایام یک لک و پنجاه هزار روپیه بیک دفع و یک لک روپیه و یک لك من غله با صد توپ بزرگ در بدفعه دیگر براه دریا و توپچي بسیار و راي سنگ را که از امراي

چهار هزاري است کومک خان‌خانان از راه جسل مير فرستادند و جاني بيگ بعد از محاربات صعب مردانه مغلوب و مضطر شده از در مصالحه آمده دختر خويش به پسر خانخانان داد و بعد از فتح کشمير همراه خانخانان چنانچه بيايد بملازمت آمد و در پنجم جمادي الثاني سنه الف تحويل نو روز آغاز سال سي و هفتم از جلوس شده و ريش تراشي بتلاش ميکردند و اين مصراع تاريخ يافتند که

بگفته ريشها برباد داده مفسدي چندي

و رسم همان و آئين همان بود و احکام همان با زيادتي حکمي چند ديگر بر قياس سابق ازان جمله اينکه دراهم و دنانير مسکوکه بسکّه پادشاهان سابق را گداخته ببهاي طلا و نقره نفروشند و ازان‌ها اثر در عالم نگذارند و انواع اشرفي و روپيه را که دران سکه پادشاهي باشد خواه کهنه بود خواه نو بيک طور رايج گردانند و تفاوت سنوات اصلا منظور نباشد و قليج خان مقيد شده هر روز صرافان را طلبيده از ايشان مچلکه ميگرفت و مصادره مي نمود و بقدغن تمام چنديرا بکشت و باوجود آن از قلابي باز نمي آمدند و فرامين مشتمل بر تاکيد و اهتمام درين باب در اقصاي ممالك نوشته فرستادند و فايده نداشت آخر باهتمام خواجه شمس‌الدين خوافي ديوان کل آن حکم نفاذ يافت و در روز شرف آفتاب که درجهٔ نوزدهم حمل باشد جعفر بيگ ملقب بآصف خان بخشي را برسر جلاله تاريکي که از پيش عبدالله خان آمده راه کابل قطع مي نمود نامزد گردانيدند تا باتفاق محمد قاسم‌خان حاکم کابل استيصال آن مفسدان نمايد و نظام‌الدين

احمد را بمنصب بخشي گري کل متعین ساختند و در آخر شعبان
زین خان کوکه را نیز بکومک آصف خان و استیصال بقیة السیف
تاریکیان و تعمیر ولایت سواد و بجور که مطلق خراب شده بودند
نامزد گردانیدند و در اواسط ماه شوال این سال حافظ سلطان رخنه
هروی که صاحب خیر بالذات بود آثار پسندیده ازو خیلي مانده
خصوصا باغ و عمارات سرهند که در هند ثانی ندارد در سنه نود
سالگی از سرای غرور بدار السرور انتقال نمود و این تاریخ بعمل
تعمیه یافتند که

رخنه در باغ شد و آب نماند

و فیضي سرهندی دو تاریخ یافته یکي * باغ بي آب شد * دیگر
چو او در گوشهٔ باغ است مدفون * بجو تاریخ او از گوشهٔ باغ
و دیگری * یا حافظ *

و در تاریخ بیست و چهارم شوال یادگار کل برادر زاده میرزا
یوسف خان رضوی که او را در کشمیر نایب مناب ساخته بملازمت
آمده بود رسید و قلیج خان را بجهت سرانجام مهمات در لاهور
گذاشته در عین باران از آب راوی گذشته و اردو را همراه شاهزاده
بزرگ ساخته خود پیش پیش شکار افگنان بآب چناب رسیدند و
انجا خبر شیوع یافت که یادگار با حسین بیگ شیخ عمري بدخشي
که تحصیلدار خراج کشمیر بود جنگ کرده غالب آمد و قاضي علي
بغدادي دشمن ایمه را که منصب دیواني کشمیر داشت و حساب
هاي دور از کار و دقت هاي نامعقول درمیان آورده هم سپاهي و
هم رعیت را بجان آزرده بود گوش و بیني بریده و قلم بر بناگوش

نهاده گردانیدند و این تاریخ یافته شد

چون که قاضي علي بغدادي * حسرت یادگار با خود برد
خامهٔ منشیٔ قضا بنوشت * سال تاریخ او که موذي مرد

بعد ازان یادگار باتفاق کهنه فعلهاي آنجا تاج مکلل بر سر کل نهاده نام سلطنت عاریتی بر خود گذاشت

کلاه سروري و تاج شاهي * بهر کل کي رسد حاشا و کلّا

میگویند که چون رسم ولایت کشمیر این است که در روز جلوس تیغهاي برهنه گرفته بر سر پادشاه نو از دو رویه صف بسته مي ایستند یادگار را در وقت خواندن خطبه لرزه بر اندام او فتاده بي شعور گشته بود بعد از دیري بحال آمد و از اتفاقات اینکه همانروز که سجعي براي مهر خود یافته نگین بحضور خود کندن فرمود ریزهٔ ازان جدا شده بچشم او افتاد و تا دیري مي مالید و مي نالید و ازین تفاءلها دانستند که دولت او دیر بقا نخواهد بود

دولت تند را بقائی نیست * دولت آنست کافت و خیز بود

و حسین بیگ شیخ عمري هزیمت یافته و ندیم جاني را غنیمت تمام دانسته از کوتلهاي کشمیر بتگ پا بر آمد و براجوري که مابین کشمیر و سر راه است رسیده منتظر حکم بود و یادگار مناصب و جایگیر ها را بمردم و داده بخطاب ها مخاطب گردانیده خزینه و طویله و سلاح خانه میرزا یوسف خان را بتصرف در آورد و اهل و عیال او را بعد از گرفتن زر و زیور و جواري کار آمدني بهمراهیٔ پسر آن نامقبول جعل خوي و بوي میرزا یوسف خان که مگر این بیت حسب حال ایشان است

امرای تو بو الفضول همه * امرا زاده نا قبول همه

بر الاغها سوار کرده برسوائي تمام از کشمیر اخراج نمود و میرزا یوسف خان را در اردو متهم ساخته چند روزی بشیخ ابو الفضل سپردند و دربنولا شیخ فرید بخشي را با شیخ عبد الرحیم لکهنوی و جمعی دیگر پیشتر فرستادند و خود تا رسیدن شاهزاده در کنار آب چناب توقف نمودند و در بهنبر که ابتدای کوتل و کوهستان است خبر آمد یادگار را از شهر کشمیر بر آمده با جمعیت عظیم روی بمقاتله و مقابله آورده درهیراپور نام کوتلي فرود آمده شب بخاطر جمع درون سراپرده بفسق و فجور مشغول بود و نیم‌شبي بعضی از نوکران میرزا یوسف خان باتفاق جمعي افغانان بر سر یادگار ریخته او را بقتل رسانیدند و سر پر فتنهٔ او را بعد از سه روز بدرگاه آوردند و این فتح باین روزی موجب عبرت عالمیان شد و حساب کردند که از ابتدای جلوس در روز چهلم سر یادگار در لشکر آمده چون گوی در طبطاب بود بعد ازان در کنگرهٔ قلعه لاهور سر افرازی یافت و چون در ماه ذی حجه این سال جامع این منتخب از بداوٗن حسب الحکم آمده باردو ملحق شد درمنزل بهنبر حکیم همام بعرض رسانید که فلاني مي خواهد که کورنش بکند پرسیدند که چند گاه از وعده تخلف نموده جواب داد که پنج ماه پرسیدند بچه تقریب ماند گفتند بتقریب بیماری و محضر اکابر بداوٗن و عریضه حکیم عین الملک بهمین مضمون از دهلی آورده چون همه را خواندند فرمودند بیماری تا پنج ماه نمی باشد و کورنش ندادند و همان طور محجوب و مغموم و محروم و محزون در اردو که همراه

شاهزاده دانیال در رهتاس گذاشته بودند مي بودم و ختم حصن
حصین از کلام حضرت خیر النبیئن صلی الله علیه و سلم و علیهم
اجمعین و ورد قصیدهٔ برده را حصار خود ساخت و مجیب دعوات
مضطرین آن دعای دردآلود نیاز آمیز را بشرف اجابت قرین
گردانید تا آنکه بعد از پنج ماه هنگام وصول موکب از کشمیر
بلاهور پادشاه را مهربان ساخت و بتقریب ترجمه ساختن کتاب
جامع رشیدی که مجلدی عظیم است یاران صادق مشفق چون
میر نظام الدین احمد و غیره نام فقیر را غایبانه در مجلس
خلوت مذکور ساختند و حکم ملازمت صادر شد و بعد از مراجعت از
کشمیر روز بهمن خورماه عید بهمن ماه آلهي موافق هفدهم ربیع
الآخر این سال کورنش دادند و یک اشرفي گذرانیده و بالتفات
تمام پیش آمده رفع آن حجاب و تواری بعد از دشوای بآساني
میسر گردید و الحمد الله علي ذلک و حکم انتخاب کتاب جامع
رشیدي باستصواب علامي شیخ ابوالفضل صادر شد ازان جمله
شجرهٔ خلفای عباسیه و مصریه بنی آمیه را که بحضرت ختمي پناه
صلی الله علیه و آله و سلم منتهی میشود و ازانجا بآدم علیه السلام
میرسد و همچنین نسبت سایر انبیای الوالعزم بتفصیل ترجمه از
عربی بفارسی کرده بنظر درآورد و داخل خزانهٔ عامره شد آمدیم برسر احوال
شاهنشاهی در تاریخ ششم محرم سنه احدی و الف درکشمیر رسیده
و دو روز کم یکماه بسیر آن باغ خاصه گذرانیده و حکومت آن را باز
بمیرزا یوسف خان بخشیده بتاریخ ششم شهر صفر سال هزار و یکم
مراجعت نموده بکشتی نشسته متوجه باره موله که سرحد کشمیر

و سر راه پکهلی است شدند و در راه بحوضی که بزین لنکا مشهور
است رسیده سیر کردند و این حوضي است که درمیان دو کوه شرقی
و غربي واقع شده وسی کروه دور اوست بغایت عمیق است و دریای
بهت از میانه این میگذرد و سلطان زین العابدین که مجملي
احوال او در نسخهٔ منقح کشمیري مذکور شده است مقدار یکجریب
در آب سنگ انداخته و بران کرسي سنگین عالی عمارات رفیع چنان
تعمیر نموده که نظیر آن را در بلاد هند نشان نمیدهند و از جمله
امور عجیب که مردم لشکر در ولایت کشمیر دیده آمده اند درختی
لرزان بود درموضع خان پور که عرض تنهٔ وی بمقدار دو ارش و ارتفاع
وی از یک گز انداز بالا تر و شاخهای وی چون بید مجنون سرنگون
و با وجود این اگر کودکی یک سر شاخ او را گرفته بجنباند تمام آن
درخت بحرکت و لرزه در می آید و بعضي از غرایب آن دیار را
شاه فتح الله شیرازی مرحوم در رساله نوشته داخل اکبرنامه تصنیف
علامی شیخ ابوالفضل گردید بتاریخ غرهٔ ربیع الاول این سال رهتاس محل
نزول اجلال شد و تاریخ پانزدهم این ماه مراجعت بجانب دارالسرور
پشاور نموده بتاریخ ششم شهر ربیع الثانی عمت برکاته میانه آن شهر
راکه مدینة الحرف است مستقر ساختند و درین ایام خبر رسیدکه بهادر
کودره که شمهٔ ازو مذکور شده بعداز وفات قتلوء نوحانی حاکم اودیسه
باسکت سنگهه ولد مانسنگهه اول جنگی عظیم نموده شکست داد
و چون مان سنگهه برسر او رفت تاب مقاومت نیاورده در بیابان
ها و کوهستان پنهان شد و ملک بنگاله تاکنار دریا بتمام بتصرف
مان سنگهه درآمد و بتاریخ یکشنبه هفدهم جمادی الثاني سنه

احدی و الف (۱۰۰۱) تحویل نیر اعظم از حوت بحمل و آغاز سال سی و هشتم از جلوس واقع شد و ضوابط دیگر احداث یافت و بتاریخ بیست و چهارم جمادی الثانی خانخانان و میرزا جانی آمده مشمول مراحم گشتند امرائی را که درین خدمت همراه خان خانان بودند فراخور حال بزیادتي منصب و جایگیر ممتاز ساختند اول ملتان را بجایگیر میرزا جاني مقرر کردند بعد از چند گاه اورا تته و میرزا رستم را ملتان دادند چنانچه بعد ازین مذکور شود انشاءالله تعالی درین وقت خبر رسید که چون خان اعظم ولایت سورت را متصرف شد مظفر گجراتي درین نواحی بود فرار نموده بجانب کنکار زمین‌دار ولایت کچهه رفته در پناه او میبود اعظم خان بر سر کنکار رفت و او بجهة حفظ ناموس و نام خود آمده خان اعظم را دید و پسر خان اعظم خان را بجای که مظفر بود اسیر کرده اورا غافل گرفتار ساخته بجانب خان اعظم روان کرده بود و مظفر در اثنای راه ببهانه قضای حاجت نشسته باستره که با سایر دست افزار پیوسته با خویشتن میداشت گلوي خود را بریده هلاک شد و بناچار سر اورا نزد خان اعظم بردند او در لاهور بدرگاه فرستاد

گردنش برتافت گردون هر که زو گردن بتافت
بر نتابد پیش ازین تا بر نتابد پیش ازان

و درین ایام صد و بیست فیل که در فتح اودیسه بدست راجه مان سنگه افتاده بود از بنگ ارسال داشت و درین سال بمقتضای ضابطه که امرای سرحدی را در سر هرچند گاه بدرگاه باید آمد که درین ضمن حکمتها و مصلحتها است فرمان طلب بنام اعظم خان که

درمدت شش سال از ملازمت جدا بود رفت و جوناگره راکه فتح نموده بود ازو انتزاع نموده براجه رای سنگه دادند و او چون در مرتبه اخیرکه ازبنگاله به فتحپور آمده سخنان درشت در وادی مذهب وملت گفته متعصبانه شیخ ابوالفضل و بیربر را بحضور پادشاه پیش کشیده و سخنان بجاے عجب رسانیده مخاطب خاص و خطاب عام بود غالبا ازین رهگذر خیلی ملاحظه داشت و بتقریب گذاشتن ریش نیزکه درجنگ جام نذرکرده و درین باب فرمانی باو نوشته فرستاده بودند که مگر ریش تو گرانی میکندکه نمی آئی و او عریضه درشتي طویل الذیل در جواب ارسال نموده بود وهمی بخاطرش راه یافت و بعضی از اهل نفاق نیز از پادشاه نسبت باو سخنان گفته از جا بردند بنابران فرزندان و اهل و عیال و خزانه خود را در کشتی انداخته در غره رجب سال مذکور از جوناگره به بندر دیو رفته عزیمت سفر حجاز نمود و این تاریخ بزیادتی یک عدد گفته شد که

بجاي راستان شد خان اعظم * ولی درزعم شاهنشاه کج رفت

چو پرسیدم زدل تاریخ این سال * بگفتا میرزا کوکه بحج رفت

و این کار اورا که از کار سلطان التارکین ابن ادهم مي شمردند آخر رفته و نا رفته مساوي بود از رسیدن این خبر فرمان بشاهزاده سلطان مراد بمالوه رفت تا بدارائي گجرات منصوب گردد و محمد صادق خان را بجاي اسمعیل قلي خان بوکالت او نامزد گردانیده از درگاه رخصت دادند و سرکار سورت و بهروج از تغیر قلیج خان در وجه جایگیر او مقرر شد و درین سال زین خان کوکه و آصف خان که بجهة تنبیه افاغنهٔ سواد و بجور و استیصال جلاله تاریکي تعین

شده بودند اکثر آنها را نا بود ساخته اهل و عیال جلاله و وحدت
علي برادر او را با خویشان و برادران قریب بچهارده هزار کس
اسیر گردانیده بدرگاه فرستادند و از سایر اسیران که حساب گیرد و
در بیست و نهم ذی القعده این سال حکومت بلدهٔ مالوه را بمیرزا
شاه رخ بخشیده و شهباز خان کنبورا که سه سال در بند داشته و مبلغ
هفت لک روپیه نقد ازو گرفته از قلعه کانگره طلبیده از قید برآورده
بودند بجهة سرانجام مهمات مالوه و وکالت میرزا شاه رخ تعین
نمودند و هفتدهم ذی قعدهٔ این سال شیخ مبارک دانشمند از
عالم درگذشت و پسرانش در تعزیت سر و ریش و بروت و ابرو را
در حلق موافق ریش ساختند و ملک الشعرا شیخ فیضي این
تاریخ یافت که * فخر الکمل * وفقیر * شیخ کامل * یافتم و شریعت جدید
تاریخ چار ضرب شدن این جماعه شد و در هشتم شهر محرم سنه
اثني و الف (۱۰۰۲) میرزا رستم بن سلطان حسین میرزا ابن
بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفوی که خود حکومت زمین داور
و نواحي آن و برادر بزرگش میرزا مظفر حسین حکومت قندهار
و گرم سیر داشت از برادر رنجیده با فرزندان و اهل و عیال و برادر
اعیاني بملازمت رسید و حکیم عین الملک و دیگران را باستقبال
فرستاده سراپرده و بارگاه و قالیها و دیگر اسباب فراش خانه و کمر
وخنجر مرصع روانه داشتند و در چهار کروهي لاهور خان خانان و
زین خان کوکه و سایر امرای عظام را پیشواز رفتن فرمودند و بعد از
ملازمت مبلغ یک کرور تنکه مرادی نقد انعام بخشیده در سلک
امرای پنجهزاری داخل ساخته بجایگیر او ملتان نامزد گردانیدند

ودرین ایام متعاقب ملک الشعرا شیخ فیضي بعد از چهار ماه دیگر ایلچیان از نزد حکام دکهن مقضي المرام مراجعت نموده بملازمت رسیدند و چون برهان الملک پیشکش خاطر خواه نفرستاده بود بتاریخ بیست و یکم محرم مکرم شاهزاده دانیال را بوکالت خانخانان و رایسنگه که اورا راي سگت توان گفت و دیگر امرا را با هفتاد هزار رقمي باین خدمت نامزد ساخته و صبیهٔ خانخانان (۲) را در حبالهٔ شاهزاده دانیال کشیده جشني عظیم دادند و زر نقد و اجناس و انواع غرایب و اشیاي نفیس چندان یافت که سامان لشکري ازو توان کرد و اسباب سلطنت و علامات شوکت و تجمل بشاهزاده داده رخصت فرموده خود هم متعاقب بعزیمت شکار بیرون آمده تا کذار آب سلطان پور بیست و پنج کروهي لاهور رسیده راي منقلب شد و شاهزاده دانیال را حکم مراجعت و خانخانان را که بسرهند رسیده بود بجهة بعضی کنکاش طلبیده و باستقلال سرداران لشکر گردانیده امر بانصرام آن مهم فرموده و مجددا مرخص ساخته بازگشته در لاهور آمدند و در روز جمعه هزدهم جمادی الثاني این سال میان شیخ عبد الله خلف صدق حضرت میان شیخ داؤد قدس الله روحه انتقال بملک ابدی فرمود و *جان پاک شیخ داؤد* تاریخ شد و هو اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب * بر راي از کیا مخفي نماند که تا این زمان انچه از واقعات در سلک تحریر کشیده آمد ماخذ اکثر آن طبقات اکبر شاهی است که فقیر کثیر التقصیر

---

(۲) قلیج خان

متفطن شده نام و تاریخ آنرا نظامی یافته و مصنف مرقوم نیز خوش کرده جزو کتاب خود ساخته و بعد ازان سوانحي که در مدت دوسال واقع شده بطریق اجمال ایراد مي یابد *

در دوشنبه تاریخ بیست و هشتم جمادي الثاني سنه اثني و الف (۱۰۰۲) تحویل آفتاب از آخر درجهٔ حوت باول درجهٔ حمل روي نمود و شروع در سال سی و نهم از جلوس واقع شد و این هژده روز بمثل ایام سابق در جشن و عیش و طرب و بهجت گذشت و احکام مجدد صدور یافت ازان جمله اینکه کوتوال از محلات و بیوتات شهر جدا جدا خبردار بوده از روٴسا و اعیان هر محله مچلکه بگیرد که از احوال صادر و وارد هر صنف مردم خواه تاجر خواه سپاهي خواه غیر آن شب و روز متفحص باشند و مفسدي و متمردي و دزدي را نگذارند که سکونت در شهر گیرد و اگر خرج کسي را بیشتر از دخل بعد بدهند پیروي نموده بوسیله کوتوال بعرض رسانند که این همه فضولي او غالبا از زر بي وجه خواهد بود و بر سور و سرور و ماتم و شیون خصوصا نکاح و ولادت و خون و امثال آن هرچه واقع شود کوتوال را مطلع سازند و یک کس معتبر از جانب او در هر محله و کوچه و بازار و رهگذر آب پیوسته بوده باشد و از صلاح و فساد واقف گرداند و راهها را چنان ضبط نمایند که گم شده و گریخته نتواند بدر رفت و سوداگر بی حکم اسپ نتواند برد و بندي از هندوستان نتواند آورد و طلا و نقره و قماش را نرخ معین مانده ببهاي پادشاهي بخرند و فایده مقرري بخزانه عاید گردد و مشرفي و داروغه بر اموال میت و غیبت نامزد گرداند تا اگر میت وارثي

دارد بعد از تحقیق اگر قرض پادشاهي بر ذمۀ او نباشد یا کروري
و عملدار و فوطه دار نقود مال نباشد تعلق بوي گیرد و الا داخل
بیت المال شود و تا خط بیت المالچي بدست نیارند مرده را دفن
نکنند و بجانب شرق رویه شهر بجهت تعظیم آفتاب در گورستان
نگاهدارند و اگر یکي از مریدان در سنیه نام بمیرد خواه مرد خواه زن
پارۀ از غله خام و خشت پخته بر گردنش بسته در آب سر دهند و
بجائي که آب نباشد بسوزند و یا بطور خطائیان بدرختي بر بندند و این
حکم مبني بر اصلي است که قرار داده اند و جاي ذکر آن نیست
و پسر و دختر عوام الناس تا بچبوترۀ کوتوالي بنظر گماشتهاي
کوتوال نگذرند و تحقیق مال هردو ننمایند کدخدا نشوند باین
تقریب خیلي منافع و فواید بعهده داران خصوصا کسان کوتوال و
خانوي کلال و سایر عوانان ارذال بیرون از شمار وهم و خیال عاید
میگردید دیگر زني که دوازده سال از شوهر بزرگتر باشد شوهر باوي
جماع نکند و زني جواني که در کوچه و بازار شهر میگردیده باشد
و دران حال یا رو نپوشد یا روي کشاده گردد و همچنین زني
ناسازگار حیله گر که با شوهر ستیزه کند در محلۀ فواحش برود
و آن کاره گردد دیگر وقت مخمصه و اضطرار مادر و پدر را
میرسد که فرزندان خود را بفروشند و چون دست یابند زر داده
از رقبۀ رقیت خلاص سازند دیگر هندو را که در زمان طفولیت یا
غیر آن باکراه مسلمان کرده باشند اگر خواهد باز دین آبائي را
اختیار نماید و بر هیچکس تکلیف ننمایند و هر کس از هر دیني
که خواهد انتقال بدیگري کند و زن هندو اگر بر مسلماني فریفته

شده در دین مسلمانان در آید جبرا و قهرا گرفته با اهل او سپارند از از احداث بیعه و کنیسه و بتخانه و دخمه هیچ یک را از کفار مانع نیایند و این احکام تعلق بامور دینی دارد که شمهٔ ازان سمت گذارش یافت و استیعاب آن از حیز قدرت جامع اوراق بیرون است اما احکام ملکي و مالي و بیوتات و دار الضرب و سپاهي و رعیت و سوداگر و چوکي و واقعه نویسی و کروری و داغ و محلي و جنگ فیل و آهو و چیته و شیر و مرغ و بز و سگ و خوک و دیدن معتاد ضوابط خیل خانه داری و توضیع اوقات در خوردن و آشامیدن و خواب و بیداري و اوضاع و احوال را چگونه پابند قلم توان ساخت که عقل از ادراک آن عاجز است و حصر انرا عمری دراز باید غیر طبیعي

هر روز فلک حادثهٔ نو زاید * کاندیشه بجهد مثل آن ننماید
روشن تراز آفتاب راهي باید * تا مشکل این زمانه را بکشاید

و بعضي ازان در دفتر دوم اکبر نامه که علامي شیخ ابو الفضل تصنیف کرده و مجلدی عظیم ساخته بازتوان یافت و در روز شرف آفتاب صاحب این انتخاب دفتر اول تاریخ الفي را از جمله سه دفتر که دو ازان ملا احمد تسته را فضي علیه ما علیه و ثالث آصفخان باتمام رسانیده و حکم بمقابله و تصحیح آن صدور یافته بود باتفاق ملا مصطفی کاتب لاهوری که یاری اهل است و در سلک احدیان داخل است گذرانیده بدرجهٔ تحسین پیوست و فرمودند که او چون بسیار متعصبانه نوشته است تصحیح دفتر دوم نیز بنمای و در مدت یک سال اکتفا بمقابله نموده از جهت تهمت تعصب

خود متعرض بمصنف الا ماشاء الله بجهة ربط منوات نشده و اصل را تغیر نداده علت را بطبیعت وا گذاشتم که مبادا باعث پرخاش دیگر گردد حال من درین کتابها بآن می ماند که یکی خرما را با خسته میخورد و دیگری گفت که خسته چرا نمي اندازي گفت بر من همچنین پیموده اند *

و درین ایام شیخ فیضي ملک الشعرا تفسیر سواطع الالهام را که همه غیر منقوط است و ضخامت هفتاد و پنج جزو دارد تمام ساخته نود و نه فقرهٔ غیر منقوط تاریخ اتمام آن یافت و چند جزو برای انتشار در عراق فرستاد و حالا به * اسرار ثاني * که نیز تاریخ تصحیح و مقابله میشود مشغول است و فضلای عصر توقیعات بران نوشتند از آن جمله شیخ یعقوب کشمیری رحمه الله توقیع عربي نوشت و میان امان الله سرهندی * وَلَا رَطْبٍ وَّلَا يَابِسٍ اِلَّا فِیْ کِتَابٍ مُّبِیْنٍ (۲) * و میر محمد حیدر معمائی سورهٔ اخلاص را بتمام بي تسمیه و فقیر * من احسن التفاسیر بسم الله الرحمن الرحیم علم القران * تاریخ یافت و توقیعی نوشت انشاء الله بتقریبی در محل خود مذکور گردد و بعضی از فقرات مي گانهٔ تاریخ مصنف که به فقیر از شکار گاه در لاهور نوشته بود این است * الحمد لله محصل المرام

---

(۲) واضح باد که اعداد جملهٔ لارطب الخ هزار و نود و نه است و اعداد فقرهٔ الحمد الله تا سواطع الالهام نهصد و هفتاد و سه و اعداد فقرهٔ اللهم المحرر الخ یکهزار و سی و یک است بر ینقیاس اعداد هریک فقرات تاریخ مختلف است *

اکمل سواطع الالهام * اللهم المحرر وحده لاطراس الکلام *
حدود اسرار کلام الله المرسل درر السرر * سمو اسرر الدرر علوا *
باقي برین قیاس و در صفر سال هزار ودو خواجه ابراهیم حسین
احدی که ازجمله مخصوصان فقیر بوده از عالم درگذشت و * خواجه
ابراهیم حسین * تاریخ یافته شد رحمه الله و همدرین سال حق سبحانه
عزشانه کاتب را توفیق کتابت کلام مجید رفیق گردانید تا بخط
نسخ و روشن و خوانا نوشته و با تمام رسانیده بلوح و جدول مکمل
وقف روضهٔ منوره حضرت غوث الانامی مرشدی ملاذي میان
شیخ داؤد جهنی وال قدس سره ساخت امید که کفارت کتابتهای
گذشته که چون نامهٔ اعمال بنده سیاه است گردیده مونس ایام
حیات و شفیع بعد ممات گردد وَ مَا ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ بِعَزِیْزٍ *
و در هفدهم ذیقعدهٔ این سال محمد قاسم خان میر بحر و میرزا
محمد زمان که منسوب بفرزندی شاه رخ میرزا بود در کابل کشته
شدند مجملا آنکه چون محمد زمان میرزا بعد از باز گشتن از حج
ببدخشان آمد آن مردم بدخشان از تعدي اوزبکان بجان آمده بودند
اورا بسرداري برداشته ترددهاي مردانه بجاي آورده بامید کومک
از هندوستان پیوسته سرکله بغنیم مي زدند و چون ارادهٔ ایشان
بظهور نه پیوست و طایفه اوزبکیه

لشکري بیشتر از مور و ملخ

بر سر محمد زمان میرزا آوردند او حسب میسور و مقدور چند سال
بمدافعه و ممانعه برخاست و دست آخر هزیمت یافته و تاب
مقاومت نیاورده با چهارده پانزده هزار سوار بعزیمت هندوستان در

بنواحي کابل رسید و باغواي بعضی مردم ازان داعیه پشیمان شد
و دغدغه فاسد در سر داشت و بدست کسان محمد قاسم خان حاکم
کابل گرفتار گشت و محمد قاسم خان باو بتعظیم و تکریم سلوک
نموده بهر کدام از مردم او اسپ و خرجی و خلعت داده و صد و
پنجاه سوار بهمراهي او نامزد گردانیده میخواست که رخصت بجانب
لاهور نماید درین اثنا بعضي از نوکران معتبر محمد قاسم خان که
بدخشي بودند و کابلی با میرزا یگانه شده نیم روزی در حویلي را
شکسته و بزور در آمده و بخوابگاه محمد قاسم خان رفته او را زیر
تیغ کشیده بخوابگاه دیگر فرستادند و محمد هاشم ولد محمد قاسم
خان که در بیرون ارگ کابل منزل داشت جمعي از توپچیان و
شاگرد پیشگان پدر را با خود متفق ساخته میرزا محمد زمان را
محاصره نموده یکشب و روز آتش جنگ افروخته میرزا را بقتل
رسانید و سر او را بدرگاه فرستاد محمد قلیج خان را که چند گاه جملة
الملکي بود بحکومت کابل نامزد گردانیده رخصت دادند و خواجه
شمس الدین محمد خوافي بعهدهٔ انتظام مهمات ملکي ومالی
سرفراز شده دیوان مطلق العنان گردید و درین ایام آصفخان بخشي
را بجانب کشمیر بجهة تحقیق معاملات و مهمات سپاهي و رعیت
آنجا رخصت دادند و درین سال فقیر را چون تتابع قوارع مصائب
و تازیانهاي نوایب گوش زد شد حق سبحانه از بعضي ملاهی و
مناهي که بآن مبتلا بود توبه کرامت فرموده آگاهي بر زشتي اعمال
و قبایح افعال بخشید

آه گر من چنین بمانم آه

و بطریق تفاءل لفظ استقامت تاریخ یافته شد و ملک الشعرا این بیت یافت

لقد تاب شیخی عن الحوبة * و تاریخه سابق التوبة

برفت از سرم اندیشهٔ می و معشوق

بشد ز خاطرم آواز بربط و طنبور

و در اوایل محرم مکرم سنه ثلث و الف (۱۰۰۳) شیخ فرید بخاری را که در بخشی گری شریک آصفخان بود حکم شد که تا در کوهستان شمالی رفته راجهای متمردان آنحدود را بربقهٔ اطاعت کشیده و جمعبندی اراضی نموده فراخور آن پیشکش آورد و در اوایل صفر این سال ازآب راوی عبور نموده دران نواحی به بیست و پنج روز بسیر و شکار اشتغال فرموده باز گشتند و درین ایام بملک الشعرا حکم تصنیف پنج گنج فرمودند تا در مدت پنج ماه کم و بیش کتاب نل دمن را که عاشق و معشوق بودند و آن قصه در اهل هند مشهور است مشتمل بر چهار هزار و دوئیست بیت و کسری مرتب ساخته در نظر با چند اشرفی نذر گذرانید و بسیار مستحسن افتاد و حکم بکتابت و تصویرآن و خواندن در مثل به نقیب خان فرمودند و مطلع آن کتاب این است

ای در تگ و پوی تو ز آغاز * عنقای نظر بلند پرواز

و الحق مثنوئی ست که درین سیصد سال مثل آن بعداز میر خسرو شاید در هند کسی دیگر نگفته باشد *

و درین ایام میرزا نظام الدین احمد که با قلیج خان در افتاده و همیشه معارضت باو داشته و تصرف در مزاج

پادشاهي پیدا کرده و چست و چابک در مهمات در آمده بود مورد انواع مراحم پادشاهی و محل اعتماد تمام در حسن کفایت و تدبیر و اخلاص و دیانت و تردد شد چنانکه قلیچ خان و دیگر ارباب دخل را که جدائی از درگاه نداشتند باطراف نامزد گردانیده این معني را مقدمهٔ ترتیب و منشاء رعایت او تصور نموده عنایات گونا گون در باب او در خزینهٔ خاطر مکنون داشته میخواستند که جوهر عالی او را که قابل نشو و نما بود در صحرای ظهور آورند ناگاه در عین ترقي و اوج کار و بار بر خلاف چشم داشت آشنا و بیگانه چشم زخمی عظیم از زمانه رسید و بزحمت تپ محرق در سن چهل و پنج سالگی از عالم بیوفا درگذشت و جز نام نیک با خود نبرد و خیلي از احباب و اصحاب که از و حسن اخلاق دیده امیدواریها داشتند خصوصا این حقیر که جهة یگانگي دیني و اخلاص مبرا از اغراض دنیاوي باو داشت اشک حسرت از دیده ریخته و سنگ نومیدی بر سینه زده عاقبت جز صبر و شکیبائي که شیوهٔ اصفیا و شیمهٔ اتقیاست چاره ندیدند و این واقعه را اعظم مصائب و نوایب دانسته عبرت کلی ازان گرفته دیگر دم صحبت با افراد انسانی نزدم و زاویهٔ خمول لازم گرفتم

مجلس وعظ رفتنت هوس است * مرگ همسایه واعظ تو بس است

و این واقعه در بیست و سوم صفر این سال روي داد و نعش او را از اردو بلاهور آورده در باغ او مدفون ساختند و کم کسي از خاص و عام شهر بود که بر جنازه او نگریست و از مکارم اخلاق او یاد نکرد و پشت دست حسرت بدندان نگزید

بر هیچ آدمي اجل ابقا نمی کند
سلطان قهر هیچ محابا نمی کند
عامست حکم میر اجل بر جهانیان
این حکم بر من و تو بتنها نمي‌کند

و این قطعه در تاریخ او گفته شد

رفت میرزا نظام الدین احمد * موي عقبی‌و چست و زیبا رفت
جوهر او ز بس که عالي بود * در جوار ملک تعالی رفت
قادري یافت سال تاریخش * گوهر بی بها ز دنیا رفت

و درین ایام شیخ فرید بخاری را که بجهت ضبط کوهستان سوالک فرستاده بودند براي خدمت بخشی گری که متعین و منحصر برو شده بود طلب داشتند و قاضي حسین قزوینی را بجای او نامزد گردانیدند *

و درین ایام اعظم خان که از شرفاي مکه معظمه آزار بسیار کشیده و آن استغنا بباد داده بود از حج باز گشته داخل سلسله مریدان گشت هم سجده و هم سایر لوازم ارادت و اخلاص بجا آورده وداع محاسن گفت و در صحبتها و هم زبانیها همه جا پیش بود و صوبه غازي پور و حاجي پور جایگیر یافت و احکام مذهب نو از خدمت علامی یاد میگرفت

درین تعلیم شد عمر و هنوز ابجد همیخوانم
ندانم کی رقوم آموز خواهم شد بدیوانش

و دفع ممالی راست آمد *

و در نهم ماه رجب این سال تحویل نو روزي واقع شد

و سال چهلم از جلوس رسید و مجلس آئین بندي بدستور
سنوات سابق گذشت و پیش از تحویل بدو روز در دیوان
خانه عام و خاص از بالای جهروکه فقیر را پیش طلبیدند وخطاب
بشیخ ابو الفضل فرمودند که ما فلانی را که عبارت از فقیر باشد
جوانی فانی صوفي مشربي خیال میکردیم اما او خود چنان فقیه
متعصب ظاهر شد که هیچ شمشیري رگ گردن تعصب او را نتوند
برید شیخ پرسید که صاحب در کدام کتاب نوشته که حضرت این
چنین میفرمایند فرمودند که در همین رزمنامه که عبارت از
مهابهارت باشد و دوش برین معنی نقیب خان را گواه گرفته ام
شیخ بعرض رسانیدکه‌تقصیر کرده است بضرورت پیش رفته معروض
داشتم که بنده مترجمی بیش نیستم هرچه دانایان هندی تعبیر
کرده اند بی تفاوت ترجمه نموده ام و اگر ازخود نوشته باشم تقصیر
من خواهد بود و بد کرده باشم شیخ همین مدعا عرض کرد
تاخاموش ماندند و باعث برین اعتراض آن بود که نقل حکایتي
در رزم نامه کرده بودم باین مضمون که استادي از اهل هند در
وقت نزع به نصیحت با حاضران میگفت که آدمی را لازم است
که قدم از حد جهل و غفلت بیرون نهاده اول ازهمه صانع بیچون
را بشناسد و راه دانش پیماید و تنها بر علم بیعمل اکتفا نه نماید
که نتیجه نمیدهد و طریقه حسنه را اختیار نموده از سیئات حسب
الامکان دست کشیده دارد و به یقین داند که هرفعلی را بازپرسي
خواهد بود و درانجا این مصرع نوشته بودم

هرعمل اجري و هرکرده جزائی دارد

این معني را حمل بر سوال منکرونکیر و حشر و نشر و حساب و میزان و غیر آن نموده مخالف قرار داد خویش که بغیر تناسخ بهیچ چیز قایل نیستند نموده مرا متهم به فقاهت وتعصب داشتند
تا کی ملامت مژۀ اشکبار من * یکبارهم نصیحت چشم سیاه خویش
آخر خاطر نشان مقربان نمودم که همه اهل هند قایل به جزا و سزاي حسنات و سیّئات اند و اعتقاد ایشان این است که چون شخصي مي میرد محرري که نامۀ اعمال بندگان را از مدت عمر مي نویسد پیش فرشتۀ که قابض ارواح است و پادشاه عدل نام دارد مي برد او بعد از ملاحظۀ نیکي و بدي و غلبۀ یکی بر دیگری حکم میکند که این شخص مخیّر است از و مي پرسند که اول ترا بعوض نیکیها در بهشت بریم تا انجا استیفای لذت بر قدر حسنات خویش بکنی بعد ازان در دوزخ فرسیتم تا تلافي آن گناهان شود یا بر عکس و چون آن مدت را بسر مي برد انگاه حکم میکند که باز در دنیا رفته و بقالبی مناسب افعال خویش در آمده چند دوره میگردد و همچنین الی مانهایة تا زماني که نجات مطلق یابد و از آمدن و رفتن در دنیا خلاص گردد و آن معامله بخیر گذشت و در روز شرف آفتاب خطاب بصدر جهان بي آنکه کسي بعرض رساند کرده فرمودند که اگر فلاني را بتولیت روضۀ منورۀ حضرت خواجه اجمیري که متولي ندارد منصوب سازیم چونست گفت خوبست و تا مدت دو سه ماه در خدمت دربار با مید خلاصي ازین سرگردانیها تگ و دو بسیار نمودم و فصلی چند واجب العرض هم نوشتم و موقوف بر جواب مانده بود و همین مي بایست که

رخصت بگیرد و منادی غیب این میگفت که

گر دست درکاری زنی، زنجیر در دستت کنم
در خمّ می غرقت کنم گر نام هشیاری بری

و در شب سلخ رمضان مبارک این سال چون صدر جهان بعرض رسانید که در باب رخصت فلانی چه حکم می شود فرمودند اینجا کارها دارد و گاه گاهی باو خدمتی میفرمائیم دیگری را پیدا سازید و علم حق سبحانه تعالی و ارادت او عز شانه باین معنی تعلق نگرفت نمیدانم که مصلحت درین در بدری و سگ مگسی نمودن چه باشد

از در خویش مرا بر در غیری ببری
باز گوئی که چرا بر در غیری گذری
سالها در طلب روی نکو در بدرم
روی بنما و خلاصم کن ازین در بدری

مقارن این احوال روزی شیخ ابو الفضل را بحضور فقیر فرمودند که اگرچه از فلانی خدمت اجمیر هم خوب می آید اما چون چیزها را باو ترجمه میفرمائیم بسیار خوب و خاطر خواه ما می نویسد نمی خواهیم که از ما جدا باشد شیخ و دیگران تصدیق نمودند و همان روز حکم شد که بقیهٔ افسانهٔ هندی را که بفرمودهٔ سلطان زین العابدین پادشاه کشمیر بعضی ازان ترجمه شده و بحر الاسمار نام نهاده است و اکثری مانده ترجمه کرده تمام سازد و جلد اخیر آن کتاب را که بضخامت شصت جزو است در مدت پنج ماه باتمام رساند و مقارن این حال شبی در خوابگاه خاصه نزدیک بپایه

تخت طلبیده تا بامداد حکایات از هر باب پرسیده حکم فرمودند که
چون در جلد اول بحر الاسمار که سلطان زین العابدین ترجمه فرموده
فارسی قدیم غیر متعارف است آنرا هم تو از سرنو بعبارتی مانوس
بنویس و مسودهٔ این کتب را که خود ترجمه کردهٔ نگاهدار زمین
بوس نموده بدل و جان قبول نمودم و شروع دران کردم و بعد از
التفات بسیار ده هزار تنکه مرادی انعام و اسپ بخشیدند انشاء الله
تعالی این کتاب بزودي و خوبی درین دو سه ماه مرتب و پرداخته
آید و رخصت وطن که هلاک آنست حاصل کند وهو بالاجابة
جدیر و علی ما یشاء عبده قدیر *

و درین سال عرایض از حکیم عین الملک و شهباز خان از حدود
هندیه رسید که برهان الملك را بجهة بدسلوکي وی کشته پسری
دوازده ساله را بولی عهدي او برداشتند و فرماني بشهزاده سلطان
مراد و فرمانی دیگر بخانخانان فرستادند که بسرعت حرکت نموده
متوجه تسخیر دکهن شوند *

و در اوایل ذی حجهٔ این سال شاه بیگ خان کابلی بقندهار رفت
و میرزا مظفر حسین حاکم قندهار همراه قرابیگ میر شکار بملازمت
آمده جواهری گرانمایه با سایر نفایس پیشکش کرد ومورد مراحم
واعطاف پادشاهی گشت و شاه بیگ خان در زمین داور با فوجی
عظیم از اوزبک جنگ کرده شکست داد و اکثری از سرداران را
بقتل رسانیده و بقیة السیف را خلعت داده خلاص بخشید و جمعي
دیگر در قلعه گریخته متحصن شدند و توپچی بسیار برده قلعه را
نیز بجنگ متصرف شد و پیشتر روانه گردیده بر گرم سیر استیلا

یافت و صوبه چیتور را بمیرزا رستم و ولایت سنبل از شیخ ابوالفضل کشیده بمیرزا قندهاری جایگیر دادند و ملتان را که از ظلم میرزا رستم خراب مطلق شده بود خالصه گردانیدند و درین ایام سعید خان مغول از بنگاله بملازمت رسیده فیل و اموال بسیار با سایر نفایس آن ملک از جانب عیسی خان زمین دار پیشکش آورد و درین سال شیخ یعقوب کشمیری صرفی تخلص از درگاه بوطن مالوف مرخص شده بود برحمت حق واصل شد اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ

یاران همه رفتند و ره کعبه گرفتند * مامست قدم بردر خمّار بماندیم
از نکتهٔ مقصود نشد فهم حدیثي * لا دین وّ لا دنیا بیکار بماندیم

و در شب بیست و هفتم ذي حجه این سال حکیم عین الملک که برسالت بجانب راجه علی خان رفته و ازانجا در هندیه که بجایگیر او مقرر بود باز گشته آمد و بعد از بیماری پنج ماه سفر آخرت گزید سبحان الله یاران و دوستان همه یکان یکان دل از صحبت برداشته سبکسار بمنزل باقی شتافتند و می شتابند و ما بهمان سیه دلی و پریشانی عمر به بیهودگي و غافلی از عاقبت کار بسر می بریم

ای دل چو آگهي که فنا در پی بقاست
این آرزوی دور و دراز از پی چراست
با روزگار عهد تو بستي نه روزگار
پس این نفیر چیست که ایام بیوفاست

و در سوم ماه محرم سنه اربع و الف (۱۰۰۴) حکیم حسن گیلانی

که بسیار درویش نهاد مهربان و صاحب اخلاق بود سفر آخرت گزید
بی خار اگر گلی میسر بودی * هردم بجهان لذت دیگر بودی
زین کهنه سرای زندگانی مارا * خوش بودی اگر نه مرگ بر در بودی
و درین ایام شیخ موسی گیلانی قادری ولد مخدوم شیخ حامد
قدس سره برادر خورد شیخ عبد القادر که صاحب سجادهٔ اُچه است
ملازمت اختیار کرده بمنصب پانصدي سرفراز شد و درین ماه
صدر جهان مفتي ممالک محروسه که بمنصب هزاري رسیده با دو
پسر فضول مقاصد خود بحلقهٔ ارادت در آمده شصت ارادت
قبول یافت چون ماهي بقلاب در آمد و منصب هزاري یافت
و بعرض رسانید که ریش مرا چه حکم می شود فرمودند که باشد
و در همین روز ملا تقی شستری که خود را اعلم العلما مي گیرد
و درین ایام شاهنامه را بموجب حکم نثر مي سازد و وقت ذکر
آفتاب جلّت عظمته و عزّ شانه و امثال آن می نویسد و شیخ زاده
گوساله خام نام بنارسي که لاخیر فی البان والزاده (؟) و ملا شاه محمد
شاه آبادي و صوفی احمد مطرب مسند صاد دهلوي که خود را
منسوب بفرزندی حضرت غوث الثقلین رضي الله عنه می ساخت
شیر را بچّه همی ماند بدو * تو به پیغمبر چه می مانی بگو
مرید شدند و مراتب اخلاص چهار گانه را متقلد گشته و منصب
صدي تا پانصدی یافته بطریق تلاش ترک ریش گفتند و جرد مرد
گشتند و * مو تراش چند * تاریخ یافته شد و حال این نو مذهبان
بآن می ماند که هندوي مسلمان شد و آن که جامهٔ سرخ در بر
او انداختند بمباهات بجانب خویشان میدید و ایشان میگفتند

مردک این لذه خود فردا کهنه میشود اما این مسلمانی ها بگردن
ماند احمد صوفیک همانست که خود را مرید شیخ احمد بکری
مصری رحمه الله بلکه خلیفه کامل مکمل شیخ گرفته میگفت که
من باشارت آن مرشد وقت در دیار هند آمده ام چه بار ها می
فرمودند مرا که سلطان هند را زلتی واقع میشود دستگیری نموده
ازان مهلکه نجات خواهي بخشید و قضیه بر عکس روي داد

لاف زن جولاهۀ میگفت من بس ماهرم
شاید ار سازند فردا بهر حورم حلّه باف
آن شنیدستي که باوي جوله دیگر چه گفت
کای برادر چند لاف اول بباف انگه بلاف

و مآل حال گوساله بنارسي که عِجْلاً جَسَداً لَّهُ خُوَارٌ عجین (؟) است
این بود که بوسیله شیخ ابو الفضل بدرجه تقرب رسیده بزرق و حیله
کروری بنارس شده پای خود ازین میان کشید و بر سر فاحشۀ با
احمد صوفیک رقابت پیدا کرده و باو زر بسیار داده موکلی برو
گماشته رفت و چون مستحفظان فواحش و اهل طرب این را بعرض
رسانیدند شبی در مجلس نو روزي سر آنها بروي آب آورده
جایگیر دو صدی احمد سفلی و ملا شاه محمد را که بشرکت در
دامن کوه بود تغیر دادند و بنارسي را باز طلبیدند *

و در دهم ماه صفر ملک الشعرا شیخ فیضي بعداز امتداد امراض
متضاده و اشتداد ضیق نفس واستسقا و ورم دست و پا و قی کردن
خون که بشش ماه کشیده بود از عالم درگذشت و از بس که با سگان
شب و روز بر رغم مسلمانان مخلوط و مربوط بود میگویند که در وقت

منکرات صیاح الکلب از وی شنیدند و از بس تعصب که در وادی الحاد و انکار دین اسلام داشت بی اختیار دران وقت هم با اهل علمی متشرع متورع سخنان ما لا یعنی بیهوده حشو و کفر معتاد خویش ر دین که قبل ازین بران اصرار داشت میگفت تا بمقر اصلی خویش رفت و تاریخ این شد که * وی فلسفی و شیعي و طبیعی و دهري * و دیگری * قاعدهٔ الحاد شکست * و یکي از آشنایان این تاریخ یافت که

دیدی که فلک چه مایه نیرنگی کرد
مرغ دلم از قفس شب آهنگی کرد
آن سینه که عالمی درو می گنجید
تا نیم دمي بر آورد تنگی کرد

و هنگام نزع او پادشاه نیم شبی رسیده سر او را بدست نوازش گرفته و بر داشته چند مرتبه فریاد زده فرمودند که شیخ جیو حکیم علی را همراه آورده ایم چرا حرف نمي زنید چون از خود رفته بود ازو صدائی و ندائی بر نخاست چون مکرر پرسیدند دستارخود را بر زمین زد و آخر شیخ ابو الفضل را تسلی نموده باز گشتند و مقارن این حال خبر رسید که او خود را سپرد اللهم ثبتنا و امتنا و احیینا علی الایمان و الاسلام و متصل این قضیه بفاصله چند روز حکیم همام در تاریخ ششم ربیع الاول از عالم رفت و بتاریخ هفتم کمالی صدر درگذشت و مالهاي این هر دو در ساعت در حجرها قفل گردید و بپارچهٔ کفن محتاج بودند این بود سوانح بعضی از اجزای زمان که بتاریخ شهر صفرختم الله بالخیر و الظفر از سنه اربع

و الف (۱۰۰۴) هجریه موافق سال چهلم از جلوس بر سبیل اجمال مرقوم قلم شکستهٔ این کسیر البال گردید و بی تخلف در سلک عبارت بی تکلف کشیده آمد اما بانکه نظر به تفصیل مانند حبابی است از دریای عمان یا قطرهٔ از ابر و باران هرچه نوشته ام بزعم خود عمدا از رقم خلل مصون است الا ما شاء الله در بعضی سنوات تقدیمی و تاخیری یا تحریفی و تغییری در ماخذ رفته باشد که آن در عهدهٔ جامع نیست و اگر عمر اندکی مساعدت نمود و توفیقی رفیق گشت و دماغ را از اشغال دیگر فراغ حاصل آمد انشاء الله العزیز وقایع مستقبله نیز انتخاب خواهد ساخت و الا هر کس که هندی خواهد بود بعد از ما بنویسد و جمع آن خواهد پرداخت که سنة الله برین جاری شده

مراد ما نصیحت بود گفتیم * حوالت با خدا کردیم و رفتیم

تمام شد